

تصوير ابو عبد الرحمن الكردي

زنگنه اهل سنت

# الشمائل للمحمدية

[مشهور به شمائل ترمذی]

۲

مكتبة اقرأ الثقافية  
www.اقرأ.ahlamontada.com

تأليف: امام ابو عيسى محمد بن عيسى الترمذی  
[۲۰۹-۵۲۷۹ ق.]



ترجمه و شرح: فیض محمد بلوچ

لتحميل انواع الكتب راجع: (مُنْتَدَى إِقْرَأِ النُّقَافِي)

براي دانلود كتابهاي مختلف مراجعه: (مُنْتَدَى اقرا النُقَافِي)

بۆدابهزاندنی چۆرهها کتیب:سەردانی: (مُنْتَدَى إِقْرَأِ النُّقَافِي)

[www.lqra.ahlamontada.com](http://www.lqra.ahlamontada.com)



[www.lqra.ahlamontada.com](http://www.lqra.ahlamontada.com)

للکتاب ( کوردی , عربي , فارسي )

ترجمہ و شرح

# الشہائل المحمدية

«جلد ۲»

مؤلف:

امام ابو عیسیٰ محمد بن عیسیٰ الترمذی

(۲۰۹-۲۷۹ ھ. ق.)

ترجمہ و شرح:

فیض محمد بلوچ



سرشناسه  
عنوان قراردادى  
عنوان و نام پديدآور  
مشخصات نشر  
مشخصات ظاهرى  
شابک دوره  
وضعيت فهرست نويسى  
يادداشت  
موضوع  
موضوع  
موضوع  
موضوع  
شناسه افزوده  
رده بندى کنگره  
رده بندى ديويى  
شماره کتابشناسى ملى

ترمذى، محمد بن عيسى، ۲۰۹ - ۲۷۹ ق.  
الشمائل المحمدية. فارسي  
ترجمه و شرح الشمائل المحمدية / مؤلف امام ابو عيسى الترمذى؛ ترجمه  
و شرح فيض محمد بلوچ .  
ترتیب جام: خواجه عبدالله انصاری، ۱۳۸۹.  
ج ۲.  
978-964-262-847-6:  
978-964-262-845-9 ج ۲.  
فينا  
واژه نامه  
محمد (ص)، پیامبر اسلام، ۵۳ قبل از هجرت - ۱۱ ق. --- سرگذشتنامه  
محمد (ص)، پیامبر اسلام، ۵۳ قبل از هجرت - ۱۱ ق. --- اخلاق  
احادیث اخلاقی  
احادیث اهل سنت --- قرن ۳ ق.  
بلوچ، فیض محمد  
BP ۲۲ / ۲ / ت ۴ ش ۸۰۴۱ ۱۳۸۹:  
۲۹۷/۹۳:  
۲۱۸۴۶۱۷:

## ترجمه و شرح «الشمائل المحمدية» (جلد ۲)

مؤلف	امام ابو عيسى محمد بن عيسى الترمذی
مترجم	فيض محمد بلوچ
ناشر	خواجه عبدالله انصاری
چاپ	دقت
شمارگان	۳۰۰۰ نسخه
نوبت چاپ	اول ۱۳۸۹
قطع	وزیری

قیمت دوره: ۱۵۰۰۰ تومان

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۲۶۲۸-۴۶-۹

شابک دوره: ۹۷۸-۹۶۴-۲۶۲۸-۴۷-۶



انباریات

خوابگاه مرقد امام خمینی (ره)

ترتیب جام، خیابان قاضی محمد نعیم، پلاک ۹۹ تلفن: ۰۵۲۸-۲۲۲۸۵۶۱  
حق چاپ محفوظ و مخصوص ناشر است.

## فهرست مطالب

باب (۳۶) : چگونگی مزاح و شوخی پیامبر ﷺ.....	۱۷
حدیث شماره ۲۳۵.....	۱۹
حدیث شماره ۲۳۶.....	۲۴
حدیث شماره ۲۳۷.....	۲۷
حدیث شماره ۲۳۸.....	۳۰
حدیث شماره ۲۳۹.....	۳۱
حدیث شماره ۲۴۰.....	۳۳
باب (۳۷) : استشهاد رسول خدا ﷺ به شعر.....	۳۷
حدیث شماره ۲۴۱.....	۳۹
حدیث شماره ۲۴۲.....	۴۶
حدیث شماره ۲۴۳.....	۴۸
حدیث شماره ۲۴۴.....	۵۰
حدیث شماره ۲۴۵.....	۵۰
حدیث شماره ۲۴۶.....	۵۶
حدیث شماره ۲۴۷.....	۶۱
حدیث شماره ۲۴۸.....	۶۲

حدیث شماره ۲۴۹.....	۶۳
حدیث شماره ۲۵۰.....	۶۵
حدیث شماره ۲۵۱.....	۶۷
باب (۳۸): رسول خدا ﷺ و صحبتها و گفتگوهای شبانه.....	۶۹
حدیث شماره ۲۵۲.....	۷۱
حدیث شماره ۲۵۳.....	۷۲
باب (۳۹): نحوه‌ی خوابیدن رسول خدا ﷺ.....	۸۷
حدیث شماره ۲۵۴.....	۸۹
حدیث شماره ۲۵۵.....	۹۰
حدیث شماره ۲۵۶.....	۹۱
حدیث شماره ۲۵۷.....	۹۲
حدیث شماره ۲۵۸.....	۹۴
حدیث شماره ۲۵۹.....	۹۶
حدیث شماره ۲۶۰.....	۹۸
باب (۴۰): عبادت و بندگی رسول خدا ﷺ.....	۱۰۱
حدیث شماره ۲۶۱.....	۱۰۳
حدیث شماره ۲۶۲.....	۱۰۵
حدیث شماره ۲۶۳.....	۱۰۶
حدیث شماره ۲۶۴.....	۱۰۸
حدیث شماره ۲۶۵.....	۱۱۰

۱۱۲.....	حدیث شماره ۲۶۶.....
۱۱۳.....	حدیث شماره ۲۶۷.....
۱۱۵.....	حدیث شماره ۲۶۸.....
۱۱۶.....	حدیث شماره ۲۶۹.....
۱۱۷.....	حدیث شماره ۲۷۰.....
۱۲۰.....	حدیث شماره ۲۷۱.....
۱۲۰.....	حدیث شماره ۲۷۲.....
۱۲۱.....	حدیث شماره ۲۷۳.....
۱۲۲.....	حدیث شماره ۲۷۴.....
۱۲۲.....	حدیث شماره ۲۷۵.....
۱۲۵.....	حدیث شماره ۲۷۶.....
۱۲۶.....	حدیث شماره ۲۷۷.....
۱۲۷.....	حدیث شماره ۲۷۸.....
۱۲۷.....	حدیث شماره ۲۷۹.....
۱۲۸.....	حدیث شماره ۲۸۰.....
۱۲۹.....	حدیث شماره ۲۸۱.....
۱۳۰.....	حدیث شماره ۲۸۲.....
۱۳۱.....	حدیث شماره ۲۸۳.....
۱۳۱.....	حدیث شماره ۲۸۴.....
۱۳۳.....	حدیث شماره ۲۸۵.....

حدیث شماره ۲۸۶.....	۱۳۴
حدیث شماره ۲۸۷.....	۱۳۵
باب (۴۱): نماز ضحی (نماز پیش از ظهر).....	۱۳۹
حدیث شماره ۲۸۸.....	۱۴۱
حدیث شماره ۲۸۹.....	۱۴۲
حدیث شماره ۲۹۰.....	۱۴۲
حدیث شماره ۲۹۱.....	۱۴۴
حدیث شماره ۲۹۲.....	۱۴۵
حدیث شماره ۲۹۳.....	۱۴۶
حدیث شماره ۲۹۴.....	۱۴۹
حدیث شماره ۲۹۵.....	۱۴۹
حدیث شماره ۲۹۶.....	۱۵۰
باب (۴۲): خواندن نمازهای سنت و مستحب در خانه.....	۱۵۳
حدیث شماره ۲۹۷.....	۱۵۵
باب (۴۳): روزه گرفتن رسول خدا ﷺ.....	۱۵۹
حدیث شماره ۲۹۸.....	۱۶۱
حدیث شماره ۲۹۹.....	۱۶۶
حدیث شماره ۳۰۰.....	۱۶۷
حدیث شماره ۳۰۱.....	۱۶۸
حدیث شماره ۳۰۲.....	۱۷۰



۱۷۳	حدیث شماره ۳۰۳
۱۷۴	حدیث شماره ۳۰۴
۱۷۴	حدیث شماره ۳۰۵
۱۷۶	حدیث شماره ۳۰۶
۱۷۷	حدیث شماره ۳۰۷
۱۷۹	حدیث شماره ۳۰۸
۱۸۱	حدیث شماره ۳۰۹
۱۸۶	حدیث شماره ۳۱۰
۱۸۷	حدیث شماره ۳۱۱
۱۸۸	حدیث شماره ۳۱۲
۱۸۹	حدیث شماره ۳۱۳
۱۹۳	باب (۴۴): قرائت رسول خدا ﷺ
۱۹۵	حدیث شماره ۳۱۴
۱۹۶	حدیث شماره ۳۱۵
۱۹۶	حدیث شماره ۳۱۶
۱۹۷	حدیث شماره ۳۱۷
۱۹۹	حدیث شماره ۳۱۸
۱۹۹	حدیث شماره ۳۱۹
۲۰۱	حدیث شماره ۳۲۰
۲۰۲	حدیث شماره ۳۲۱

باب (۴۵): گریہ کردن رسول خدا ﷺ	۲۰۳
حدیث شماره ۳۲۲	۲۰۵
حدیث شماره ۳۲۳	۲۰۵
حدیث شماره ۳۲۴	۲۰۷
حدیث شماره ۳۲۵	۲۱۲
حدیث شماره ۳۲۶	۲۱۵
حدیث شماره ۳۲۷	۲۱۶
باب (۴۶): رختخواب و بستر رسول خدا ﷺ	۲۱۹
حدیث شماره ۳۲۸	۲۲۱
حدیث شماره ۳۲۹	۲۲۱
باب (۴۷): تواضع و فروتنی پیامبر ﷺ	۲۲۷
حدیث شماره ۳۳۰	۲۲۹
حدیث شماره ۳۳۱	۲۳۱
حدیث شماره ۳۳۲	۲۳۳
حدیث شماره ۳۳۳	۲۳۶
حدیث شماره ۳۳۴	۲۳۷
حدیث شماره ۳۳۵	۲۴۰
حدیث شماره ۳۳۶	۲۴۵
حدیث شماره ۳۳۷	۲۴۰
حدیث شماره ۳۳۸	۲۴۰

۲۶۱	حدیث شماره ۳۳۹
۲۶۲	حدیث شماره ۳۴۰
۲۶۳	حدیث شماره ۳۴۱
۲۶۵	حدیث شماره ۳۴۲
۲۶۷	باب (۴۸): اخلاق پیامبر ﷺ
۲۶۹	حدیث شماره ۳۴۳
۲۷۱	حدیث شماره ۳۴۴
۲۷۲	حدیث شماره ۳۴۵
۲۷۶	حدیث شماره ۳۴۶
۲۷۸	حدیث شماره ۳۴۷
۲۷۹	حدیث شماره ۳۴۸
۲۷۹	حدیث شماره ۳۴۹
۲۸۰	حدیث شماره ۳۵۰
۲۸۲	حدیث شماره ۳۵۱
۲۸۸	حدیث شماره ۳۵۲
۲۸۸	حدیث شماره ۳۵۳
۲۹۰	حدیث شماره ۳۵۴
۲۹۰	حدیث شماره ۳۵۵
۲۹۴	حدیث شماره ۳۵۶
۲۹۴	حدیث شماره ۳۵۷

باب (۴۹) شرم و حیای پیامبر ﷺ.....	۲۹۷
حدیث شماره ۳۵۸.....	۲۹۹
حدیث شماره ۳۵۹.....	۳۰۰
باب (۵۰): حجامت و خون گرفتن رسول خدا ﷺ.....	۳۰۳
حدیث شماره ۳۶۰.....	۳۰۵
حدیث شماره ۳۶۱.....	۳۱۱
حدیث شماره ۳۶۲.....	۳۱۱
حدیث شماره ۳۶۳.....	۳۱۵
حدیث شماره ۳۶۴.....	۳۱۵
حدیث شماره ۳۶۵.....	۳۱۷
باب (۵۱): نام‌های رسول خدا ﷺ.....	۳۱۹
حدیث شماره ۳۶۶.....	۳۲۱
حدیث شماره ۳۶۷.....	۳۲۸
حدیث شماره ۳۶۸.....	۳۳۰
باب (۵۲): زندگی رسول خدا ﷺ.....	۳۳۳
حدیث شماره ۳۶۹.....	۳۳۵
حدیث شماره ۳۷۰.....	۳۳۶
حدیث شماره ۳۷۱.....	۳۴۰
حدیث شماره ۳۷۲.....	۳۴۳
حدیث شماره ۳۷۳.....	۳۵۲

۳۵۶ .....	حدیث شماره ۳۷۴ .....
۳۶۰ .....	حدیث شماره ۳۷۵ .....
۳۶۲ .....	حدیث شماره ۳۷۶ .....
۳۶۳ .....	حدیث شماره ۳۷۷ .....
۳۶۷ .....	باب (۵۳) : مدت عمر پیامبر ﷺ .....
۳۶۹ .....	حدیث شماره ۳۷۸ .....
۳۷۰ .....	حدیث شماره ۳۷۹ .....
۳۷۱ .....	حدیث شماره ۳۸۰ .....
۳۷۱ .....	حدیث شماره ۳۸۱ .....
۳۷۲ .....	حدیث شماره ۳۸۲ .....
۳۷۵ .....	حدیث شماره ۳۸۳ .....
۳۷۷ .....	حدیث شماره ۳۸۴ .....
۳۷۹ .....	باب (۵۴) : وفات پیامبر ﷺ .....
۳۸۸ .....	حدیث شماره ۳۸۵ .....
۳۹۱ .....	حدیث شماره ۳۸۶ .....
۳۹۳ .....	حدیث شماره ۳۸۷ .....
۳۹۴ .....	حدیث شماره ۳۸۸ .....
۳۹۶ .....	حدیث شماره ۳۸۹ .....
۳۹۸ .....	حدیث شماره ۳۹۰ .....
۳۹۹ .....	حدیث شماره ۳۹۱ .....

۴۰۱.....	حدیث شماره ۳۹۲.....
۴۰۲.....	حدیث شماره ۳۹۳.....
۴۰۷.....	حدیث شماره ۳۹۴.....
۴۰۸.....	حدیث شماره ۳۹۵.....
۴۰۸.....	حدیث شماره ۳۹۶.....
۴۲۰.....	حدیث شماره ۳۹۷.....
۴۲۱.....	حدیث شماره ۳۹۸.....
۴۲۵.....	باب (۵۵): میراث پیامبر ﷺ و آنچه از ایشان ماند.....
۴۲۷.....	حدیث شماره ۳۹۹.....
۴۳۲.....	حدیث شماره ۴۰۰.....
۴۳۴.....	حدیث شماره ۴۰۱.....
۴۳۹.....	حدیث شماره ۴۰۲.....
۴۳۹.....	حدیث شماره ۴۰۳.....
۴۴۱.....	حدیث شماره ۴۰۴.....
۴۴۳.....	حدیث شماره ۴۰۵.....
۴۴۵.....	باب (۵۶): دیدن پیامبر ﷺ در خواب.....
۴۴۷.....	حدیث شماره ۴۰۶.....
۴۵۲.....	حدیث شماره ۴۰۷.....
۴۵۲.....	حدیث شماره ۴۰۸.....
۴۵۴.....	حدیث شماره ۴۰۹.....

۴۵۵ .....	حدیث شماره ۴۱۰ .....
۴۵۹ .....	حدیث شماره ۴۱۱ .....
۴۶۰ .....	حدیث شماره ۴۱۲ .....
۴۶۰ .....	حدیث شماره ۴۱۳ .....
۴۶۲ .....	حدیث شماره ۴۱۴ .....
۴۶۳ .....	حدیث شماره ۴۱۵ .....
۴۷۳ .....	کتابنامه‌ی مترجم .....





باب (۳۶)

چگونگی مزاح و شوخی

پیامبر ﷺ



۲۳۵- (۱) حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ غَيْلَانَ ، حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ ، عَنْ شَرِيكِ ، عَنْ عَاصِمِ الْأَخْوَلِ ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ : أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ لَهُ : « يَا ذَا الْأَذْنَيْنِ » . قَالَ مُحَمَّدٌ : قَالَ أَبُو أُسَامَةَ : يَعْنِي يُمَارِئَهُ .

۲۳۵- (۱) ... انس بن مالک رضی اللہ عنہ گوید: پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم به من فرمودند: ای صاحب دو گوش! محمود بن غیلان [که یکی از راویان حدیث است] گوید: ابواسامه [یکی دیگر از راویان این حدیث]، در توضیح و تشریح این روایت گفته است: رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم با انس بن مالک رضی اللہ عنہ شوخی می‌فرمودند.



«یا ذَا الْأَذْنَيْنِ»: ای صاحب دو گوش. مقصود از این عبارت، تشویق و ترغیب انس بن مالک رضی اللہ عنہ به درست گوش کردن و درست فهمیدن مسائل است. مزاح و شوخی پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم:

اسلام دینی است که واقعیتهای را در نظر می‌گیرد؛ در عالم خیالات و توهمات قدم برنمی‌دارد؛ طبیعت و سرنوشت انسانها را همانگونه که هست در نظر دارد؛ با آنها بر اساس طبیعت انسانی که دارند برخورد می‌نماید و مانند فرشتگانی که نیاز

به خوردن و پوشیدن و تفریح ندارند با آنان رفتار نمی‌کند.

به همین خاطر است که دین اسلام، هیچ‌گاه مسلمانان را مکلف ننموده که گفتارشان همه ذکر خدا، سکوتشان هم فکر خدا، آنچه می‌شنوند همه کلام خدا باشد و تمام اوقات فراغتشان در مسجد باشد. اسلام به غرائز، فطرت و اخلاقی که خداوند، انسان را بر آن آفریده است اعتراف می‌نماید و آنها را به رسمیت می‌شناسد و می‌داند که انسانها نیاز به تفریح و مسافرت و سرگرمی دارند؛ می‌خندند و بازی می‌کنند و همان‌گونه که نیاز به خوردن و نوشیدن دارند به این مسائل نیز نیازمند می‌باشند.

خنده و مزاح از ویژگی‌های انسان است. حیوانات نمی‌خندند؛ زیرا خندیدن واکنشی است که پس از فهم و شناخت گفتاری که می‌شنویم، یا صحنه‌ای که می‌بینیم، روی می‌دهد. به همین علت است که گفته‌اند: انسان حیوانی خندان است. مصداق آن چنین می‌شود که: «من می‌خندم، پس انسانم».

اسلام، از این جهت که دینی فطری است، نمی‌توان تصور کرد که گرایش‌های فطری را از جمله: «خندیدن و انبساط» را از انسان سلب کند؛ بلکه بر عکس، اسلام به تمام آنچه زندگانی انسان را شاد و پاک گرداند، خوش آمد می‌گوید و می‌خواهد که شخصیت انسان مسلمان خوشبین و بشاش باشد. اسلام از انسانی که دارای شخصیت بسته و بدبین است و جز با عینک تاری بدبینی به انسان‌ها و زندگی نمی‌نگرد، به شدت متنفر است.

عظمت روحی برخی از اصحاب پیامبر ﷺ به حدی رسیده بود که بر اساس آن فکر می‌کردند که لازم است عبادت و جدیت و قاطعیت در تمام اوقات، جزء

اخلاقشان باشد؛ از تمام نعمات و لذایذ دنیا روگردان شوند؛ تفریح و بازی و سرگرمی نداشته باشند؛ کلیّه‌ی توجّهات و افکارشان به سوی قیامت و معانی آن باشد و زندگی دنیا و سرگرمی‌های آن را از خود دور نمایند.

لازم است به سخن این صحابی عالی‌قدر، حضرت حنظله‌ی اسیدی که از کاتبان و نویسندگان پیامبر ﷺ می‌باشد و راجع به خود با ما حرف می‌زند، گوش دهیم. وی می‌گوید:

«ابوبکر رضی الله عنه به من رسید و گفت: حالت چطور است ای حنظله! در جواب گفتم: حنظله منافق است!! ابوبکر رضی الله عنه گفت: سبحان الله چه می‌گویی؟ گفتم: آخر وقتی در خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هستم و جهنّم و بهشت را به یاد ما می‌اندازد، به حالتی در می‌آیم که گویی آنها را با چشم خود می‌بینم؛ اما به محض اینکه از نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خارج شدم، با زن و بچّه و افراد خانواده مشغول بازی و سرگرمی می‌شوم؛ مسائل دنیایی باعث می‌شود که اکثراً قیامت را فراموش نمایم. ابوبکر رضی الله عنه گفت: قسم به خدا! ما هم همینطور هستیم!

حنظله می‌گوید: من و ابوبکر رضی الله عنه با هم به خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رفتیم و گفتیم: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم! حنظله منافق شده است! پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: این چه حرفی است ای حنظله! گفتم: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم! ما وقتی که پیش شما هستیم و ما را به آتش دوزخ و نعمتهای بهشت یادآور می‌نمایی، مثل این است که با چشم خود آنها را مشاهده می‌کنیم، اما همین که از خدمت شما خارج شدیم، زن و بچّه و مال، ما را مشغول می‌نماید و اکثراً بهشت و جهنّم را فراموش می‌کنیم.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «سوگند به کسی که جان من در دست او است! اگر شما

همیشه بر آن حالت که پیش من هستید باقی می‌ماندید و به یاد خدا بودید، فرشتگان چه در منزل و چه در خارج از آن، با شما به مصافحه می‌پرداختند؛ اما ای حنظله! ساعتی برای کارهای دینی و ساعت دیگر برای امور دنیا». [مسلم]

به هر حال، الگوی مسلمانان در این موضوع همانا پیامبر گرامی اسلام ﷺ است، که ایشان با وجود همّ و غم‌های فراوان و متنوعی که داشتند، به شوخی می‌پرداختند ولی در آن، غیر از حق چیز دیگری به زبان نمی‌آوردند. در زندگی شخصی نیز به صورت طبیعی و عادی با یاران‌شان نشست و برخاست می‌کردند و همان گونه که در آلام و مصیبت‌های آنان مشارکت می‌نمودند، در خندیدن و بازی کردن و مزاح آنان هم شرکت می‌جستند.

زندگی پیامبر ﷺ نمونه‌ی برجسته‌ی زندگی یک انسان کامل است. در حال خلوت، نماز می‌خواند و به خشوع و گریه و بیداری ادامه می‌داد تا جایی که پاهایش ورم می‌کرد. در حقیقت پیامبر اکرم ﷺ در مقابل خدا به هیچ چیز دیگری اهمیّت نمی‌داد، ولی در زندگی و معاشرت با مردم، نمونه‌ی انسانیت بود. به چیزهای پاک و خوب علاقه داشت، شادی می‌کرد و تبسم بر لب داشت و شوخی و مزاح داشت، اما جز حق چیزی نمی‌گفت.

پیامبر ﷺ سرور و شادی و چیزهایی که باعث آن می‌شد را دوست می‌داشت و از غم و چیزی که باعث به وجود آمدن آن می‌گردید، مانند بدهکاری و سایر گرفتاری‌های دیگر بیزار بود و از شرّ آن به خدا پناه می‌برد و می‌گفت: «اللهم انّی اعوذُ بک من الهمّ و الحزن»؛ «خداوند! از شرّ غم و دلتنگی به تو پناه می‌آورم».

و اصحاب پیامبر ﷺ در وصف و تعریف آن حضرت ﷺ گفته اند: «کان من افکه الناس»؛ «رسول خدا ﷺ از لحاظ لطیفه گویی و شوخی سرآمد بودند».

و همانگونه که روایت مشهور امّ زرع در صحیح بخاری بیانگر آن است، می یابیم که رسول خدا ﷺ با همسرانش به شوخی و مزاح می پرداخت و به داستان ها و فکاهیات آنان گوش می داد.

به هر حال، با وجود آن قلب بزرگ، پیامبر ﷺ نسبت به مزاح و شوخی و بخشیدن حق فطری مردم، مضایقه و تنگی به خود راه نمی داد. این گونه رفتار، تنها از یک انسان کامل و الگوی نمونه ی بشر سر می زند.

یاران پیامبر ﷺ هم همینطور بودند؛ مزاح می کردند، می خندیدند، بازی می کردند و خود را سرگرم می ساختند، سهم و حقوق جسم و نفس را رعایت می کردند و به خواسته ی فطرت و خلقت بشری جواب مثبت می دادند و روح خود را با شوخی و بازی های مؤدبانه، شاد و قوی نگه می داشتند تا بتوانند به حرکت جدّی خود در مسیر طولانی زندگی ادامه دهند.

علی بن ابی طالب علیه السلام می گوید: «روح ها هم مثل بدن خسته می شوند، برای شادی آنها، لطایف و ظرایف حکیمانه جستجو کنید».

و نیز می گوید: «دل خودتان را ساعت به ساعت شاد نهائید؛ دل هر گاه ناراحت شد کور می گردد».

ابودرداء علیه السلام یکی دیگر از یاران پیامبر ﷺ می گوید: «من نفس خود را به بعضی از بازی ها و لهو و لعب شاد می نمایم تا در کارهای حق به او کمک کرده باشم».

بنابراین هیچ اشکالی نیست که یک مسلمان، شوخی و مزاح‌هایی را که موجب سُرور و شادی است انجام دهد، به شرط اینکه این شوخی و مزاح به صورت دائمی و ہمیشگی درنیاید و تمام اوقات خود را به شوخی و بازی به سر نبرد و او را از انجام واجبات باز ندارد؛ و یا در مقامی که قاطعیّت و جدیّت لازم است، باز هزل نگوید. به خاطر این است که گفته‌اند: «به همان اندازه‌ای که به خوراک خود نمک می‌دهی، گفته‌هایت را مزاح بده».

البته هیچ مسلمانی اجازه ندارد، شخصیّت و ناموس دیگران را مورد شوخی و مزاح خود قرار دهد. و همچنین، کسی که اهل شوخی و مزاح است، نباید به خاطر به خنده درآوردن مردم، به دروغ و کلمات نادرست متوسّل شود.

۲۳۶- (۲) حَدَّثَنَا هَنَادُ بْنُ السَّرِيِّ، حَدَّثَنَا وَكِيعٌ، عَنْ شُعْبَةَ، عَنْ أَبِي النَّيَّاجِ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: إِنَّ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لِيُخَالِطُنَا حَتَّى يَقُولَ لِأَخِي صَغِيرٍ: «يَا أَبَا عُمَيْرٍ، مَا فَعَلَ النُّعَيْرُ؟» قَالَ أَبُو عَيْسَى: وَفَقَهُ هَذَا الْحَدِيثُ: أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ يُمَازِحُ، وَفِيهِ: أَنَّهُ كَتَبَ غُلَامًا صَغِيرًا فَقَالَ لَهُ: «يَا أَبَا عُمَيْرٍ»، وَفِيهِ أَنَّهُ لَا بَأْسَ أَنْ يُعْطَى الصَّبِيُّ الطَّيْرَ لِيَلْعَبَ بِهِ. وَإِنَّمَا قَالَ لَهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «يَا أَبَا عُمَيْرٍ، مَا فَعَلَ النُّعَيْرُ؟» لِأَنَّهُ كَانَ لَهُ نُعَيْرٌ يَلْعَبُ بِهِ فَمَاتَ، فَخَزَنَ الْغُلَامُ عَلَيْهِ، فَمَازَحَهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ: «يَا أَبَا عُمَيْرٍ، مَا فَعَلَ النُّعَيْرُ؟».



در می آمیختند و معاشرت می کردند؛ و این معاشرت و رفت و آمد آن حضرت ﷺ به میزانی بود که حتی با برادر کوچکم (نیز خوش و بش داشتند و معاشرت می کردند و) بدو می فرمودند: ای ابوعمیر! بچه گنجشک چه شد؟

ابوعیسی ترمذی گوید: از لحاظ مسائل فقهی، از این روایت چنین استنباط می شود که پیامبر ﷺ شوخی می کردند. و در این روایت نیز آمده که آن حضرت ﷺ به پسر بچه ی کوچک، کنیه دادند و بدو فرمودند: «ای ابوعمیر»؛ و در این روایت نیز وارد شده که هیچ اشکالی در این مسئله نیست که به پسر بچه ی کوچک، پرنده ای داده شود تا با آن بازی کند؛ چرا که پیامبر ﷺ به ابوعمیر فرمودند: «ای ابوعمیر! بچه گنجشک چه شد؟»؛ و این بدان سبب بود که پسرک، بچه گنجشکی داشت که با آن بازی می کرد. آن بچه گنجشک مُرد و پسر بچه ناراحت و اندوهگین شد؛ از این رو، پیامبر ﷺ با او شوخی نمودند و فرمودند: «ای ابوعمیر! بچه گنجشک چه می کند؟».

«لیخا لطنا»: با ما معاشرت می کرد، با ما رفت و آمد داشت، با ما خوش و بش می نمود، با ما در می آمیخت.

«النَّغیر»: بچه گنجشک، بچه پرنده.

«کُنّی»: کنیت می داد؛ و کنیت: اسمی است غیر از اسم اصلی شخص که در اول

آن، لفظ «اب» یا «ابن» یا «أم» یا «نسبت» می‌آید؛ و برای تعظیم و تکریم و بزرگداشت است.

و یکی از مبانی تربیتی که اسلام در تربیت فرزندان قرار داده است، صدا کردن نوزاد به «ابوفلان» (پدر فلان) است. صدا کردن فرزند به ابوفلان، اثرهای شگفت‌انگیز شخصیتی و فواید تربیتی بزرگی دارد که در ذیل ذکر می‌شود:

۱. رشد حسّ احترام و بزرگواری در فرزند.
  ۲. رشد شخصیت اجتماعی فرزند و ایجاد این احساس در او که وارد جمع بزرگترها شده است و به سنّ احترام و پذیرش اجتماعی رسیده است.
  ۳. عادت دادن فرزندان به آداب احترام و خطاب محترمانه برای بزرگترها و رفتار و خطاب احترام‌آمیز برای همسالان خودشان.
- به دلیل این فواید و این پیامدهای بسیار ارزشمند بود که پیامبر گرامی اسلام ﷺ برای نوزادان و کودکان، کنیه انتخاب می‌کردند و با کنیه، آنان را صدا می‌زدند تا درسی برای تمام مربیان اعم از اولیاء و مربیان و غیر آنان باشد؛ و به این طریق در نامگذاری اطفال عمل نمایند و در صدا کردن آنها از آن استفاده کنند.
- «لا بأس»: هیچ اشکالی ندارد، عیبی ندارد، بد نیست، درست است.
- به هر حال در پرتو حدیث نبوی و از گفتار امام ترمذی این مسائل فهمیده می‌شود:
۱. پیامبر ﷺ نیز مزاح و شوخی می‌فرمودند.
  ۲. کنیه دادن به پسر کوچک درست است.
  ۳. پرنده در اختیار پسر بچه‌ی کوچک نهادن که با آن بازی کند و سرگرم شود، جایز است.

۲۳۷- (۳) حَدَّثَنَا عَبَّاسُ بْنُ مُحَمَّدٍ الدُّورِيُّ، حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ شَقِيقٍ، أَنبَأَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْمُبَارَكِ، عَنْ أَسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ، عَنْ سَعِيدِ الْمَقْبُرِيِّ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ قَالَ: قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّكَ تُدَاعِبُنَا؟ فَقَالَ: «نَعَمْ، غَيْرَ أَنِّي لَا أَقُولُ إِلَّا حَقًّا».

۲۳۷- (۳) ... ابوهریره رضی اللہ عنہ گوید: مردمان به پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم گفتند:

ای رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم! چگونه است که گاهی اوقات با ما شوخی

می کنید؟ آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم فرمودند: آری شوخی می کنم، ولی

چیزی جز حق نمی گویم.



«تداعبنا»: با ما مزاح و شوخی می کنید.

«غیر آنی لا اقول الا حقاً»: ولی چیزی جز حق نمی گویم.

بنا بر آنچه نصوص قولی و مواضع عملی (سیرت) پیامبر گرامی اسلام صلی اللہ علیہ وسلم و اصحاب رضی اللہ عنہم بر آن دلالت دارد، می توان گفت که خنده، شوخی و تفریح در اسلام امر شرعی به شمار می آید؛ و این، به دلیل نیاز فطری انسان است که در مقابل سختی های زندگی و آلام و مصیبت ها با بعضی از سرگرمی ها و تفریح ها، غم های زندگی خود را سبک سازد؛ و این امر مسلم است که نوعی لهو و آسایش فکری برای زندگی روزمره ی انسان لازم است تا به وسیله ی آن بتواند راه زندگی خود را در مقابل فعالیت های طولانی، به طور مطلوب ادامه دهد؛ همان گونه که انسان در سفر، به حیوان بارکش خود استراحت می دهد تا مابقی راه را بهتر پیماید، بدن انسان هم نیازمند آسایش و آرامش فکری و روحی است.

بنابراین، در اصل مشروعیت خنده، شوخی و شادی شکی نیست، ولی نه به

طور مطلق، بلکه با قیود و شرایطی که شریعت مقدس اسلام برای آن بیان کرده است که عبارتند از:

۱. نباید دروغ گفتن و جعل سخن، ابزار خندانیدن مردم شود؛ همانگونه که بعضی از مردم در مواقع مختلف انجام می‌دهند.

رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «وای بر آنکه به سخن آید و در آن دروغ گوید تا کسانی بدان بخندند؛ وای بر او، وای بر او، وای بر او».

۲. نباید شوخی و مزاح سبب تحقیر، یا استهزاء و یا تمسخر انسان دیگری شود؛ مگر اینکه آن انسان راضی و بدان اجازه داده باشد.

۳. نباید شوخی و مزاح، سبب ترس و به وحشت انداختن مسلمان شود. ابوداود از عبدالرحمن بن ابی لیلی روایت کرده است: «اصحاب رسول خدا ﷺ برای ایشان نقل می‌کردند که، آنان همراه پیامبر خدا ﷺ در راهی می‌رفتند، یکی از آنان در حالی که ریسمانی در دست داشت به سوی یکی از یاران رفت و او را با ریسمان بست. آن مرد ترسید. در این هنگام بود که پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «لَا يَحِلُّ لِرَجُلٍ أَنْ يُرَوِّعَ مُسْلِمًا»؛ «برای کسی روا نیست که مسلمانی را بترساند». سیاق کلام دلالت دارد بر اینکه آن کسی که برادر مسلمانش را با ریسمان بست، می‌خواست شوخی و مزاح بکند.

در حدیث دیگری روایت شده که پیامبر ﷺ می‌فرمایند: «لَا يَأْخُذُ أَحَدُكُمْ مَتَاعَ أَخِيهِ لَا عَبَاً وَلَا جَادًّا»؛ «هیچ یک از شما متاع برادر دینی خود را نه با شوخی و نه با جدّی بر ندارد». [ترمذی]

۴. شخص نباید چه در موقعیت جدی و چه هنگام گریه، شوخی کند یا بخندد. «هر سخن جایی و هر نکته مکانی دارد». حکمت این عبارت در این است که هر چیزی در جای مناسب خود قرار داده شود.

۵. شوخی و خنده باید معقول و در حد اعتدال و توازن باشد و فطرت سالم انسان آن را بپذیرد و عقل سالم به آن راضی شود و با جامعه‌ای که در آن زیست می‌کند، ملایم و سازگار باشد.

اسلام، هنگامی که از غلو و زیاده‌روی در هر چیزی - حتی عبادات - اکراه دارد، پس چگونه اجازه‌ی زیاده‌روی کردن در لهو و مزاح را می‌دهد؟! با توجه به این توجیه و ارشاد نبوی که می‌فرمایند: «و لا تکثر من الضحک، فان کثرة الضحک تُمیت القلب»؛ «زیاد نخند! که خنده‌ی زیاد قلب را می‌میراند». آنچه مورد نهی پیامبر گرامی اسلام ﷺ قرار گرفته، همان افراط و مبالغه در خنده بوده است نه اصل خنده.

از علی بن ابی طالب علیه السلام روایت شده که می‌فرماید: «به آن مقدار که نمک برای طعام لازم است به همان مقدار مزاح وارد کلام کن».

این گفتار حکیمانه‌ای است و بیانگر این قضیه است که همانطور که انسان نمی‌تواند از مزاح و شوخی بی‌نیاز باشد، افراط و غلو در مزاح نیز زیانبار است. مبالغه در مزاح، آن است که انسان از بار مسئولیت شانه خالی کند، یا بی‌خردان بر او گستاخ و جسور شوند یا باعث خشم دوستان گردد؛ و شاید منظور حدیث زیر، این نوع مزاح باشد که می‌فرماید: «و لا تُمارِ احاک و لا تُمازحه» [ترمذی]؛ «با برادر خویش دو رو نباش و با او مزاح مکن».

مبالغه و اسراف در مزاح، همچون دو رویی، هر دو مسبب حقد و کینه در دل‌ها می‌شود.

۲۳۸- (۴) حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ حَدَّثَنَا خَالِدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ حُمَيْدٍ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ أَنَّ رَجُلًا اسْتَحْمَلَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ: «إِنِّي حَامِلُكَ عَلَى وَلَدٍ نَاقَةٍ» فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا أَصْنَعُ بَوْلَدِ النَّاقَةِ؟ فَقَالَ: «وَهَلْ تَلِدُ الْإِبِلَ إِلَّا التُّوْقُ؟!»

۲۳۸- (۴) ... انس بن مالک رضی اللہ عنہ گوید: مردی از رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم خواست تا بدو مرکبی را ببخشند. پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم فرمودند: من تو را بر بچه شتری سوار خواهم نمود. (در این هنگام ذهن آن مرد به شتر کوچک منحرف شد و) گفت: ای رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم! من با بچه‌ی شتر چه کنم؟ و چگونه می‌توانم بر آن سوار شوم؟ آن حضرت صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم فرمودند: مگر شتر، بچه‌ی شتر نیست؛ و آیا شتران بزرگ را نیز ناقه‌ها نمی‌زاینند!

«استحمل»: از او خواست بدو سواری و مرکبی ببخشد تا بر آن سوار شود.

«ولد»: بچه، فرزندی.

«ناقة»: ماده شتر.

«ما اصنع»: چه کنم.

«التُّوْق»: جمع ناقة، و به معنی: ماده شتر.

«و هل تلد الابل الا النوق»: یعنی هر شتری، بچه‌ی شتر دیگر محسوب می‌شود؛ گرچه بزرگ و تنومند باشد.

۲۳۹- (۵) حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ مَنْصُورٍ، حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّزَّاقِ، حَدَّثَنَا مَعْمَرٌ، عَنْ ثَابِتٍ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ، أَنَّ رَجُلًا مِنْ أَهْلِ الْبَادِيَةِ، كَانَ اسْمُهُ زَاهِرًا، وَكَانَ يَهْدِي إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هَدِيَّةً مِنَ الْبَادِيَةِ، فَيَجْهَرُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِذَا أَرَادَ أَنْ يُخْرَجَ، فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «إِنَّ زَاهِرًا بَادِيُّنَا وَنَحْنُ حَاضِرُوهُ» وَكَانَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يُحِبُّهُ وَكَانَ رَجُلًا دَمِيمًا، فَأَتَاهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَوْمًا وَهُوَ يَبِيعُ مَتَاعَهُ، فَاحْتَضَنَهُ مِنْ خَلْفِهِ وَهُوَ لَا يُبْصِرُهُ، فَقَالَ: مَنْ هَذَا؟ أَرْسَلَنِي! فَالْتَفَتَ فَعَرَفَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَجَعَلَ لَا يَأَلُو مَا أَلَصَقَ ظَهْرَهُ بِصَدْرِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حِينَ عَرَفَهُ، فَجَعَلَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: «مَنْ يَشْتَرِي هَذَا الْعَبْدَ؟» فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِذَا وَاللَّهِ بَحْتَنِي كَاسِدًا، فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «لَكِنْ عِنْدَ اللَّهِ لَسْتُ بِكَاسِدٍ» أَوْ قَالَ: «أَنْتَ عِنْدَ اللَّهِ غَالٍ».

۲۳۹- (۵) ... انس بن مالک رضی اللہ عنہ گوید: مردی بادیه نشین به نام

«زاهر» برای رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم هدایایی به رسم تعارف از صحرا

می‌آورد و پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم نیز هرگاه زاهر می‌خواست به خانه‌اش

برگردد، هدایایی را به او ارزانی می‌داشتند و می‌فرمودند: به

راستی زاهر بادیه نشین ما است و ما نیز شهر نشین او هستیم.

رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم زاهر را دوست می‌داشتند؛ و زاهر مردی بی‌بهره

از زیبایی و خوشگلی بود. روزی پیامبر اکرم ﷺ به نزد زاهر در حالی رفتند که وی سرگرم فروش کالاهای خود بود. آن حضرت ﷺ او را از پشت سر در آغوش خویش گرفتند و دستهای خود را روی چشمان او نهادند و زاهر ایشان را نمی‌دید. زاهر (که جایی را نمی‌دید) گفت: که هستی؟ مرا رها کن! پس از این، زاهر اندکی به عقب برگشت (و با گوشه‌ی چشمش) پیامبر ﷺ را شناخت. و چون آن حضرت ﷺ را شناخت دیگر جنب و جوشی از خود نشان نداد و همچنان پشت خویش را به سینه‌ی مبارک آن حضرت ﷺ (به عنوان تبرک و تحصیل معنویات و برکات) چسبیده نهاد؛ و پیامبر ﷺ نیز می‌فرمودند: چه کسی این بنده را می‌خرد؟ زاهر گفت: ای رسول خدا ﷺ، به خدا سوگند! در آن صورت مرا کم ارزش و غیر قابل فروش خواهید یافت. آن حضرت ﷺ فرمودند: ولی تو در پیشگاه خداوند عزوجل، کم ارزش و بی بهاء نیستی. یا فرمودند: تو در پیشگاه خداوند متعال، بسیار گرانبها و با ارزش و قیمتی و ارزشمند هستی.



«اهل البادية»: صحرا نشینان، بادیه نشینان، چادر نشینان، صحرا گردان.  
 «فیجهره النبی ﷺ»: پیامبر ﷺ زاهر را با هدایا و وسایلی به خانه‌اش باز می‌گرداند.



«بادیتنا»: بادیہ نشین ما.

«حاضرہ»: شہر نشین او. مقصود این است کہ زاہر از ما است؛ و تفاوت ہمین اندازہ است کہ ما در شہر زندگی می کنیم و او در صحرا.

«دمیما»: بدقیافہ، زشت، بی بہرہ از زیبایی و خوشگلی.

«فاحتضنہ»: او را در آغوش گرفت.

«أرسلنی»: رہایم کن.

«فالتفت»: برگشت.

«فجعل»: پس شروع کرد کہ ...

«لا یألوا»: کوتاہی و درنگی نمی کرد.

«الصق»: چسبانید.

«صدر»: سینہ.

«کاسداً»: کم ارزش و غیر قابل فروش.

«غال»: قیمتی و ارشمند، گرانبہا و با ارزش.

«لکن عنداللہ لست بکاسد، او قال: انت عنداللہ غال»: این شک در متن گفتار

رسول خدا ﷺ، از راوی است.

۲۴۰- (۶) حَدَّثَنَا عَبْدُ بْنُ حُمَيْدٍ، حَدَّثَنَا مُصْعَبُ بْنُ الْقِدَامِ، حَدَّثَنَا الْمُبَارِكُ بْنُ فَضَالَةَ، عَنِ الْحُسَيْنِ قَالَ: أَنتَ عَجُوزُ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، ادْعُ اللَّهَ أَنْ يَدْخِلَنِي الْجَنَّةَ، فَقَالَ: «يَا أُمَّ فُلَانٍ، إِنَّ الْجَنَّةَ لَا يَدْخُلُهَا عَجُوزٌ» قَالَ: فَوَلَّتْ تَبْكِي فَقَالَ: «أَخْبِرُوهَا أَنَّهَا لَا تَدْخُلُهَا وَهِيَ عَجُوزٌ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ: {

إِنَّا أَنْشَأْنَاهُنَّ إِنْشَاءً فَجَعَلْنَاهُنَّ أَبْكَارًا عُرْبًا أَتْرَابًا.

۲۴۰ - (۶) ... حسن بصری رحمه الله گوید: پیر زنی به نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و بدیشان گفت: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله! از خداوند متعال بخواه که مرا وارد بهشت گرداند. آن حضرت صلی الله علیه و آله (به شوخی) فرمودند: ای مادر فلان! پیر زنان، وارد بهشت نمی‌شوند. حسن بصری رحمه الله گوید: (پیر زن، ظاهر کلام آن حضرت صلی الله علیه و آله را دریافت، از این جهت) گریه کنان به خانه‌اش برگشت. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: به او خبر دهید که او در حال پیری وارد بهشت نمی‌شود (بلکه هنگامی که او وارد بهشت بشود، دیگر پیرزن نیست، بلکه جوان و زیبا است)؛ از این رو، خداوند متعال می‌فرماید: «إِنَّا أَنْشَأْنَاهُنَّ إِنْشَاءً ﴿۱﴾ فَجَعَلْنَاهُنَّ أَبْكَارًا ﴿۲﴾ عُرْبًا أَتْرَابًا» [واقعه / ۳۵ - ۳۶ - ۳۷]؛ «ما زنان بهشتی را به گونه‌ی خاصی آفریده‌ایم و ایشان را به وضع خاصی پدید آورده‌ایم و در آغاز کار بدین شکل زیبا و شمائل دلربا پدیدار کرده‌ایم؛ ایشان را دوشیزه و نوجوان ساخته‌ایم؛ آنان شیفتگان همسر خود، و همه جوان و طناز و همسن و سال هستند».

«عجوز»: سالخورده، پیر [برای مذکر و مؤنث یکسان است]. ابن حجر گوید:

آن پیر زن، صفیه دختر عبدالمطلب، مادر زبیر بن عوام، و عمه‌ی گرامی رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده است.

«فولت»: به خانه‌اش برگشت.

«تبکی»: در حالی که گریه می‌کرد.

«انشأناهنَّ»: زنان بهشتی را به گونه‌ی خاص و ویژه‌ای آفریده‌ایم. ایشان را به

وضع خاصی پدید آورده‌ایم.

«ابکاراً»: جمع «بکر»: دوشیزگان، نوجوانان.

«عُرباً»: جمع «عروب»: زن شیفته و دلداده‌ای که شوهر خود را سخت دوست

داشته باشد و با سخن و ناز و غمزه و خنده، عشق و محبت خود را بدو اظهار کند.

خلاصه، سراپا عاشق و واله شوهر خود باشد.

«اتراباً»: جمع «ترب»: زنان همسن و سال و جوان به کمال.

ناگفته نماند که حدیث بالا، «مرسل» است؛ زیرا که حسن بصری رحمته الله این

حدیث را از کسی دیگر شنیده است، و وی از زمره‌ی تابعین است نه از جرگه‌ی

یاران پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم.

و حدیث «مُرسل» به خبری گفته می‌شود که به وسیله‌ی غیر صحابی (مانند

حسن بصری) به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برسد.



باب (۳۷)

استشهاد

رسول خدا ﷺ به شعر



۲۴۱- (۱) حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ حُجْرٍ ، حَدَّثَنَا شَرِيكُ ، عَنِ الْمِقْدَادِ بْنِ شَرِيحٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ : قِيلَ لَهَا : هَلْ كَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَتَمَثَّلُ بِشَيْءٍ مِنَ الشَّعْرِ ؟ قَالَتْ : كَانَ يَتَمَثَّلُ بِشَعْرِ ابْنِ رَوَاحَةَ ، وَيَتَمَثَّلُ بِقَوْلِهِ : «وَيَأْتِيكَ بِالْأَخْبَارِ مَنْ لَمْ تَزُودْ» .

۲۴۱- (۱) ... مقداد بن شریح، از پدرش، شریح بن هانی حارثی رضی اللہ عنہ از عایشه رضی اللہ عنہا نقل می‌کند که از عایشه رضی اللہ عنہا پرسیده شد: آیا رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم به چیزی از شعر استشهاد می‌فرمودند؟ عایشه رضی اللہ عنہا در جواب گفت: آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم گاهی اوقات به اشعار عبدالله بن رواحه رضی اللہ عنہ استشهاد می‌جستند؛ و گاهی نیز به شعر شاعری دیگر (یعنی طرفة بن عبد) استشهاد می‌فرمودند که وی چنین سروده بود:

«وَيَأْتِيكَ بِالْأَخْبَارِ مَنْ لَمْ تَزُودْ»؛ «به زودی، روزگار اخبار کسانی را برای تو می‌آورد که زاد و توشه‌ای را برای آنها تهیه ندیده‌ای».



«يَتَمَثَّلُ»: استشهاد می‌جست.

«شعر»: سخن منظوم، کلام موزون، سخنی که دارای وزن و قافیه باشد.

«ابن رواحه»: عبدالله بن رواحه بن ثعلبة بن امریء القیس. وی از قبیله‌ی خزرج انصار، و یکی از یاران بزرگوار و جان نثار آن حضرت ﷺ بود.

در کنیه‌ی وی اختلاف است: برخی ابو محمد، برخی ابورواحه و برخی ابو عمرو گفته‌اند. و مادرش: کبشة دختر واقد بن عمرو، از قبیله‌ی بنی حارث خزرجی بود.

ابن رواحه رضی الله عنه یکی از شاعران مشهور پیامبر ﷺ نیز می‌باشد که در تمام جنگ‌ها و غزوات دوشادوش پیامبر ﷺ پیکار نمود و به سال هشتم هجری، در جنگ موتة، به درجه‌ی رفیع شهادت نائل آمد. خاطر نشان می‌شود که وی، دایی نعمان بن بشیر رضی الله عنه نیز می‌باشد.

«و یتمثل بقوله»: و پیامبر ﷺ گاهی نیز به شعر آن مرد قبیله‌ی قیس، یعنی «طرفه بن عبد» استشهاد می‌فرمود که گفت ...

و مراد از «قوله»: قول طرفه بن عبد است که نامش «عمرو» می‌باشد؛ و چون مشهور و معروف بوده، در روایت اسمی از آن برده نشده است؛ زیرا طرفه بن عبد، یکی از شاعران بزرگ دوره‌ی جاهلی به شمار می‌آید که همین مصراع بیت او، از زمره‌ی مشهورترین قصاید، و از معلقات هفتگانه است.

«و یأتیک بالاخبار من لم تزود»: این بخش از شعر، مصراع دوم بیت است؛ و بیت کامل چنین است:

ستبدی لک الایام ما کنت جاهلاً و یأتیک بالاخبار من لم تزود



«به زودی روزگار برای تو حقایقی را که نمی‌دانی آشکار و هویدا می‌سازد، و اخبار کسانی را برای تو می‌آورد که زاد و توشه‌ای را برای آنها تهیه ندیده‌ای».

«شعر»: کسانی که شعر را می‌شنوند و با شعر و شاعری سر و کار دارند و در کنار آن روح و جان خود را با اشعار حکمی و اخلاقی و عرفانی، طراوت و نشاط می‌بخشند، آن قدر مجذوب شعر می‌شوند که آن را لازمه‌ی زندگی خود دانسته و در حدّیک محبوب و معشوق به آن عشق می‌ورزند و به آن ایمان دارند و جدایی از آن را جدایی روح از تن می‌دانند.

بدون شک ذوق شعر و هنر شاعری، مانند همه‌ی سرمایه‌های وجودی انسان در صورتی ارزشمند است که در یک مسیر صحیح به کار افتد و از آن بهره‌گیری مثبت و سازنده شود؛ اما اگر به عنوان یک وسیله‌ی مخرب برای ویران کردن بنیاد اعتقاد و اخلاق جامعه و تشویق به فساد و بی‌بند و باری مورد استفاده واقع شود، و یا انسانها را به پوچی و بیهودگی و خیال‌پروری سوق دهد، یا تنها یک سرگرمی بی‌محتوا تلقی گردد. بی‌ارزش و حتی زیانبار است.

به هر حال، ارزیابی اسلام در مورد شعر و شاعری، روی «هدفها» و «جهت‌گیری‌ها» و «نتیجه‌ها» است؛ شعر وسیله است و معیار ارزیابی آن هدفی است که شعر در راه آن، به کار گرفته می‌شود.

اما متأسفانه در طول تاریخ، ادبیات اقوام و ملل جهان، از شعر سوء استفاده‌ی فراوان شده است، و این ذوق لطیف الهی در محیط‌های آلوده آنچنان به ننگ کشیده شده است که گاه از مؤثرترین عوامل فساد و تخریب بوده است؛ مخصوصاً در عصر جاهلیّت که دوران انحطاط فکری و اخلاقی قوم عرب بود؛ «شعر»،

«شراب» و «غارت و جنگ» همواره در کنار هم قرار داشتند.

ولی چه کسی می‌تواند این حقیقت را انکار کند که اشعار سازنده و هدفدار در طول تاریخ؛ حماسه‌های فراوان آفریده است، و گاه قوم و ملتی را در برابر دشمنان خون‌خوار و ستمگر آنچنان بسیج کرده که بی‌پروا از همه چیز بر صف دشمن زده و قلب او را شکافته‌اند.

و چه کسی می‌تواند انکار کند که گاه یک شعر اخلاقی آنچنان در اعماق جان انسان نفوذ می‌کند که یک کتاب بزرگ و پُر محتوا کار آن را انجام نمی‌دهد. آری؛ همانگونه که در حدیث معروف از پیامبر گرامی اسلام ﷺ نقل شده: «انّ من الشعر لحکمة، و انّ من البیان لسحراً»؛ [مشکاة المصابیح] «بعضی از اشعار، حکمت است و پاره‌ای از سخنان، سحر است»؛ گاهی اشعار غوغا به پا می‌کند.

گاه کلماتِ موزونِ شاعرانه، برندگی شمشیر و نفوذ تیر را در قلب دشمن دارد؛ چنان که در حدیثی از پیامبر اسلام ﷺ می‌خوانیم در مورد چنین اشعاری فرمود: «والذی نفس محمد ﷺ بیده فکانها تنضوهم بالنبل»؛ [مسند احمد] «به آن کسی که جان محمد ﷺ در دست قدرت او است! با این اشعار گویی تیرهایی به سوی آنها پرتاب می‌کنید».

این سخن را آنجا فرمود که دشمن با اشعار هجوآمیزش برای تضعیف روحیه‌ی مسلمانان تلاش می‌کرد؛ پیامبر ﷺ دستور داد که در مذمت آنان و تقویت روحیه‌ی مؤمنان، شعر بسرایند.

و در مورد حسان بن ثابت رضی الله عنه که مدافع اسلام بود، فرمود: «اهجهم فانّ

جبرئیل معک؛ «آنها را هجو کن که جبرئیل با تو است». [مسند احمد]

مخصوصاً هنگامی که «کعب بن مالک»، شاعر با ایمانی که در تقویت اسلام شعر می‌سرود، از پیامبر ﷺ پرسید: ای رسول خدا! درباره‌ی شعر، این آیه نازل شده است: «وَالشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُنَ» [شعراء/ ۲۲۴]؛ «شاعران، کسانی هستند که گمراهان از آنان پیروی می‌کنند»؛ حال شما بفرمائید که با این آیه‌ی مذمت‌آمیز نازل شده، چه کنم؟ پیامبر ﷺ فرمود: «إِنَّ الْمُؤْمِنَ يَجَاهِدُ بِنَفْسِهِ وَ سَيْفِهِ وَ لِسَانِهِ» [تفسیر قرطبی ج ۷ ص ۴۸۶۹]؛ «مؤمن، با جان و شمشیر و زبانش در راه خدا جهاد می‌کند».

به هر حال، در طول تاریخ، شعرای با ایمان و پُر همتی بودند که باج به فلک نمی‌دادند و این قریحه‌ی ملکوتی را در طریق آزادی و آزادگی انسانها و پاکی و تقوا، و مبارزه با دزدان و غارتگران و جبّاران و دشمنان و بدخواهان اسلام و مسلمین به کار گرفتند و به اوج افتخار رسیدند.

این گروه از شعراء، گاهی در دفاع از حق، اشعاری سرودند که با هر بیتی، بیتی در بهشت برای خود خریدند. و گاه برای ایجاد حرکت در توده‌های رنجیده که احساس حقارت می‌کردند، اشعاری می‌سرودند و شور و حماسه و هیجان می‌آفریدند. این چنین شاعرانی، مورد تأیید خدا، رسول خدا و قرآن می‌باشد.

پیامبر ﷺ شاعر نبود:

پیامبر ﷺ شاعر نیست به خاطر اینکه خط «وَحی» از خط «شعر» کاملاً

جدا است؛ زیرا:

۱. معمولاً سرچشمه‌ی شعر، تخیل و پندار است؛ شاعر بیشتر بر بال و پَر خیال سوار می‌شود و پرواز می‌کند؛ در حالی که وحی از مبدأ هستی، سرچشمه می‌گیرد و بر محور واقعیت‌ها و حقایق می‌گردد.

۲. شعر از عواطف متغیر و دگرگون انسانی می‌جوشد، و دائماً در حال دگرگونی است؛ در حالی که وحی الهی، بیانگر حقایق ثابت آسمانی می‌باشد.

۳. لطف شعر در بسیاری از موارد در اغراق‌گویی‌ها و مبالغه‌های آن است؛ تا آنجا که گفته‌اند: «بهترین شعر، دروغ‌آمیزترین آن است». در حالی که در وحی جز صداقت چیزی نیست.

۴. شاعر در بسیاری از موارد به خاطر زیبایی‌های لفظ، ناچار است خود را تسلیم الفاظ کند و دنباله‌رو آن باشد، و چه بسا حقایقی که در این میان پایمال گردد.

۵. سرانجام به تعبیر زیبای یکی از مفسران، «شعر» مجموعه‌ی شوق‌هایی است که از زمین به آسمان پرواز می‌کند، اما «وحی» مجموعه‌ی حقایقی است که از آسمان به زمین نازل می‌گردد؛ و این دو خط کاملاً متفاوت است.

باز در اینجا لازم است برای شاعرانی که در خط اهداف مقدسی گام برمی‌دارند و از عوارض نامطلوب، شعر خود را برکنار می‌سازند، حساب جداگانه‌ای باز کنیم، و ارزش مقام و هنر آنها را فراموش نکنیم؛ ولی به هر حال طبیعت غالب شعر آن است که گفته شد.

به همین دلیل، قرآن کریم در آخر سوره‌ی شعراء می‌گوید: «وَالشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ» [شعراء/۲۲۴]؛ «شاعران، کسانی هستند که گمراهان از آنان پیروی می‌کنند».

سپس در یک عبارت کوتاه و پُر معنی به ذکر دلیل آن پرداخته، و چنین می‌گوید: «أَلَمْ تَرَ أَنَّهُمْ فِي كُلِّ وَادٍ يَهِيمُونَ \* وَأَنَّهُمْ يَقُولُونَ مَا لَا يَفْعَلُونَ» [شعراء/۲۲۵ - ۲۲۶]؛ «آیا ندیدی که آنها در هر وادی سرگردانند (و همواره غرق پندارها و تشبیهات شاعرانه‌ی خویش هستند و تسلیم امواج هیجانات و جهش‌های خیال‌اند)؛ و علاوه نمی‌بینی که سخنانی می‌گویند که عمل نمی‌کنند».

البته در پایان همان آیات، نیز شاعران با ایمان و صالح را که هنرشان در مسیر اهدافشان است، استثناء می‌کند و به آنها ارج می‌نهد و حسابشان را از دیگران جدا می‌سازند.

ولی به هر حال، پیامبر ﷺ نمی‌تواند شاعر باشد، و هنگامی که قرآن می‌گوید: «خدا به او تعلیم شعر نداده است»؛ مفهومی این است که از شعر برکنار است؛ چرا که همه‌ی تعلیمات، به ذات پاک خدا برمی‌گردد.

جالب اینکه در تواریخ و روایات کثرتاً نقل شده که هر وقت پیامبر ﷺ می‌خواست به شعری تمثّل و استشهاد جوید، و آن را شاهد سخن خود قرار دهد، آن را درهم می‌شکست تا بهانه‌ای به دست دشمن نیافتد؛ چنان که در روایتی دیگر وارد شده که روزی پیامبر ﷺ می‌خواست این شعر معروف عرب را بخواند:

ستبدی لک الایام ما کنت جاهلاً و یأتیک بالاخبار من لم تزود

پیامبر ﷺ به هنگامی که می‌خواست شعر فوق را بخواند، فرمودند: «یأتیک من لم تزود بالاخبار» و جمله را پس و پیش فرمود.  
به هر حال پیامبر ﷺ شاعر نبود و فقط به اشعار، استشهاد و تمثیل می‌فرمود.

۲۴۲- (۲) حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ، حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ مَهْدِيٍّ، حَدَّثَنَا سُفْيَانُ الثَّوْرِيُّ، عَنْ عَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ عُمَيْرٍ، حَدَّثَنَا أَبُو سَلَمَةَ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «إِنَّ أَصْدَقَ كَلِمَةٍ قَالَهَا الشَّاعِرُ كَلِمَةٌ لَبِيدٍ: أَلَا كُلُّ شَيْءٍ مَا خَلَا اللَّهَ بَاطِلٌ، وَكَأَدُ أُمَيَّةُ بْنُ أَبِي الصَّلْتِ أَنْ يُسْلِمَ.»

۲۴۲- (۲) ... ابوهریره رضی اللہ عنہ گوید: رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم فرمودند: به تحقیق، راست‌ترین و درست‌ترین سخنی که شاعر آن را گفته، این سخن «لبید» است:

«الا كل شيء ما خلا الله باطل»؛ «هان! هر چیزی جز خدا، باطل است». و چیزی نمانده بود که «امیه بن ابی صلت» (که از شعرای جاهلیت بود) در اثر شنیدن آن، مسلمان و حقگرا شود.



«أصدق»: اسم تفضیل؛ راست‌ترین و درست‌ترین.

«کلمة»: سخن، لفظی که معنی داشته باشد، آنچه که انسان بر زبان می‌راند و مطلب خویش را به آن وسیله بیان می‌دارد.

«لید»: لید بن ربیعہ عامری؛ وی یکی از بزرگان شعر و بلاغت، و از زمهری  
 طلایه‌داران و پیشقراولانِ عرصه‌ی ادب و هنر دوره‌ی جاهلی بود که با قوم  
 خویش به حضور پیامبر ﷺ آمد و مسلمان شد. وی پس از اینکه به اسلام  
 گروید، شعر نمی‌سرود و چنین استدلال می‌جست که: «یکفینی القرآن»؛ «قرآن مرا  
 کافی است»؛ از این رو کمتر شعر می‌گفت و بیشتر به تلاوت و حفظ الفاظ و  
 معانی و مفاهیم قرآن، مشغول می‌شد.

وی در کوفه به روزگار خلافت عثمان بن عفان رضی الله عنه، یا به روزگار خلافت  
 معاویه بن ابی سفیان رضی الله عنه، در گذشت و چهره در نقاب خاک کشید.  
 «الا کل شیء ما خلا الله باطل»؛ این سخن لید، از آن جهت مورد پسند رسول  
 خدا ﷺ بود، چرا که مطابق و موافق آیه‌ی:

﴿كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ﴾ [قصص / ۸۸]

بود؛ یعنی: «همه چیز و همه کس جز ذات خداوند فانی و نابود می‌شود».  
 و بیت کامل، چنین است:

الا کل شیء ما خلا الله باطل و کل نعیم لا محالة زائل

«هان! که هر چیزی جز خدا، باطل است، و هر نعمتی از نعمتهای دنیا، بی  
 تردید فانی و نابود شدنی است».

«کاد»: نزدیک بود که؛ چیزی نمانده بود که. این فعل از افعال مقاربه است که  
 مبتدا را به عنوان اسم خود رفع، و خبر را به عنوان خبر خود، نصب می‌دهد، و

گاهی به معنی «خواست» به کار می‌رود، مثل: «اکاد اخفیها: می‌خواهم آن را پنهان کنم» و مثل: «عرف ما یکاد منه: آنچه را که از او خواسته شده است، دریافت».

«امیه بن ابی صلت»: امیه و پدرش ابو صلت، از شاعران بزرگ و مشهور یک قرن پیش از هجرت بودند. امیه بن ابی صلت با آنکه از زمره‌ی مژده دهندگان به ظهور منجی عالم بشریت، حضرت محمد ﷺ بود، ولی با این وجود، پس از بعثت پیامبر ﷺ ایمان نیاورد و به اسلام نگروید و با کفر از دنیا رفت.

۲۴۳- (۳) حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى، حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ، حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنِ الْأَسْوَدِ بْنِ قَيْسٍ، عَنْ جُنْدُبِ بْنِ سُفْيَانَ الْبَجَلِيِّ قَالَ: أَصَابَ حَجْرٌ إَصْبَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَدَمِيَتْ فَقَالَ:

هَلْ أَنْتِ إِلَّا إَصْبَعُ دَمِيَتْ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ مَا لَقِيتِ.

۲۴۳- (۳) ... جندب بن سفیان بَجَلِیُّ رضی الله عنه گوید: (در برخی از غزوات) سنگی به انگشت مبارک آن حضرت صلی الله علیه و آله برخورد کرد که بر اثر آن، انگشت پیامبر صلی الله علیه و آله خونین شد؛ آن گاه ایشان چنین فرمودند:

هل انت الا اصبع دميت و فی سبیل الله ما لقیّت

«مگر نه این است که فقط تو انگشتی هستی که خون آلود و زخمی شده‌ای؛ و به راستی آنچه به تو رسیده در راه خداوند متعال است».



«اِصَابَ حَجْرٌ اَصْبَعَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ»: غالباً برخورد سنگ به انگشت پیامبر ﷺ در برخی از غزوات رُخ داده است؛ از این رو برخی از علماء و مورّخان گفته‌اند که این غزوه، غزوه‌ی «أُحُد» بوده است. گرچه برخی نیز گفته‌اند که این واقعه، پیش از هجرت رخ داده است.

«فَدَمِيتَ»: زخمی و خون آلود شد.

علماء و صاحب نظران اسلامی، پیرامون سراینده‌ی این شعر که پیامبر ﷺ بدان استشهد و تمثّل جسته، با همدیگر اختلاف دارند:

۱. برخی گفته‌اند که سراینده‌ی این شعر، «ولید بن ولید بن مغیره» است. و

سبب سرودن این شعر، توسط ولید، بدین خاطر بود که وی همراه با ابوبصیر در صلح حدیبیه، با قریشیان در جنگ و پیکار بودند؛ ابوبصیر مُرد و ولید به مدینه‌ی منوره بازگشت که در مسیر راه به زمین خورد و انگشتش قطع شد. از این رو به سرودن این شعر پرداخت.

۲. و برخی گفته‌اند که سراینده‌ی این شعر، «عبدالله بن رواحه» می‌باشد که در جنگ موته انگشت وی قطع شد؛ از این رو چنین سرود:

هَلْ أَنْتِ إِلَّا أَصْبَعُ دَمِيتِ      وَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ مَا لَقِيتِ  
يَا نَفْسُ لَا تَقْتُلِي فَمَوْتِي      هَذَا حِيَاضُ الْمَوْتِ قَدْ صَلَيْتِ  
وَمَا تَمْنَيْتِ فَقَدْ لَقِيتِ      أَنْ تَفْعَلِي بِفَعْلِهَا هَدَيْتِ

و پیامبر ﷺ نیز وقتی سنگی به انگشتان برخورد کرد و انگشت ایشان

خونی شد، به شعر عبدالله بن رواحه رضی الله عنه استشهاد جسته و فرمودند:

هل انت الا اصبع دमित  
و فی سبیل الله ما لقیث

۲۴۴- (۴) حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي عُمَرَ، حَدَّثَنَا سُفْيَانُ بْنُ عُيَيْنَةَ، عَنِ الْأَسْوَدِ بْنِ قَيْسٍ، عَنْ جُنْدُبِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْبَجَلِيِّ، نَحْوَهُ.

۲۴۴- (۴) ابن ابی عمر، از سفیان بن عیینہ، از اسود بن قیس، از

جندب بن عبدالله بَجَلِی رضی الله عنه نیز نظیر همین روایت را [از حیث

معنی نه از حیث لفظ] نقل کرده است.

۲۴۵- (۵) حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ، حَدَّثَنَا نَحْيَى بْنُ سَعِيدٍ، حَدَّثَنَا سُفْيَانُ الثَّوْرِيُّ، أَنَّنَا أَبُو إِسْحَاقَ، عَنِ الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ قَالَ: قَالَ لَهُ رَجُلٌ: أَفَرَرْتُمْ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَا أَبَا عُمَارَةَ؟ فَقَالَ: لَا، وَاللَّهِ مَا وَلَّى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَلَكِنْ وَلَّى سَرَعَانُ النَّاسِ، تَلَقَّيْتُمْ هَوَازِنَ النَّبْلِ، وَرَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلَى بَعْلَتِهِ، وَأَبُو سُفْيَانَ بْنُ الْحَارِثِ بْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ، آخِذٌ بِلِجَامِهَا، وَرَسُولُ اللَّهِ يَقُولُ:

أَنَا النَّبِيُّ لَا كَذِبَ  
أَنَا ابْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ.

۲۴۵- (۵) ... از براء بن عازب رضی الله عنه چنین نقل شده است که مردی

از او پرسید: ای ابوعمارہ! (کنیه‌ی براء بن عازب رضی الله عنه) آیا در جنگ

حُنین، از کنار پیامبر صلی الله علیه و آله گریختید و پا به فرار گذاشتید؟ براء بن

عازب رضی الله عنه در پاسخ گفت: نه؛ به خدا سوگند که رسول خدا صلی الله علیه و آله

پشت به دشمن نکردند و دچار تردید و تزلزل نشدند و پای به فرار نگذاشتند؛ بلکه این پیشاهنگان و پیشقراولان مردم بودند که گریختند و پای به فرار گذاشتند؛ و لشکریان «هوازن» نیز آنها را تیرباران نمودند؛ اما آن حضرت ﷺ ثابت قدم بودند و از جای خویش تکان نخوردند و سوار بر شتر خویش ایستاده بودند؛ و ابوسفیان بن حارث بن عبدالمطلب رضی الله عنه نیز لگام شتر آن حضرت ﷺ را گرفته بود (و عباس رضی الله عنه رکاب آن را گرفته بود و نمی گذاشتند رسول خدا ﷺ با سرعت بیشتری به پیش بتازند؛ ولی آن حضرت ﷺ سوار بر اشتر خویش به سوی کفار و بدخواهان تاختن گرفتند و) پیوسته می فرمودند:

انا النبی لا کذب      انا ابن عبدالمطلب

«من پیامبر خدایم، و دروغگوی نیستم! من فرزند عبدالمطلب

هستم!»

«ما ولّی»: پشت به جنگ نکرد و دچار تردید و تزلزل نشد و پای به فرار نگذاشت.

«سرعان الناس»: مراد عده‌ای از اصحاب جوان و سبکبار که اسلحه نداشتند و زره یا کلاه خودی نپوشیده بودند، است؛ چرا که در روایتی دیگر آمده است: «اکنتم فررتم یا ابا عماره! یوم حنین؟ قال: لا والله، ما ولّی رسول الله ﷺ و لکنّه خرج شبان اصحابه و اخفاءهم حُسرًا لیس بسلاح، فاتوا قومًا رماةً، جمع هوازن

و بنی نصر، ما یکاد یسقط لهم سهم، فرشقوهم رشقاً ما یکادون یخطئون...» [بخاری و مسلم]؛ «مردی از براء بن عازب رضی الله عنه پرسید: ای ابوعماره! آیا شما در روز حنین فرار کردید؟ گفت: خیر، قسم به خدا! پیامبر صلی الله علیه و آله در روز حنین به جنگ پشت ننمود، اما عده‌ای از اصحاب جوان و سبکبار که اسلحه نداشتند و زره یا کلاه خودی نپوشیده بودند، با جماعتی از هوازن و بنی نصر روبه رو شدند؛ این جماعت هوازن و بنی نصر به حدّی در تیر اندازی ماهر بودند که تیر آنها به زمین نمی خورد و جوانان بی دفاع اصحاب را تیرباران کردند به نحوی که تیر آنان به خطا نمی رفت...».

«هوازن»: قبیله‌ی هوازن، بعد از قریش، بزرگترین نیرو در جزیره العرب به شمار می آمدند؛ میان آنها و قریش، پیوسته رقابت وجود داشت؛ آنها نمی خواستند به آنچه قریش در مقابل آن تسلیم شده اند، تسلیم گردند. از این رو تصمیم گرفتند افتخار و آوازه‌ی ریشه کن ساختن اسلام را به خود اختصاص دهند تا گفته آید: «هوازن، کاری را کردند که قریش از عهده‌ی آن برنیامد».

از این جهت، «مالک بن عوف نصری» که سردار هوازن بود آمادگی جنگ علیه اسلام و پیامبر صلی الله علیه و آله نمود؛ قبائل «نصر»، «جشم»، «سعد بن بکر»، «هوازن» و «ثقیف» همگی به ندای او لیبیک گفته و گرد او جمع شدند، فقط طایفه‌ی «کعب» و «کلاب» از قبیله‌ی «هوازن» شرکت نکردند. سردار هوازن به اتفاق رزمندگان قبایل مزبور، به قصد جنگ با رسول خدا صلی الله علیه و آله حرکت نمود، احشام و زنان و فرزندان خود را نیز با خود همراه کردند تا این که در جبهه‌ی جنگ ثابت قدم بمانند و از خانواده‌ها و آبروی خود دفاع نمایند؛ و لشکر هوازن به فرماندهی

«مالک بن عوف» در درّه‌ی «اوطاس» فرود آمد.

رسول خدا ﷺ نیز به اتفاق دو هزار نفر از اهالی مکه که عده‌ای تازه مسلمان و عده‌ای هنوز مسلمان هم نشده بودند و با ده هزار نفر از اصحابش که از مدینه هم رکاب آن حضرت ﷺ بودند، برای جنگ و دفاع، اعلام آمادگی نمودند. تعداد لشکر هیچ گاه قبلاً به این تعداد نرسیده بود، از این رو برخی از مسلمانان با توجه به تعداد رزمندگان، دچار عجب و غرور شده چنین گفتند: «امروز از کمی نفرات، هرگز شکست نخواهیم خورد».

به هر حال، لشکر اسلام سه شبه شب، شب چهارشنبه دهم ماه شوال به حُنین رسیدند. مالک بن عوف پیش از آنان به منطقه رسیده و شبانه لشکریان‌ش را وارد وادی حُنین کرده و افرادش را فرستاده بود تا در راه‌ها و ورودی‌ها و درّه‌ها و بیشه‌زارها و تنگه‌ها به کمین بنشینند، و به آنان چنین دستور داده بود که به مجرد رویارویی با سپاهیان اسلام یا دست یافتن بر آنان، به رگبار تیرشان ببندند و آن گاه یکپارچه بر سر آنان بریزند.

سحرگاهان، رسول خدا ﷺ سپاه خویش را سامان دادند، و لواها و رأیت‌ها را بستند و آنها را به لشکریان‌شان سپردند. هنگام تاریک و روشن، مسلمانان به وادی حُنین درآمدند، و از یک سوی آن سرازیر شدند، غافل از آنکه دشمن در تنگه‌های وادی حُنین در کمین آنان است. همین که رزمندگان اسلام به وادی حُنین سرازیر شدند، رگبار تیر بر سرشان باریدن گرفت، و دشمنان فوج فوج از بی یکدیگر درآمدند و یکپارچه بر سر مسلمانان ریختند. مسلمانان پشت به دشمن کردند و باز گشتند. کسی به کسی نبود! شکست نابهنجاری بود.

در جایگاه رسول خدا ﷺ جز عده‌ی اندکی از مهاجر و انصار، کسی بر جای نماند؛ ۹ تن مبنی بر گزارش ابن اسحاق، و ۱۲ تن بنا به گزارش نووی، و گزارش درست آن است که امام احمد در مُسند و حاکم نیشابوری در مُستدرک از ابن مسعود روایت کرده‌اند که گفت: در روز جنگ حُنین، هم نبرد پیامبر ﷺ بودم. مردم همه به آن حضرت ﷺ پشت کردند، و تنها هشتاد تن از مهاجر و انصار در کنار ایشان بر جای ماندند. ما هشتاد نفر همچنان بر پای خویش ایستاده بودیم و به دشمن پشت نکردیم!

آنجا بود که شجاعت بی‌نظیر و دلاوری بی‌همانند حضرت رسول اکرم ﷺ به ظهور پیوست؛ آن حضرت ﷺ سوار بر استر خویش به سوی کفار تاختن گرفتند و پیوسته می‌فرمودند:

اَنَا النَّبِيُّ لَا كَذِبَ      اَنَا ابْنُ عَبْدِ الْمَطْلَبِ!

«من پیامبر خدایم، و دروغگوی نیستم! من فرزند عبدالمطلب هستم!».

چیزی که بود، ابوسفیان بن حارث، لگام استر آن حضرت ﷺ را گرفته بود و عباس رکاب آن را گرفته بود و نمی‌گذاشتند رسول خدا ﷺ با سرعت بیشتری به پیش بتازند.

رسول خدا ﷺ به عمویشان عباس که قدّی بلند و صدایی رسا داشت، فرمودند تا صحابه‌ی آن حضرت ﷺ را ندا در دهد. عباس علیه السلام گوید: با صدای بلند فریاد برآوردم: کجایند اصحاب سَمَرَة! گوید: به خدا! تو گویی بازگشتشان به سوی ما هنگامی که صدای مرا شنیدند، همانند بازگشت گاوان به سوی گوساله‌هایشان بود. پس از آن، فراخوان متوجه انصار گردید: یا معشر الانصار! یا معشر الانصار!

آن گاه به بنی حارث بن خزرج محدود گردید، و افواج سپاه اسلام یکی پس از دیگری به هم پیوستند و سپاه اسلام همان آرایشی را که پیش از ترک میدان نبرد داشت، به خود گرفت. طرفین به شدت با یکدیگر درگیر شدند؛ رسول خدا ﷺ نگاهی به سوی میدان نبرد که آتش جنگ در آن سخت شعله‌ور شده بود، افکندند و فرمودند: «الان حمی الوطیس؟!»، «حالا تنور جنگ داغ شده است». آن گاه رسول خدا ﷺ مُشتی خاک از زمین برگرفتند و به صورت کافران پاشیدند و گفتند: «شاهت الوجوه»، «رویتان سیاه باد». در آن میدان هیچ فرد انسانی نبود، جز آنکه هر دو چشمانش را از خاک‌های آن مُشت خاک آکنده ساخت، و همچنان کارشان رو به ضعف می‌نهاد، و ورق به زیانتشان برمی‌گشت.

از پاشیدن سنگریزه‌ها و خاک‌ها، چند ساعتی بیش نگذشت که دشمن شکستی جانانه خورد، و تنها از قبیله‌ی ثقیف هفتاد تن کشته شدند، و مسلمانان تمامی اموال و اسلحه و خیمه‌های آنان را که بر جای نهاده بودند، به تصرف خویش درآوردند.

اسیران جنگی، شش هزار تن بودند؛ اشتران به غنیمت گرفته شده بیست و چهار هزار؛ گوسفندان بیش از چهل هزار، و نقره چهار هزار اوقیه بود.

شجاعت پیامبر ﷺ :

به هر حال، از نظر شجاعت و دلاوری و جنگاوری، منزلت والای پیامبر گرامی اسلام بر هیچ کس پوشیده نیست. از همه‌ی مردم شجاع‌تر بودند. در بحران‌های شدید و عرصه‌های دشوار گرفتار آمدند؛ قهرمانان و یگه تازان بارها

از کنار ایشان گریختند، امّا ایشان ثابت قدم بودند و از جای خویش تکان نمی‌خوردند؛ همواره روی به دشمن داشتند و پشت به دشمن نمی‌کردند، و دچار تردید و تزلزل نمی‌شدند. از هر شخصِ شجاع و دلاوری در بعضی موارد، گریز و فرار نیز سرزده، و مواردی عقب‌نشینی از او دیده شده است، به جز شخص پیامبر گرامی اسلام.

علی بن ابی طالب علیه السلام گوید: ما رزمندگان، هرگاه تنور جنگ داغ می‌شد، و خون در چشمان جنگجویان می‌افتاد، خویشان را در پناه رسول خدا صلی الله علیه و آله قرار می‌دادیم، و در شرایط بحرانی، هیچ کس نزدیک‌تر از آن حضرت صلی الله علیه و آله به دشمن نبود.

انس بن مالک رضی الله عنه گوید: شبی اهل مدینه در دل شب صدایی وحشتناک شنیدند. جماعتی در پی آن صدا به راه افتادند؛ در بین راه، رسول خدا صلی الله علیه و آله را ملاقات کردند که داشتند از سمت آن صدا باز می‌گشتند؛ اسبی از آن ابوطلحه که عریان و بدون زین بود، سوار بودند، و شمشیر حمایل کرده بودند و می‌گفتند: وحشت نکنید! وحشت نکنید!

ناگفته نماند که جمله‌ی «انا النبی لا کذب...»، شعر نیست؛ بلکه کلامی موزون و از قبیل نثر مسجّع می‌باشد؛ زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله شاعر نبودند.

۲۴۶- (۶) حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ مَنْصُورٍ، حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّزَّاقِ، حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ سُلَيْمَانَ، حَدَّثَنَا ثَابِتٌ، عَنْ أَنَسٍ: أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دَخَلَ مَكَّةَ فِي عُمْرَةِ الْقَضَاءِ، وَابْنُ رَوَاحَةَ يَمْشِي بَيْنَ يَدَيْهِ، وَهُوَ يَقُولُ:



خَلُّوا بَنِي الْكَفَّارِ عَنْ سَبِيلِهِ      الْيَوْمَ نَضْرِبُكُمْ عَلَى تَنْزِيلِهِ  
ضَرْبًا يُزِيلُ الْهَامَ عَنْ مَقِيلِهِ      وَيُذْهِلُ الْخَلِيلَ عَنْ خَلِيلِهِ  
فَقَالَ لَهُ عُمَرُ: يَا ابْنَ رَوَاحَةَ، بَيْنَ يَدَي رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ  
وَفِي حَرَمِ اللَّهِ تَقُولُ الشَّعْرَ! فَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «خَلِّ عَنْهُ يَا عُمَرُ،  
فَلَهُمْ أَشْرَعُ فِيهِمْ مَنْ نَضَحَ النَّبَلِ».

۲۴۶ - (۶) ... انس بن مالک رضی اللہ عنہ گوید: رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم در «عمرة القضاء»، در حالی وارد مکه می‌شدند که عبدالله بن رواحه رضی اللہ عنہ پیشاپیش ایشان حرکت می‌کرد و چنین رجز می‌خواند:

خَلُّوا بَنِي الْكَفَّارِ عَنْ سَبِيلِهِ      الْيَوْمَ نَضْرِبُكُمْ عَلَى تَنْزِيلِهِ  
ضَرْبًا يُزِيلُ الْهَامَ عَنْ مَقِيلِهِ      وَيُذْهِلُ الْخَلِيلَ عَنْ خَلِيلِهِ

«ای کافر زادگان! از سر راه پیامبر گرامی اسلام کنار بروید. و ما امروز شما را بر فرود آمدن رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم در مکه، فرو می‌کوبیم. آن چنان ضربتی که ججمه‌ها را از جایگاهشان برگردانند و دوست را از حال دوست بی‌خبر سازند!»

(چون عمر بن خطاب رضی اللہ عنہ این اشعار را در حَرَمِ خدا شنید) به عبدالله بن رواحه رضی اللہ عنہ گفت: ای پسر رواحه! آیا در محضر رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم و در حرم خدا شعر می‌گویی؟ پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم فرمودند: ای عمر! او را به حال خود واگذار که اشعار عبدالله بن رواحه رضی اللہ عنہ در

برابر ایشان از رگبارتیر، کارسازتر و مؤثرتر است!

«عمرة القضاء»: مراد عمره‌ای است که پیامبر ﷺ برای قضای عمره‌ی حدیبیه به سال هفتم هجری گزارده‌اند. پیامبر ﷺ در روز اول ذی قعدة سال هفتم هجری، از ذوالحلیفه برای قضای عمره‌ی حدیبیه احرام بستند.

حاکم نیشابوری گوید: اخبار و روایات در حدّ تواتر حاکی از آن‌اند که وقتی هلال ذی قعدة رؤیت شد، پیامبر اکرم ﷺ اصحابشان را امر فرمودند که برای به جای آوردن قضای عمره‌ی حدیبیه آماده شوند، و هیچ یک از مسلمانانی که در غزوه‌ی حدیبیه شرکت داشتند، برجای نمانند. همگی عازم شدند، به جز کسانی که پیش از آن به شهادت رسیده بودند. گروهی از دیگر مسلمانان نیز عازم ادای عمره شدند و عده‌ی آنان به جز زنان و کودکان، بالغ بر دو هزار گردید.

رسول خدا ﷺ به هنگام عزیمت به این سفر، عُوَیْف بن أَضْبَط دلیلی یا ابوَرُهم غفاری را جانشین خویش در مدینه گردانید، و شصت شتر برای قربانی به راه انداختند و نگهداری آنها را به ناجیه بن جندب اسلمی سپردند، و از ذی الحلیفه احرام عُمره بستند و تلبیه گفتند، و مسلمانان همراه ایشان تلبیه گفتند و با آمادگی کامل از جهت حمل اسلحه و همراه داشتن جنگجویان و رزمندگان، عازم این سفر شدند؛ زیرا خوف آن داشتند که قریشیان نیرنگی ساز کنند.

وقتی به ناحیه‌ی یأجُج رسیدند، تمامی اسباب و وسایل و اسلحه‌ی خویش را از قبیل شمشیر، سپر و تیرو نیزه فرونهادند، و اوس بن خولی انصاری را بادویست رزمنده‌ی مسلمان بر آنها گماردند، و با اسلحه‌ی راکب، یعنی تنها یک شمشیر در

غلاف برای هر فرد، به مکّهی مکرمه وارد شدند.

رسول خدا ﷺ به هنگام ورود به مکّه بر ناقه‌ی قصواء خویش سوار شدند، و مسلمانان شمشیرها حمایل کرده و اطراف آن حضرت ﷺ را گرفته بودند و تلبیه می‌گفتند.

مشرکان مکّه بر فراز کوه فُعَیْقَعَان، کوهی که در شمال مکّهی مکرمه قرار گرفته بود، برآمدند تا مسلمانان را زیر نظر بگیرند. پیش از آن با یکدیگر گفته بودند که وی در حالی بر شما وارد می‌شود که وبای یَتْرَب آنان را سُست و بی‌رمق گردانیده است. پیامبر اکرم ﷺ به اصحاب خود امر فرمودند که سه شوطِ نخستین طواف کعبه را به صورت هروله بدونند، و فقط فاصله‌ی میان دو رکن را آرام راه بروند. علّت اینکه آن حضرت ﷺ امر فرمودند تمام شوط‌های طواف را به صورت هروله بدونند، اِرفاق و مدارا نسبت به اصحابشان بود؛ و علّت آنکه امر فرمودند بدان گونه طواف کنند، این بود که مشرکان، نیرومندی و توانمندی آن حضرت ﷺ و مسلمانان را ببینند؛ همچنان که امر فرمودند تا مسلمانان به هنگام طواف، «اِضْطَبَاع» کنند؛ یعنی شانه‌های راستشان را برهنه سازند، و دو سر جامه‌ی احرام را بر شانه‌های چپشان بیافکنند.

رسول خدا ﷺ از گردنه‌ای که ایشان را به جَحُون می‌رسانید و از آنجا می‌گذرانید، وارد مکّه شدند. مشرکان صف کشیده بودند و ایشان را می‌نگریستند. پیامبر بزرگ اسلام ﷺ، از موقع احرام، پیوسته لبیک لبیک می‌گفتند تا وقتی که با عصای خویش، حجرالاسود را استلام کردند؛ آن گاه طواف کردند و مسلمانان نیز طواف کردند، در حالی که عبدالله بن رواحه رضی الله عنه پیشاپیش رسول

خدا ﷻ شمشیر حمایل کرده بود و رَجَز خوانی می‌کرد.

رسول خدا ﷺ سه روز کامل در مکه اقامت کردند. بامداد روز چهارم، مشرکان به نزد علی بن ابی طالب (علیه السلام) آمدند و گفتند: به رفیقَت بگو: از میان ما بیرون شو که مهلت سرآمده است! پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نیز از مکه بیرون شدند و در ناحیه‌ی سَرَف اطراق کردند و در آنجا اقامت فرمودند.

این سفر عمره را «عُمرة القضاء» نامیدند؛ یا به خاطر آنکه قضای عُمَره‌ی حدیبیه بود، یا به حساب آنکه بر مبنای «مُقاضات»، یعنی مصالحه‌ای که در حُدیبیه روی داد، انجام پذیرفت. محققان این وجه دوم را ترجیح داده‌اند.

چنان که در مجموع، این عُمَره به چهار نام نامیده شده است: «عُمرة القضاء»، «عُمرة القُضیّة»، «عُمرة القصاص» و «عُمرة الصلح».

«خَلُّوا»: او را به حال خودش واگذارید، رهایش کنید، از سر راه او کنار بروید.

«یُزِيل»: جدا کند و از بین ببرد.

«أَهْلًا»: سر هر چیزی، تارک، مغزسر، و به خود سر نیز اطلاق می‌شود.

«مَقِيلَه»: مقیل؛ جایگاه، محل.

«یُذْهَل»: فراموش می‌کند.

«الْخَلِيل»: دوست، رفیق، یار.

«خَلُّوا بَنی الْکُفَّار...»: این ابیات در مغازی واقذی و سیره ابن هشام، با

اختلافات لفظی و کم و بیش‌هایی روایت شده است و متن اشعار و ترتیب ابیات در روایات به گونه‌ای بی‌سامان آمده است.

«خَلَّ»: رهایش کن و او را به حال خودش واگذار.

«نضح النبل»: رگبار تیر.

۲۴۷- (۷) حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ حُجْرٍ، حَدَّثَنَا شَرِيكٌ، عَنْ سَمَاكِ بْنِ حَرْبٍ، عَنْ جَابِرِ بْنِ سَمُرَةَ قَالَ: جَالَسْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَكْثَرَ مِنْ مِائَةِ مَرَّةٍ، وَكَانَ أَصْحَابُهُ يَتَنَاشِدُونَ الشَّعْرَ وَيَتَذَكَّرُونَ أَشْيَاءَ مِنْ أَمْرِ الْجَاهِلِيَّةِ وَهُوَ سَاكِتٌ وَرُبَّمَا تَبَسَّمَ مَعَهُمْ.

۲۴۷- (۷)... جابر بن سمرة رضی اللہ عنہ گوید: با رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم بیش از صد بار نشست و برخاست داشتم و همنشین و همراه بوده‌ام، و یاران آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم برای هم شعر می‌خواندند و اموری از دوره‌ی جاهلی را یاد می‌کردند (و از آن می‌خندیدند) و پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم خاموش بودند و گاهی همراه ایشان، لبخند و تبسم می‌زدند.

«جالست»: نشست و برخاست داشتم، مجالست و همنشینی نمودم.

«یتنشدون»: برای همدیگر شعر می‌خواندند.

«یتذکرون»: مذاکره می‌کردند، مباحثه می‌نمودند، گفتگو می‌کردند، با

همدیگر صحبت می‌کردند.

«رُبَّمَا»: «رُبَّ»: بسا، گاهی. حرف جرّ است و فقط بر سر نکره درمی‌آید و در

حکم زاید است و به چیزی متعلّق نمی‌شود؛ و شرط نکره‌ی بعد از آن، این است

که موصوف باشد تا بتواند مبتدا قرار گیرد. و در صورتی که «ما» بدان افزوده شود، آن را از عمل بازمی دارد و در این صورت، بر اسمهای معرفه و همچنین بر فعل وارد می شود: «رُبَّمَا زَيْدٌ قَائِمٌ» بسا که زید برخیزد.

گاهی با وجود «ما»، عمل آن باقی می ماند؛ چنان که گویند: «رُبَّمَا ضَرْبَةُ سَيْفٍ صِيقَلٌ» چه بسا ضربه ای با شمشیر زدوده. این حرف بنابر مفهومی که در سیاق کلام از آن مستفاد می شود، بر تقلیل یا تکثیر نیز دلالت می کند.

از این حدیث فهمیده می شود که صحابه در حضور پیامبر اکرم ﷺ شعر می خواندند، بی آنکه آن حضرت ﷺ آنها را از آن منع نمایند.

۲۴۸- (۸) حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ حُجْرٍ، حَدَّثَنَا شَرِيكٌ، عَنْ عَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ عُمَيْرٍ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «أَشْعُرُ كَلِمَةً تَكَلَّمْتُ بِهَا الْعَرَبُ كَلِمَةً لَبِيدٍ: أَلَا كُلُّ شَيْءٍ مَا خَلَا اللَّهَ بَاطِلٌ».

۲۴۸- (۸)... ابوهریره رضی اللہ عنہ گوید: رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم فرمودند:

بهترین و زیباترین سخنی که عرب گفته است، این سخن لبید بن ربیعۃ انصاری است که می گوید:

«الا كل شيء ما خلا الله باطل»؛ «هان! بدانید که هر چیزی به جز خدا، از بین رفتنی می باشد».

«ما خلا»: از ادات استثناء است به معنی: جز.

به هر حال، خود «خلا» از ادات استثناء است؛ و این کلمه اگر فعل باشد، مابعد خود را منصوب می‌کند و اگر حرف باشد، مابعد خود را مجرور می‌کند، چنان که گویی: «خلا زیداً» و «خلا زید».

و اگر پیش از «خَلَا»، «ما» در آید، خَلَا فعل محسوب می‌شود و نصب کلمه‌ی بعد از آن واجب است، مانند: «ما خلا زیداً»؛ که در این صورت، جرّ زید به هیچ وجه جایز نیست.

۲۴۹- (۹) حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مَنِيعٍ ، حَدَّثَنَا مَرْوَانُ بْنُ مُعَاوِيَةَ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الطَّائِفِيِّ ، عَنْ عَمْرِو بْنِ الشَّرِيدِ ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ : كُنْتُ رَدَفَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَأَنْشَدْتُهُ مِائَةَ قَافِيَةٍ مِنْ قَوْلِ أُمِّيَّةَ بْنِ أَبِي الصَّلْتِ الثَّقَفِيِّ ، كُلَّمَا أَنْشَدْتُهُ بَيْتًا قَالَ لِي النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ : «هَيْه» حَتَّى أَنْشَدْتُهُ مِائَةَ يَعْني: بَيْتًا. فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ : «إِنْ كَادَ لِيُسْلِمَ».

۲۴۹- (۹)... عمرو بن شَرید، از پدرش (شَرید رضی اللہ عنہ)، که نامش:

عبدالملک، و از زمره‌ی یاران پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم و شرکت کنندگان در بیعت رضوان است)، روایت می‌کند که وی گفته است: پشت سر رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم با هم بر مرکبی سوار بودیم؛ و در همان حال، از میان قصیده‌های «امیه بن ابی صلت ثقفی»، صد بیت را برای ایشان خواندم. و این در حالی بود که هرگاه بیتی را برای آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم می‌خواندم، ایشان می‌فرمودند: به خواندنت ادامه

بد. (و من نیز به خاطر امتثال خواسته‌ی پیامبر ﷺ به خواندن ادامه دادم) تا اینکه صد بیت را برای ایشان خواندم. و در آخر، پیامبر ﷺ فرمودند: چیزی نمانده بود که امیة بن ابی صلت، مسلمان و حقگرا شود.



«رِدف»: آنکه در پس سوار نشیند.

«قافیه»: حرف یا کلمه‌ی آخر بیت؛ یعنی حرفی که در آخر هر بیت باید آورده شود؛ مانند این شعر:

ای نرگس پر خمار تو مست      دلها زغم تو رفت از دست  
دو حرف «س» و «ت» و حرکت ماقبل آن، قافیه است. و در این شعر:

رخ تو رونق قمر دارد      لب تو لذت شکر دارد

حرف «ر» و حرکت ماقبل آن قافیه، و کلمه‌ی «دارد» ردیف است. در فارسی پساوند و سراوده هم گفته شده است.

به هر حال در عبارت بالا، مراد از «قافیه»: بیت است؛ و این از قبیل اطلاق اسم جزء بر کل است. یعنی: جزء بیت (قافیه) گفته می‌شود، و مرادش کل (بیت) می‌باشد.

«کَلَمًا»: هر گاه، هر وقت.

«انشدته»: هر زمان که برایش شعر می‌خواندم.

«هیة»: اصل این کلمه «ایه» است که اسم فعل و به معنی «زدنی» است. یعنی:

بیشتر از این بگو.



به هر حال «هیه»: کلمه‌ای است برای خواستن چیزی بیش از اندازه.

«إِنْ كَادَ»: بی تردید چیزی نمانده بود... «إِنْ» در اصل خود «أَنَّهُ» بوده است؛ یعنی آن مخفّفه عن مثقله.

۲۵۰- (۱۰) حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ مُوسَى الْفَزَارِيُّ، وَعَلِيُّ بْنُ حُجْرٍ، -وَالْمَعْقَى وَاحِدٌ-، قَالَا: حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ أَبِي الزِّنَادِ، عَنْ هِشَامِ ابْنِ عُرْوَةَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَائِشَةَ، قَالَتْ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَصْعُقُ لِحَسَّانَ بْنِ ثَابِتٍ مِنْبَرًا فِي الْمَسْجِدِ يَقُومُ عَلَيْهِ قَائِمًا، يُفَاخِرُ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَوْ قَالَ: يُنَافِحُ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَيَقُولُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يُؤَيِّدُ حَسَّانَ بِرُوحِ الْقُدُسِ مَا يُنَافِحُ» أَوْ «يُفَاخِرُ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ».

۲۵۰- (۱۰) ... عایشه رضی اللہ عنہا گوید: رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم فرمان

می‌دادند تا منبری برای حسان بن ثابت رضی اللہ عنہ نهاده شود تا

حسان رضی اللہ عنہ بر روی آن بایستد (و با اشعار خویش) به بیان پرتوی

از مفاخر پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم بپردازد؛ و یا با اشعارش از رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم

دفاع و حمایت کند.

و رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم نیز می‌فرمودند: تا وقتی که حسان بن ثابت از

فرستاده‌ی خدا، دفاع کند و یا به بیان مفاخرش بپردازد، خداوند

متعال، او را به وسیله‌ی جبرئیل، مورد حمایت و تأیید خویش

قرار می‌دهد.

«حسان بن ثابت»: وی صد و بیست سال عمر کرد، که شصت سال آن را در جاهلیت و شصت سال دیگر را در اسلام سپری نمود؛ و پدر و پدر بزرگش نیز هر کدام ۱۲۰ سال عمر نمودند. وی به روزگار خلافت علی بن ابی طالب علیه السلام در گذشت و چهره در نقاب خاک کشید. و ایشان یکی از شعرای بزرگ اسلامی و از یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله به شمار می‌آیند که با اشعارش به بیان پرتوی از مفاخر و محاسن رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌پرداخت و در مقابل بدخواهان و دشمنان به رجز خوانی و دفاع از پیامبر صلی الله علیه و آله همت می‌گماشت.

«منبراً»: کُرسی پله پله که خطیب یا واعظ بر فراز آن بنشیند و سخنرانی کند.

«یفاجر»: به بیان مفاخر رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌پرداخت.

«ینافع»: دفاع و حمایت می‌کرد.

«او قال: ینافع عن رسول الله صلی الله علیه و آله»: این شک در متن گفتار عایشه رضی الله عنها، از

راوی است، که نمی‌داند عایشه رضی الله عنها «یفاجر عن رسول الله» گفته، یا «ینافع عن رسول الله».

«یؤید»: حمایت می‌کند، تأیید می‌نماید، پشتیبانی و طرفداری می‌کند.

«روح القدس»: علماء و صاحب نظران اسلامی درباره‌ی «روح القدس»،

تفسیرهای گوناگونی دارند که مشهورترین آنها عبارتند از:

۱. برخی گفته‌اند: منظور از «روح القدس» جبرئیل علیه السلام است. بنابراین، معنی

حدیث مورد بحث چنین خواهد بود: «تا هنگامی که حسان رضی الله عنه از

پیامبر صلی الله علیه و آله دفاع کند، خداوند او را با جبرئیل علیه السلام تأیید و پشتیبانی می‌کند».

شاهد این سخن، آیه ۱۰۲ سوره نحل است، آنجا که خداوند می‌فرماید: «قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ»؛ «بگو: روح القدس - جبرئیل علیه السلام - قرآن را به حقیقت بر تو نازل کرده است».

اما چرا جبرئیل را «روح القدس» می‌گویند؟ به خاطر این است که از طرفی جنبه‌ی روحانیت در فرشتگان؛ مسأله‌ی روشنی است و اطلاق کلمه‌ی «روح» بر آنها کاملاً صحیح است؛ و اضافه کردن آن به «القدس»، اشاره به پاکی و قداست فوق العاده‌ی این فرشته است.

۲. بعضی دیگر از علماء و صاحب نظران اسلامی بر این باورند که «روح القدس»، همان نیروی غیبی است که مسلمانان حقیقی و واقعی را تأیید می‌کند، و با همان نیروی مرموز الهی در چالشها و دغدغه‌ها پیروز و موفق بیرون می‌آیند.

البته این نیروی غیبی به صورت ضعیفتر علاوه از پیامبران، در همه‌ی مؤمنان - با تفاوت درجات ایمان - وجود دارد و همان امدادهای الهی است که انسان را در انجام طاعات و کارهای مشکل مدد می‌کند و از گناهان باز می‌دارد.

ولی نباید غافل ماند که تفسیر اول، نزدیکتر و صحیحتر به نظر می‌رسد.

۲۵۱- (۱۱) حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ مُوسَى، وَعَلِيُّ بْنُ حُجْرٍ، قَالَا: حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي الزِّنَادِ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عُرْوَةَ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهَا، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِثْلَهُ.

۲۵۱- (۱۱) اسماعیل بن موسی و علی بن حُجر، از عبدالرحمن بن ابی الزناد، از پدرش (ابوالزناد)، از عروة، از عایشه رضی اللہ عنہا، نظیر همین روایت را [در لفظ و معنی] از پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم نقل کرده‌اند.

باب (۳۸)

رسول خدا ﷺ

و صحبتها و گفتگوهای شبانه  
(داستان سرایی شبانه و شب نشینی)



۲۵۲- (۱) حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ صَبَاحٍ الْبَرَاءُ، حَدَّثَنَا أَبُو النَّضْرِ، حَدَّثَنَا أَبُو عَقِيلٍ الثَّقَفِيُّ؛ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَقِيلٍ، عَنْ مُجَالِدٍ، عَنِ الشَّعْبِيِّ، عَنْ مَتْرُوقٍ، عَنْ عَائِشَةَ، قَالَتْ: حَدَّثَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ذَاتَ لَيْلَةٍ نِسَاءَهُ حَدِيثًا، فَقَالَتِ امْرَأَةٌ مِنْهُنَّ: كَانَ الْحَدِيثَ حَدِيثُ خُرَافَةٍ؟ فَقَالَ: «أَتَدْرُونَ مَا خُرَافَةٌ؟ إِنَّ خُرَافَةً كَانَ رَجُلًا مِنْ عُذْرَةٍ، أَسْرَتْهُ الْجَنُّ فِي الْجَاهِلِيَّةِ فَمَكَثَ فِيهِمْ دَهْرًا، ثُمَّ رَدُّوهُ إِلَى الْإِنْسِ فَكَانَ يُحَدِّثُ النَّاسَ بِمَا رَأَى فِيهِمْ مِنَ الْأَعَاجِيبِ، فَقَالَ النَّاسُ: حَدِيثُ خُرَافَةٍ».

۲۵۲- (۱) ... عایشه رضی اللہ عنہا گوید: شبی از شبها، رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم

برای همسرانشان، داستان شگفت و حیرت‌انگیزی را بیان نمودند؛ یکی از همسران آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم گفت: گویی این داستان، به سان داستان خرافه است! پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم فرمودند: آیا می‌دانی خرافه چیست؟ آن گاه خود رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم فرمودند: به راستی خرافه مردی از قبیله‌ی «عُذْرَة» بود که در دوران جاهلیت، جَنّیان او را ربودند؛ وی روزگاری را در میان جَنّیان به سر برد، و پس از مدتی، جَنّیان او را به میان انسانها باز گرداندند؛ از این رو آن مرد، شگفتی‌ها و امور حیرت‌انگیزی را که در میان جَنّیان مشاهده

کرده بود برای مردم نقل می نمود، و مردم نیز (چون این حکایات و داستانهای عجیب و غریب و شگفت و حیرت انگیز را می شنیدند) می گفتند: حدیث خرافه.



«عذرة»: نام یکی از قبائل مشهور یمن است.

«آسرتہ»: به اسارت گرفتند او را؛ او را ربودند.

«فمکت»: پس درنگ کرد و در جایی ماند.

«دھرا»: روزگار دراز، زمان دراز، مطلق روزگار چه کوتاه باشد یا دراز.

«الاعاجیب»: جمع «اعجوبة»: چیزی یا کسی که مردم را به تعجب اندازد؛

امور شگفت آور و حیرت انگیز.

### حَدِيثُ أُمِّ زَرْعٍ

۲۵۳- (۲) حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ أَخْبَرَنَا عِيسَى بْنُ يُونُسَ، عَنْ هِشَامِ بْنِ عُرْوَةَ، عَنْ أَخِيهِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُرْوَةَ، عَنْ عُرْوَةَ، عَنْ عَائِشَةَ، قَالَتْ: جَلَسْتُ إِحْدَى عَشْرَةَ امْرَأَةً، فَتَعَاهَدَنَ وَتَعَاهَدَنَ أَنْ لَا يَكْتُمَنَّ مِنْ أَخْبَارِ أَرْوَاجِهِنَّ شَيْئًا. فَقَالَتِ الْأُولَى: زَوْجِي لَحْمٌ جَمَلٌ غَثٌّ، عَلَى رَأْسِ جَبَلٍ وَعَرِيٍّ، لَا سَهْلٌ فَيُرْتَقَى، وَلَا سَمِينٌ فَيَنْتَقَلُ. قَالَتِ الثَّانِيَةُ: زَوْجِي لَا أَتِيئُ خَبْرَهُ، إِنِّي أَخَافُ أَنْ لَا أَذَرُهُ، إِنْ أَذْكُرُهُ أَذْكُرُ جُحْرَهُ وَبُحْرَهُ. قَالَتِ الثَّلَاثَةُ: زَوْجِي الْعَشَقُّ، إِنْ أَنْطَقَ أَطْلَقَ، وَإِنْ أَسْكُتَ أَعْلَقَ.



قَالَتِ الرَّابِعَةُ : زَوْجِي كَلِيلُ بَهَامَةٍ ، لَا حَرَّ وَلَا قُرٌّ ، وَلَا مَخَافَةَ وَلَا سَامَةً .  
 قَالَتِ الْخَامِسَةُ : زَوْجِي إِنْ دَخَلَ فَهَدَ ، وَإِنْ خَرَجَ أَسَدَ ، وَلَا يَسْأَلُ عَمَّا عَهْدَ .  
 قَالَتِ السَّادِسَةُ : زَوْجِي إِنْ أَكَلَ لَفَّ ، وَإِنْ شَرِبَ اشْتَفَّ ، وَإِنْ اضْطَجَعَ التَّفَّ ،  
 وَلَا يُوَلِّجُ الْكَفَّ لِيَعْلَمَ الْبَثَّ . قَالَتِ السَّابِعَةُ : زَوْجِي عَيَايَاءَ - أَوْ غَيَايَاءَ -  
 طَبَاقَاءَ كُلِّ دَاءٍ لَهُ دَاءٌ ، شَجَاكَ أَوْ فَلَكَ ، أَوْ جَمَعَ كُلًّا لَكَ . قَالَتِ الثَّامِنَةُ : زَوْجِي  
 الْمُسُّ مَسُّ أَرْنَبٍ ، وَالتَّيْجُ رِيحُ زَرْنَبٍ . قَالَتِ التَّاسِعَةُ : زَوْجِي رَفِيعُ الْعِمَادِ ،  
 طَوِيلُ النِّجَادِ ، عَظِيمُ الرَّمَادِ ، قَرِيبُ الْبَيْتِ مِنَ النَّادِ . قَالَتِ الْعَاشِرَةُ : زَوْجِي  
 مَالِكٌ ، وَمَا مَالِكٌ؟ ! مَالِكٌ خَيْرٌ مِنْ ذَلِكَ ، لَهُ إِبِلٌ كَثِيرَاتُ الْمَبَارِكِ ، قَلِيلَاتُ  
 الْمَسَارِجِ ، إِذَا سَمِعْنَ صَوْتَ الْمِرْهَرِ أَتَقَنَّ أَتَمَنَّ هَوَالِكٌ . قَالَتِ الْحَادِيَةَ عَشْرَةَ :  
 زَوْجِي أَبُو زَرْعٍ ، وَمَا أَبُو زَرْعٍ؟ أَنَاسٌ مِنْ حُلِيِّ أَدْنَى ، وَمَلَأٌ مِنْ شَحْمِ عَضْدِيِّ ،  
 وَبَجَحَنِي فَبَجَحَتْ إِلَيَّ نَفْسِي ، وَجَدَنِي فِي أَهْلِ غُنَيْمَةٍ بِشَقٍّ ، فَجَعَلَنِي فِي أَهْلِ  
 صَهِيلٍ وَأَطِيطٍ وَدَانِسٍ وَمُنَقٍّ ، فَعِنْدَهُ أَقُولُ فَلَا أَقْبَحُ ، وَأَرْقُدُ فَأَتَصَبَّحُ وَأَشْرَبُ  
 فَأَتَقَمَّحُ . أُمُّ أَبِي زَرْعٍ ، فَمَا أُمُّ أَبِي زَرْعٍ؟ ! عُوْكُمْهَا رَدَاحٌ ، وَيَيْتُهَا فَسَاحٌ ، ابْنُ أَبِي  
 زَرْعٍ ، فَمَا ابْنُ أَبِي زَرْعٍ؟ ! مَضْجَعُهُ كَمَسَلِ شَطْبَةٍ ، وَتُسْبِعُهُ ذِرَاعُ الْجَفْرَةِ . بِنْتُ  
 أَبِي زَرْعٍ ، فَمَا بِنْتُ أَبِي زَرْعٍ؟ ! طَوْعُ أَبِيهَا ، وَطَوْعُ أُمِّهَا ، وَمِلَّةُ كِسَامِهَا ، وَغَيْظُ  
 جَارَتِهَا . جَارِيَةُ أَبِي زَرْعٍ ، فَمَا جَارِيَةُ أَبِي زَرْعٍ؟ ! لَا بَثُّ حَدِيثِنَا تَبْثِيثًا ، وَلَا  
 تُنْقِثُ مِيرَتَنَا تَنْقِيثًا ، وَلَا تَمْلَأُ بَيْتَنَا تَعْشِيشًا ، قَالَتْ : خَرَجَ أَبُو زَرْعٍ  
 وَالْأَوْطَابُ تُمَخُّضُ ، فَلَقِيَ امْرَأَةً مَعَهَا وَلَدَانِ لَهَا كَالْفَهْدَيْنِ ، يَلْعَبَانِ مِنْ تَحْتِ  
 خَصْرِهَا بِرُمَّانَتَيْنِ ، فَطَلَقْنِي وَنَكَحَهَا ، فَنَكَحْتُ بَعْدَهُ رَجُلًا سَرِيًّا ، رَكِبَ سَرِيًّا ،  
 وَأَخَذَ خَطِيئًا ، وَأَرَاخَ عَلَيَّ نَعْمًا ثَرِيًّا ، وَأَعْطَانِي مِنْ كُلِّ رَاحِيَةٍ زَوْجًا ، وَقَالَ :

كُلِّيْ اُمَّ زَرْعٍ ، وَمِيْرِيْ اَهْلَكَ ، فَلَوْ جَمَعْتُ كُلَّ شَيْءٍ اَعْطَانِيْهِ مَا بَلَغَ اَصْغَرَ آيَةِ اَبِيْ زَرْعٍ . قَالَتْ عَائِشَةُ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهَا : فَقَالَ لِيْ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ : « كُنْتُ لَكَ كَاَبِيْ زَرْعٍ لِاُمِّ زَرْعٍ » .

۲۵۳ - (۲) ... عایشه رضی اللہ عنہا گوید: یازده زن با هم نشستند و با

یکدیگر، عهد و پیمان بستند که هیچ چیز از احوال شوهرانشان را کتمان نکنند.

اولی گفت: شوهرم مانند شتر لاغری است که بالای کوه بلندی که دسترسی بر آن دشوار است، قرار دارد؛ نه هموار است که به آن صعود شود و نه گوشت چاقی دارد که به خانه‌ها برده شود. (یعنی بد اخلاق است و ویژگی مثبت ندارد که مردم به او مراجعه کنند.)

دومی گفت: من اسرار شوهرم را فاش نمی‌کنم؛ زیرا می‌ترسم که به اتمام نرسد. و اگر از او سخن بگویم، همه‌ی عیوبش را ذکر می‌نمایم.

سومی گفت: شوهرم فرد قد بلندی است که اگر حرف بزنم، طلاقم می‌دهد و اگر سکوت کنم، مرا معلق می‌گذارد (به جز بدی، هیچ حسنی ندارد).

چهارمی گفت: شوهرم مانند (باد) شب سرزمین تهامه، معتدل است؛ نه بسیار سرد است و نه بسیار گرم. ترس و وحشتی از او ندارم (چون خوش اخلاق است) و همنشینی با وی، ملال آور نیست.

پنجمی گفت: شوهرم هنگامی که وارد خانه می‌شود، مانند یوزپلنگ است (زیاد می‌خوابد). و هنگامی که از خانه بیرون می‌رود، مانند شیر است (بسیار شجاع است)؛ و از مال و اموالی که در خانه وجود دارد، نمی‌پرسد.

ششمی گفت: شوهرم هنگام خوردن، همه چیز را می‌خورد و هیچ چیز باقی نمی‌گذارد و اگر آب بنوشد، تا ته می‌نوشد و ظرف را خالی می‌کند. و هنگام خوابیدن، خود را یک گوشه می‌پیچد و می‌خوابد و دستش را وارد لباس نمی‌کند تا محبت مرا نسبت به خودش بداند.

هفتمی گفت: شوهرم، فردی است که توان نزدیکی با زنان را ندارد - یا اینکه فرد کودنی است - احمق و نادان است. همه‌ی عیوب، در او جمع است؛ سرت را زخمی می‌کند و یا عضوی از اعضایت را می‌شکند و یا اینکه هم زخمی می‌کند و هم می‌شکند. هشتمی گفت: نوازش شوهرم مانند نوازش خرگوش است. (یعنی بسیار متواضع و خوش اخلاق می‌باشد) و بویی مانند بوی خوش زرنب دارد.

نهمی گفت: شوهرم از نسب بالایی برخوردار است. (او جزو اعیان و مردان نامی است)؛ قد بلندی دارد (باهیبت است)؛ خاکستر خانه‌اش بسیار زیاد است؛ (یعنی فرد سخاوتمندی می‌باشد). همچنین خانه‌اش نزدیک محل تجمع مردم است. (و

هر چه مورد نیاز مجلس است، از منزل او تأمین می‌شود).

دهمی گفت: شوهرم، مالک، نام دارد. مالک کیست؟ مالک بهتر از این حرف‌ها است. او شتران زیادی دارد که بیشتر اوقات، کنار خانه خوابیده‌اند و کمتر به چرا می‌روند، (تا وقتی که مهمانش آمد فوری آن‌ها را بدوشد و شیر تازه به مہانانش بدهد؛ یا آنها را برای ایشان سر ببرد). و هنگامی که این شتران صدای موسیقی را بشنوند، می‌دانند که هم اکنون ذبح خواهند شد. (یعنی فردی بسیار سخاوتمند است؛ طوری که شتران را بیشتر اوقات، کنار خانه نگه می‌دارد تا هنگام آمدن مهمان در دسترس باشند، و به محض اینکه مهمان بیاید، مجلس موسیقی برپا می‌کند و شتری ذبح می‌نماید).

یازدهمی گفت: شوهرم ابوزرع است؛ می‌دانید ابوزرع چه کسی است؟ او گوش‌هایم را با زیور آلات آراسته و بازوهایم را چاق و فربه نموده است. (یعنی به نزد او چاق شده‌ام و زندگی آرامی با او دارم). او به من افتخار می‌کند و من هم به خودم افتخار دارم. او مرا در میان صاحبان گوسفند یافت که به دشواری زندگی می‌کردم؛ (یعنی مرا از خانواده‌ی فقیر و تنگدست به زنی گرفت)، و مرا به خانواده‌ای آورد که دارای شتر و اسب فراوان و گاوهای خرمنکوب می‌باشد. (یعنی هم از لحاظ دامداری و هم از نظر کشاورزی غنی می‌باشد).

پیش او حرف می‌زنم، سخن مرا تقبیح نمی‌کند؛ صبح‌ها دیر از خواب بلند می‌شوم (چون کنیز و کارگرها، کار منزل را انجام می‌دهند)؛ وقتی که شیر می‌نوشم عجله‌ای ندارم چون ترس آن ندارم تمام شود؛ (یعنی تا آنجا که سیراب شوم، می‌آشامم).

اما مادر ابوزرع؛ آیا مادرش را می‌شناسید؟ او جوال و ظرف‌های بسیار وسیعی دارد که مملو از غذا و سایر کالاها می‌باشد و دارای خانه‌ی بسیار بزرگی است. (یعنی مادر ابوزرع جزو زن‌های محترم، سخاوتمند و با شخصیت می‌باشد). اما فرزند ابوزرع، شما نمی‌دانید که چه پسری است؟! خوابیدنش به شمشیری شباهت دارد که از نیام بیرون آورده شده باشد. (یعنی زیبا و خوش اندام و خوش استیل و کشیده قامت است و دارای هیبت و رونق و جمال می‌باشد)؛ پر خور نیست بلکه دست بزغاله‌ی چهارماهه‌ای او را سیر می‌نماید.

اما دختر ابوزرع، شما نمی‌دانید که چه دختری است؟! مطیع و فرمانبردار پدر و مادرش می‌باشد؛ چاق و چهارشانه (و خوش اندام و خوش قیافه) است؛ (و به اندازه‌ی زیبا و خوش قیافه است که) باعث خشم و حسادت هووی خویش می‌باشد.

اما کنیز ابوزرع، و شما نمی‌دانید چه کنیزی است؟! او فرد رازداری است که سخنان ما را به مردم نمی‌گوید؛ و امانت‌داری است که غذای ما را حیف و میل نمی‌کند؛ و نظافت کاری است که اجازه

نمی‌دهد خانه‌ی ما خس و خاشاک بگیرد.

اُم زرع در دنباله‌ی سخنانش گفت: ابوزرع از خانه بیرون رفت در حالی که مشک‌ها پر از شیر بودند. او در مسیر راه با زنی برخورد کرد که دو بچه‌ی مانند دو یوزپلنگ داشت. آن بچه‌ها، با پستانهای مادرشان که به دو انار می‌ماند بازی می‌کردند. (آن زن بسیار زیبا و خوش قیافه بود، از این رو وقتی ابوزرع او را دید) مرا طلاق داد و با آن زن، ازدواج کرد.

من هم بعد از او با مردی شریف و گرانمایه و محترم و ثروتمند ازدواج کردم. آن مرد در حالی که سوار بر اسبی راهوار شده بود، نیزه‌ای خَطّی در دست گرفت و رفت و شبانگاه با شتران و دام‌های فراوان برگشت و از هر چیز دو جفت به من داد و به من گفت: ای اُم زرع! خود هر چه می‌خواهی بخور و به خاندان و فامیلت هر چه می‌خواهی ببخش.

اُم زرع گوید: اَمّا با وجود همه‌ی این‌ها، اگر تمام بخشش و نیکی‌هایی که در حق من انجام داده است، یکجا جمع کنم، در نظر من ارزش کوچک‌ترین پیاله‌ی ابوزرع را ندارد. (هر چند ابوزرع با طلاق دادنش نسبت به او بی‌وفایی کرد، اَمّا چون شوهر اول اُم زرع بود، مهر و محبتش در دل او جاگیر شده بود).

عایشه رضی الله عنها گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بعد از شنیدن این سخنان، به من فرمودند: «من برای تو، مانند ابوزرع برای اُم زرع هستم».

«تَعَاهَدن»: با همدیگر عهد و پیمان بستند و ضامن یکدیگر شدند.

«تَعَاقدن»: عطف تفسیر برای واژه‌ی «تَعَاهَدن» است.

«جمل»: شتر نر.

«غثّ»: لاغر و ضعیف.

«وَعِرّ»: مکان یا راه سخت و سفتی که راه رفتن در آن دشوار باشد. مکان ترس

آور و وحشتناک. مرد کم خیر و بدخوی.

«سَمین»: فربه، چاق.

«زوجی لحمُ جمل غثّ، علی رأس جبل وعِرّ...»: مقصود این است که شوهر

زن اولی، بد اخلاق است و ویژگی مثبت ندارد که مردم به او مراجعه کنند؛ و وی

مردی سال خورده و در عین حال بدخوی است و امید هیچ خیری از او نیست.

«لا اُثیر»: فاش نمی‌کنم، پخش نمی‌کنم.

«آن لا اذره»: اگر شروع به میان معاییش بکنم، می‌ترسم که نتوانم تمام

عیبهایش را بگویم و از عهده‌ی آن بیرون نتوانم آمد.

«عُجَرّ»: عیب ظاهر.

«بُجَرّ»: عیب درونی و نیت بد. و منظور از «عُجَرّه و بُجَرّه»: تمام عیوب است.

«العَشَنَّق»: بلند قد مذموم و بد ریخت و بد اخلاق.

«کلیل تمّامة»: باد منطقه‌ی نجد که ملایم و معتدل است.

«تمّامة»: ناحیه‌ای است شامل مکه و شهرهای جنوبی حجاز. جغرافی دانان

عرب، شبه جزیره‌ی عربستان را به شش بخش تقسیم کرده‌اند:

۱. تهامة: به قسمت غربی کوه‌های «سراة» که از شمال به جنوب شبه جزیره به موازات دریای سرخ کشیده شده، «تهامة» می‌گویند که از دامنه‌ی آن، تا سواحل دریای سرخ را در برمی‌گیرد. و از آن رو «تهامة» نامیده‌اند که سرزمین پست و ساحلی است. جدّه، مکه و نیمی از مدینه را جزو تهامة دانسته‌اند.

۲. حجاز: به قسمت شرقی کوه‌های سراة و حدّ فاصل میان ارتفاعات نجد و شرق تهامة، «حجاز» گفته‌اند که به شمال یمن منتهی می‌شود. حجاز از «حَجَزَ» به معنای حاجز و مانع است؛ و چون میان تهامة و نجد، فاصله و مانع ایجاد کرده است، آن را حجاز خوانده‌اند. شهر طائف و نیمی از مدینه در این بخش واقع است.

۳. نجد: ناحیه‌ای است مرتفع که پس از حجاز و میان یمن، صحرای سماوه، عروض و عراق واقع شده و چون از دیگر نواحی مرتفع‌تر است، آن را «نجد» خوانده‌اند. این قسمت از شمال به «بادیة السماوه» و از جنوب به «یمن» محدود است و لذا قسمت مرکزی عربستان را تشکیل می‌دهد. ریاض پایتخت عربستان، در این ناحیه قرار دارد.

۴. یمن: کشور یمن در جنوب حجاز و نجد، یعنی در منتهی الیه جنوب غربی شبه جزیره واقع است و از حاصل خیزترین نقاط شبه جزیره به شمار می‌رود. یمن از مجاورت نجد تا خلیج عدن و دریای عرب ادامه و از طرف مشرق با «حَضْرَمَوْت» و دریای عَمّان همسایه است.

۵. عروض: ناحیه‌ی عَرُوض، شامل یمامة، عَمّان، بحرین و أَحساء است. از



این رو، «عروض» نامیده‌اند که میان نجد، یمن و عراق فاصله ایجاد کرده است.

۶. حَضْرَمَوْتُ و المَهْرَة: ناحیه‌ی وسیعی است در شرق عدن و در کناره‌ی دریا با نام حضر موت، که صحرای «احقاف» در مجاورت آن بوده است. گویند: حضرت هود عليه السلام در این منطقه به خاک سپرده شده است. بعضی آن را منتسب به «حضر موت بن قحطان» دانسته‌اند.

از این منطقه در تورات، با نام «حاضر میت»، یعنی نخستین ساکن، یاد شده است.

«حَرٌّ»: گرمی.

«قَرٌّ»: سردی، سرما.

«سَامَة»: ملال و خستگی.

«فَهْلَدَ»: چون یوزپلنگ خواب آلود است. در اصل، واژه‌ی «فَهْلَدَ» به معنای: غفلت ورزیدن از آنچه انجام دادن آن لازم است می‌باشد، و در اینجا منظور این است که شوهرم وقتی که به خانه می‌آید مانند یوزپلنگ می‌خوابد و از تمام مسائل منزل، غافل و بی‌آگاه است.

«لَفَّ»: از هر غذایی بسیار خورد، بد غذا خورد؛ یعنی: اسراف کاری و پُر خوری می‌کند و همه چیز را با هم جمع می‌کند و می‌خورد.

«اشْتَفَّ»: همه‌ی آن آب را نوشید.

«التَفَّ»: خود را در جامه پیچید.

«ولا يولج الكفّ ليعلم البثّ»: یعنی دستش را دراز نمی‌کند تا محبت مرا

نسبت به خودش بداند. یا هیچ گاه برای فهمیدن درد و رنج هم دست به بدن زنش نمی‌زند. یا دستش را وارد لباس نمی‌کند تا محبت مرا نسبت به خودش بداند.

«غیااء»: از کارمانده و درمانده؛ ناتوان از نزدیک شدن به زنان.

«غیااء»: کودن؛ سرگشته و نادان.

«طباقاء»: احمق و نادان.

«شَجَكِ»: صورتت را زخمی می‌کند.

«فَلَكِ»: (عضوی از اعضای) تو را می‌شکند.

«زَرَنَب»: گیاهی است دارای برگ‌های درشت مایل به زردی و گل‌های زرد و خوشبو؛ ساقه‌هایش مجوف و بلندی آن تا یک متر می‌رسد. در هندوستان می‌روید، در ایران نیز در کوه‌های فارس پیدا می‌شود؛ در طب قدیم برای معالجه‌ی سرفه و تنگی نفس و تقویت معده به کار می‌رفته و آن را «سرو ترکستانی» هم گفته‌اند.

به هر حال، «زرنب» گیاهی خوشبو است که بدان «سرخدار»، «رجل الجراد» و «سرو ترکستانی» هم می‌گویند.

«رفیع العمااد»: شریف و والاتبار، از زمره‌ی اعیان و مردان نامی.

«طویل النجاد»: بند شمشیرش بلند است. بلندی بند شمشیر، کنایه از بلند

قامتی فرد است؛ یعنی: فردی بلند قامت و باهویت است.

«عظیم الرماد»: خاکسترش فراوان است؛ یعنی چون سخی است و مهمانش

فراوان است، غذای زیاد در منزلش پخته می‌شود؛ در نتیجه خاکستر آشپزخانه‌اش نیز فراوان است.

«النَّاد»: انجمن و مجلس بزرگان.

«قريب البيت من النَّاد»: منزلش از مجلس و انجمن بزرگان و اعیان محل نزدیک است؛ و هر چه مورد نیاز این بزرگان است از منزل او تأمین می‌شود.

«المُبَارِك»: جمع «مَبْرَك»: به معنای خوابگاه شتران.

«كثيرات المبارک»: او را شتران بسیاری است که بر زمین زانو زده‌اند و کمتر به چراگاه فرستاده می‌شوند.

«المسارح»: جمع «مسرح»: چراگاه.

«قليلات المسارح»: شترانی که به چراگاه کمتر فرستاده می‌شوند.

«المِزْهَر»: عود و چنگ، آلات موسیقی.

«أناس»: آن چیز را جنبانید. «اناس من حُلَى أذنى»: هر دو گوش من را با

زیور آلات جنبانید. یعنی گوش‌های مرا به زیورها آراسته است.

«بَجَحْنى»: مرا شادمان و خوشحال کرد؛ او به من افتخار می‌کند.

«صَهيل»: شیهه‌ی اسب؛ و کنایه از خود اسب است.

«أطيط»: صدای شتر؛ و کنایه از خود شتر است.

«دائس»: گاو خرمن کوب.

«مُنْقٌ»: کسی که بعد از خرمن کوبی، به وسیله‌ی غربال و الک، گندم را از کاه

جدا کند. و این واژه کنایه از کشاورزی است.

«أَتَقَمَّح»: سیراب می‌شوم. تا آنجا که سر برآورم و از آب خوردن بازایستم.

«عکوم»: جمع «عِکم»: جوال و ظرف‌های که طعام در آنها ذخیره می‌شود.

پشتواری جامه. جعبه‌ای که زنان ذخایر یا اسباب کار خود را در آن نهند.

«رَداح»: بسیار بزرگ.

«فساح»: بسیار فراخ و پهناور.

«کمسَل شطبة»: این واژه را به دو گونه می‌توان ترجمه کرد:

۱. خوابگاهش به شمشیری شباهت دارد که از نیام بیرون آورده شده باشد.

یعنی زیبا و خوش اندام و خوش استیل و کشیده قامت است و دارای هیبت و رونق و جمال می‌باشد.

۲. خوابگاهش به بلندای شاخه‌ی نخل و ظرافت آن است. چون کشیدگی

قامت و ظرافت اندام در نظر اعراب از صفات پسندیده‌ی مردان است.

«الجفرة»: بزغاله‌ی چهار ماهه.

«جارتها»: هووی او.

«لا تُبْتُ»: فاش نمی‌کند.

«لا تُنْقُثُ»: حیف و میل نمی‌کند، دزدی نمی‌کند.

«میرتنا»: غذای ما. «میره»: خواربار. غذای ذخیره شده برای انسان.

«تعشیشا»: خانه را لانه‌ی حیوانات نمی‌کند. یعنی پیوسته خانه را تمیز و

پاکیزه نگاه می‌دارد و آن را لانه‌ای برای حیوانات نمی‌گرداند.

«الاولطاب»: جمع «وَطَب»: مشک شیر.

«الاولطاب مُمَخَّضُ»: در حالی که مشک‌ها و خیک‌های انباشته از شیر برای

گرفتن کره در حال حرکت بود.

«سَرِیّا»: شریف و گران مایه. محترم و ثروتمند.

«سَرِیّا»: اسب خوب و قوی. اسب چست و چالاک، اسب راهوار.

«خَطِیْثًا»: نیزه‌ای خطّی؛ نیزه‌های خوب و استوار که منسوب به دهکده‌ای به نام «خطّ» در ساحل دریای عمان است.

«أَرَّاح»: در شب آمد.

«نَعْمًا ثَرِیًّا»: شتران و دام‌های فراوان.

«أَرَّاحَ عَلَیْ نَعْمًا ثَرِیًّا»: شبانگاه با شتران و دام‌های فراوان به نزد من برگشت.

«رَائِحَةٌ»: چهارپایانی که در وقت شب به خانه باز گردند.

«مِیرِی»: فعل امر؛ بخوران، هدیه بده.

ناگفته نماند که نام امّ زرع - چنان که در کتب روایی حدیث و تاریخ آمده - عاتکه می‌باشد.



باب (۳۹)

نخوهی

خواهیدن رسول خدا ﷺ





۲۵۴- (۱) حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى ، حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ مَهْدِيٍّ ، حَدَّثَنَا إِسْرَائِيلُ ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ يَزِيدَ ، عَنِ الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ ، أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ إِذَا أَخَذَ مَضْجَعَهُ وَضَعَ كَفَّهُ الْيُمْنَى تَحْتَ خَدِّهِ الْأَيْمَنِ ، وَقَالَ : «رَبِّ قِنِي عَذَابَكَ يَوْمَ تَبْعَثُ عِبَادَكَ» .

۲۵۴- (۱) ... براء بن عازب رضی اللہ عنہ گوید: هرگاه رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم به رختخواب خویش می‌رفتند، (بر پهلوی راست می‌خوابیدند و) کف دست راست خویش را زیرگونه‌ی راست خود می‌نهادند و با خود این کلمات را زمزمه می‌نمودند: «رَبِّ قِنِي عَذَابَكَ يَوْمَ تَبْعَثُ عِبَادَكَ»؛ «بارخدا یا! مرا از عذاب خویش مصون بدار، در روزی که بندگان خویش را برای حساب و کتاب، برمی‌انگیزی».



«اخذ مضجعه»: به بستر خود رفت، برای خواب به رختخوابش رفت.  
«خده»: گونه‌اش.

«قنی»: فعل امر: حفظ کن مرا.

«بعث»: برانگیخته می‌کنی، زنده می‌گردانی، برمی‌انگیزی.

به هر حال، مقدار خواب رسول خدا ﷺ نه بسیار کم بود و نه بسیار زیاد؛ آن حضرت ﷺ در خواب و بیداری اعتدال و میانه روی را رعایت می نمودند، و در بیشتر اوقات بلافاصله پس از نماز عشاء با طهارت و وضوء به رختخواب خویش می رفتند؛ و پیش از آنکه بخوابند، بستر خویش را تکان داده و کفش ها را بیرون می آوردند و به یاد خدا مشغول می شدند و چند آیت از قرآن کریم تلاوت می فرمودند؛ آن گاه به خواب می رفتند.

ایشان در آخر شب از خواب بلند می شدند و پس از طهارت، به نماز شب [تهجد] می پرداختند، و در پایان نماز شب، اگر خواب بر ایشان غلبه می کرد، می خوابیدند و گرنه تا نماز بامداد بیدار می ماندند و به ذکر و دعا و راز و نیاز مشغول می شدند.

کیفیت خوابیدن آن حضرت ﷺ چنین بود که روی تمام بدن نمی خوابیدند؛ بلکه هر گاه به بستر می رفتند بر پهلوی راست دراز می کشیدند و کف دست راست خویش را زیر گونه ی راست خود می نهادند و دعاهایی را می خواندند؛ و بر حسب ضرورت پهلوی نیز عوض می کردند.

۲۵۵- (۲) حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى ، حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ ، حَدَّثَنَا إِسْرَائِيلُ ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ ، عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ ، مِثْلَهُ وَقَالَ : «يَوْمَ مَجْمَعُ عِبَادِكَ» .

۲۵۵ - (۲) از محمد بن مثنی، از عبدالرحمن بن مهدی، از

اسرائیل، از ابواسحاق، از ابوعبیده، از عبدالله بن مسعود رضی اللہ عنہ نیز

نظیر همین حدیث، روایت شده است؛ با این تفاوت که به جای

عبارت «یوم تبعث عبادک» [روزی که بندگان خویش را  
برمی‌انگیزانی]، عبارت «یوم تجمع عبادک» [روزی که بندگان  
خویش را جمع می‌نمایی] نقل شده است.

۲۵۶- (۳) حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ غَيْلَانَ ، حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّزَّاقِ ، حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ عَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ  
عَمْرِ ، عَنْ رَبِيعِ بْنِ جَرَّاشٍ ، عَنْ حُذَيْفَةَ قَالَ : كَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِذَا أَوَى  
إِلَى فِرَاشِهِ قَالَ : «اللَّهُمَّ بِاسْمِكَ أَمُوتُ وَأَحْيَا» وَإِذَا اسْتَيْقَظَ قَالَ : «الْحَمْدُ لِلَّهِ  
الَّذِي أَحْيَانَا بَعْدَ مَا أَمَاتَنَا وَإِلَيْهِ النُّشُورُ».

۲۵۶- (۳) ... حذیفه رضی اللہ عنہ گوید: هرگاه پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم به بستر  
خویش می‌رفتند، [کف دست راست خویش را زیر گونه‌ی راست  
خود می‌نهادند و] با خود این کلمات را زمزمه می‌نمودند: «اللَّهُمَّ  
بِاسْمِكَ أَمُوتُ وَأَحْيَا»؛ «بارخدا یا! فقط با نام و یاد تو می‌خوابم و  
بیدار می‌شوم».

و چون از خواب بیدار می‌شدند، چنین می‌فرمودند: «الْحَمْدُ لِلَّهِ  
الَّذِي أَحْيَانَا بَعْدَ مَا أَمَاتَنَا وَإِلَيْهِ النُّشُورُ»؛ «سپاس و ستایش خدایی را  
سزااست که ما را زنده (بیدار) فرمود، پس از آنکه میراند؛ و بازگشت  
همه به سوی او است».

«أوی»: در بستر جای گرفت؛ آهنگ بستر نمود و بدان روی آورد.  
«فراشه»: بستر، جامه‌ی خواب، رختخواب، هر چیز گسترده‌ی.

«آموت و احيى»: می‌میرم و زنده می‌شوم؛ یعنی می‌خوابم و بیدار می‌شوم. و از عبارت «آموت و احيى»، دانسته می‌شود که خواب، برادر مرگ است و شکل ضعیفی از آن می‌باشد؛ زیرا که رابطه‌ی روح با جسم به هنگام خواب به حداقل می‌رسد و بسیاری از پیوندهای این دو قطع می‌شود؛ و این نیز دانسته می‌شود که انسان ترکیبی از روح است؛ روح گوهری است غیر مادی که ارتباط آن با جسم مایه‌ی نور و حیات آن است، و به هنگام مرگ، خداوند این رابطه را قطع می‌کند و روح را به عالم ارواح می‌برد و به هنگام خواب نیز این روح را می‌گیرد، اما نه آنچنان که رابطه به کلی قطع شود. بنابراین روح نسبت به بدن دارای سه حالت است: ارتباط تام (حالت حیات و بیداری)؛ ارتباط ناقص (حالت خواب)، و قطع ارتباط به طور کامل (حالت مرگ).

خلاصه، اینکه خواب، چهره‌ی ضعیفی از «مرگ» است، و مرگ نمونه‌ی کاملی از خواب.

«استيقظ»: از خواب بیدار شد.

«احيانا»: زنده کرد ما را؛ یعنی: ما را از خواب بیدار کرد.

«اماتنا»: میرانده بود ما را؛ یعنی: ما را به خواب برده بود.

«النشور»: رستاخیز، و زنده شدن در روز قیامت.

۲۵۷- (۴) حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ ، حَدَّثَنَا الْمُفَضَّلُ بْنُ فَضَالَةَ ، عَنْ عُقَيْلٍ : أَرَاهُ عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ عُرْوَةَ ، عَنْ عَائِشَةَ ، قَالَتْ : كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِذَا أَوَى إِلَى فِرَاشِهِ كُلِّ لَيْلَةٍ جَمَعَ كَفَّيْهِ فَنَفَثَ فِيهِمَا ، وَقَرَأَ فِيهِمَا (قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ) وَ (قُلْ

اعوذ بر رب الفلق) وَ (قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ) ثُمَّ مَسَحَ بِهِمَا مَا اسْتَطَاعَ مِنْ جَسَدِهِ  
يَبْدَأُ بِهِمَا رَأْسَهُ وَوَجْهَهُ وَمَا أَقْبَلَ مِنْ جَسَدِهِ يَصْنَعُ ذَلِكَ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ.

۲۵۷ - (۴)... عایشه رضی اللہ عنہا گوید: رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم هر شب چون به

رختخواب خویش می رفتند، هر دو کف دستهای خود را جمع می نمودند و در آنها سوره های «اخلاص» (قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ) و «فلق» (قُلْ اَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ) و «ناس» (قُلْ اَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ) را می خواندند؛ و سپس در هر دو کف دستهای خویش می دمیدند و آنها را تا جایی که می توانستند نخست بر سر و صورت و پس از آن بر بخشهای قدامی بدن خویش می مالیدند؛ و همه شب این کار را سه بار تکرار می فرمودند.



«نَفَث»: «نَفَثَ»: در لغت به معنای «تف انداختن از دهان» است. و «نَفَثَ»: به بزاق غلیظ و خلطی گفته می شود که از دهان بیرون ریخته می شود. و در اینجا مراد از «نَفَث» همان دمیدن است که در آن بزاق و خلطی نباشد. «فوت کرد»؛ «دمید».

«مسح»: دست مالید، مسح کشید.

«ما استطاع»: تا جایی که می توانست و در توان داشت.

«یبدأ»: شروع می کرد.

«یصنع»: انجام می داد.

۲۵۸- (۵) حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ، حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ مَهْدِيٍّ، حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنْ سَلَمَةَ بْنِ كَهَيْلٍ، عَنْ كُرَيْبٍ، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نَامَ حَتَّى نَفَخَ، وَكَانَ إِذَا نَامَ نَفَخَ، فَأَتَاهُ بِلَالٌ فَأَذَنَهُ بِالصَّلَاةِ، فَقَامَ وَصَلَّى وَلَمْ يَتَوَضَّأْ. وَفِي الْحَدِيثِ قِصَّةٌ.

۲۵۸ - (۵) ... ابن عباس رضی اللہ عنہ گوید: هرگاه رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم

می خوابیدند، با دهان نفس می کشیدند؛ و عادت پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم نیز همین بود که در موقع خواب، با دهان نفس می کشیدند؛ و هرگاه بلال رضی اللہ عنہ به نزد ایشان می آمد و فرا رسیدن وقت نماز را برای ایشان اعلام می کرد، آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم از جای برمی خواستند و بدون اینکه وضو بستانند، نماز می گزاردند.

و در پی این حدیث، قصه ای طولانی روایت شده است.



«نفخ»: با دهان نفس کشید. و در اصل واژه ی «نفخ»، به معنای بیرون دادن نفس از دهان با صدا است. از این رو به «پف کردن» و «فوت نمودن» نیز اطلاق می شود.

«فاذنه»: برای پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم فرا رسیدن وقت نماز را اعلام کرد.

«فقام و صلی و لم يتوضأ»: پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم از خواب بلند شدند و بدون اینکه وضو بگیرند، نماز گزاردند. این موضوع از ویژگی ها و خصوصیات آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم در مقابل امت است؛ چرا که خواب، وضوی پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم را باطل نمی کند؛ زیرا هر چند چشم آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم می خوابد، ولی دلشان نمی خوابد. در

حدیثی پیامبر ﷺ می فرمایند: «نحن معاشر الانبياء تنام اعيننا و لا تنام قلوبنا؛ ما گروه پیامبران، چشمان می خوابد ولی دلمان نمی خوابد و بیدار است.»  
 «و فی الحدیث قصّة: و در پی این حدیث، قصه ای طولانی نقل شده است.  
 و حدیث کامل چنین است:

«عن كُريب، عن ابن عباسٍ رضي الله عنه انه أخبره انه باتَ عندَ ميمونةَ وهي خالتهُ قال: فأضطَجَعْتُ في عرض الوسادة، واضطجع رسول الله ﷺ في طولها، فنام رسول الله ﷺ حتى إذا انتصف الليل، أو قبله بقليل، أو بعده بقليل، فاستيقظ رسول الله ﷺ فجعل يمسح النوم عن وجهه، وقرأ العشر الآيات الخواتيم من سورة آل عمران، ثم قام إلى شئ معلق فتوضأَ منها، فأحسن الوضوء، ثم قام يصلي. قال عبد الله بن عباس رضي الله عنه فقمّت الى جنبه، فوضع رسول الله ﷺ يده اليمنى على رأسى، ثم أخذ بأذنى اليمنى ففتلها، فصلّى ركعتين، ثم ركعتين، ثم ركعتين، ثم ركعتين، ثم ركعتين، ثم ركعتين. قال معن: ستّ مرّات - ثم اوتر، ثم اضطجع، حتى جاء المؤذن فقام فصلّى ركعتين خفيفتين، ثم خرج فصلّى الصبح.»  
 «كُريب، از ابن عباس رضي الله عنه نقل می کند که می گفته است:

«شبى در خانه ی ميمونه رضي الله عنها، همسر پیامبر اکرم ﷺ که خاله ی ابن عباس رضي الله عنه بوده است، ماندم. پیامبر ﷺ در طول بستر استراحت فرمود و من در عرض آن - یعنی ابن عباس رضي الله عنه به رعایت ادب، پائین پای آن حضرت ﷺ خفته بود - پیامبر ﷺ تا نزدیک نیمه شب، یعنی اندکی پیش یا پس از آن خوابید و سپس بیدار شد و دست بر چهره ی خود کشید - چشمهای خود را مالید - آن گاه ده آیه ی آخر سوره ی آل عمران را تلاوت فرمود و سپس از جای برخاست و از

مشکی آویخته، به بهترین وجه وضو ساخت؛ آن گاه به نماز ایستاد. و من هم برخاستم و وضو ساختم و کنار آن حضرت ﷺ ایستادم. پیامبر ﷺ دست راست خود را بر سر من نهاد و سپس گوش راست مرا با مهربانی گرفت و کشید. رسول خدا ﷺ شش نماز دو رکعتی گزارد و پس از آن، نماز وتر را خواند و اندکی در بستر خود آرامید. چون مؤذن فرا رسیدن وقت نماز را اعلام کرد، رسول خدا ﷺ برخاست و دو رکعت نماز آسان و کوتاه گزارد و سپس برای نماز صبح از خانه بیرون آمد.

۲۵۹- (۶) حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ مَنْصُورٍ، حَدَّثَنَا عَفَّانُ، حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ سَلَمَةَ، عَنْ ثَابِتٍ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ إِذَا أَوَى إِلَى فِرَاشِهِ قَالَ: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَطْعَمَنَا وَسَقَانَا، وَكَفَانَا وَآوَانَا، فَكَمْ مِمَّنْ لَا كَافِيَ لَهُ وَلَا مُؤَوِّي».

۲۵۹- (۶) ... انس بن مالک رضی اللہ عنہ گوید: چون رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم به رختخواب خویش می رفتند، با خود این دعا را زمزمه می کردند: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَطْعَمَنَا وَسَقَانَا وَكَفَانَا وَآوَانَا، فَكَمْ مِمَّنْ لَا كَافِيَ لَهُ وَلَا مُؤَوِّي»؛ «سپاس و ستایش خداوندی را سزااست که به ما آب و نان داد، و در گرفتاریها و مشکلات و چالشها و دغدغهها (ی مادی و معنوی، دنیوی و اخروی، فردی و اجتماعی، سیاسی و نظامی، فرهنگی و اقتصادی، عبادی و خانوادگی و ...) ما را کفایت کرد و ما را در زیر چتر رحمتها و نعمتهایش پناه داد؛ و چه بسیارند کسانی که نه



معاون و کفایت کننده‌ای دارند و نه پناه دهنده‌ای.»

«کفانا»: کفایت کرد ما را. یعنی ما را در گرفتاری‌ها و دغدغه‌ها کفایت کرد؛ یا ما را از شر گرفتاری‌ها حفظ کرد.

«آوانا»: ما را پناه داد.

«فکم»: چه بسیارند ... «کم»: اسمی است مبنی بر سکون که به وسیله‌ی آن از عددی که مقدار و جنس آن مبهم باشد، تعبیر می‌شود؛ و به همین جهت نیازمند ممیز است و به دو وجه زیر آورده می‌شود:

۱. کم خبریه؛ به معنی «بسیار» که تمیز آن یا مفرد است: «کم کتاب قرأت:

کتاب خوانده‌ای». و یا جمع: «کم کتب قرأت: کتابها خوانده‌ای».

و گاهی تمیز آن به وسیله‌ی «من» مجرور می‌شود: «کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة باذن الله: چه بسا گروه اندکی که به فرمان خدا بر گروه بسیاری غالب آمدند».

۲. کم استفهامی، به معنی «چند و چند عدد»: «کم کتاباً قرأت: چند کتاب خوانده‌ای».

«کافی»: کفایت کننده؛ آنکه برای انسان بسنده باشد و او را از دیگری بی‌نیاز کند.

«مؤوی»: پناه دهنده.

تذکر یک نکته: رویکرد اساسی و محوری اسلام در آداب عمومی خود این است که در تمامی حالات و لحظات، مسلمان را با خدا پیوند دهد، و به همین

خاطر از فرصتهای طبیعی و مناسبات عادی نیز که پیوسته در روز یک یا چند مرتبه تکرار می گردند، استفاده می نماید تا از این طریق، فرد مسلمان پیوسته به یاد خدا باشد و با او در پیوند و در ارتباط باشد و خداوند متعال را پیوسته به وسیله تسبیح، تهلیل، تکبیر، تحمید و یا دعا و نیایش به یاد آورد.

راز فلسفه اذکار و دعاهای مأثور که در آغاز و پایان خوردن و نوشیدن، هنگام خواب، بیداری، دخول و خروج مستراح، استفاده از یک وسیله سواری، پوشیدن لباس، مسافرت و بازگشت از آن و... وارد شده نیز همین است تا پیوسته انسان مسلمان به یاد خدا بوده و رابطه ی خویش را با او قطع ننماید؛ و از این رهگذر است که مفاهیم و معانی ربانی در سطح جامعه ی اسلامی گسترش خواهد یافت و در زندگی یک فرد مسلمان ظهور و بروز می یابد.

۲۶۰- (۷) حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْجَرِيرِيُّ، حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ، حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ سَلَمَةَ، عَنْ حُمَيْدٍ، عَنْ بَكْرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْمُزَنِيِّ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ رِبَاجٍ، عَنْ أَبِي قَتَادَةَ: أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ إِذَا عَرَّسَ بِلَيْلٍ: اضْطَجَعَ عَلَى شِقِّهِ الْأَيْمَنِ، وَإِذَا عَرَّسَ قُبَيْلَ الصُّبْحِ: نَصَبَ ذِرَاعَهُ، وَوَضَعَ رَأْسَهُ عَلَى كِفِّهِ.

۲۶۰- (۷) ... ابو قتاده رضی الله عنه گوید: عادت پیامبر صلی الله علیه و آله این بود که

هرگاه (در سفر) در آخر شب برای استراحت فرود می آمدند، بر پهلوی راست خویش می خوابیدند، (و با آرامش و آسودگی کامل می آرمیدند)؛ و چون نزدیک صبح برای استراحت فرود می آمدند، آرنج دست راست خویش را بر پا می داشتند و سرشان را بر کف

دست راست خویش می نهادند.



«عَرَسَ»: در آخر شب برای استراحت فرود آمد.

«اضطجع»: دراز کشید، یک وری خوابید، لم داد، استراحت کرد و آرامید.

«شَقَّه الْاِیْمَنَ»: پهلوی راست خود؛ و مراد از «اضطجع علی شَقَّه الْاِیْمَنَ»: این است که پیامبر ﷺ با آرامش و آسودگی کامل به خواب می رفتند و خوابشان سنگین می شد.

«قُبِلَ الصَّبْحَ»: اندکی پیش از صبح.

«نَصَبَ»: برافراشت، بلند کرد.

«ذَرَاعَهُ»: ذراع از ابتدای آرنج تا سرانگشتان.

و مراد از «نَصَبَ ذَرَاعَهُ ، وَوَضَعَ رَأْسَهُ عَلَى كَفِّهِ»: این است که هرگاه پیامبر ﷺ اندکی پیش از صبح برای استراحت فرود می آمدند، آرنج دست راست خود را بر پا می داشتند و سرشان را بر کف دست راست خویش می نهادند تا خوابشان سنگین نشود و وقت نماز صبح از فضیلت خود نگذرد؛ و یا نماز صبح را از دست ندهند. و این کار به منظور تعلیم به مردمان بود تا به سان پیامبر ﷺ رفتار کنند.



باب (۴۰)

عبادت و

بندگی رسول خدا ﷺ



۲۶۱- (۱) حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ وَبِشْرُ بْنُ مُعَاذٍ قَالَا : حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ . عَنْ زِيَادِ بْنِ عِلَاقَةَ .  
عَنِ الْمُغِيرَةِ بْنِ شُعْبَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ : صَلَّى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ  
حَتَّى انْتَفَخَتْ قَدَمَاهُ ، فَقِيلَ لَهُ : أَتَتَكَلَّفُ هَذَا؟! وَقَدْ غَفَرَ اللَّهُ لَكَ مَا تَقَدَّمَ مِنْ  
ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ! قَالَ : «أَفَلَا أَكُونُ عَبْدًا شَكُورًا؟!».

۲۶۱- (۱) ... مغیره بن شعبه رضی اللہ عنہ گوید: رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم آن قدر

نماز (شب) گزارند که پاهایشان ورم و آماس کرد. بدیشان گفته

شد: چرا به خویشتن این همه رنج و مشقت می‌دهید، حال آنکه

خداوند عزوجل گناهان پیشین و پسین شما را بخشوده است؟ آن

حضرت صلی اللہ علیہ وسلم فرمودند: آیا نباید بنده‌ای سپاسگزار باشم؟



«صلی»: نماز گزارد. غالباً پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم نماز شب خواندند؛ چرا که در روایتی

آمده است: «ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم کان یقوم من اللیل حتی تنفطر قدماه...»؛ «پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم

شب را به عبادت می‌ایستادند تا اندازه‌ای که پاهایشان آماس می‌کرد...».

[بخاری و مسلم]

«انتفخت»: ورم کرد، باد کرد، متورم شد، پف کرد، آماس نمود، برآمده شد.

«اتتكلف»: آیا خویشتن را به رنج و مشقت و سختی و حَرَج می‌اندازید؟  
 «ما تقدم من ذنبك»: گناهانِ پیشین تو.  
 «ما تأخر»: گناهان پسین.

علماء بر غیر ممکن بودن وقوع کفر از پیامبران چه قبل از بعثت و چه بعد از آن اتفاق نظر دارند. و هم چنین متفق القولند که انبیاء بعد از بعثت، مرتکب گناه کبیره و صغیره نمی‌شوند؛ چرا که موجب نفرت و انزجار مردم از آنها می‌شود و این، مصلحت و هدف از آمدن آنان را از بین می‌برد؛ از این رو، پیامبران کارهای پست یا آنچه را که موجب نفرت مردم از آنها می‌شود مانند: زنا و دروغ و خیانت و ... را انجام نمی‌دهند.

بنابراین تمام اخباری که راجع به پیامبران آمده است و ظاهراً دلالت بر گناه می‌کنند (مقصود گناهی نیست که دیگران انجام می‌دهند، لذا) از ظاهر آنها عدول کرده و تأویل می‌شوند. و یا اینکه تعبیر گناه از باب مقایسه‌ی مفضول نسبت به افضل است و گفته‌ی امام جُنید، از این نوع است که: «حسنات الابرار سیئات المقربین»؛ «حسنات و نیکی نیکوکاران، برای مقرِّین گناه محسوب می‌شود». چون مقام والای مقرِّین اقتضاء می‌کند اعمالی بالاتر و عالی‌تر از اعمال نیکوکاران انجام دهند.

بنابراین، آیات و احادیثی که در مورد حضرت محمد ﷺ آمده است و دلالت بر گناه او می‌کنند، مانند: «وَأَسْتَغْفِرُ لَذَنْبِكَ» [محمد/۱۹]؛ «برای گناهان خود طلب آمرزش کن»؛ و «لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ» [فتح/۲]؛ «تا خداوند گناهان گذشته و آینده‌ی تو را ببخشد».



این گونه آیات حمل بر ترک اولی و افضل می‌شود؛ زیرا اگر پیامبر ﷺ اولی را ترک کند، گناه [به معنای عرفی] نیست، بلکه به مثابه‌ی گناه است.

«افلا اکون»: آیا نباشم از زمره‌ی ...

«شکورا»: سپاسگزار.

۲۶۲- (۲) حَدَّثَنَا أَبُو عَمَّارٍ الْحُسَيْنُ بْنُ حُرَيْثٍ، أَخْبَرَنَا الْقَضْلُ بْنُ مُوسَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَمْرٍو، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يُصَلِّي حَتَّى تَرْمَ قَدَمَاهُ، قَالَ: فَقِيلَ لَهُ: أَتَفْعَلُ هَذَا وَقَدْ جَاءَكَ: أَنَّ اللَّهَ قَدْ غَفَرَ لَكَ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ؟ قَالَ: «أَفَلَا أَكُونُ عَبْدًا شَكُورًا؟»!

۲۶۲- (۲) ... ابوهریره رضی اللہ عنہ گوید: رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم آنچنان

نماز(شب)گزاردند که پاهایشان متورّم شد. ابوهریره رضی اللہ عنہ گوید: به

آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم گفته شد: آیا شما چنین خویشتن را به زحمت و

مشقّت و عُسر و حَرَج می‌اندازید و چنین به عبادت و بندگی خدا

مشغول می‌شوید؛ حال آنکه خداوند متعال در کتابی که به سوی

شما فرو فرستاده، گفته است: «بی تردید خداوند گناهان پیشین و

پسین شما را بخشیده است»؟! پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم فرمودند: آیا نباید بنده‌ی

سپاسگزار باشم؟

«ترم»: ورم می‌کرد، متورّم می‌شد، آماس می‌کرد.

«و قد جاءک»: در حالی که به راستی از جانب خدا به تو چنین رسیده که....

۲۶۳- (۳) حَدَّثَنَا عِيسَى بْنُ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الرَّمْلِيُّ، حَدَّثَنِي عَمِّي نَحْيِيُّ بْنُ عِيسَى الرَّمْلِيُّ، عَنِ الْأَعْمَشِ، عَنْ أَبِي صَالِحٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُومُ يُصَلِّي حَتَّى تَنْتَفِخَ قَدَمَاهُ، فَيَقَالُ لَهُ: تَفْعَلُ هَذَا وَقَدْ غَفَرَ اللَّهُ لَكَ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ؟ قَالَ: «أَفَلَا أَكُونُ عَبْدًا شَكُورًا؟»!

۲۶۳- (۳) ... ابوہریرہ رضی اللہ عنہ گوید: رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم آن قدر در شب،

نماز تہجد می خواندند و به عبادت و بندگی خدا می ایستادند کہ

پاهایشان آماس می کرد. بدیشان گفته شد: شما چنین خویشتن

را بہ زحمت و مشقت می اندازید و چنین بہ عبادت و بندگی خدا

مشغول می شوید، و حال آنکہ خداوند گناہان پیشین و پسین

شما را بخشیدہ است؟ آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم فرمودند: آیا نباید بندہ ی

سیاسگزارم باشم؟!



بہ ہر حال، قلب پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم با خدا پیوند داشت و او در ہر کاری و ہر وقتی با وی بود. عبادت و بندگی خدا را دوست می داشت؛ شب بہ شب زندہ داری و گزاردن نماز می پرداخت و قسمتی از روز را ہم صرف آن می کرد. نور چشم و لذتِش را در نماز می یافت.

آنچہ نظر محققان و اندیشمندان جہان را در زندگی پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم بہ خود جلب کردہ و می کند، ہمین جمع شگفت آوری است کہ پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم میان عبادت و پرداختن بہ امور دنیایی ایجاد کردہ بود. آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم با وجودی کہ بہ

بالاترین مراتب عبادت و بندگی خدا رسیده بود، باز هم زندگی بسیاری از فقرا و افراد خانواده اش را تأمین می کرد؛ در مورد پرداختن به امور دنیایی با تلاش و فعالیت می زیست؛ با یک امتّ مقابله می نمود؛ حکومت نو ظهور و تازه به قدرت رسیده ای را در انظار جهانیان اداره می کرد؛ به نزد پادشاهان سفیر می فرستاد و آنان را به دین خود فرا می خواند؛ گروه ها و هیئتهای نمایندگی را به حضور می پذیرفت و آنها را گرامی می داشت؛ سرّیه ها به اطراف و اکناف می فرستاد و خود فرماندهی را به عهده می گرفت؛ و با پیروان سایر ادیان دیگر و نیز با زمامداران و قدرتمندان به بحث و مجادله می پرداخت؛ آماده ی پیروزی می شد و در عین حال برای این که مبادا شکست بخورد احتیاط می کرد؛ کارگزاران را تعیین می کرد، و مالها را جمع آوری می نمود؛ و خودش آن را تقسیم می کرد و می فرمود: اگر من دادگری نکنم چه کسی دادگری می کند؟ و به تبیین دین خدا برای مردم می پرداخت؛ موارد مجمل و حی را بسط و شرح می داد و جاهای دشوار را توضیح می داد، و سنتها وضع می کرد، و از اصل مسایل، فروع آن را بیرون می کشید، و آنچه را خداوند او را از آن آگاه نکرده بود به آنچه او را از آن آگاهانیده بود، برمی گرداند.

در حالی که او در همه ی این حالات، اعمال روزانه ای را که مردمان جهان بدان مبادرت می ورزند، انجام می داد و در میان همه ی این رنجها و گرفتاری ها، پیامبر ﷺ شب و روز به صورت عابدی پدیدار می گردد که راز و نیاز او با خدا بیشتر از آنهایی است که در شکاف کوهها بدین کار می پردازند.

این جمع و ربط بین دین و دنیا از پیامبر ﷺ الگویی مستقل و یکتا و ممتاز و

بی نظیر در تاریخ بشر پدید می آورد.

اوقات روزانه اش را به سه قسمت تقسیم می کرد: یکی برای عبادت؛ یکی برای مردم و یکی برای خانواده اش؛ و اگر امور مردم نیازمند وقت بیشتری می بود، از وقت مخصوص خانواده اش می کاست، و وقتی را که ویژه ی عبادت خداوند بود محفوظ نگاه می داشت، و بر این امر به گونه ی شگفت انگیزی مواظبت می نمود به طوری که چه یاران و چه دشمنان خویش را بیشتر به حیرت و شگفتی وامی داشت.

این است پیامبر اکرم ﷺ که در بندگی و عبادتش به بالاترین مراتب اخلاص، و اوج کوشش برای اطاعت خدا و دوستی او و قیام همیشگی در پیشگاه حق رسید. و در مورد امور دنیا به جایی رسید که توانست بر ویرانه های بی بند و باری، حکومتی تشکیل دهد و درد پریشانی و تباه را در جامه ریشه کن سازد. برآستی که همه ی اهداف زندگی، با کامل ترین وجه ممکن در وجود او تمرکز یافت و به هم پیوست.

۲۶۴- (۴) حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ، حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ، حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ، عَنْ الْأَسْوَدِ بْنِ يَزِيدَ قَالَ: سَأَلْتُ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا عَنْ صَلَاةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِاللَّيْلِ، فَقَالَتْ: كَانَ يَنَامُ أَوَّلَ اللَّيْلِ ثُمَّ يَقُومُ، فَإِذَا كَانَ مِنَ السَّحَرِ أَوْتَرَ، ثُمَّ أَتَى فِرَاشَهُ فَإِنْ كَانَ لَهُ حَاجَةٌ أَلَمَ بِأَهْلِهِ، فَإِذَا سَمِعَ الْأَذَانَ وَثَبَ، فَإِنْ كَانَ جُنُبًا أَفَاضَ عَلَيْهِ مِنَ الْمَاءِ، وَإِلَّا تَوَضَّأَ وَخَرَجَ إِلَى الصَّلَاةِ.

کیفیت و نحوہی نماز شب رسول خدا ﷺ چگونه بود؟ وی در پاسخ گفت: رسول خدا ﷺ معمولاً (پس از خواندن نماز عشاء) در آغاز شب می خوابیدند، و سپس (در آخر شب) برمی خواستند و از خواب بیدار می شدند (و نماز می خواندند)؛ و چون نزدیک سحر می شد، آن حضرت ﷺ نماز وتر خویش را می گزاردند و آن گاه به رختخواب خود برمی گشتند؛ و اگر نیازی به جماع و همبستری با همسران خویش داشتند، با آنها گرد می آمدند و خویشتن را بدانها می رساندند. و چون صدای اذان را می شنیدند، بلند می شدند؛ و چنانچه جنب بودند و نیاز به غسل داشتند، غسل می نمودند و گرنه وضو می گرفتند و از منزل به سوی مسجد (برای گزاردن نماز صبح) بیرون می شدند.



«ینام اوّل اللیل»: در آغاز شب می خوابید؛ یعنی رسول خدا ﷺ معمولاً پس از خواندن نماز عشاء در آغاز شب می خوابید.

«ثم یقوم»: سپس در آخر شب، برای نماز شب بیدار می شد.

«اوتر»: نماز وتر خواند؛ یعنی در وقت سحر، نماز وترشان را می خواندند.

«حاجة»: نیاز به گرد آمدن با همسر.

«الْم باہله»: با همسرش گرد می آمد؛ این واژه کنایه از جماع و همبستری است.

«وٹب»: شتابان از جای برخاست و پرید.

«افاض»: ریخت، جاری کرد، پاشید. «افاض علیہ من الماء»: از آب بر خود

ریخت.

٢٦٥- (٥) حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ، عَنْ مَالِكِ بْنِ أَنَسٍ

(ح) وَحَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ مُوسَى الْأَنْصَارِيُّ، حَدَّثَنَا مَعْنٌ، عَنْ مَالِكٍ، عَنْ ثَعْلَبَةَ بْنِ سُلَيْمَانَ، عَنْ كُرَيْبٍ، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ، أَنَّهُ أَخْبَرَهُ أَنَّهُ بَاتَ عِنْدَ مَيْمُونَةَ وَهِيَ خَالَتُهُ قَالَ : فَأَضْطَجَعْتُ فِي عَرْضِ الْوِسَادَةِ ، وَاضْطَجَعَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي طُولِهَا ، فَنَامَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حَتَّى إِذَا انْتَصَفَ اللَّيْلُ ، أَوْ قَبْلَهُ بِقَلِيلٍ ، أَوْ بَعْدَهُ بِقَلِيلٍ ، فَاسْتَيْقَظَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَعَلَّ يَمْسَحُ النَّوْمَ عَنْ وَجْهِهِ ، وَقَرَأَ الْعَشْرَ الْآيَاتِ الْخَوَاتِمَ مِنْ سُورَةِ آلِ عِمْرَانَ ، ثُمَّ قَامَ إِلَى شَنْ مَعْلَقٍ فَنَوَّضَهَا مِنْهَا ، فَأَحْسَنَ الْوُضُوءَ ، ثُمَّ قَامَ يُصَلِّي . قَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبَّاسٍ : فَقُمْتُ إِلَى جَنْبِهِ ، فَوَضَعَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَدَهُ الْيُمْنَى عَلَى رَأْسِي ، ثُمَّ أَخَذَ بَأُذُنِي الْيُمْنَى فَفَتَّلَهَا ، فَصَلَّى رَكْعَتَيْنِ ، ثُمَّ رَكْعَتَيْنِ ، ثُمَّ رَكْعَتَيْنِ ، ثُمَّ رَكْعَتَيْنِ ، ثُمَّ رَكْعَتَيْنِ ، ثُمَّ رَكْعَتَيْنِ ، ثُمَّ رَكْعَتَيْنِ - قَالَ مَعْنٌ : سِتَّ مَرَّاتٍ - ثُمَّ خَرَجَ فَصَلَّى الصُّبْحَ .

۲۶۵ - (۵) ... کُریب علیه السلام گوید: ابن عباس رضی الله عنہ به من خبر داد و

گفت: شبی در منزل میمونه رحمته علیها، همسر گرامی پیامبر صلی الله علیه و آله - که

خاله‌ی ابن عباس رضی الله عنه بود - ماندم و در آنجا خوابیدم، و من سر

خویش را بر عَرَض بالش قرار داده بودم که پیامبر ﷺ (با

(همسرشان) سرشان را بر طول آن قرار داده بودند.

پیامبر ﷺ تا نزدیک نیمه شب یا اندکی پیش یا پس از آن خوابیدند؛ آن گاه از خواب بیدار شدند و دست بر چهره‌ی خویش کشیدند و چشم‌های خود را مالیدند تا آثار خواب آلودگی را از خود دور نمایند؛ سپس ده آیه‌ی آخر سوره‌ی آل عمران را خواندند؛ و سپس به سوی مشکی که به میخ آویزان و معلق شده بود رفتند، و از آب آن، به خوبی وضو گرفتند؛ پس از این شروع به نماز خواندن کردند.

عبدالله بن عباس رضی الله عنه در ادامه‌ی سخنانش می‌گوید: (من هم بلند شدم و آنچه را که پیامبر ﷺ انجام دادند، انجام دادم؛) سپس رفتم و در کنار ایشان (و در سمت چپشان) ایستادم. رسول خدا ﷺ دست راستشان را بر روی سرم گذاشتند و گوش راستم را (با مهربانی) گرفتند و آن را پیچ دادند.

[معن گوید] پیامبر ﷺ شش نماز دو رکعتی را خواندند و در آخر، نماز وتر را خواندند؛ پس از آن، اندکی دراز کشیدند تا اینکه مؤذن برای اعلام کردن فرا رسیدن وقت نماز، آمد؛ پیامبر ﷺ نیز از جای خویش بلند شدند و دو رکعت نماز را به صورت خلاصه خواندند؛ و آن گاه از منزل بیرون رفتند و نماز (فرض) صبح را در (مسجد) خواندند.

«بَاتٌ»: شب ماند. بیتوته کرد. شب در مکانی ماند، چه در آنجا بخوابد چه نخوابد.

«عرض الوسادة»: در عرض بالشت. «عرض»: پهنای. خلاف طول.

«فاستيقظ»: از خواب بیدار شد.

«يمسح النوم عن وجهه»: دست بر چهره‌ی خود کشید و چشمها را مالید و

آثار خواب آلودگی را از خود دور کرد.

«العشر الايات الخواتيم من سورة آل عمران»: ده آیه‌ی آخر سوره‌ی آل

عمران؛ یعنی آیات ۱۹۰ تا ۲۰۰.

«شَن»: مشک.

«معلق»: آویخته و آویزان.

«فاحسن الوضوء»: به بهترین وجه وضو گرفت.

«ففلتها»: گوش را کشید و پیچ داد.

«اوتر»: نماز وتر خواند.

«ركعتين خفيفتين»: دو رکعت به صورت خلاصه خواند. مراد از این دو

رکعت، دو رکعت نماز سنت صبح است که پیامبر ﷺ آنها را به صورت خلاصه

می خواند.

۲۶۶- (۶) حَدَّثَنَا أَبُو كُرَيْبٍ مُحَمَّدُ بْنُ الْعَلَاءِ، حَدَّثَنَا وَكِيعٌ، عَنْ شُعْبَةَ، عَنْ أَبِي جَرْرَةَ، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يُصَلِّي مِنَ اللَّيْلِ ثَلَاثَ عَشْرَةَ رَكْعَةً.

۲۶۶- (۶) ... ابن عباس رضی اللہ عنہما گوید: معمولاً پیامبر گرامی

اسلام ﷺ، نماز شب را سیزده رکعت می خواندند.



۲۶۷- (۷) حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ، حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ، عَنْ قَتَادَةَ، عَنْ زُرَّارَةَ بْنِ أَوْفَى، عَنْ سَعْدِ بْنِ هِشَامٍ، عَنْ عَائِشَةَ: أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ إِذَا لَمْ يُصَلِّ بِاللَّيْلِ مَنَعَهُ مِنْ ذَلِكَ النَّوْمُ، أَوْ غَلَبَتْهُ عَيْنَاهُ، صَلَّى مِنَ النَّهَارِ ثِنْتَيْ عَشْرَةَ رَكْعَةً.

۲۶۷- (۷) ... عایشه رضی اللہ عنہا گوید: هرگاه رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم نماز شب

را به خاطر خواب یا خواب آلودگی نمی توانستند بخوانند، در روز

همان شب، دوازده رکعت قضای آن را می گزاردند.



«مَنَعَهُ مِنْ ذَلِكَ النَّوْمُ، أَوْ غَلَبَتْهُ عَيْنَاهُ»: و این شک در متن گفتار عایشه رضی اللہ عنہا،

از راوی است.

ناگفته نماند که حدیث بالا، بیانگر اهمیت نماز تهجد و برپا داشتن آن است

که رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم حتی قضای آن را به جای می آوردند.

و در روایتی دیگر، عمر بن خطاب رضی اللہ عنہ می گوید: پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم فرمودند: «من نام

عن حزبه من الليل او من شيء منه فقرأه ما بين صلاة الفجر و صلاة الظهر كتب

له كاتما قرأه من الليل» [ابن ماجه، ترمذی و مسلم]؛ «اگر کسی نتوانست به دلیل

خواب ماندن، حزب مقررش یا قسمتی از آن را در شب بخواند، و آن را در

فاصله‌ی نمازهای صبح و ظهر بخواند، به منزله‌ی این است که آن را در شب

خوانده است.»

گرچه در مورد اهمیت این نماز پُر برکت، همان چند روایت فوق کافی به

نظر می‌رسد، ولی این نکته قابل ذکر است که در روایات اسلامی آن قدر اهمیت

به این عبادت داده شده است که دربارهی کمتر عبادتی چنین سخن گفته شده است.

دوستان حق، و رھروان راہ فضیلت بہ این عبادت بی‌ریا کہ قلب را روشنایی و دل را نور و صفا می‌بخشد، ہموارہ اہمیت بسیار می‌دادند.

غوغای زندگی روزانہ از جہات مختلف، توجّہ انسان را بہ خود جلب می‌کند و فکر آدمی را بہ وادی‌های گوناگون می‌کشاند، بہ طوری کہ جمعیت خاطر و حضور قلب کامل، در آن بسیار مشکل است؛ اما در دل شب و بہ ہنگام سحر و فرونشستن غوغای زندگی مادی، و آرامش روح و جسم انسان در پرتو مقداری خواب، حالت توجہ و نشاط خاصی را بہ انسان می‌دہد کہ بی‌نظیر است.

آری در این محیط آرام و بہ دور از ہرگونہ ریا و تظاهر و خودنمایی و توأم با حضور قلب، حالت توجّہی بہ انسان دست می‌دہد کہ فوق العادہ روح پرور و تکامل آفرین است.

بہ همین دلیل، دوستان خدا ہمیشہ از عبادتہای آخر شب برای تصفیہی روح و حیات قلب و تقویت ارادہ و تکمیل اخلاص، نیرو می‌گرفتہ‌اند.

در آغاز اسلام نیز پیامبر ﷺ با استفادہ از ہمین برنامه‌ی روحانی، مسلمانان را پرورش داد و شخصیت آنها را آنقدر بالا برد کہ گویی دیگر آن انسانہای سابق نیستند؛ یعنی از آنها انسانہای تازہ‌ای آفرید کہ مصمّم، شجاع، باایمان، پاک و با اخلاص بودند.

آری پیامبر ﷺ بہ ہنگامی کہ چشم غافلان در خواب بود، مقداری از شب را بیدار می‌شد؛ و در آن ہنگام کہ برنامه‌های عادی زندگی روزانہ تعطیل می‌گشت و شواغل فکری بہ حداقل می‌رسید، و آرامش و خاموشی ہمہ جا را فرا

می‌گرفت و خطر آلودگی عبادت به ریا کمتر وجود داشت، و خلاصه بهترین شرایط حضور قلب فراهم است، با تمام وجودشان روبه درگاه معبود می‌آورد و سر بر آستان معشوق می‌سایید، و آنچه در دل داشت با خداوند متعال در میان می‌گزارد؛ با یاد او زنده بود و پیمانه‌ی قلب خویش را از مهر او لبریز و سرشار داشت.

ممکن است بعضی همیشه توفیق بهره‌گیری از این عبادت پُر برکت و روح پرور و تعالی بخش را نداشته باشند، ولی چه مانعی دارد که در برخی از شبها که این توفیق حاصل است بهره‌گیرند و در آن هنگام که خاموشی همه جا را فرا گرفته و اشتغالات روزانه همه تعطیل است، و کودکان در خواب‌اند، و محیط آماده‌ی حضور قلب و راز و نیاز با خدا است، برخیزند و به در خانه‌ی خدا روند و دل را به نور عشق دوست، روشن سازند.

۲۶۸- (۸) حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْعَلَاءِ، حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ، عَنْ هِشَامٍ - يَعْنِي ابْنَ حَسَّانَ -، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِيرِينَ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «إِذَا قَامَ أَحَدُكُمْ مِنَ اللَّيْلِ فَلْيَفْتَحْ صَلَاتَهُ بِرَكْعَتَيْنِ خَفِيفَتَيْنِ».

۲۶۸- (۸) ... ابوهریره رضی الله عنه گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: هرگاه در

شب، یکی از شما برای نماز شب برخاست، نماز خویش را با دو

رکعت کوتاه و سبک آغاز کند (تا در نماز با نشاط و انرژی وارد

شود).

۲۶۹- (۹) حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ، عَنْ مَالِكِ بْنِ أَنَسٍ.

(ح) وَحَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ مُوسَى، حَدَّثَنَا مَعْنٌ، حَدَّثَنَا مَالِكٌ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ، عَنْ أَبِيهِ: أَنَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ قَيْسٍ بْنَ مَخْرَمَةَ، أَخْبَرَهُ عَنْ زَيْدِ بْنِ خَالِدٍ الْجُهَنِيِّ: أَنَّهُ قَالَ: لَا رُمُومَ صَلَاةَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَتَوَسَّدْتُ عَتَبَتَهُ، أَوْ فُسْطَاطَهُ فَصَلَّى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رَكْعَتَيْنِ خَفِيفَتَيْنِ، ثُمَّ صَلَّى رَكْعَتَيْنِ طَوِيلَتَيْنِ، طَوِيلَتَيْنِ، طَوِيلَتَيْنِ، ثُمَّ صَلَّى رَكْعَتَيْنِ وَهُمَا دُونَ اللَّتَيْنِ قَبْلَهُمَا، ثُمَّ صَلَّى رَكْعَتَيْنِ وَهُمَا دُونَ اللَّتَيْنِ قَبْلَهُمَا، ثُمَّ صَلَّى رَكْعَتَيْنِ وَهُمَا دُونَ اللَّتَيْنِ قَبْلَهُمَا، ثُمَّ أَوْتَرَ فَذَلِكَ ثَلَاثَ عَشْرَةَ رَكْعَةً.

۲۶۹- (۹) ... عبد اللہ بن قیس بن مخرمہ رضی اللہ عنہ گوید: زید بن خالد

جہنی رضی اللہ عنہ گفت: خودم امشب نماز رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم را زیر نظر می گیرم (تا از چگونگی نماز شب پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم و تعداد رکعت های آن، آگاهی یابم).

زید بن خالد رضی اللہ عنہ در ادامه می سخنانش می گوید: پلہی در، یا خیمہی پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم را برای خودم، بالش قرار دادم و سرخویش را بر آن نهادم؛ آن گاه (نزدیک نیمه شب، یعنی اندکی پیش یا پس از آن) پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم (از جای برخاستند و به نماز ایستادند) نخست دو رکعت نماز کوتاه و سبک خواندند، و پس از آن، دو رکعت نماز بسیار طولانی و با قرائت مفصل گزارند؛ آن گاه هشت رکعت دیگر - که هر دو رکعت از آن هشت رکعت، به نسبت دو رکعت قبلی، اندکی سبکتر و کوتاهتر بود - خواندند؛ و پس از

آن، یک رکعت وتر را گزاردند؛ و مجموع رکعتهای نماز شب

پیامبر ﷺ سیزده رکعت شد.

«لَأَرْمُقَنَّ»: زیر نظر خواهم گرفت، مراقب نماز شب پیامبر ﷺ خواهم بود.

«فتوسدت»: بالش قرار دادم.

«عتبه»: پلّه‌ی درِ خانه‌ی پیامبر ﷺ.

«فسطاطه»: خیمه‌ی پیامبر ﷺ.

«عتبه او فسطاطه»: این شک در متن گفتار زید بن خالد جهنی رضی الله عنه، از ناحیه‌ی راوی است.

«طويلتين، طويلتين، طويلتين»: زید بن خالد جهنی رضی الله عنه عبارت «طويلتين» را سه بار به جهت تأکید، تکرار نموده است. یعنی پیامبر ﷺ دو رکعت نماز بسیار بسیار طولانی و با قرائت مفصل گزاردند.

«و هما دون اللتين قبلهما»: یعنی هر دو رکعت، نسبت به دو رکعت قبلی، اندکی کوتاهتر و سبکتر بود.

۲۷۰- (۱۰) حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ مُوسَى ، حَدَّثَنَا مَعْنٌ ، حَدَّثَنَا مَالِكٌ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ أَبِي سَعِيدٍ الْمَقْبُرِيِّ ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ ، أَنَّهُ أَخْبَرَهُ: أَنَّهُ سَأَلَ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهَا: كَيْفَ كَانَتْ صَلَاةُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي رَمَضَانَ؟ فَقَالَتْ: مَا كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لِيَرِيدَ فِي رَمَضَانَ وَلَا فِي غَيْرِهِ عَلَى إِحْدَى عَشْرَةَ رَكْعَةً ، يُصَلِّي أَرْبَعًا لَا تَسْأَلُ عَنْ حُسْنِهِنَّ

وَطُولِهِنَّ ، ثُمَّ يُصَلِّي أَرْبَعًا لَا تَسْأَلُ عَنْ حُسْنِهِنَّ وَطُولِهِنَّ ، ثُمَّ يُصَلِّي ثَلَاثًا  
قَالَتْ عَائِشَةُ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهَا : قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ : أَتَنَامُ قَبْلَ أَنْ تُؤْتِرَ؟ فَقَالَ:  
«يَا عَائِشَةُ إِنَّ عَيَّتِي تَنَامَانِ وَلَا يَنَامُ قَلْبِي».

۲۷۰ - (۱۰) ... سعید بن ابی سعید مقبری رضی اللہ عنہ از ابو سلمه بن عبدالرحمن رضی اللہ عنہ نقل می‌کند که وی درباره‌ی چگونگی نماز شب پیامبر صلی اللہ علیہ و آله و سلم در رمضان، از عایشه رضی اللہ عنہا پرسید، و بدو گفت که پیامبر صلی اللہ علیہ و آله و سلم در ماه رمضان، چگونه نماز شب می‌خواندند؟ عایشه رضی اللہ عنہا در پاسخ گفت پیامبر صلی اللہ علیہ و آله و سلم چه در رمضان و چه در غیر رمضان، از یازده رکعت بیشتر، نماز شب را نمی‌خواندند. و کیفیت نماز شب آن حضرت صلی اللہ علیہ و آله و سلم چنین بود که نخست چهار رکعت را می‌خواندند که از خوبی و زیبایی آن، و این‌که چه قدر طول می‌کشید، چیزی می‌پرس؛ (که براستی بسیار زیبا و طولانی بود.) سپس چهار رکعت دیگر را می‌خواندند که آنها هم به قدری زیبا و طولانی بودند که از خوبی و تمامی آن، و اینکه چقدر طول می‌کشید، چیزی سؤال مکن؛ و در آخر سه رکعت دیگر می‌گزاردند.

عایشه رضی اللہ عنہا گوید: از پیامبر صلی اللہ علیہ و آله و سلم پرسیدم و گفتم: ای رسول خدا صلی اللہ علیہ و آله و سلم! آیا پیش از خواندن نماز وتر، می‌خوابی؟ پیامبر صلی اللہ علیہ و آله و سلم فرمودند: ای عایشه! بدان که به راستی چشم‌های من می‌خوابند ولی قلبم، بیدار است و نمی‌خوابد.

«عینی»: چشمهای من.

«تنامان»: می خوابند و به خواب می روند.

اصل این است دلهایی را که خداوند، فرودگاه وحی قرار می دهد، ارتباط غیرعادی با عالم قدس پیدا می کنند. نتیجه ی همین بیداری است که خواب انبیاء، وحی قرار داده می شود. به همین دلیل حضرت ابراهیم علیه السلام براساس یک خواب، به ذبح حضرت اسماعیل علیه السلام اقدام نمود و حضرت اسماعیل نیز این حقیقت را دریافت و فرمود:

﴿يَتَأْتِ أَفْعَلٌ مَا تُؤْمَرُ﴾؛ پدرجان! هر چه فرمان خداست، اجرا کن.

می بینیم که حضرت اسماعیل خواب پدر را امر خدا می داند. همچنین نیروهای شیطانی نیز از یک نوع هوشیاری طبیعی برخوردارند و آنان نیز پیش گویی هایی ارائه می کنند؛ اما هیچ پیوندی با عالم قدس ندارند، بلکه با شیطانها ارتباط دارند. به همین سبب آن گاه که حضرت رسول برای تحقیق احوال ابن صیاد رفت، او نیز مدعی شد که فقط چشمانش به خواب می رود و دلش بیدار است. آن حضرت او را آزمود و سپس به او تفهیم نمود که هیچ ارتباطی با عالم قدس ندارد؛ زیرا همه ی امور آن جا واضح و صریح و قطعی است؛ بلکه با شیطانها ارتباط دارد بنابراین به امور غیبی دسترسی ندارد و فقط منحصر به یک سری اوهام و تخیلات و قیاسهای ناقص است که آنها را با نبوت اشتباه گرفته است. به همین دلیل خطاب به ابن صیاد فرمود: «اِخْسَأْ فَلَنْ تَعْدُوَ قَدْرَكَ»؛ «برو گم شو، تو نمی توانی پایت را بیشتر از گلیم خود دراز کنی».

این بیداری انبیاء همیشه است و فقط منحصر به خواب آنان نیست. فهم حقیقت این بیداری از درک ما بالاتر است و الفاظ و کلمه‌ها از بیان و درک کامل حقیقت آن قاصر هستند.

۲۷۱- (۱۱) حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ مُوسَى ، حَدَّثَنَا مَعْنٌ ، حَدَّثَنَا مَالِكٌ ، عَنْ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ عُرْوَةَ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ يُصَلِّي مِنَ اللَّيْلِ إِحْدَى عَشْرَةَ رَكْعَةً ، يُؤْتِرُ مِنْهَا بِوَاحِدَةٍ ، فَإِذَا فَرَغَ مِنْهَا اضْطَجَعَ عَلَى شِقِّهِ الْأَيْمَنِ .

۲۷۱- (۱۱) ... عایشه رضی اللہ عنہا گوید: معمولاً رسول خدا ﷺ نماز شب را یازده رکعت می‌خواندند؛ اینگونه که (پنج نماز دو رکعتی می‌گزارند و) با یک رکعت وتر را می‌خواندند. و هرگاه از نماز شب فارغ می‌شدند، اندکی بر پهلوئی راست خویشتن دراز می‌کشیدند و کمی می‌آساییدند (تا خستگی نماز شب بیرون رود و در پرتو اندکی استراحت، نشاطی برای خواندن نماز صبح، به دست آورند).

۲۷۲- (۱۲) حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي عُمَرَ ، حَدَّثَنَا مَعْنٌ ، عَنْ مَالِكٍ ، عَنْ ابْنِ شِهَابٍ ، نَحْوَهُ .

(ح) وَحَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ ، عَنْ مَالِكٍ ، عَنْ ابْنِ شِهَابٍ ، نَحْوَهُ .

۲۷۲- (۱۲) ابن ابی عمر، از معن، از مالک، از ابن شهاب نیز به



سان همین حدیث را برای ما [از حیث معنی، نه از حیث لفظ]  
روایت کرده است.

و نیز قتیبہ، از مالک، از ابن شہاب، نظیر همین روایت را [در معنی  
نه در لفظ] برای ما نقل کرده است.



«ح»: این حرف - چنان کہ پیشتر گذشت - رمزی برای تحویل سند بہ سندی  
دیگر است.

بہ ہر حال، امام ترمذی برای حدیث شمارہ ی ۲۷۱، سہ سند ذکر کردہ است  
کہ عبارتند از:

۱. اسحاق بن موسی، از معن، از مالک، از ابن شہاب، از عروہ، از  
عایشہ رضی اللہ عنہا.

۲. ابن ابی عمر، از معن، از مالک، از ابن شہاب، از عروہ، از عایشہ رضی اللہ عنہا.

۳. قتیبہ، از مالک، از ابن شہاب، از عروہ، از عایشہ رضی اللہ عنہا.

۲۷۳- (۱۳) حَدَّثَنَا هَنَادٌ ، حَدَّثَنَا أَبُو الْأَخْوَصِ ، عَنِ الْأَعْمَشِ ، عَنِ إِبْرَاهِيمَ ، عَنِ الْأَسْوَدِ ، عَنْ  
عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ : كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يُصَلِّي مِنَ  
اللَّيْلِ تِسْعَ رَكَعَاتٍ.

۲۷۳- (۱۳) ... عایشہ رضی اللہ عنہا گوید: گاهی اوقات اتفاق می افتاد کہ

رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم نماز شب را نہ رکعت می خواندند.

۲۷۴- (۱۴) حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ غَيْلَانَ ، حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ آدَمَ ، حَدَّثَنَا سُفْيَانُ الثَّوْرِيُّ ، عَنِ الْأَعْمَشِ ، نَحْوَهُ.

۲۷۴- (۱۴) محمود بن غیلان، از یحیی بن آدم، از سفیان ثوری،

از اعمش نیز به سان همین حدیث را [از حیث معنی، نه از حیث

لفظ] برای ما روایت نموده است.

ناگفته نماند که اینگونه روایات را در مورد شمار رکعات نماز شب، بدون بررسی کامل احادیث و روایات، نمی‌توان ملاک عمل قرار داد؛ چرا که رسول خدا ﷺ در بیشتر اوقات نماز شب را سیزده یا یازده رکعت می‌گزاردند و گاهی نیز کمتر از این می‌خواندند. چنان‌که در روایات و احادیث فوق، بدین قضیه اشاره شد.

۲۷۵- (۱۵) حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى ، حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ ، حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ عَمْرِو بْنِ مُرَّةَ ، عَنْ أَبِي حَمْرَةَ رَجُلٍ مِنَ الْأَنْصَارِ عَنْ رَجُلٍ مِنْ بَنِي عَبْسٍ ، عَنْ حُدَيْفَةَ بْنِ الْيَمَانِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ : أَنَّهُ صَلَّى مَعَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنَ اللَّيْلِ ، قَالَ : فَلَمَّا دَخَلَ فِي الصَّلَاةِ قَالَ : اللَّهُ أَكْبَرُ ذُو الْمَلَكُوتِ وَالْجَبْرُوتِ ، وَالْكِبَرِيَاءِ وَالْعَظَمَةِ ، قَالَ : ثُمَّ قَرَأَ الْبَقْرَةَ ، ثُمَّ رَكَعَ رُكُوعَهُ نَحْوًا مِنْ قِيَامِهِ ، وَكَانَ يَقُولُ : سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ ، سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ ، فَكَانَ قِيَامُهُ نَحْوًا مِنْ رُكُوعِهِ ، وَكَانَ يَقُولُ : لِرَبِّي الْحَمْدُ ، لِرَبِّي الْحَمْدُ ثُمَّ سَجَدَ فَكَانَ سُجُودُهُ نَحْوًا مِنْ قِيَامِهِ ، وَكَانَ يَقُولُ : سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَى ، سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَى ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ ، فَكَانَ مَا بَيْنَ السَّجْدَتَيْنِ

مُحَوًّا مِنَ السُّجُودِ ، وَكَانَ يَقُولُ : رَبِّ اغْفِرْ لِي ، رَبِّ اغْفِرْ لِي ، حَتَّى قَرَأَ الْبَقْرَةَ  
وَالَ عِمْرَانَ وَالنِّسَاءَ وَالْمَائِدَةَ أَوْ الْأَنْعَامَ . شُعْبَةُ الَّذِي شَكَ فِي الْمَائِدَةِ  
وَالْأَنْعَامِ .

قَالَ أَبُو عِيسَى : وَأَبُو حَمَزَةَ اسْمُهُ طَلْحَةُ بْنُ زَيْدٍ ، وَأَبُو جَمْرَةَ الضُّبَيْعِيُّ  
اسْمُهُ نَصْرُ بْنُ عِمْرَانَ .

۲۷۵ - (۱۵) ... حذیفه بن یمان رضی اللہ عنہ گوید: شبی با رسول  
خدا صلی اللہ علیہ وسلم نماز شب خواندم؛ و چون ایشان در نماز وارد شدند،  
نخست این کلمات را گفتند:

«اللَّهُ أَكْبَرُ ذُو الْمُلْكُوتِ وَالْجَبْرُوتِ وَالْكَرِيَاءِ وَالْعَظَمَةِ»؛ «خداوند از همه  
چیز و همه کس برتر و بزرگتر است؛ به راستی او صاحب عزّت و  
بزرگواری و تسلّط و چیرگی، قدرت و عظمت و بزرگی و سترگی  
است».

حذیفه رضی اللہ عنہ گوید: آن گاه (پس از خواندن سوره‌ی فاتحه)، کلّ  
سوره‌ی بقره را تلاوت فرمودند و پس از تلاوت آن، به رکوع رفتند و  
رکوعشان همچون قیام ایشان طول کشید؛ و در رکوع خویش،  
پیوسته «سبحان ربی العظیم» می‌گفتند؛ سپس سرشان را از رکوع  
بلند کردند و راست ایستادند و قیام متصل به رکوع ایشان نیز به  
سان رکوع ایشان طولانی بود؛ و در قیام متصل به رکوع، پیوسته  
«لربّی الحمد» می‌گفتند؛ آن گاه به سجده رفتند و سجده‌شان نیز  
مانند قیامشان طولانی بود و در سجده همواره و به طور مکرّر،

«سبحان ربّی الاعلی» می‌گفتند؛ سپس سر از سجده برداشتند و در بین دو سجده نشستند که این نشستنشان در بین دو سجده نیز همچون سجده‌شان طول کشید و پیوسته می‌فرمودند: «ربّ اغفر لی» [پروردگارا مرا ببخش].

و پیامبر ﷺ نماز خویش را به اندازه‌ای طولانی کرد که در آن سوره‌های «بقره»، «آل عمران»، «نساء»، «مائده» یا «انعام» را تلاوت فرمودند. و این شک در خواندن سوره‌ی «مائده» یا «انعام» از ناحیه‌ی شعبه است؛ [و شعبه نیز یکی از راویان این حدیث است.] ابو عیسی ترمذی گوید: طلحة بن زید، نام ابو حمزه است؛ و نام ابو حمزة ضبّعی: نصر بن عمران می‌باشد (و نباید این دو را با هم اشتباه گرفت؛ چرا که راوی حدیث، ابو حمزه موسوم به «طلحة بن زید» است).

«الملکوت»: عزّت و بزرگواری و تسلّط و چیرگی؛ دارایی و تصرف؛ پادشاهی خاصّ خدا.

«الجبروت»: صیغه‌ی مبالغه به معنی قدرت و عظمت و کبریایی.  
«العظمة»: بزرگی و عزّت.

«سبحان ربّی العظیم، سبحان ربّی العظیم»: مراد از تکرار این دو جمله، تکثیر است؛ یعنی پیامبر ﷺ پیوسته در رکوع، این کلمات و جملات را با خود زمزمه می‌فرمودند.

«شعبة الذی شک فی المائدة و الانعام»: یعنی شعبه که یکی از راویان این روایت است، در این قضیه شک دارد که پیامبر ﷺ پس از سوره‌های «بقره» و «آل عمران» و «نساء»، سوره‌ی «مائدة» را خواندند یا سوره‌ی «انعام» را؟

۲۷۶- (۱۶) حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرِ مُحَمَّدُ بْنُ نَافِعٍ الْبَصْرِيُّ ، حَدَّثَنَا عَبْدُ الصَّمَدِ بْنُ عَبْدِ الْوَارِثِ ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مُسْلِمٍ الْعَبْدِيِّ ، عَنْ أَبِي التَّمَوَكِلِ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ : قَامَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِآيَةٍ مِنَ الْقُرْآنِ لَيْلَةً.

۲۷۶ - (۱۶) ... عایشه رضی الله عنها گوید: شبی رسول خدا ﷺ (در

تمام رکعات نماز شب، و پس از خواندن سوره‌ی فاتحه)، فقط یک آیه از قرآن را تلاوت فرمودند.



«بآية من القرآن»: و آن آیه، آیه‌ی شماره‌ی ۱۱۸ سوره‌ی مائده است: «إِنْ تُعَذِّبْهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ وَإِن تَغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ»؛ «خدایا! اگر آنان را عذاب کنی، بندگان تو هستند و هرگونه که بخواهی، درباره‌ی ایشان می‌توانی عمل کنی؛ و اگر از ایشان گذشت کنی، تو خود دانی و توانی؛ چرا که تو چیره و توانا و کار به جایی؛ لذا نه بخشش تو نشانه‌ی ضعف، و نه مجازات تو بدون حکمت است».

ابوذر رضی الله عنه در روایتی دیگر گوید: رسول خدا ﷺ شبی تا بامداد این آیه را تلاوت نموده و با همین یک آیه، رکوع و سجده می‌کردند؛ و چون صبح شد، گفتم: ای رسول خدا ﷺ! شما تمام شب، پیوسته تا بامداد این آیه را می‌خواندید

و با آن رکوع و سجده می کردید؛ راز این کار در چیست؟

فرمودند: «من در این شب برای امت خود از پروردگار عزوجل درخواست شفاعت نمودم و او این شفاعت را به من عطا کرد. امت من به این شفاعت دست می یابد - اگر خدا بخواهد - اما این شفاعت، مخصوص کسی است که به خدای عزوجل چیزی را شریک نیاورد.»

۲۷۷- (۱۷) حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ غَيْلَانَ، حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ، حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنِ الْأَعْمَشِ، عَنْ أَبِي وَائِلٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: صَلَّيْتُ لَيْلَةً مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَلَمْ يَزَلْ قَائِمًا حَتَّى هَمَمْتُ بِأَمْرِ سُوءٍ قِيلَ لَهُ: وَمَا هَمَمْتَ بِهِ؟ قَالَ: هَمَمْتُ أَنْ أَقْعَدَ وَأَدْعَ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ.

۲۷۷ - (۱۷) ... عبدالله بن مسعود رضی اللہ عنہ گوید: شبی با پیامبر

گرامی اسلام، نماز شب را خواندم؛ رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم آن قدر به قیام

و قرائت قرآن، ادامه دادند (که مرا یارا نماند و خسته و درمانده

شدم)، تا جایی که خواستم کار بد و ناپسندی را انجام دهم.

از ابن مسعود رضی اللہ عنہ پرسیده شد: می خواستی چه کار ناپسند و

زشتی را بکنی؟ گفت: خواستم بنشینم و پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم را در حال

ایستاده رها کنم و تنها بگذرارم!

«هممت»: قصد کاری را کردم.

«بامر سوء»: کار زشت و ناپسند.

«أدع»: رها کنم، تنها بگذارم.

این روایت بیانگر طولانی نمودن نماز شب، توسط پیامبر ﷺ است.

۲۷۸- (۱۸) حَدَّثَنَا سُفْيَانُ بْنُ وَكَيْعٍ، حَدَّثَنَا جَرِيرٌ، عَنِ الْأَعْمَشِ، نَحْوُهُ.

۲۷۸ - (۱۸) سفیان بن وکیع، از جریر، از اعمش نیز به سان همین

حدیث را [از حیث معنی، نه از حیث لفظ] برای ما روایت کرده

است.

۲۷۹- (۱۹) حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ مُوسَى الْأَنْصَارِيُّ، حَدَّثَنَا مَعْنٌ، حَدَّثَنَا مَالِكٌ، عَنْ أَبِي النَّضْرِ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهَا: أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ يُصَلِّي جَالِسًا فَيَقْرَأُ وَهُوَ جَالِسٌ، فَإِذَا بَقِيَ مِنْ قِرَاءَتِهِ قَدْرٌ مَا يَكُونُ ثَلَاثِينَ أَوْ أَرْبَعِينَ آيَةً قَامَ فَقَرَأَ وَهُوَ قَائِمٌ، ثُمَّ رَكَعَ وَسَجَدَ، ثُمَّ صَنَعَ فِي الرَّكْعَةِ الثَّانِيَةِ مِثْلَ ذَلِكَ.

۲۷۹ - (۱۹) ... عایشه رضی اللہ عنہا گوید: گاهی اتفاق می افتاد که رسول

خدا ﷺ نماز شب را به صورت نشسته می خواندند، و قرائت

آیه ها را به حالت نشسته تلاوت می فرمودند؛ و چون از قرائت

ایشان در حدود سی یا چهل آیه، باقی می ماند، آن گاه بلند

می شدند و بقیه ی آیات را به حالت ایستاده می خواندند؛ آن گاه به

رکوع و سجده می رفتند؛ و عین این عمل را در رکعت دوم نیز

انجام می دادند. (یعنی رکعت دوم را نیز به حالت نشسته

می‌خواندند و چون از قرائت ایشان حدود سی یا چهل آیه باقی می‌ماند، برمی‌خواستند و آن را ایستاده تلاوت می‌فرمودند، و سپس رکوع و سجده‌ی خود را انجام می‌دادند. و عایشه رضی الله عنها در ادامه می‌گوید: وقتی نماز پیامبر صلی الله علیه و آله تمام می‌شد، نگاه می‌کردند، اگر من بیدار می‌بودم، با من به گفتگو می‌نشستند؛ و اگر من خوابیده بودم، ایشان نیز دراز می‌کشیدند).



«کان یصلّی جالساً»: گاهی اوقات نماز شب را به حالت نشسته می‌خواندند. و غالباً پیامبر صلی الله علیه و آله این عمل را در اواخر عمر شریفشان انجام می‌دادند؛ چنان‌که عایشه رضی الله عنها در روایتی که بخاری و مسلم روایت کرده‌اند، بدان تصریح نموده است.

«قدر»: مقدار، اندازه، میزان.

«صنع»: انجام داد.

۲۸۰- (۲۰) حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مَنِيعٍ، حَدَّثَنَا هُشَيْمٌ، حَدَّثَنَا خَالِدُ الْحَدَّاءُ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ شَقِيقٍ قَالَ: سَأَلْتُ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا عَنْ صَلَاةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنْ تَطَوُّعِهِ؟ فَقَالَتْ: كَانَ يُصَلِّي لَيْلًا طَوِيلًا قَائِمًا، وَلَيْلًا طَوِيلًا قَاعِدًا، فَإِذَا قَرَأَ وَهُوَ قَائِمٌ رَكَعَ وَسَجَدَ وَهُوَ قَائِمٌ، وَإِذَا قَرَأَ وَهُوَ جَالِسٌ رَكَعَ وَسَجَدَ وَهُوَ جَالِسٌ.



پیرامون نحوه‌ی نماز شب رسول خدا ﷺ پرسیدم که ایشان چگونه نماز شب می‌گزارند؟ وی در پاسخ بدین سؤال گفت: پیامبر ﷺ برخی از شبها به حالت ایستاده، نماز طولانی می‌خواندند و در بعضی از شبها به حالت نشسته، نمازی طولانی می‌گزارند. و هرگاه آن حضرت ﷺ ایستاده نماز می‌خواندند، رکوع و سجود خویش را همچنان ایستاده انجام می‌دادند، و چون به حالت نشسته نماز می‌خواندند، رکوع و سجود را نیز به صورت نشسته انجام می‌دادند.



«عن تطوَّعه»: از نماز نفل پیامبر ﷺ. «تطوع»: کار نیکی را آزادانه و راغبانه و به دلخواه انجام دادن و بیش از واجبات، به طاعت و عبادت پرداختن.

۲۸۱- (۲۱) حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ مُوسَى الْأَنْصَارِيُّ، حَدَّثَنَا مَعْنٌ، حَدَّثَنَا مَالِكٌ، عَنْ ابْنِ شِهَابٍ، عَنْ السَّائِبِ بْنِ يَزِيدَ، عَنِ الْمُطَّلِبِ بْنِ أَبِي وَدَاعَةَ السَّهْمِيِّ، عَنْ حَفْصَةَ زَوْجِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَتْ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يُصَلِّي فِي سُبْحَتِهِ قَاعِدًا، وَيَقْرَأُ بِالسُّورَةِ وَيُرْتِّلُهَا حَتَّى تَكُونَ أَطْوَلُ مِنْ أَطْوَلِ مِنْهَا.

۲۸۱- (۲۱) ... حفصه رضی اللہ عنہا، همسر گرامی رسول خدا ﷺ

گوید: آن حضرت ﷺ در نماز نفل خویش، قرائت (سوره‌های متوسط) را به حالت نشسته می‌خواندند، و سوره‌های متوسط را به صورت ترتیل و آهنگ خوش، تلاوت می‌فرمودند که در

نتیجه، مدت زمان گزاردن نمازشان طولانی‌تر از آن می‌شد که  
سوره‌های بلند را بدون ترتیل تلاوت فرمایند.



«سُبْحَتَه»: نماز نافله‌اش. «سُبْحَتَه»: نماز نافله. و به نماز نفل، بدین خاطر  
«سُبْحَتَه» می‌گویند؛ زیرا که در آن، خداوند عزوجل، تسبیح و تقدیس و ستایش و  
تعریف می‌شود.

«یرتلها»: با ترتیل سوره‌ها را می‌خواند. «ترتیل»: قرآن را با قرائتِ درست و  
آهنگِ خوش تلاوت کردن.

«حَتَّى تَكُونَ أَطْوَلَ مِنْ أَطْوَلَ مِنْهَا»: یعنی پیامبر ﷺ، سوره‌های متوسط  
(مانند سوره‌ی انفال) را چنان با ترتیل و آهنگ خوش تلاوت می‌فرمودند که در  
نتیجه، مدت زمان گزاردن نمازشان طولانی‌تر از آن می‌شد که سوره‌های بلند  
(مانند سوره‌ی اعراف) را بدون ترتیل تلاوت فرمایند.

۲۸۲- (۲۲) حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الرَّعْفَرِيُّ، حَدَّثَنَا الْحَجَّاجُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ جُرَيْجٍ قَالَ:  
أَخْبَرَنِي عُثْمَانُ بْنُ أَبِي سُلَيْمَانَ: أَنَّ أَبَا سَلَمَةَ ابْنَ عَبْدِ الرَّحْمَنِ أَخْبَرَهُ: أَنَّ عَائِشَةَ رَضِيَ  
اللَّهُ عَنْهَا أَخْبَرَتْهُ: أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَمْ يَمُتْ حَتَّى كَانَ أَكْثَرُ صَلَاتِهِ  
وَهُوَ جَالِسٌ.

۲۸۲- (۲۲) ... ابوسلمة بن عبد الرحمن بن عوف رضی اللہ عنہ گوید:

عایشه رضی اللہ عنہا به من خبر داد و گفت: رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم دار فانی را  
وداع نگفتند و چهره در نقاب خاک نکشیدند، مگر اینکه بیشتر

نمازهای (مستحبّی و نفلی) خویش را به حالت نشسته می‌خواندند.

۲۸۳- (۲۳) حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مَنِيعٍ، حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ إِبرَاهِيمَ، عَنْ أَيُّوبَ، عَنْ نَافِعٍ، عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: صَلَّيْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رَكَعَتَيْنِ قَبْلَ الظُّهْرِ، وَرَكَعَتَيْنِ بَعْدَهَا، وَرَكَعَتَيْنِ بَعْدَ الْمَغْرِبِ فِي بَيْتِهِ، وَرَكَعَتَيْنِ بَعْدَ الْعِشَاءِ فِي بَيْتِهِ.

۲۸۳- (۲۳) ... عبدالله بن عمر رضی اللہ عنہما گوید: با رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم دو رکعت نماز سنت پیش از نماز فرض ظهر، و دو رکعت سنت پس از نماز فرض ظهر، و دو رکعت سنت پس از نماز فرض مغرب، و دو رکعت سنت پس از نماز فرض عشاء، در خانه‌ی آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم خواندم.

«فی بَیتِه»: این قید به تمام اقسام سه گانه‌ی پیشین برمی‌گردد؛ یعنی: عبدالله بن عمر رضی اللہ عنہما با پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم دو رکعت سنت قبل و بعد از ظهر و دو رکعت سنت مغرب و عشاء را در خانه‌ی آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم می‌خواند.

۲۸۴- (۲۴) حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مَنِيعٍ، حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ إِبرَاهِيمَ، حَدَّثَنَا أَيُّوبُ، عَنْ نَافِعٍ، عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: وَحَدَّثَنِي حَفْصَةُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ يُصَلِّي رَكَعَتَيْنِ حِينَ يَطْلُعُ الْفَجْرُ. قَالَ أَيُّوبُ: أَرَاهُ قَالَ: خَفِيفَتَيْنِ.

۲۸۴ - (۲۴) ... عبدالله بن عمر رضی اللہ عنہ گوید: خواهرم حفصه رضی اللہ عنہا (همسر گرامی رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم) به من خبر داد و گفت: رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم پس از طلوع صبح صادق (یعنی پس از ظاهر شدن سپیده دم و هنگامی که مؤذن برای نماز بامداد اذان می‌گفت، پیش از اینکه نماز فرض صبح را بخوانند) دو رکعت (سنت) می‌خواندند.

ایوب (که یکی از راویان این حدیث است) گوید: گمان می‌کنم که نافع رضی اللہ عنہ گفت: دو رکعت کوتاه و مختصر می‌خواندند.

«یطلع»: ظاهر و هویدا می‌گشت.

«الفجر»: سپیدی صبح، سپیده دم، سپیدی آخر شب. در شریعت مقدس اسلام، دو گونه «فجر» وجود دارد:

۱. فجر کاذب: فجر اول، صبح کاذب، دم گرگ، روشنایی که در آخر شب در جانب مشرق پدیدار شود و گمان رود که فجر است، ولی فجر صادق نیست.

۲. فجر صادق: فجر ثانی، فجر دوم، صبح صادق، سپیدی صبح که افق را فراگیرد و روشنایی روز آشکار شود.

«أراه»: گمان می‌کنم که او ... و مراد از ضمیر «ه»، نافع [که یکی از راویان حدیث است] می‌باشد. ناگفته نماند که «نافع»، شیخ ایوب می‌باشد.

«خفیفین»: دو رکعت کوتاه و مختصر.

و در تأیید سخن ایوب، چند حدیث دیگر وارد شده است که عبارتند از:

«عن حفصة: ان رسول الله ﷺ كان اذا اعتكف المؤذن للصبح وبدأ الصبح، صلى ركعتين خفيفتين قبل ان تقام الصلاة»، «حفصة رض گوید: وقتی که مؤذن از اذان صبح فارغ می شد و سکوت می کرد و صبح ظاهر می شد، پیامبر ﷺ قبل از اینکه نماز صبح را بخواند، دو رکعت کوتاه و مختصر می خواند.» [بخاری و مسلم]

و عایشه رض نیز می گوید: «كان النبي ﷺ يصلي ركعتين خفيفتين بين النداء والاقامة من صلاة الصبح»، «پیامبر ﷺ در بین اذان و اقامه ی نماز صبح، دو رکعت کوتاه و مختصر می خواند.» [بخاری]

و نیز می گوید: «كان النبي ﷺ يخفف الركعتين اللتين قبل صلاة الصبح، حتى اني لاقول هل قرأ بام الكتاب؟»، «پیامبر ﷺ به اندازه ای دو رکعت سنت قبل از نماز صبح را مختصر و خلاصه می خواند که با خود می گفتم: آیا سوره ی فاتحه را خوانده است؟!» [بخاری و مسلم]

٢٨٥- (٢٥) حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ، حَدَّثَنَا مَرْوَانُ بْنُ مُعَاوِيَةَ الْفَرَارِيُّ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ بُرْقَانَ، عَنْ مَيْمُونِ بْنِ مِهْرَانَ، عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: حَفِظْتُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ثَمَانِي رَكَعَاتٍ: رَكَعَتَيْنِ قَبْلَ الظُّهْرِ، وَرَكَعَتَيْنِ بَعْدَهَا، وَرَكَعَتَيْنِ بَعْدَ الْمَغْرِبِ، وَرَكَعَتَيْنِ بَعْدَ الْعِشَاءِ. قَالَ ابْنُ عُمَرَ: وَحَدَّثَنِي حَفْصَةُ بَرَكَةُ الْغَدَاةِ، وَلَمْ أَكُنْ أَرَاهُمَا مِنَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ.

هشت رکعت نماز سنت (مؤکده) را به خاطر سپردم: دو رکعت پیش از فرض ظهر؛ دو رکعت پس از آن؛ دو رکعت پس از فرض نماز مغرب و دو رکعت پس از فرض عشا..

ابن عمر رضی اللہ عنہما گوید: خواهرم حفصه رضی اللہ عنہا، برای من دو رکعت سنت پیش از نماز فرض صبح را نیز ذکر کرد که خودم ندیدم که رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم آن دو رکعت را چگونه می خواندند؛ (زیرا آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم، آن دو رکعت را معمولاً در خانه‌ی خویش می خواندند).

۲۸۶- (۲۶) حَدَّثَنَا أَبُو سَلَمَةَ نَحْيَى بْنُ خَلْفٍ، حَدَّثَنَا بِشْرُ بْنُ الْمُفَضَّلِ، عَنْ خَالِدِ الْحَذَّاءِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ شَقِيقٍ قَالَ: سَأَلْتُ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا عَنْ صَلَاةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ؟ قَالَتْ: كَانَ يُصَلِّي قَبْلَ الظُّهْرِ رَكْعَتَيْنِ، وَبَعْدَهَا رَكْعَتَيْنِ، وَبَعْدَ الْمَغْرِبِ رَكْعَتَيْنِ، وَبَعْدَ الْعِشَاءِ رَكْعَتَيْنِ، وَقَبْلَ الْفَجْرِ ثِنْتَيْنِ.

۲۸۶ - (۲۶) ... عبدالله بن شقیق رضی اللہ عنہ گوید: از عایشه رضی اللہ عنہا،

درباره‌ی چگونگی و تعداد نمازهای مستحبی رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم پرسیدم. وی در پاسخ گفت: آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم پیش از فرض ظهر، دو رکعت و پس از آن نیز دو رکعت، و پس از نماز فرض مغرب، دو رکعت و پس از فرض عشا، نیز دو رکعت، و پیش از طلوع سپیده دم نیز دو رکعت نماز سنت می خواندند.

۲۸۷- (۲۷) حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى، حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ، حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ قَالَ: سَمِعْتُ عَاصِمَ بْنَ ضَمْرَةَ يَقُولُ: سَأَلْنَا عَلِيًّا كَرَّمَ اللَّهُ وَجْهَهُ عَنْ صَلَاةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنَ النَّهَارِ، فَقَالَ: إِنَّكُمْ لَا تُطِيقُونَ ذَلِكَ، قَالَ: فَقُلْنَا: مَنْ أَطَاقَ ذَلِكَ مِنَّا صَلَّى، فَقَالَ: كَانَ إِذَا كَانَتِ الشَّمْسُ مِنْ هَاهُنَا كَهَيْئَتِهَا مِنْ هَاهُنَا عِنْدَ الْعَصْرِ صَلَّى رَكَعَتَيْنِ، وَإِذَا كَانَتِ الشَّمْسُ مِنْ هَاهُنَا كَهَيْئَتِهَا مِنْ هَاهُنَا عِنْدَ الظُّهْرِ صَلَّى أَرْبَعًا، وَيُصَلِّي قَبْلَ الظُّهْرِ أَرْبَعًا، وَبَعْدَهَا رَكَعَتَيْنِ، وَقَبْلَ الْعَصْرِ أَرْبَعًا، يَقْصِلُ بَيْنَ كُلِّ رَكَعَتَيْنِ بِالتَّسْلِيمِ عَلَى الْمَلَائِكَةِ الْمُقَرَّبِينَ وَالتَّيْبِينَ، وَمَنْ تَبِعَهُمْ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُسْلِمِينَ.

۲۸۷- (۲۷) ... ابو اسحاق رضی اللہ عنہ گوید: از عاصم بن ضمره رضی اللہ عنہ

شنیدم که می‌گفت: از علی بن ابی طالب رضی اللہ عنہ درباره‌ی نمازهای مستحبی روزانه‌ای که رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم آنها را می‌گزاردند، پرسیدم؟ او در پاسخ گفت: (اگر از آنها برای شما بگویم) شما توان و قدرت انجام آنها را ندارید و از پس انجام آنها بر نمی‌آیید!

عاصم بن ضمره در ادامه‌ی سخنانش گوید: به علی رضی اللہ عنہ گفتیم: (حال که چنین است، تو ما را از آن خبر بده و) هر کس از ما که بتواند، آن را انجام خواهد داد و آن را به جای خواهد آورد. آن گاه علی رضی اللہ عنہ گفت:

هرگاه آفتاب از سوی مشرق چندان بالا می‌آید که به هنگام نماز عصر، همان اندازه به سوی مغرب فرو نشسته است، آن حضرت صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم نزدیک ظهر، دو رکعت نماز (چاشت) می‌خواندند؛ و

چون خورشید نزدیک به نیمروز می‌رسید، آن حضرت ﷺ نزدیک ظهر، چهار رکعت نماز (اوابین) می‌خواندند؛ و سپس اندکی پیش از نماز فرض ظهر، چهار رکعت و پس از نماز فرض ظهر، دو رکعت دیگر می‌خواندند؛ و پیش از نماز عصر نیز چهار رکعت می‌خواندند، اینگونه که در میان هر دو رکعت (از این چهار رکعت)، تشهدی می‌خواندند که شامل سلام بر فرشتگان مقرب درگاه الهی و پیامبران و مؤمنان و مسلمانان تابع ایشان بود.



«لا تطيقون»: یارای آن را ندارید، قدرت و توان آن را ندارید.

«إِذَا كَانَتْ الشَّمْسُ مِنْ هَاهُنَا كَهَيْئَتِهَا مِنْ هَاهُنَا عِنْدَ الْعَصْرِ»: «وقتی خورشید از سوی مشرق چندان بالا می‌آمد که به هنگام نماز عصر، همان اندازه به سوی مغرب فرو نشسته است...»؛ در اینجا مراد از «هنا» ی اول: «سوی مشرق» است، و منظور از «هنا» ی دوم: «سوی مغرب» است.

«عند الظهر صلی اربعاً»: مراد نماز اوابین می‌باشد؛ زیرا پیامبر ﷺ می‌فرمایند: «صلاة الاوابین اذا رمضت الفصال من الضحی»؛ «نماز اوابین، هنگامی است که سُم بچه شتر از شدت گرمای شن قبل از ظهر (ضحی) می‌سوزد». [مسلم]

«یفصل»: جدایی می‌انداخت.

«بالتسليم»: این عبارت را می‌توان به دو گونه ترجمه کرد:

۱. سلام نماز؛ یعنی پیامبر ﷺ پیش از نماز عصر، چهار رکعت نماز



می‌خواندند که میان هر دو رکعت، سلامی را قرار می‌دادند؛ یعنی هر دو رکعت را با یک سلام می‌خواندند. و این سلام پیامبر ﷺ، شامل سلام بر فرشتگانِ مقربِ خدا و پیامبران و مؤمنان و مسلمانانِ تابع ایشان بود.

۲. تشهد نماز؛ یعنی پیامبر ﷺ پیش از نماز عصر، چهار رکعت نماز می‌خواندند که میان هر دو رکعت، تشهدی می‌خواندند که این تشهد پیامبر ﷺ، شامل سلام بر فرشتگانِ مقرب و پیامبران و مؤمنان و مسلمانانِ تابع ایشان بود؛ زیرا در تشهد خوانده می‌شود: «السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته، السلام علینا و علی عباد الله الصالحین».

«الملائكة المقربین»: فرشتگانِ مقرب؛ مراد خواصّ فرشتگان است، از قبیل: جبرئیل و میکائیل.



باب (۴۱)

نماز ضحی  
(نماز پیش از ظهر)



۲۸۸- (۱) حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ غَيْلَانَ ، حَدَّثَنَا أَبُو دَاوُدَ الطَّيَالِسِيُّ ، حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ يَزِيدَ الرِّشَكِ قَالَ: سَمِعْتُ مُعَاذَةَ قَالَتْ: قُلْتُ لِعَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَكَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يُصَلِّي الضُّحَى؟ قَالَتْ: نَعَمْ، أَرْبَعَ رَكَعَاتٍ، وَيَزِيدُ مَا شَاءَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ.

۲۸۸- (۱) ... یزید بن رشک رضی اللہ عنہ گوید: از معاذة رضی اللہ عنہا، دختر عبد اللہ عَدَوِی شنیدم که گفت: از عایشه رضی اللہ عنہا درباره‌ی نماز ضُحی پرسیدم که آیا رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم نماز ضُحی را می خواندند؟ او در پاسخ گفت: آری؛ آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم در بیشتر روزها، چهار رکعت نماز ضُحی می خواندند؛ و گاهی نیز اتفاق می افتاد که هر چه خداوند می خواست، بر آن چهار رکعت می افزودند.



«ضُحی»: چاشتگاه؛ هنگام برآمدن آفتاب؛ بلند و دراز شدن روز؛ پیش از ظهر.

و مراد از نماز ضُحی، نمازهایی است که در فاصله‌ی یک چهارم از روز

گذشته تا نیمروز گزارده می شود. نمازهایی که در آغاز روز پس از برآمدن آفتاب خوانده می شوند، به نماز «اِشراق» موسوم است؛ و نمازهایی که در پایان وقت، پیش از ظهر انجام می شوند، به نماز نیمروز موسوم است؛ و آنچه میان آن دو انجام پذیرد، به نماز «ضُحی» موسوم است.

۲۸۹- (۲) حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى، حَدَّثَنَا حَكِيمُ بْنُ مُعَاوِيَةَ الزِّيَادِيُّ، حَدَّثَنَا زِيَادُ بْنُ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ الرَّبِيعِ الزِّيَادِيُّ، عَنْ حُمَيْدِ الطَّوِيلِ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ: أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ يُصَلِّي الضُّحَى سِتَّ رَكَعَاتٍ.

۲۸۹- (۲) ... انس بن مالک رضی اللہ عنہ گوید: گاهی اوقات رسول

خدا صلی اللہ علیہ وسلم نماز ضُحی را شش رکعت می خواندند.



ناگفته نماند که با توجه به احادیث و روایاتی که ذکر شد و یا بیان خواهد شد، حداقل نماز ضُحی، دو رکعت و حداکثر آن، هشت رکعت است.

۲۹۰- (۳) حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى، حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ أَبَانَا شُعْبَةُ، عَنْ عَمْرِو بْنِ مُرَّةٍ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي لَيْلَى قَالَ: مَا أَخْبَرَنِي أَحَدٌ أَنَّهُ رَأَى النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يُصَلِّي الضُّحَى إِلَّا أُمُّ هَانِئٍ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهَا، فَإِنَّهَا حَدَّثَتْ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دَخَلَ بَيْتَهَا يَوْمَ فَتَحَ مَكَّةَ، فَاعْتَسَلَ فَسَبَّحَ ثَمَانِي رَكَعَاتٍ، مَا رَأَيْتُهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ صَلَّى صَلَاةً قَطُّ أَخَفَّ مِنْهَا، غَيْرَ أَنَّهُ كَانَ يُؤِمُّ الرُّكُوعَ وَالسُّجُودَ.

۲۹۰ - (۳) ... عبدالرحمن بن ابی لیلی رضی الله عنه گوید: هیچ یک از یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله به من خبر نداده که دیده باشد آن حضرت صلی الله علیه و آله نماز پیش از ظهر (ضُحی) خوانده باشند، مگر ام هانی رضی الله عنها؛ اما ام هانی رضی الله عنها گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز فتح مکه به خانه‌ی او وارد شدند و در منزلش غسل کردند و هشت رکعت نماز مستحبی خوانده‌اند.

و ام هانی رضی الله عنها در ادامه‌ی سخنانش می‌گفت: هرگز ندیده بودم پیامبر صلی الله علیه و آله تا این اندازه نماز را کوتاه بخواند و نمازی سبک‌تر و کوتاه‌تر از آن هشت رکعت، گزارده باشند؛ ولی با این تفاوت که رسول خدا صلی الله علیه و آله رکوع و سجود آن هشت رکعت را به تمام و کمال انجام می‌دادند.

«ام هانی رضی الله عنها»، دختر ابوطالب، و خواهر علی بن ابی طالب رضی الله عنه، و دختر عموی آن حضرت صلی الله علیه و آله بود که در روز فتح مکه، رسول خدا صلی الله علیه و آله به خانه‌ی وی رفتند، و هشت رکعت نماز در خانه‌ی او گزاردند. و آن وقت، وقت چاشت و نزدیک ظهر بود؛ از این رو برخی پنداشتند که آن حضرت صلی الله علیه و آله نماز ظهر را به جای آورده‌اند؛ اما این نماز ضُحی برای فتح مکه بود.

ام هانی رضی الله عنها دو تن از خویشاوندان سببی‌اش را امان داد؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز فرمودند: «قد اجرنا من اجرٍ یا ام هانی»؛ «به کسانی که تو ای ام هانی، امان داده‌ای، ما نیز امان داده‌ایم».

برادرش علی بن ابی طالب علیه السلام قصد داشت آن دو را به قتل برساند؛ ام هانی رضی الله عنه در خانه اش را به روی آن دو بست. و از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله درباره ی آن دو کسب تکلیف کرد؛ و آن حضرت صلی الله علیه و آله نیز فرمودند: به کسانی که اُم هانی امان داده، ما نیز امان داده ایم!

«فَسَبِّحْ»: این واژه به معنای «صَلِّی» است؛ یعنی نماز گزارد.

«اخْفَ مِنْهَا»: سبک تر و کوتاه تر از آن.

«يَتِمُّ الرُّكُوعَ وَ السُّجُودَ»: رکوع و سجود نماز را به تمام و کمال انجام می داد.

یعنی پیامبر صلی الله علیه و آله سائر ارکان نماز را به کوتاهی و اختصار خواندند، ولی رکوع و سجود نماز را به تمام و کمال انجام دادند.

۲۹۱ - (۴) حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي عُمَرَ ، حَدَّثَنَا وَكِيعٌ ، حَدَّثَنَا كَثْمَةُ بْنُ الْحَسَنِ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ شَقِيقٍ قَالَ : قُلْتُ لِعَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا : أَكَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يُصَلِّي الضُّحَى؟ قَالَتْ : لَا ، إِلَّا أَنْ يَجِيءَ مِنْ مَغِيبِهِ .

۲۹۱ - (۴) ... عبدالله بن شقیق رضی الله عنه گوید: از عایشه رضی الله عنها

پرسیدم: آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز ضحی (نماز پیش از ظهر) را

پیوسته می خواندند؟ عایشه رضی الله عنها در پاسخ بدین سؤال گفت:

خیر؛ آن حضرت صلی الله علیه و آله همواره نماز ضحی را نمی گزاردند، مگر

هنگامی که از سفر برمی گشتند.

«أَكَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يُصَلِّي الضُّحَى»: منظور از سؤال این است که آیا رسول



خدا ﷺ نماز ضحی را همواره می‌خواندند یا خیر؟

«مَغِيبَه»: «مغیب»: غیبت کردن، عدم حضور، نبودن، بیرون بودن. در اینجا مراد از عدم حضور و غیبت کردن، به سفر رفتن است.

۲۹۲- (۵) حَدَّثَنَا زَيْدُ بْنُ أَيُّوبَ الْبَغْدَادِيُّ، حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ رِيعَةَ، عَنْ فَصِيلِ بْنِ مَرْزُوقٍ، عَنْ عَطِيَّةَ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يُصَلِّي الضُّحَى حَتَّى نَقُولَ: لَا يَدْعُهَا، وَيَدْعُهَا حَتَّى نَقُولَ: لَا يُصَلِّيَهَا.

۲۹۲- (۵) ... ابوسعید خدری رضی الله عنه گوید: گاهی اتفاق می‌افتاد که

آن حضرت صلی الله علیه و آله چنان پای بند خواندن نماز ضحی می‌شدند که

با خود می‌گفتیم: پیامبر صلی الله علیه و آله آن را هرگز ترک نمی‌کنند؛ و گاهی

نیز اتفاق می‌افتاد که آن حضرت صلی الله علیه و آله چنان پیوسته نماز ضحی

را نمی‌خواندند که با خود می‌گفتیم: پیامبر صلی الله علیه و آله هرگز آن را

نخواهند گزارد.

«لا يدعها»: خواندن نماز پیش از ظهر را ترک نمی‌کند. از این روایت دانسته

می‌شود که پیامبر صلی الله علیه و آله پیوسته نماز ضحی را نمی‌گزاردند؛ بلکه گاهی آن را

می‌خواندند و گاهی نیز ترک می‌فرمودند، تا مردم چنین پندارند که خواندن

نماز ضحی، فرض یا واجب است. و این رفتار پیامبر صلی الله علیه و آله بیانگر مستحب بودن

چنین نمازی است.

۲۹۳- (۶) حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مَنِيعٍ، عَنْ هُشَيْمٍ أُنْبَأَنَا عُبَيْدَةُ- وَهُوَ ابْنُ مُعْتَبٍ-، عَنْ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ سَهْمِ بْنِ مِجْبَابٍ، عَنْ قُرَيْعِ الصَّيِّ- أَوْ عَنْ قَزَعَةَ، عَنْ قُرَيْعٍ-، عَنْ أَبِي أَيُّوبَ الْأَنْصَارِيِّ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ: أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ يُدْمِنُ أَرْبَعَ رَكَعَاتٍ عِنْدَ زَوَالِ الشَّمْسِ فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّكَ تُدْمِنُ هَذِهِ الْأَرْبَعَ رَكَعَاتٍ عِنْدَ زَوَالِ الشَّمْسِ! فَقَالَ: «إِنَّ أَبْوَابَ السَّمَاءِ تُفْتَحُ عِنْدَ زَوَالِ الشَّمْسِ، فَلَا تُرْجِعْ حَقَّ يُصَلِّي الظُّهْرِ، فَأَحْبَبُ أَنْ يَصْعَدَ لِي فِي تِلْكَ السَّاعَةِ خَيْرٌ» قُلْتُ: أَفِي كُلِّهِنَّ قِرَاءَةٌ؟ قَالَ: «نَعَمْ» قُلْتُ: هَلْ فِيهِنَّ تَسْلِيمٌ فَاصِلٌ؟ قَالَ: «لَا».

۲۹۳- (۶) ... ابو ایوب انصاری رضی اللہ عنہ گوید: رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم

پیوسته به خواندن چهار رکعت نماز، در وقت فرا رسیدن نیمروز، مواظبت و پای بندی می نمودند. بدیشان گفتم: ای فرستاده ی خدا! شما را می بینم که پیوسته برخواندن این چهار رکعت نماز در وقت فرا رسیدن نیمروز، مواظبت و پای بندی می فرمایید! (علت چیست؟)

آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم فرمودند: به راستی دروازه های آسمان به هنگام فرا رسیدن نیمروز، گشوده می شوند، و تا وقتی که نماز ظهر خوانده نشود، همچنان گشوده، باقی می مانند و بسته نمی شوند؛ و من نیز دوست دارم که در این وقت، کاری نیک و پسندیده برای من به آسمان بالا رود.

ابوایوب انصاری رضی اللہ عنہ گوید: بدیشان گفتم: آیا در هر چهار رکعت از آن، (باید پس از سوره ی فاتحه، سوره ای یا چیزی از قرآن)

خوانده شود؟ آن حضرت ﷺ فرمودند: آری؛ باید در هر چهار رکعت، پس از سوره‌ی فاتحه، سوره‌ای دیگر، یا چیزی از قرآن، تلاوت گردد.

دوباره پرسیدم: آیا در این چهار رکعت، باید با سلام دادن فاصله انداخت؟ (و هر دو رکعت را با یک سلام خواند و میان آن چهار رکعت، با سلام فاصله انداخت؟) پیامبر ﷺ فرمودند: خیر.



«یُدمن»: بر آن کار مداومت و پای‌بندی و مواظبت و استمرار داشتند.

«زوال الشمس»: هنگامی که خورشید از سوی مشرق به سوی مغرب، مایل شود؛ مایل گردیدن آفتاب از میانه‌ی آسمان به سوی مغرب؛ هنگام ظهر که آفتاب از بلندی رو به انحطاط می‌گذارد (وقت نیمروز).

«اربع رکعات عند زوال الشمس»: این عبارت، دو معنی می‌تواند داشته باشد:

۱. مراد از چهار رکعتی که پیامبر ﷺ در هنگام فرار رسیدن نیمروز بر آن مواظبت می‌نمودند، چهار رکعتِ سنتِ قبل از ظهر است. در این صورت، این حدیث هیچ مناسبتی با باب ندارد. از این رو برخی از علماء و شارحان گفته‌اند: این حدیث، الحاق نویسندگان نسخه است؛ زیرا در نسخه‌ای دیگر از «الشئائل المحمدية»، این حدیث در باب «عبادت و بندگی پیامبر ﷺ» وارد شده است.

۲. و برخی، مراد از این چهار رکعت را، «نماز پیش از ظهر (ضُحی)» گرفته‌اند؛ و آنها عبارت «عند زوال الشمس» را به «قریب زوال

«الشمس» ترجمه کرده‌اند؛ یعنی پیامبر ﷺ همواره به گزاردن چهار رکعت نماز، نزدیک به فرا رسیدن نیمروز و هنگام زوال خورشید، مواظبت می‌فرمودند.

و برخی نیز عبارت «عند زوال الشمس» را به «ما قبل زوال الشمس» ترجمه کرده‌اند، که چنین ترجمه‌ای را ظاهر نص حدیث بر نمی‌تابد و چنین معنایی بسیار بعید می‌نماید.

به هر حال، درست همان است که گفته شود: مراد از آن چهار رکعت، نماز سنت پیش از ظهر است، به این دلیل که:

۱. در نسخه‌هایی دیگر از «شئائل»، این حدیث در باب «عبادت و بندگی پیامبر ﷺ» وارد شده است، نه در باب «صلاة الضحی».

۲. پیامبر ﷺ بر خواندن چهار رکعت سنت پیش از ظهر، مواظبت و پای‌بندی می‌فرمودند، نه نماز ضحی. چنان‌که از احادیث پیشین، این قضیه به روشنی دانسته شد.

۳. و ظاهر حدیث نیز مؤید و تأکید کننده‌ی این معنی است؛ حال آن‌که در ترجمه‌های دیگر، چیزی جز تکلف و حذف عبارات وجود ندارد.

۴. حدیث شماره‌ی ۲۹۵ نیز این معنی را تأیید می‌کند؛ چرا که سائب بن عبدالله رضی الله عنه می‌گوید: «ان رسول الله ﷺ كان يصلي اربعاً بعد ان تزول الشمس قبل الظهر...»؛ «پیامبر ﷺ پس از فرا رسیدن نیمروز، اندکی پیش از آنکه ظهر را بخوانند، چهار رکعت نماز می‌خواندند».

«ابواب السماء»: دروازه‌های آسمان.

«فلا تُرْتَعْ»: بسته نمی شوند.

«یصعد»: بالا برود؛ کنایه از قبول شدن و مورد پذیرش قرار گرفتن است.

«الساعة»: لحظه، وقت.

«أفی کلهنّ قراءة»: آیا در هر چهار رکعت، باید پس از سوره‌ی فاتحه،

سوره‌ای یا چیزی از قرآن خوانده شود؟

از عبارت «أفی کلهنّ قراءة» و عبارت «هل فیهنّ تسلیم فاصل»؛ مشخص و

معلوم گشت که چهار رکعتی که به هنگام فرارسیدن نیمروز گزارده می‌شود، نه

در آنها فاصله‌ای ایجاد می‌شود؛ اینطور که باید در هر دو رکعت سلام داد و میان

آن فاصله انداخت؛ و نیز در هر چهار رکعت آن باید پس از حمد، سوره‌ای یا

چیزی از قرآن خواند.

۲۹۴- (۷) أَخْبَرَنِي أَحْمَدُ بْنُ حَنْبَلٍ، حَدَّثَنَا أَبُو مُعَاوِيَةَ، حَدَّثَنَا عُبَيْدَةُ، عَنْ  
إِبْرَاهِيمَ، عَنْ سَهْمِ بْنِ مَنْجَابٍ، عَنْ قَزَعَةَ، عَنْ قُرَيْعٍ، عَنْ أَبِي أَيُّوبَ الْأَنْصَارِيِّ  
رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نَحْوَهُ.

۲۹۴- (۷) احمد بن منيع، از ابومعاويه، از عبيده، از ابراهيم، از سهم بن

منجاب، از قزعة، از قرئع، از ابویوب انصاری رضی اللہ عنہ نیز به سان همین روایت

را [از حیث معنی نه از حیث لفظ] روایت کرده‌اند.

۲۹۵- (۸) حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى، حَدَّثَنَا أَبُو دَاوُدَ، حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمٍ، عَنْ أَبِي الْوَضَّاحِ، عَنْ  
عَبْدِ الْكَرِيمِ الْجَزْرِيِّ، عَنْ مُجَاهِدٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ السَّائِبِ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ

عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ يُصَلِّي أَرْبَعًا بَعْدَ أَنْ تَزُولَ الشَّمْسُ ، قَبْلَ الظُّهْرِ ، وَقَالَ : «إِنَّهَا سَاعَةٌ تُفْتَحُ فِيهَا أَبْوَابُ السَّمَاءِ ، فَأُحِبُّ أَنْ يَصْعَدَ لِي فِيهَا عَمَلٌ صَالِحٌ» .

۲۹۵ - (۸) ... عبدالله بن سائب رضی اللہ عنہ گوید: رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم پس از

زوال خورشید (مایل گردیدن آفتاب از میانه‌ی آسمان به سوی مغرب)، و پیش از خواندن نماز فرض ظهر، چهار رکعت نماز سنت می‌خواندند و می‌فرمودند: این وقت (پس از فرا رسیدن نیمروز و اندکی پیش از گزاردن نماز ظهر)، ساعتی است که در آن، دروازه‌های آسمان، باز و گشوده می‌گردد؛ و من نیز دوست دارم که در این ساعت، کاری نیک و پسندیده برای من به آسمان بالا رود.

«أَنْ يَصْعَدَ لِي فِيهَا عَمَلٌ صَالِحٌ»: در این وقت برای من کار نیک و پسندیده‌ای به آسمان بالا رود. بالا رفتن کار نیک و پسندیده به آسمان، کنایه از قبول شدن آن در پیشگاه خداوند متعال می‌باشد.

۲۹۶ - (۹) حَدَّثَنَا أَبُو سَلَمَةَ نَحْيَى بْنُ خَلْفٍ ، حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ عَلِيٍّ الْمُقَدَّمِيُّ ، عَنْ مِسْعَرِ بْنِ كِدَامٍ ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ ، عَنْ عَاصِمِ بْنِ ضَمْرَةَ ، عَنْ عَلِيٍّ : أَنَّهُ كَانَ يُصَلِّي قَبْلَ الظُّهْرِ أَرْبَعًا ، وَذَكَرَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ يُصَلِّيهَا عِنْدَ الزَّوَالِ وَيُمَدُّ فِيهَا .

۲۹۶ - (۹) ... عاصم بن ضمره رضی اللہ عنہ گوید: علی بن ابی طالب رضی اللہ عنہ

پیش از آنکه نماز فرض ظهر را بخواند، چهار رکعت نماز سنت

می خواند و می گفت: رسول خدا ﷺ نیز این چهار رکعت را به هنگام فرا رسیدن نیمروز و در وقت زوال خورشید (هنگامی که آفتاب از میانه‌ی آسمان به سوی مغرب مایل می‌گردد) می‌خواندند و در آن چهار رکعت، قرائت را طولانی می‌نمودند.



«يَمُدُّ»: طول می‌داد. به درازا می‌کشاند. اضافه می‌کرد. کش می‌داد.  
«يَمُدُّ فِيهَا»: یعنی در آن چهار رکعت، قرائت را طولانی می‌نمود.





باب (۴۲)

خواندن نمازهای  
سنت و مستحب در خانه



۲۹۷- (۱) حَدَّثَنَا عَبَّاسُ الْعَنْبَرِيُّ، حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ مَهْدِيٍّ، عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ صَالِحٍ، عَنِ الْعَلَاءِ بْنِ الْحَارِثِ، عَنْ حَرَامِ بْنِ مُعَاوِيَةَ، عَنْ عَمِّهِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَعْدٍ قَالَ: سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنِ الصَّلَاةِ فِي بَيْتِي وَالصَّلَاةِ فِي الْمَسْجِدِ؟ قَالَ: «قَدْ تَرَى مَا أَقْرَبَ بَيْتِي مِنَ الْمَسْجِدِ، فَلَاَنْ أَصِلِّي فِي بَيْتِي أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أَصِلِّي فِي الْمَسْجِدِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ صَلَاةً مَكْتُوبَةً».

۲۹۷ - (۱) ... عبدالله بن سعد رضی اللہ عنہ گوید: از رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم

پیرامون نماز سنت و مستحب پرسیدم که آیا بهتر است در خانه‌ام آنها را بخوانم یا در مسجد؟ آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم فرمودند: به راستی تو خود می‌بینی که خانه‌ام چقدر به مسجد نزدیک است، با وجود این، باز هم اگر نماز مستحب و نافله را در خانه‌ی خویش بخوانم، برای من از خواندن آن در مسجد، بهتر و خوشایندتر است؛ مگر اینکه نماز، فرض باشد که در آن صورت، آن را در مسجد می‌گذارم.



«تری»: تو خود می‌دانی، تو خود می‌بینی.

«ما اقرب»: چه قدر نزدیک است.

«صلاة مفروضة»: نماز فرض که باید در مسجد با جماعت خوانده شود.

بنابر این تمام نمازهای سنت و نافله، به جز آنهایی که جماعت در آنها سنت است، مانند نمازهای عید فطر و قربان و تراویح، بهتر است که در منزل خوانده شوند، ولی نمازهای دو عید و تراویح بهتر است که در مسجد و با جماعت باشند. در ضمن نماز تحية المسجد، خاص مسجد است و در منزل خوانده نمی‌شود.

عبدالله بن عمر رضی الله عنهما در حدیثی می‌گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «مقداری از نمازهای خودتان را در منزل بخوانید و منزل خودتان را به صورت گورستان درنیاورید». [بخاری]

بنابر این بهتر است به منظور اخلاص بیشتر و دوری از هر گونه شائبه‌ی ریا و خودنمایی، نماز سنت در منزل خوانده شود؛ علاوه بر این، منزلی که در آن نماز خوانده نشود، مانند گورستان، ویرانه است، اما با خواندن نماز سنت و نافله در آن، آباد و به ذکر و یاد خدا مزین و آراسته می‌گردد و موجب می‌شود کسانی که نمی‌توانند به مسجد بروند مانند بچه‌ها و زن‌ها و مریض‌ها، از مشاهده‌ی منظره‌ی زیبای نماز محروم نمانند.

پیامبر صلی الله علیه و آله در حدیثی می‌فرماید: «مثل الذی یذكر ربّه والذی لا یذكر، مثل الحیّ والمیت» [مسلم]؛ «کسی که به ذکر خدا مشغول است و کسی که از ذکر خدا غافل است، مانند زنده و مرده هستند». پس جایی که در آن نماز - که بزرگترین ذکر خدا است - خوانده شود، آباد و محل زنده‌ها است؛ و جایی که در آن نماز خوانده نشود، مانند گورستان و محل مرده‌ها است.

و از جابر بن عبدالله رضی الله عنه نقل شده که وی گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «هرگاه کسی از شما نماز فرض را در مسجد خواند، قسمتی از نمازها را برای خانه بگذارد، چون خداوند به واسطه‌ی نماز، نوری را در خانه‌اش قرار می‌دهد.» [مسلم]

و نیز می‌فرماید: «در خانه‌هایتان نماز بخوانید، چون بهترین نماز شخص، نماز در خانه‌اش است، غیر از نمازهای فرض که باید در مسجد خوانده شوند.» [بخای، مسلم، ابوداود و نسایی]



باب (۴۳)

روزه گرفتن

رسول خدا ﷺ





۲۹۸- (۱) حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ، حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ زَيْدٍ، عَنْ أَيُّوبَ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ شَقِيقٍ قَالَ: سَأَلْتُ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهَا عَنْ صِيَامِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ؟ قَالَتْ: كَانَ يَصُومُ حَتَّى نَقُولَ قَدْ صَامَ، وَيَقْطِرُ حَتَّى نَقُولَ قَدْ أَفْطَرَ. قَالَتْ: وَمَا صَامَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شَهْرًا كَامِلًا مُنْذُ قَدِمَ الْمَدِينَةَ إِلَّا رَمَضَانَ.

۲۹۸- (۱) ... عبدالله بن شقیق رضی اللہ عنہ گوید: از عایشه رضی اللہ عنہا پیرامون روزه‌ی پیامبر گرامی اسلام صلی اللہ علیہ وسلم پرسیدم؟ وی در پاسخ گفت: گاهی اوقات اتفاق می‌افتاد که رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم آنچنان به گرفتن روزه (ی مستحبی) ادامه می‌دادند تا اینکه با خود می‌گفتم: دیگر روزه را نمی‌خورند و افطار نخواهند کرد؛ و گاهی نیز چنان افطار می‌کردند و روزه (ی مستحبی) نمی‌گرفتند که با خود می‌گفتم: دیگر نمی‌خواهند روزه بگیرند.

عایشه رضی اللہ عنہا در ادامه گوید: از زمانی که پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم به مدینه‌ی منوره آمدند (و مکه را به قصد آنجا ترک نمودند و هجرت کردند)، هیچ گاه یک ماه کامل غیر از رمضان را روزه نگرفتند.



«صیام»: روزه. در زبان عربی، «صوم» به معنی «امساک و خود داری» است؛ و در اصطلاح قهقی و شرعی: «خود داری همراه با قصد عبادت است از: خوردن و آشامیدن و روابط زناشویی و سایر چیزهایی که روزه را باطل می‌کنند، از طلوع فجر صادق تا غروب آفتاب».

و روزه‌ی ماه رمضان، در روز دوشنبه، دوم ماه شعبان، سال دوم بعد از هجرت، واجب گردید.

و روزه، دارای فواید معنوی، جسمی و اجتماعی فراوانی است؛ که برخی از آنها عبارتند از:

۱. انسان را به صبر و شکیبایی عادت می‌دهد.
۲. خویشتن داری را به انسان آموزش می‌دهد.
۳. خصلت پرهیزگاران را در انسان تقویت می‌کند.
۴. نظم و هماهنگی را میان مردم مسلمان، گسترش می‌بخشد.
۵. عشق به عدالت و برابری را در انسان، عمیق می‌گرداند.
۶. مهربانی و دلسوزی و احساس مسئولیت را در انسان به وجود می‌آورد.
۷. با شرّ و فساد در میان مردم رویارویی می‌نماید.
۸. دستگاه گوارش را پالایش و پاکیزه می‌نماید.
۹. جسم را از اضافات و رسوبها پاک می‌گرداند.
۱۰. از چاقی بدن و چربی‌های موجود در آن می‌کاهد؛ زیرا رسول خدا ﷺ فرموده است: «روزه بگیرید تا تندرست بمانید.» و ...

و روزه دارای اقسام و انواعی است که مهم‌ترین آنها عبارتند از:

الف) روزه‌ی مستحب:

روزه گرفتن در روزهای زیر مستحب است:

۱. برای غیر حاجیان به هنگام حج، روزه‌ی روز «عرفه»، یعنی روز نهم ماه ذی الحجة، مستحب است.

۲. روزه گرفتن در نهم و دهم ماه محرم - تاسوعا و عاشورا - مستحب می‌باشد.

۳. روزه‌ی شش روز از ماه شوال.

۴. روزه‌ی نیمه‌ی اول ماه شعبان.

۵. روزه‌ی ده روز اول ماه ذی الحجة.

۶. روزه‌ی همه‌ی ماه محرم.

۷. روزه‌های سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم هر ماه که آنها را «ایام البیض» می‌نامند.

۸ و ۹. روزه‌ی روزهای دوشنبه و پنج‌شنبه‌ی هر هفته.

۱۰. روزه‌ی یک روز در میان.

۱۱. روزه گرفتن جوانان مجردی که فرصت و توانایی مالی ازدواج را ندارند، مستحب می‌باشد.

## (ب) روزهی مکروه:

روزه گرفتن در روزهای زیر کراهت دارد:

۱. روزهی حاجیانی که برای ادای مناسک حج، در عرفات حضور دارند.
  ۲. تنها روز جمعه را روزه گرفتن مکروه است.
  ۳. روز شنبه را به تنهایی روزه گرفتن نیز کراهیت دارد.
  ۴. روزه گرفتن در نیمه‌ی آخر ماه شعبان نیز مکروه است.
- ناگفته نماند که روزه گرفتن در روزهایی که بیان شد، کراهتش کراهت «تزییمی» است؛ اما روزه گرفتن به شیوه‌ی زیر دارای کراهت «تحریمی» است:
۱. دو یا چند روز را بدون افطار روزه گرفتن (روزه‌ی وصال).
  ۲. روزه‌ی روز شک، که روز سی‌ام ماه شعبان است.
  ۳. یک سال را پشت سرهم روزه گرفتن.
  ۴. روزه‌ی مستحب گرفتن زن بدون اجازه‌ی شوهرش، هنگامی که شوهرش در مسافرت نیست.

## (ج) روزه‌ی حرام:

و در روزهای زیر روزه گرفتن حرام است:

۱. روزهای عید فطر و عید قربان.
۲. سه روز پس از عید قربان (ایام التشریق).
۳. روزه‌ی خانم‌ها در ایام عادت ماهیانه (حیض)؛ و پس از تولد فرزند تا پاک شدن (نفاس).

۴. روزه گرفتن بیماری که روزه باعث شدت بیماری یا مرگ احتمالی او بشود، حرام است.

«یفطر»: روزه نمی گرفت.

«شهرأ کاملاً»: یک ماه کامل.

«منذ قدم المدینة»: از هنگامی که پیامبر ﷺ به مدینه هجرت کردند. رسول خدا ﷺ خانه‌ی خویش را در مکه در شب بیست و هفتم ماه صفر، سال چهاردهم بعثت - مطابق با ۱۲ یا ۱۳ سپتامبر ۶۲۲ میلادی - ترک کردند و با رفیقشان ابوبکر صدیق رضی الله عنه پیش از طلوع فجر، از مکه خارج شدند.

و در روز دوشنبه، هشتم ربیع الاول، سال چهاردهم بعثت - سال یکم هجری - مطابق با ۲۳ سپتامبر ۶۲۲ میلادی، رسول خدا ﷺ در قباء فرود آمدند؛ و در این روز رسول خدا ﷺ پنجاه و سه سال تمام داشتند، نه کمتر و نه زیاده؛ از بعثت ایشان سیزده سال تمام گذشته بود. البته بنابر قول کسانی که می‌گویند: آن حضرت ﷺ نهم ماه ربیع الاول سال ۴۱ از عام الفیل مبعوث به رسالت شده‌اند؛ اما بنا بر قول کسانی که می‌گویند: ایشان در ماه رمضان سال ۴۱ از عام الفیل به کرامت نبوت نائل شده‌اند، در این روز، دوازده سال و پنج ماه و ۱۸ روز یا ۲۲ روز از بعثت ایشان گذشته بود.

به هر حال، پیامبر ﷺ، چند روز را در قباء اقامت کردند، و پس از آن، به مدینه‌ی منوره وارد شدند.

۲۹۹- (۲) حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ حُجْرٍ ، حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ جَعْفَرٍ ، عَنْ حُمَيْدٍ ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ، أَنَّهُ سُئِلَ عَنْ صَوْمِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ، فَقَالَ : كَانَ يَصُومُ مِنَ الشَّهْرِ حَتَّى تَرَى أَنْ لَا يُرِيدَ أَنْ يُفْطِرَ مِنْهُ ، وَيُفْطِرُ حَتَّى تَرَى أَنْ لَا يُرِيدَ أَنْ يَصُومَ مِنْهُ شَيْئًا . وَكُنْتَ لَا تَشَاءُ أَنْ تَرَاهُ مِنَ اللَّيْلِ مُصَلِّيًا إِلَّا رَأَيْتَهُ مُصَلِّيًا ، وَلَا نَائِمًا إِلَّا رَأَيْتَهُ نَائِمًا .

۲۹۹- (۲) ... حمید طویل رضی‌الله‌عنه گوید: از انس بن مالک رضی‌الله‌عنه پیرامون روزه‌ی رسول خدا صلی‌الله‌عنه‌وآله‌وسلم پرسیده شد؛ او در پاسخ گفت: گاهی اتفاق می‌افتاد که پیامبر صلی‌الله‌عنه‌وآله‌وسلم چنان پیوسته در یک ماه روزه می‌گرفتند که می‌پنداشتیم: ایشان دیگر نمی‌خواهند روزی از آن ماه را بخورند و افطار نمایند؛ (بلکه می‌خواهند تمام ماه را روزه باشند، و روزی از آن را افطار نکنند)؛ و گاهی نیز چنان پیوسته در یک ماه افطار می‌کردند و روزه (ی مستحبی) نمی‌گرفتند که می‌پنداشتیم: آن حضرت صلی‌الله‌عنه‌وآله‌وسلم دیگر نمی‌خواهند روزی از آن ماه را روزه باشند.

و گاهی چنان بود که می‌پنداشتی در این وقت از شب، باید آن حضرت صلی‌الله‌عنه‌وآله‌وسلم خواب باشند و حال آنکه ایشان را در حال نماز می‌دید؛ و گاهی می‌پنداشتی که باید ایشان را در حال نماز ببینی و حال آنکه ایشان خواب بودند.

«كَانَ يَصُومُ مِنَ الشَّهْرِ حَتَّى تَرَى...»: مراد این است که برای روزه‌ی مستحبی

رسول خدا ﷺ وقت مشخصی نبود؛ بلکه ایشان گاهی چنان پیوسته روزه‌ی مستحبی می‌گرفتند که صحابه با خود می‌گفتند: گویا رسول خدا ﷺ نمی‌خواهد هیچ روزی از ماه را افطار کند.

و گاهی نیز چنان پیوسته افطار می‌کردند که با خود می‌گفتند: گویا پیامبر ﷺ نمی‌خواهد هیچ روزه بگیرد.

«وَكُنْتَ لَا تَشَاءُ أَنْ تَرَاهُ مِنَ اللَّيْلِ مُصَلِّيًا إِلَّا رَأَيْتَهُ...»: مراد این است که برای نماز شب رسول خدا ﷺ نیز وقت مشخص و معینی وجود نداشت که حصه‌ی مشخصی از شب را برای خواب و حصه‌ی معینی را برای عبادت و نماز قرار دهند؛ بلکه عادت پیامبر ﷺ چنان بود که گاه چنین تصور می‌شد که در این وقت شب، آن حضرت ﷺ باید خواب باشند، حال آنکه ایشان بیدار و در حال خواندن نماز بودند؛ و گاهی چنین تصور می‌شد که در این وقت شب، ایشان نماز می‌خوانند، حال آنکه ایشان خواب بودند.

۳۰۰ - (۳) حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ غَيْلَانَ، حَدَّثَنَا أَبُو دَاوُدَ، حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ أَبِي بَشِيرٍ قَالَ: سَمِعْتُ سَعِيدَ بْنَ جُبَيْرٍ، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَصُومُ حَتَّى نَقُولَ: مَا يُرِيدُ أَنْ يَقْطِرَ مِنْهُ، وَيُقْطَرُ حَتَّى نَقُولَ مَا يُرِيدُ أَنْ يَصُومَ مِنْهُ، وَمَا صَامَ شَهْرًا كَامِلًا مُنْذُ قَدِمَ الْمَدِينَةَ إِلَّا رَمَضَانَ.

۳۰۰ - (۳) ... عبدالله بن عباس رضی الله عنهما گوید: گاهی اتفاق می‌افتاد که

رسول خدا ﷺ آنچنان به گرفتن روزه (ی مستحبی) ادامه می‌دادند تا اینکه با خود می‌گفتیم: دیگر روزه را نمی‌خورند و

روزی از این ماه را افطار نخواهند کرد؛ و گاهی نیز چنان افطار می‌کردند و روزه (می‌مستحبی) نمی‌گرفتند که با خود می‌گفتیم: دیگر نمی‌خواهند از این ماه، روزی را روزه بگیرند. و از زمانی که پیامبر ﷺ به مدینه‌ی منوره آمدند (و مکه‌ی مکرمه را به مقصد مدینه‌ی منوره ترک نمودند)، جز ماه مبارک رمضان، هیچ گاه یک ماه کامل را روزه نگرفتند.

۳۰۱- (۴) حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ، حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ مَهْدِيٍّ، عَنْ سُفْيَانَ، عَنْ مَنْصُورٍ، عَنْ سَالِمِ بْنِ أَبِي الْجَعْدِ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ، عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ قَالَتْ: مَا رَأَيْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَصُومُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ إِلَّا شَعْبَانَ وَرَمَضَانَ. قَالَ أَبُو عِيسَى: هَذَا إِسْنَادٌ صَحِيحٌ، وَهَكَذَا قَالَ: عَنْ أَبِي سَلَمَةَ، عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ، وَرَوَى هَذَا الْحَدِيثَ غَيْرُ وَاحِدٍ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَنَحْتَمِلُ: أَنْ يَكُونَ أَبُو سَلَمَةَ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ قَدْ رَوَى الْحَدِيثَ عَنْ عَائِشَةَ وَأُمِّ سَلَمَةَ جَمِيعًا، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ.

۳۰۱- (۴) ... أم سلمه رضی اللہ عنہا (همسر گرامی پیامبر اکرم ﷺ)

گوید: رسول خدا ﷺ را ندیدم که دو ماه پیاپی را پیوسته و کامل روزه بگیرند، مگر ماه شعبان و ماه رمضان را (که آن دو را پیاپی و پیوسته روزه می‌گرفتند).

ابوعیسی ترمذی گوید: إسناد این حدیث، صحیح است. و سالم بن



ابی الجعد که یکی از راویان این حدیث است، این روایت را اینگونه از ابوسلمه بن عبدالرحمن بن عوف رضی الله عنه، از ام سلمه رضی الله عنها نقل کرده است.

و تنی چند از راویان نیز این حدیث را از ابوسلمه رضی الله عنه از عایشه رضی الله عنها، از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده‌اند.

و احتمال دارد که ابوسلمه بن عبدالرحمن رضی الله عنه این حدیث را هم از قول عایشه رضی الله عنها، و هم از قول ام سلمه رضی الله عنها، از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده باشد.



«متابعین»: پیایی و پشت سرهم.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ماه رمضان را به صورت کامل روزه می‌گرفتند، و اکثر روزهای ماه شعبان را نیز روزه داشتند.

از عایشه رضی الله عنها روایت است که گفت: «ما رأیتُ رسولَ الله صلی الله علیه و آله و سلم استكمل صیام شهر قط الا شهر رمضان، و ما رأیته فی شهر اکثر منه صیاماً فی شعبان»؛ [بخاری و مسلم]

«پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را ندیدم که ماهی را کامل روزه بگیرند، مگر ماه رمضان را؛ و ایشان را ندیدم که در هیچ یک از ماه‌های دیگر به اندازه‌ی ماه شعبان روزه بگیرند».

و در روایتی دیگر می‌گوید: «كان يصوم شعبان الا قليلاً» [مسلم]؛ «آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم شعبان را جز کمی از آن، روزه می‌گرفتند». یعنی بیشتر روزهای

ماه شعبان را روزه داشتند.

«و هكذا قال: عن أبي سلمة عن أم سلمة ...»:

ترمذی در پی این حدیث می گوید: حدیث بالا به دو طریق روایت شده است:

۱. محمد بن بشار، از عبدالرحمن بن مهدی، از سفیان، از منصور، از سالم بن ابی الجعد، از ابوسلمة بن عبدالرحمن بن عوف، از ام سلمة رضی الله عنها، از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم.

۲. از محمد بن بشار، از عبدالرحمن بن مهدی، از سفیان، از منصور، از سالم بن ابی الجعد، از ابوسلمة بن عبدالرحمن بن عوف، از عایشه رضی الله عنها، از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم.

و ترمذی چنین برداشت کرده که ابوسلمة بن عبدالرحمن بن عوف، روایت فوق را هم از عایشه رضی الله عنها نقل کرده و هم از ام سلمه رضی الله عنها؛ و بدین جهت است که ابوسلمه، گاهی آن را به نقل از عایشه رضی الله عنها نقل می کند و گاهی به نقل از ام سلمه رضی الله عنها.

۳۰۲- (۵) حَدَّثَنَا هَنَّا ، حَدَّثَنَا عَبْدُهُ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَمْرٍو ، حَدَّثَنَا أَبُو سَلَمَةَ ، عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ : لَمْ أَرِ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَصُومُ فِي شَهْرِ أَكْثَرِ مِنْ صِيَامِهِ فِي شَعْبَانَ ، كَانَ يَصُومُ شَعْبَانَ إِلَّا قَلِيلًا بَلْ كَانَ يَصُومُهُ كُلَّهُ .

۳۰۲ - (۵) ... عایشه رضی الله عنها گوید: هرگز رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را ندیدم

که در هیچ یک از ماه‌ها، به اندازه‌ی ماه شعبان، روزه‌ی

مستحبی بگیرند؛ زیرا ایشان تمام ماه شعبان را به جز چند روز

از آن، روزه می‌گرفتند؛ بلکه تمام آن ماه را روزه می‌داشتند.



«لم أر»: هرگز ندیدم.

«شعبان»: ماه هشتم از ماه‌های سال هجری قمری، بین رجب و رمضان. و ماه‌های قمری به ترتیب عبارتند از:

محرم، صفر، ربیع الاول، ربیع الثانی، جمادی الاول، جمادی الثانی، رجب، شعبان، رمضان، شوال، ذی قعدة و ذی حجة.

«بل»: اداتی است که در سه مورد زیر به کار می‌رود:

۱. حرف عطف برای اضطراب است؛ که در این صورت، پس از نفی و نهی درمی‌آید و همانند «لکن»، ما قبل خود را بر حال خویش نگاه می‌دارد و ضدّ آن را برای ما بعد ثابت می‌کند. مثل: «ما قام زيدٌ بل عمروٌ: زید برنخواست بلکه عمرو برخاست».

و در عطف بودن آن، شرط است که هر دو معطوف (معطوف و معطوف علیه) آن مفرد باشند؛ و اگر «بل» پس از خبر مثبت (ایجاب) یا امر درآید، ما قبل آن مسکوت عنه می‌ماند و حکم برای ما بعد آن خواهد بود؛ «قام زيدٌ بل عمروٌ: زید برخاست، نه، عمرو برخاست»؛ و «اضرب زيداً بل عمرواً: زید را بزن، نه، عمرو را بزن».

۲. هرگاه «بل» پیش از جمله بیاید، حرف ابتدا است که در این صورت یا معنی آن باطل کردن معنی ماقبل خود است؛ مثل: «و قالوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلِداً سُبْحَانَهُ بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ: گفتند، خداوند فرزند گرفته! منزّه است

او، بلکه آنان بندگانِ نواخته‌ی اویند؛ و «ام یقولون به جنة بل جاءهم بالحق: یا می‌گویند در او دیوانگی است! او دیوانه نیست بلکه راستی و حقیقت برای ایشان آورد».

یا به معنی انتقال است از غرضی به غرضی دیگر که بیشتر مورد نظر است: «قد افلح من تزكى و ذکر اسم ربّه فصلی، بل تؤثرون الحیاء الدنیا: رستگار شد آنکه پاک گردید. نام خدا را برد پس نماز گزارد. بلکه شما ای مردم! زندگی دنیا را برمی‌گزینید».

۳. استینافیه است که کلام را قطع و کلام دیگری را آغاز می‌کند. مثل: «والقرآن المجید، بل عجبوا ان جاءهم منذر: و سوگند به این قرآن بزرگوار، بلکه ایشان شگفت داشتند از اینکه آگاه کننده‌ای از خودشان آمده است».

گاهی «لا»، پیش از «بل» می‌آید و نصّ آن متوجه به کلام سابق است و «بل» در مابعد تأثیری ندارد، مثل: «وجهک البدر لا بل الشمس: چهره‌ی تو ماه است، نه بلکه خورشید است». و اگر «بل» پس از نفی با «لا» همراه آید، برای تأکید در نفی است.

«بل کان یصومه کله»: تأکید است بر این که پیامبر ﷺ بیشتر روزهای شعبان را روزه داشتند، نه تمام آن را. چنان که در روایات دیگر بدین قضیه اشاره رفته است. آنجا که عایشه رضی الله عنها می‌گوید: «پیامبر ﷺ را ندیدم که در هیچ یک از ماه‌ها، به اندازه‌ی ماه شعبان روزه بگیرد، چرا که بیشتر روزهای آن را روزه بود». [مسلم]

۳۰۳- (۶) حَدَّثَنَا الْقَاسِمُ بْنُ دِينَارٍ الْكُوفِيُّ، حَدَّثَنَا عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ مُوسَى، وَطَلْقُ بْنُ غَنَامٍ، عَنْ شَيْبَانَ، عَنْ عَاصِمٍ، عَنْ زَيْدِ بْنِ حُبَيْشٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَصُومُ مِنْ غُرَّةِ كُلِّ شَهْرٍ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ، وَقَلَّمَا كَانَ يُفْطِرُ يَوْمَ الْجُمُعَةِ.

۳۰۳ - (۶) ... عبدالله بن مسعود رضی اللہ عنہ گوید: رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم

پيوسته سه روز نخست همراه را روزه می گرفتند؛ و به ندرت اتفاق می افتاد که آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم روز جمعه را افطار نمایند؛ (بلکه روز جمعه را با یک روز قبل از آن - پنج شنبه - یا یک روز بعد از آن - شنبه - روزه می گرفتند.)

«غُرَّة»: آغاز هر چیز و بیشترین آن؛ و به سه شب اول هر ماه نیز «غُرَّة» می گویند.

«قَلَّمَا»: به ندرت، خیلی کم.

«وَقَلَّمَا كَانَ يُفْطِرُ يَوْمَ الْجُمُعَةِ»: مراد این است که به ندرت اتفاق می افتاد که آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم روز جمعه را افطار نمایند؛ بلکه روز جمع را با یک روز قبل از آن - پنج شنبه - یا یک روز بعد از آن - شنبه - روزه می گرفتند.

و منظور این نیست که پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم روز جمعه را به تنهایی روزه می گرفتند؛ زیرا از ابوهریره رضی اللہ عنہ روایت است که گفت: از پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم شنیدم که می فرمود: «لَا يَصُومُ أَحَدُكُمْ يَوْمَ الْجُمُعَةِ إِلَّا يَوْمًا قَبْلَهُ أَوْ بَعْدَهُ» [بخاری و مسلم]؛ «هیچ کدام از شما، روز جمعه روزه نگیرد مگر اینکه روز قبل یا بعد از آن را نیز روزه بگیرد».

و محمد بن عباد گوید: از جابر رضی الله عنه پرسیدم: آیا پیامبر صلی الله علیه و آله از روزه‌ی جمعه نهی نموده است؟ جابر گفت: بلی.

از این رو جمهور علماء و صاحب نظران اسلامی عقیده دارند که اختصاص روز جمعه به روزه مکروه است و برای دفع این کراهت، باید روز پنج شنبه یا شنبه نیز روزه را گرفت.

۳۰۴- (۷) حَدَّثَنَا أَبُو حَفْصٍ عَمْرُو بْنُ عَلِيٍّ ، حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ دَاوُدَ ، عَنْ ثَوْرِ بْنِ يَزِيدَ ، عَنْ خَالِدِ بْنِ مَعْدَانَ ، عَنْ رَبِيعَةَ الْجَرَشِيِّ ، عَنْ عَائِشَةَ ، قَالَتْ : كَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَتَحَرَّى صَوْمَ الْاِثْنَيْنِ وَالْخَمِيسِ .

۳۰۴ - (۷) ... عایشه رضی الله عنها گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله بر روزه‌ی

دوشنبه و پنج شنبه، مواظبت و پای بندی می فرمودند.

«یتحرّی»: روزه‌ی دوشنبه و پنج شنبه را قصد می کرد و دنبال می نمود.  
«تحرّی»: جستجو و بررسی نمود. طلب آن کار کرد و قصد آن نمود. قصد چیزی کرد که برای او شایسته تر و بایسته تر باشد. بهترین و برترین کارها را قصد کرد و جست.

۳۰۵- (۸) حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ نَحْيٍ ، حَدَّثَنَا أَبُو عَاصِمٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ رِفَاعَةَ ، عَنْ سُهَيْلِ بْنِ أَبِي صَالِحٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ، أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ : «تُعْرَضُ الْأَعْمَالُ يَوْمَ الْاِثْنَيْنِ وَالْخَمِيسِ ، فَأَحِبُّ أَنْ يُعْرَضَ عَمَلِي وَأَنَا صَائِمٌ» .

۳۰۵ - (۸) ... ابوهریره رضی الله عنه گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: اعمال و کردار بندگان در روزهای دوشنبه و پنج شنبه (پیش خداوند متعال) عرضه می‌شود؛ و من نیز دوست دارم که اعمال من در حالی به خداوند عرضه شود که من روزه هستم.

«تعرض»: عرضه کرده می‌شود.

روز دوشنبه و پنج شنبه، روزهای پُر برکت و پُر رحمتی برای بندگان خداوند متعال هستند؛ زیرا در چنین روزهایی، اعمال بندگان خدا بر خداوند عزوجل عرضه می‌شود، و چه خوب است که اعمال بندگان به خداوند عرضه شود در حالی که آنها روزه‌دار هستند.

در احادیث و روایات دیگر، برای روزه گرفتن پیامبر صلی الله علیه و آله در روز دوشنبه سبب و علت دیگری نیز بیان شده است؛ و آن اینکه: ابوقتاده رضی الله عنه گوید: از پیامبر صلی الله علیه و آله در مورد روزه‌ی دوشنبه سؤال شد. ایشان در پاسخ فرمودند: «ذلک یوم ولدتُ فیه، و یوم بُعثتُ. او انزل علیّ. فیه» [مسلم]؛ «آن روزی است که من در آن متولد، و در آن مبعوث شده‌ام. یا وحی بر من نازل شده است».

از این رو دانسته می‌شود که انگیزه‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله از روزه گرفتن دوشنبه (علاوه از پیش شدن اعمال بر خداوند) سپاسگزاری از این دو نعمت بزرگ الهی (یعنی تولّد و وحی و نبوت) بود که به آن حضرت صلی الله علیه و آله در روز دوشنبه عنایت شد و برای تمام جهانیان به عنوان نعمت و رحمت، مبعوث شدند.

۳۰۶- (۹) حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ غَيْلَانَ، حَدَّثَنَا أَبُو أَحْمَدَ، وَمُعَاوِيَةُ بْنُ هِشَامٍ قَالَا: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنْ مَنْصُورٍ، عَنْ خَيْثَمَةَ، عَنْ عَائِشَةَ، قَالَتْ: كَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَصُومُ مِنَ الشَّهْرِ: السَّبْتِ، وَالْأَحَدَ وَالْإِثْنَيْنِ، وَمِنَ الشَّهْرِ الْآخَرِ: الثَّلَاثَاءُ وَالْأَرْبَعَاءُ وَالْخَمِيسَ.

۳۰۶- (۹) ... عایشه رضی اللہ عنہا گوید: رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم در برخی از ماه‌ها، روزهای شنبه، یکشنبه، و دوشنبه را روزه می‌گرفتند و در ماه پس از آن، روزهای سه شنبه، چهارشنبه و پنج شنبه را روزه می‌داشتند.

در برخی از روایات بیان شده که پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم در اول ماه، سه روز روزه می‌گرفتند؛ و در برخی دیگر از روایات و اخبار رسیده به ما، وارد شده که آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم، سیزدهم، چهاردهم، و پانزدهم ماه؛ و در برخی از روایات، سه روز از روزهای خاص هفته (شنبه، یکشنبه، و دوشنبه؛ یا سه شنبه، چهارشنبه و پنج شنبه) ذکر شده است؛ ولی همانطوری که از مجموع احادیث معلوم می‌شود، هیچ یک از این تاریخها، روش دائمی و همیشگی آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم نبودند.

و می‌توان گفت که یکی از علت‌های عدم تعیین تاریخ این بود که چون برای آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم سفر و دیگر مسایل مهم فردی و اجتماعی، سیاسی و نظامی، فرهنگی و اقتصادی، عبادی و خانوادگی و ... پیش می‌آمد، لذا تعیین روزهای خاصی مناسب نبود.

و علت دوم اینکه اگر آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم در روزهای خاصی روزه می‌گرفتند،



روزه‌ی آن روزها برای افراد مختلف الحال امت، باعث زحمت و مشقت می‌شد و این وهم پیش می‌آمد که شاید این روزه از واجبات است.

به هر حال، بنابر اینگونه مصلحتها، آن حضرت ﷺ در تاریخ و روزهای خاصی روزه نمی‌گرفتند و در حق ایشان همین افضل و اولی بود؛ ولی صحابه‌ی کرام را در سه روز روزه گرفتن از هر ماه، بیشتر به ایام بیض (۱۳ - ۱۴ - ۱۵) تشویق می‌کردند.

علاوه بر روزه‌ی روزها و تاریخهایی که دارای فضیلت خاصی هستند، آن حضرت ﷺ به این مهم نیز توجه و اهتمام داشتند که روزه در تمام روزهای هفته واقع شود تا مردم بدانند که هر هفت روز هفته، روزهای مبارک و شایسته‌ی عبادت هستند.

ناگفته نماند که روزه گرفتن سه روز از هر ماه، برابر با تمام ماه است؛ زیرا پاداش هر حسنه‌ای در قانون خدا، ده برابر است؛ بنابراین  $30 = 10 \times 3$  که مجموع روزهای ماه است.

۳۰۷ - (۱۰) حَدَّثَنَا أَبُو مُصْعَبٍ الْمَدِينِيُّ، عَنْ مَالِكِ بْنِ أَنَسٍ، عَنْ أَبِي النَّضْرِ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ: مَا كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَصُومُ فِي شَهْرِ أَكْثَرِ مِنْ صِيَامِهِ فِي شَعْبَانَ.

۳۰۷ - (۱۰) ...عائشه رضی الله عنها گوید: در هیچ ماهی پیامبر صلی الله علیه و آله به

اندازه‌ی ماه شعبان روزه (ی مستحبی) نمی‌گرفتند. (ایشان ماه

شعبان را به جز چند روز اندک از آن، روزه داشتند.)

مراد این است که پیامبر ﷺ تمام ماه را فقط در ماه مبارک رمضان روزه می‌گرفتند، چون خداوند متعال روزه‌ی آن را بر مسلمانان فرض کرده است. البته در ماه شعبان نسبت به دیگر ماه‌ها بیشتر روزه می‌گرفتند؛ حتی در یک روایت آمده است که پیامبر ﷺ تقریباً تمام ماه را روزه می‌گرفتند و خیلی کم ترک روزه می‌کردند.

برای روزه گرفتن بسیار آن حضرت ﷺ در ماه شعبان، سببها و حکمت‌های متعددی از سوی علماء و صاحب نظران اسلامی بیان شده است که برخی از آنها از بعضی از روایات و احادیث دانسته می‌شود؛ چنان که در حدیث اسامة بن زید رضی الله عنه وارد شده که از پیامبر ﷺ در این باره سؤال شد که چرا بیشتر ماه شعبان را روزه می‌دارند؟ ایشان فرمودند: در همین ماه، اعمال بندگان به بارگاه الهی عرضه می‌شود و من دوست دارم که وقتی اعمال من عرضه می‌شود، در حال روزه باشم.

و در حدیثی دیگر که از عایشه رضی الله عنها نقل شده، چنین وارد شده است: رسول خدا ﷺ در ماه شعبان برای این بسیار روزه می‌گرفتند که فهرست تمام کسانی که در هر سال باید بمیرند، در همین ماه به عزرائیل داده می‌شود، و آن حضرت ﷺ دوست داشتند تا هنگامی که نسبت به وفات ایشان به ملک الموت دستورات لازم داده می‌شود، ایشان در حال روزه باشند.

علاوه بر این، نزدیک بودن ماه رمضان و برکات و تأثیرات ویژه‌ی آن، انگیزه‌ی روزه در ماه شعبان را در وجود انسان پیدا می‌کند، و روزه‌ی شعبان همان نسبتی با رمضان دارد که نمازهای نفل قبل از فرضها، با فرضها دارند.

همچنین روزه‌ی شش روز شوّال پس از رمضان که در احادیث بعدی به روزه گرفتن در این روزها تشویق شده، همان نسبت را با روزه‌ی رمضان دارد که نمازهای مستحب و سنت بعد از فرض با فرض دارند.

۳۰۸- (۱۱) حَدَّثَنَا مُحَمَّدٌ، حَدَّثَنَا أَبُو دَاوُدَ، حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ يَزِيدَ الرِّشَكِ قَالَ: سَمِعْتُ مُعَاذَةَ قَالَتْ: قُلْتُ لِعَائِشَةَ: أَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَصُومُ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ مِنْ كُلِّ شَهْرٍ؟ قَالَتْ: نَعَمْ. قُلْتُ: مِنْ أَيِّهِ كَانَ يَصُومُ؟ قَالَتْ: كَانَ لَا يُبَالِي مِنْ أَيِّهِ صَامَ.

قال أبو عيسى: يزيد الرشك هو: يزيد الضبي البصري، وهو ثقة، روى عنه شعبه وعبد الوارث بن سعيد وحماد بن زيد وإسماعيل بن إبراهيم، وغير واحد من الأئمة، وهو يزيد القاسم ويقال: القسام، والرشك بلغة أهل البصرة هو: القسام.

۳۰۸- (۱۱) ... یزید بن رشک گوید: از معاذی عدویه رضی اللہ عنہ شنیدم

که گفت: به عایشه رضی اللہ عنہا گفتم: آیا پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم در هر ماه، سه روز، روزه می‌گرفتند؟ او در پاسخ گفت: آری؛ ایشان از هر ماه سه روز روزه می‌داشتند.

دوباره گفتم: آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم چه روزهایی از ماه، روزه بودند؟ عایشه رضی اللہ عنہا گفت: پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم اهمیت نمی‌دادند که کدام یک از روزهای ماه، روزه بگیرند و مقید به روزهای مخصوصی از ماه برای گرفتن روزه نبودند.

ابوعیسی ترمذی گوید: یزید بن رشک که یکی از راویان این حدیث است، همان «یزید ضُبَعی بَصَری» می‌باشد که یکی از راویان ثقه و مورد اعتماد به شمار می‌آید؛ و شعبه، عبدالوارث بن سعید، حماد بن زید، اسماعیل بن ابراهیم و تنی چند از دیگر پیشوایان و بزرگان عرصه‌ی روایت و درایت نیز، از او حدیث نقل کرده‌اند (و او را مورد وثوق و اعتماد دانسته‌اند).

و یزید بن رشک، همان «یزید قاسم» است که بدو «قسّام» نیز گفته می‌شود. و واژه‌ی «رشک» در لغت مردم بصره نیز به معنای «قسّام» است؛ یعنی «قسمت کننده». [و مراد از قسمت کننده: کسی است که علم قسمت را می‌داند.]

«آیه»: کدام قسمت از ماه. «آی»: کدام.

«لایالی»: توجه نمی‌کرد، اهمیّت نمی‌داد، علاقه نشان نمی‌داد، اهتمام نمی‌ورزید، مقید نبود.

از این حدیث دانسته می‌شود که هیچ یک از تاریخهای روزه گرفتن روزه‌های مستحبّی، روش دائمی و همیشگی آن حضرت ﷺ نبود.

و یکی از علت‌های عدم تعیین تاریخ، این بود که چون برای آن حضرت ﷺ سفر و دیگر مسائل مهم سیاسی و نظامی، فرهنگی و اقتصادی، عبادی و خانوادگی، فردی و اجتماعی، دنیوی و اخروی و ... پیش می‌آمد، لذا تعیین روزه‌های خاصّی برای روزه گرفتن مستحبّی، مناسب نبود؛ و علّت دیگر اینکه اگر آن حضرت ﷺ

در روزهای خاصی روزه می گرفتند، روزهی آن روزها برای افراد مختلف الحال امت، باعث زحمت و مشقت و عُسر و حَرَج می شد، و این وهم پیش می آمد که شاید، این روزه از واجبات است.

به هر حال، بنابر اینگونه مصلحتها، آن حضرت ﷺ در تاریخ و روزهای خاصی روزه نمی گرفتند و در حق ایشان همین نیز بهتر و اولی بود؛ ولی صحابهی کرام را در سه روز روزه گرفتن از هر ماه، بیشتر به ایام بیض (۱۳ - ۱۴ - ۱۵) تشویق می کردند.

۳۰۹ - (۱۲) حَدَّثَنَا هَارُونُ بْنُ إِسْحَاقَ الْهَمْدَانِيُّ، حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ سُلَيْمَانَ، عَنْ هِشَامِ بْنِ عُرْوَةَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَائِشَةَ، قَالَتْ: كَانَ عَاشُورَاءُ يَوْمًا تَصُومُهُ قُرَيْشٌ فِي الْجَاهِلِيَّةِ، وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَصُومُهُ، فَلَمَّا قَدِمَ الْمَدِينَةَ صَامَهُ وَأَمَرَ بِصِيَامِهِ، فَلَمَّا افْتُرِضَ رَمَضَانُ كَانَ رَمَضَانُ هُوَ الْفَرِيضَةُ، وَتُرِكَ عَاشُورَاءُ، فَمَنْ شَاءَ صَامَهُ وَمَنْ شَاءَ تَرَكَهُ.

۳۰۹ - (۱۲) ... عایشه رضی اللہ عنہا گوید: در دوره ی جاهلیت، مردم

قریش، روز عاشورا را روزه می گرفتند، و رسول خدا ﷺ نیز آن روز را روزه می گرفتند. و هنگامی که به مدینه ی منوره آمدند، خود ایشان آن روز را روزه می داشتند و به مسلمانان نیز روزه گرفتن آن روز را فرمان دادند؛ و این رویه ادامه داشت تا اینکه روزه ی ماه رمضان فرض شد؛ در آن هنگام بود که فقط روزه ی ماه رمضان به عنوان روزه ی واجب معرفی شد، و روزه ی عاشورا ترک گردید. از

این رو (پس از فرض شدن روزهی ماه رمضان) هر کس می‌خواست روز عاشوراء را (به عنوان روزهی مستحبی، نه روزهی واجب) روزه می‌گرفت، و هر کس که نمی‌خواست، آن روز را روزه نمی‌گرفت.



«قریش»: یکی از مهم‌ترین قبایل عرب و آن صنف دوم از عدنانیان و از دودمان نضر بن کنانه است. این قبیله به نجابت و شرافت در میان عرب مشهور بود و رؤسای آن پرده‌داری خانه‌ی کعبه را که در جاهلیت بتخانه بود به عهده داشتند. بنی هاشم و بنی عباس نیز از این قبیله‌اند.

«الجاهلیة»: دوره‌ی بت پرستی، دوره‌ی پیش از اسلام در عربستان و احوال عرب در آن زمان.

«عاشوراء»: روز دهم ماه محرم.

در مورد روزهی روز عاشوراء، روایات زیادی نقل شده است از جمله:

عایشه رضی الله عنها گوید: «قریش در دوره‌ی جاهلیت در روز عاشوراء روزه می‌گرفتند؛ پیامبر صلی الله علیه و آله هم دستور داد که مسلمانان در روز عاشوراء روزه باشند تا اینکه روزهی ماه رمضان واجب شد. آن گاه پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس می‌خواهد عاشوراء روزه باشد و اگر نمی‌خواهد، روزه نباشد. (یعنی روزهی عاشوراء واجب نیست)». [بخاری و مسلم]

و نیز عبدالله بن عمر رضی الله عنهما می‌گوید: «مردم دوره‌ی جاهلیت در روز عاشوراء روزه می‌گرفتند؛ وقتی که آیه‌ی وجوب روزهی ماه رمضان نازل شد،

پیامبر ﷺ فرمود: هر کس می خواهد می تواند عاشوراء روزه باشد و هر کس می خواهد، روزه نباشد. [بخاری]

و نقل شده که اشعث به نزد عبدالله بن مسعود رضی الله عنه رفت و دید که غذا می خورد. به عبدالله بن مسعود گفت: امروز عاشوراء است (چرا روزه نیستی؟) عبدالله گفت: «روزه‌ی عاشوراء، قبل از واجب شدن ماه رمضان لازم بود، وقتی که رمضان واجب شد، دیگر روزه‌ی عاشوراء ترک گردید؛ و به او گفت: بنشین و با من غذا بخور». [مسلم]

و حمید بن عبدالرحمن گوید: شنیدم که معاویه بن ابی سفیان رضی الله عنه در روز عاشوراء در سالی که حج را به عنوان امیر الحاج انجام داد بر بالای منبر می گفت: «ای اهل مدینه! علمای شما کجا هستند؟ من شنیدم که رسول خدا ﷺ می گفت: امروز عاشوراء است و روزه‌ی آن بر شما واجب نیست و من روزه هستم، هر کس میل دارد روزه باشد و کسی که نمی خواهد روزه نباشد.» [بخاری]

و عبدالله بن عباس رضی الله عنه گوید: «وقتی که پیامبر ﷺ به مدینه مهاجرت نمود، دید که یهودیان مدینه، در روز عاشوراء روزه هستند. فرمود چرا امروز روزه هستید؟ گفتند: امروز روز مبارکی است، خداوند در آن قوم بنی اسرائیل را از شر دشمنانشان نجات داد و به شکرانه‌ی آن، موسی علیه السلام عاشوراء را روزه گرفت.

پیامبر ﷺ فرمود: من از شما نسبت به موسی نزدیک‌تر هستم. بنابراین پیامبر ﷺ در روز عاشوراء روزه شد و دستور داد که مسلمانان هم در این روز،

روزه باشند» [بخاری و مسلم]

و ابو موسی اشعری رضی الله عنه گوید: «یهودیان روز عاشوراء را عید می گرفتند.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: شما مسلمانان در عاشوراء روزه باشید» [بخاری]

و عبدالله بن عباس رضی الله عنه می گوید: «هرگز نمی دیدم که پیامبر صلی الله علیه و آله عمداً

روزی یک روز را بر روز دیگری ترجیح دهد، مگر روزی امروز، روز

عاشوراء و مگر روزی این ماه، ماه رمضان. یعنی روزی عاشوراء را بر سایر

روزه‌های سنت ترجیح می داد و روزی ماه رمضان را بر همه‌ی روزه‌های دیگر

ترجیح و برتری می بخشید» [بخاری و مسلم]

به هر حال، از مجموع روایات دانسته می شود که روز عاشوراء در زمان

جاهلیت نزد قریش مکه، روزی بسیار محترم و با برکت تلقی می شد و در همان

روز، خانه‌ی کعبه با غلاف جدید پوشیده می شد و قریش آن روز را روزه

می گرفتند. به نظر می رسد که روایاتی از ابراهیم علیه السلام و اسماعیل علیه السلام درباره‌ی این

روز به قریش رسیده باشد، و عادت رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین بود که قریش هر کار

نیکی را از جهتی که منسوب به امت ابراهیمی است، انجام می دادند، آن

حضرت صلی الله علیه و آله نیز در آن کار با آنان هم عقیده می شد. و بر همین اساس در مراسم

حج نیز شرکت می کردند. پس طبق این اصل، ایشان با قریش در روز عاشوراء روزه

می گرفتند ولی دیگران را به آن امر نمی کردند.

وقتی آن حضرت صلی الله علیه و آله به مدینه‌ی منوره تشریف آوردند و دیدند که یهود نیز

روزه گرفته‌اند و معلوم شد که این روز همان روز مبارکی است که خداوند

متعال، موسی علیه السلام و قوم او را نجات داده و فرعون و سپاه او را غرق ساخته - و طبق



یک روایت از مسند امام احمد: در همان روز کشتی نوح علیه السلام بر کوه جودی قرار گرفت - به روزه‌ی آن روز اهتمام بیشتر قائل شدند و به مسلمانان به طور عموم دستور دادند تا در این روز، روزه بگیرند.

ناگفته نماند که پیامبر صلی الله علیه و آله به خاطر اینکه تشابهی در میان مسلمانان با یهودیان ایجاد نشود، دستور دادند تا همراه عاشوراء، روز تاسوعا را نیز روزه گیرند.

عبدالله بن عباس رضی الله عنه گوید: وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله روزه‌ی روز عاشوراء را روش خود قرار داده و مسلمانان را نیز به گرفتن روزه دستور دادند، برخی از اصحاب عرض کردند: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله! این روز را یهود و نصاری خیلی بزرگ می‌پندارند (و گویا شعار ملی و مذهبی آنان است و در روزه گرفتن آن، با آنها مشابعت پیدا می‌شود، آیا ممکن است به گونه‌ای روزه بگیریم که این تشابه برطرف شود؟) آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمودند: اگر خدا بخواهد، در سال آینده، نهم محرم را نیز روزه می‌گیریم. عبدالله بن عباس رضی الله عنه گوید: سال آینده قبل از فرا رسیدن محرم، آن حضرت صلی الله علیه و آله وفات یافتند [مسلم]

از این رو پیامبر صلی الله علیه و آله برای اینکه مشابعت با کفار دور شود، تصمیم گرفتند که در سال آینده روز نهم را نیز روزه بگیرند.

برای تصمیم آن حضرت صلی الله علیه و آله در مورد روزه گرفتن روزه نهم، علماء دو توجیه بیان کرده‌اند:

یکی اینکه: در آینده به جای روز دهم، روز نهم را روزه می‌گیریم؛ و دوم اینکه: در آینده همراه با روز دهم، روز نهم را نیز روزه می‌گیریم و بدین صورت

از مشابہت با یهود و نصاری مصون می مانیم. و بیشتر علماء توجیه دوم را ترجیح داده و گفته اند: همراه با روز دهم، روز نهم نیز روزه گرفته شود و اگر به علتی روز نهم روزه گرفته نشد پس از آن، روز یازدهم روزه گرفته شود.

و برخی از علماء و صاحب نظران اسلامی نیز گفته اند: چون که در این زمان یهود و نصاری روز عاشورا را روزه نمی گیرند مسئله ی تشابه و اشتراک عمل وجود ندارد، از این رو نیازی به روزه گرفتن روز نهم یا روز یازدهم نیست.

۳۱۰- (۱۳) حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ، حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ مَهْدِيٍّ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنْ مَتَّصُورٍ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ عَلْقَمَةَ قَالَ: سَأَلْتُ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهَا: أَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يُحْصُ مِنَ الْأَيَّامِ شَيْئًا؟ قَالَتْ: كَانَ عَمَلُهُ دِيمَةً، وَأَيْكُمُ يُطِيقُ مَا كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يُطِيقُ؟!

۳۱۰- (۱۳)... علقمه رضی اللہ عنہ گوید: از عایشه رضی اللہ عنہا پرسیدیم: آیا رسول

خدا صلی اللہ علیہ وسلم انجام چیزی از اعمال مستحبی (مانند روزه و نماز) را

برای روزهایی معین، اختصاص داده بودند؟ عایشه رضی اللہ عنہا گفت:

عمل رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم پیوسته و همیشگی بود؛ و کدام یک از شما

توان انجام آن چیزی را دارد که پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم توان و یارای آن را

داشتند.

«يُحْصِ»: آن را ویژه و مخصوص گردانید.

«ديمه»: دائمی و همیشگی. «كان عمله ديمة»: مراد این است که غالباً اعمال

پیامبر ﷺ دائمی و همیشگی بود؛ ولی از احادیث دیگر فهمیده می‌شود که رسول خدا ﷺ گاهی به علّتی برای اعمال مستحبی خویش، روز مخصوصی را ویژه نمی‌کردند.

«یطیق»: این توان و قدرت را دارد.

۳۱۱- (۱۴) حَدَّثَنَا هَارُونُ بْنُ إِسْحَاقَ ، حَدَّثَنَا عَبْدُهُ ، عَنْ هِشَامِ بْنِ عُرْوَةَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ : دَخَلَ عَلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَعِنْدِي امْرَأَةٌ ، فَقَالَ : «مَنْ هَذِهِ؟» قُلْتُ : فُلَانَةٌ ، لَا تَنَامُ اللَّيْلَ ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ : «عَلَيْكُمْ مِنَ الْأَعْمَالِ مَا تُطِيقُونَ ، فَوَاللَّهِ لَا يَمَلُّ اللَّهُ حَتَّى تَمَلُّوا» وَكَانَ أَحَبُّ ذَلِكَ إِلَيَّ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الَّذِي يَدُومُ عَلَيْهِ صَاحِبُهُ .

۳۱۱- (۱۴)... عایشه رضی اللہ عنہا گوید: پیامبر ﷺ در حالی پیش من آمدند که زنی در نزد من حضور داشت. آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم پرسیدند: این زن کیست؟ گفتم: فلانی است که شب نمی‌خوابد (و مشغول عبادت و نیایش و راز و نیاز با خدا و تلاوت قرآن و ذکر و دعا در تمام شب است).

آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم فرمودند: عبادتی را که قدرت و یاری انجام آن را دارید، انجام دهید؛ به خدا سوگند! خداوند تا زمانی که شما خسته نشوید و از عبادت کوتاه نیایید، خسته نمی‌شود.

عایشه رضی اللہ عنہا در ادامه گوید: و محبوبترین و بهترین اعمال از دیدگاه پیامبر ﷺ اعمالی بود که صاحب آن، بر آن مداومت و

پای بندی داشته باشد.

«فوالله»: به خدا سوگند. در روایتی دیگر به عبارت «فان الله» آمده است؛ یعنی همانا خداوند.

«لا یمل الله»: خداوند خسته نمی‌شود. مراد این است که خداوند ثواب و پاداش عمل شما را قطع نمی‌کند، مگر اینکه شما خسته شوید و از عبادت کوتاهی نمایید.

«یدوم»: مداومت و پای بندی می‌کند.

۳۱۲- (۱۵) حَدَّثَنَا أَبُو هِشَامٍ مُحَمَّدُ بْنُ يَزِيدَ الرَّفَاعِيُّ، حَدَّثَنَا ابْنُ فَضَيْلٍ، عَنِ الْأَعْمَشِ، عَنْ أَبِي صَالِحٍ قَالَ: سَأَلْتُ عَائِشَةَ وَأُمَّ سَلَمَةَ: أَيُّ الْعَمَلِ كَانَ أَحَبَّ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ؟ قَالَتَا: مَا دِيمَ عَلَيْهِ وَإِنْ قَلَّ.

۳۱۲- (۱۵)... ابوصالح رضی الله عنه گوید: از عایشه و أم سلمه رضی الله عنهما پرسیدم: محبوب‌ترین و بهترین عمل از دیدگاه پیامبر صلی الله علیه و آله کدام بود؟ هر دو در پاسخ بدین سؤال گفتند: محبوب‌ترین و پسندیده‌ترین اعمال در نظر پیامبر صلی الله علیه و آله عملی بود که بر آن مداومت و مواظبت شود هر چند که اندک و ناچیز باشد.

«مادیم علیه» اعمالی که بر آن مداومت و مواظبت شود.

۳۱۳- (۱۶) حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ، حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ صَالِحٍ، حَدَّثَنِي مُعَاوِيَةُ بْنُ صَالِحٍ، عَنْ عَمْرِو بْنِ قَيْسٍ: أَنَّهُ سَمِعَ عَاصِمَ بْنَ حُمَيْدٍ قَالَ: سَمِعْتُ عَوْفَ بْنَ مَالِكٍ يَقُولُ: كُنْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَيْلَةً فَاسْتَاكَ، ثُمَّ تَوَضَّأَ، ثُمَّ قَامَ يُصَلِّي، فَقُمْتُ مَعَهُ فَبَدَأَ فَاسْتَفْتَحَ الْبَقْرَةَ فَلَا يَمُرُّ بِآيَةٍ رَحْمَةٍ إِلَّا وَقَفَ فَسَأَلَ، وَلَا يَمُرُّ بِآيَةٍ عَذَابٍ إِلَّا وَقَفَ فَتَعَوَّذَ، ثُمَّ رَكَعَ، فَمَكَثَ رَاكِعًا بِقَدْرِ قِيَامِهِ، وَيَقُولُ فِي رُكُوعِهِ: سُبْحَانَ ذِي الْجَبُرُوتِ وَالْمَلَكُوتِ وَالْكِبَرِيَاءِ وَالْعَظَمَةِ، ثُمَّ سَجَدَ بِقَدْرِ رُكُوعِهِ، وَيَقُولُ فِي سُجُودِهِ: سُبْحَانَ ذِي الْجَبُرُوتِ وَالْمَلَكُوتِ وَالْكِبَرِيَاءِ وَالْعَظَمَةِ، ثُمَّ قَرَأَ آلَ عِمْرَانَ، ثُمَّ سُورَةَ سُورَةٍ يَفْعَلُ مِثْلَ ذَلِكَ.

۳۱۳- (۱۶)... عاصم بن حمیدؓ گوید: از عوف بن مالکؓ

شنیدم کہ می گفت: شبی از شبها، ہمراہ پیامبر گرامی اسلامؐ بودم؛ آن حضرت ﷺ مسواک زدند و آن گاہ وضو گرفتند و سپس بہ نماز ایستادند؛ من نیز (وضو گرفتم) و ہمراہ ایشان بہ نماز ایستادم و مشغول خواندن نماز شدم.

پیامبر ﷺ شروع بہ نماز کردند (و پس از تکبیر افتتاح و خواندن سورہی فاتحہ)، شروع بہ خواندن سورہی بقرہ نمودند؛ و ہر گاہ بہ آیہای کہ در آن، رحمت خدا بیان شدہ بود می رسیدند، در همانجا درنگ می کردند و از خداوند، آن رحمت را می طلبیدند؛ و ہر گاہ بہ آیہای کہ در آن، عذاب خدا گفتہ شدہ می رسیدند، در همانجا اندکی درنگ می نمودند و از آن بہ خدا پناہ می بردند.

آن گاه (پس از خواندن سوره‌ی بقره) به رکوع رفتند و در رکوع نیز به اندازه‌ی قیام خویش درنگ کردند. (رکوعشان همچون قیام ایشان طول کشید) و در رکوع خویش پیوسته این جملات را تکرار می‌فرمودند:

«سُبْحَانَ ذِي الْجَبَرُوتِ وَالْمَلَكُوتِ وَالْكِبَرِيَاءِ وَالْعَظَمَةِ»؛ «پاک و منزّه است پروردگاری که صاحب عزّت و بزرگواری و تسلط و چیرگی، قدرت و عظمت و بزرگی و سترگی است».

سپس به سجده رفتند و در سجده نیز به اندازه‌ی رکوع خویش درنگ کردند. (سجودشان همچون قیام ایشان طول کشید) و در سجود خویش پیوسته این جملات را تکرار می‌فرمودند: «سُبْحَانَ ذِي الْجَبَرُوتِ وَالْمَلَكُوتِ وَالْكِبَرِيَاءِ وَالْعَظَمَةِ».

آن گاه (برای رکعت دوم بلند شدند و پس از خواندن سوره‌ی فاتحه،) سوره‌ی آل عمران را تلاوت نمودند؛ سپس در هر رکعتی همین گونه عمل می‌کردند؛ یعنی: در هر رکعت، پس از سوره‌ی فاتحه، سوره‌ای را تلاوت می‌فرمودند.

«فاستاک»: دندانه‌هایشان را مسواک نمودند.

«فبدأ»: شروع به نماز خواندن کرد، به اینگونه که نیت نماز نمود و تکبیر افتتاح گفت.

«فاستفتح البقرة»: شروع به خواندن سوره‌ی بقره کرد.

«فلايمر»: نمی گذشت، عبور نمی کرد.

«وقف»: درنگ کرد.

«فسأل»: از خدا رحمت را طلبید.

«فتعوذ»: از عذاب، به خدا پناه برد.

«الجبروت»: صیغه‌ی مبالغه به معنی: قدرت و عظمت و کبریایی.

«الملکوت»: عزّت و بزرگواری و تسلّط و چیرگی؛ دارایی و تصرف؛ پادشاهی

خاصّ خدا.

«الکبرياء»: بزرگواری و تکبّر، مُلک و پادشاهی.

«العظمة»: بزرگی و عزت.

«ثم سورة سورة يفعل مثل ذلك»: آن گاه پیامبر ﷺ همچنان در هر رکعتی

همین گونه عمل می کردند. یعنی در رکعت سوم، پس از فاتحه، سوره‌ی نساء و در

رکعت چهارم، پس از فاتحه، سوره‌ی مائده را می خواندند.





باب (۴۴)

صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ  
وَالْآلِ وَسَلَّمَ

قرائت رسول خدا



۳۱۴- (۱) حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ ، حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ ابْنِ أَبِي مُلَيْكَةَ ، عَنْ يَعْلَى بْنِ مَمْلَكٍ : أَنَّهُ سَأَلَ أُمَّ سَلَمَةَ عَنْ قِرَاءَةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ؟ فَإِذَا هِيَ تَنْعَتُ قِرَاءَةً مُفَسَّرَةً: حَرْفًا حَرْفًا.

۳۱۴- (۱) ... عبدالله بن ابی مُلیکه گوید: یعلی بن مملک رضی الله عنه از ام سلمه رضی الله عنها - همسر گرامی رسول خدا صلی الله علیه و آله - درباره‌ی نحوه و چگونگی قرائت پیامبر صلی الله علیه و آله سؤال کرد؛ ام سلمه رضی الله عنها نیز بیان داشت که قرائت آن حضرت صلی الله علیه و آله واضح و روشن بود؛ اینطور که هر حرفی از کلمات قرآن را کاملاً روشن و واضح تلفظ می‌فرمودند.



«قراءة مفسّرة»: قرائتی واضح و روشن.

«حرفاً حرفاً»: توضیح و تفسیر عبارت «قراءة مفسّرة» است؛ یعنی قرائت پیامبر صلی الله علیه و آله چنان واضح بود که هر حرفی از قرآن را کاملاً روشن و واضح و حرف به حرف تلفظ می‌فرمودند.

۳۱۵- (۲) حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ ، حَدَّثَنَا وَهْبُ بْنُ جَرِيرٍ بْنِ حَازِمٍ ، حَدَّثَنَا أَبِي ، عَنْ قَتَادَةَ ، قَالَ : قُلْتُ لِأَنْسِ بْنِ مَالِكٍ : كَيْفَ كَانَتْ قِرَاءَةُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ؟ قَالَ : مَدًّا .

۳۱۵- (۲)... قتاده رضی اللہ عنہ گوید: از انس بن مالک رضی اللہ عنہ پرسیدم: قرائت رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم چگونه بود؟ وی در پاسخ بدین سؤال گفت: آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم معمولاً کلمات قرآن را با مد و کشیدگی قرائت می فرمودند و هر حرفی را کاملاً روشن و واضح تلفظ می فرمودند.

۳۱۶- (۳) حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ جُبَيْرٍ ، حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ سَعِيدٍ الْأُمَوِيُّ ، عَنْ ابْنِ جُرَيْجٍ ، عَنْ ابْنِ أَبِي مُلَيْكَةَ ، عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ قَالَتْ : كَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقْطَعُ قِرَاءَتَهُ يَقُولُ : «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» ثُمَّ يَقِفُ ، ثُمَّ يَقُولُ : «الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ» ثُمَّ يَقِفُ ، وَكَانَ يَقْرَأُ : (مَالِكِ يَوْمَ الدِّينِ) .

۳۱۶- (۳)... ام سلمه رضی اللہ عنہا - همسر گرامی پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم - گوید: رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم قرائت خویش را (در هر جا که لازم می دیدند) قطع می فرمودند و سپس دوباره شروع به قرائت می کردند. به عنوان مثال: آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم می خواندند: «الحمد لله رب العالمين»؛ آن گاه وقف می کردند و پس از وقف، دوباره می گفتند: «الرحمن الرحيم»؛ سپس وقف می کردند و قرائت خویش را قطع می فرمودند (و پس از آن، آیه ی دیگر را می خواندند)؛ و پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم «مالک يوم الدين» [به «الف»] می خواندند، نه به

فتحہ: مَلِک].

«یقطع قراءته»: پیامبر ﷺ قرائت خود را در هر کجا که لازم می‌دیدند، قطع می‌فرمودند و سپس دوباره شروع به خواندن می‌کردند؛ و این کار بیانگر درست قرائت کردن پیامبر ﷺ است؛ زیرا قرائت ایشان واضح بود و هر حرفی از کلمات قرآن را کاملاً روشن تلفظ می‌فرمودند و کلمات را در حد اعتدال کشیده و روشن اداء می‌نمودند و جملات و کلمات قرآن را به صورت شمرده و کشیده و حرف به حرف بیان می‌داشتند.

«و کان یقرأ (مالک يوم الدين)»: یعنی پیامبر ﷺ آیهی «مالک يوم الدين» را به الف [مالک] می‌خواندند، نه به فتحه [مَلِک].

و در حقیقت، نسخه پردازان کتاب «الشائل المحمدية»، دچار سهو و اشتباه شده‌اند؛ زیرا که عبارت درست که در جامع ترمذی نیز بدان اشاره شده، همان عبارت «ملک يوم الدين» است. یعنی: پیامبر ﷺ «ملک» را به فتح می‌خواندند نه «مالک» به الف؛ و همین قرائت ابو عبید نیز است.

۳۱۷- (۴) حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ، حَدَّثَنَا اللَّيْثُ، عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ صَالِحٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي قَيْسٍ قَالَ: سَأَلْتُ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهَا عَنْ قِرَاءَةِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: أَكَانَ يُسِرُّ بِالْقِرَاءَةِ أَمْ يُجَهِّرُ؟ قَالَتْ: كُلُّ ذَلِكَ قَدْ كَانَ يَفْعَلُ قَدْ كَانَ رَبُّمَا أَسْرًا وَرَبُّمَا جَهْرًا، فَقُلْتُ: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ فِي الْأَمْرِ سَعَةً.

پیرامون چگونگی قرائت پیامبر ﷺ در نماز شب پرسیدم؛ که آیا قرائت آن حضرت ﷺ در نماز شب آهسته بود یا بلند؟ وی در پاسخ گفت: پیامبر ﷺ به هر دو صورت تلاوت می‌فرمودند؛ اینطور که گاهی آهسته و گاهی نیز بلند به قرائت در نماز شب می‌پرداختند.

عبدالله بن ابی قیس رضی الله عنه گوید: به عایشه رضی الله عنها گفتم: سپاس و ستایش خداوندی را سزااست که در این کار، گشایش قرار داده است.

«سألت عایشه عن قرائت النبی ﷺ»: منظور، قرائت پیامبر ﷺ در نماز شب است؛ زیرا ترمذی همین روایت را در سنن خویش در باب «قرائت در نماز شب» آورده است و در آنجا چنین نقل کرده است: «عن عبدالله بن ابی قیس رضی الله عنه قال: سألت عایشة رضی الله عنها: کیف كانت قراءة النبی ﷺ باللیل؟» «از عایشه رضی الله عنها درباره‌ی چگونگی قرائت پیامبر ﷺ در نماز شب پرسیدم.

«یُسِرُّ»: آهسته و پوشیده می‌خواند.

«یَجْهَرُ»: بلند و آشکار می‌خواند.

«رُبَّمَا»: چه بسا، گاهی اوقات.

«سعة» گشایش، گنجایش، عدم عُسر و حرج.

به هر حال رسول خدا ﷺ همواره جانب تیسیر و تخفیف و سهولت و آسانگیری را بر جانب تشدید و تعسیر و تشدد و سختگیری ترجیح می‌دادند؛ چون

به خوبی می‌دانستند که مبنای شریعت مقدس اسلام، پیوسته بر آسانگیری و رفع عُسر و حَرَج از بندگان است.

۳۱۸- (۵) حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ غَيْلَانَ، حَدَّثَنَا وَكِيعٌ، حَدَّثَنَا مِسْعَرٌ، عَنْ أَبِي الْعَلَاءِ الْعَبْدِيِّ، عَنْ نَجِيحِ بْنِ جَعْدَةَ، عَنْ أُمِّ هَانِيٍّ، قَالَتْ: كُنْتُ أَسْمَعُ قِرَاءَةَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِاللَّيْلِ وَأَنَا عَلَى عَرِيشِي.

۳۱۸- (۵)... اُم هانی رضی اللہ عنہا (دختر ابوطالب، خواهر علی رضی اللہ عنہ و

دختر عموی پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم) گوید: خودم صدای قرائت رسول

خدا صلی اللہ علیہ وسلم را در نماز شب می‌شنیدم؛ در حالی که من در کلبه و

آلاچیق خویش آرمیده بودم.



«عریشی»: آلاچیق. سایبان. خانه‌ای که در سایه‌ی آن استراحت کنند. کلبه.

خیمه ماندی که از شاخه‌های درخت درست کنند. هودج. کجاوه. و در اینجا

مراد همان «سایبان و آلاچیق» است.

۳۱۹- (۶) حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ غَيْلَانَ، حَدَّثَنَا أَبُو دَاوُدَ، حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ قُرَّةَ قَالَ: سَمِعْتُ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ مُغْفَلٍ يَقُولُ: رَأَيْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلَى نَاقَتِهِ يَوْمَ الْفَتْحِ وَهُوَ يَقْرَأُ (أَنَا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا لِيُغْفَرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ) قَالَ: فَقَرَأَ وَرَجَعَ، قَالَ: وَقَالَ: مُعَاوِيَةُ بْنُ قُرَّةَ: لَوْلَا أَنْ يَجْتَمَعَ النَّاسُ عَلَيَّ لَأَخَذْتُ لَكُمْ فِي ذَلِكَ الصَّوْتِ. أَوْ قَالَ: اللَّحْنِ.

۳۱۹ - (۶)... عبدالله بن مغفل رضی الله عنه گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله را به روز فتح مکه در حالی دیدم که بر شتر خویش سوار بودند و سوره‌ی «إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ» [سوره‌ی فتح] را تلاوت می‌فرمودند. عبدالله بن مغفل رضی الله عنه گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله این سوره را به صورت ترجیع و صوت خوش تلاوت کردند.

شعبه که یکی از راویان این حدیث است گوید: معاویه بن قره گفت: اگر بیم آن نبود که مردم بر گرد من جمع شوند، من برای شما همان لحن و ترجیع را می‌خواندم.

«ناقته»: شتر پیامبر صلی الله علیه و آله.

«یوم الفتح»: روز فتح مکه‌ی مکرمه.

«رَجَّعَ»: آوازش را در گلو گردانید. «ترجیع»: آواز را در گلو گردانیدن.

تلاوت قرآن با نغمه و نوای دل انگیز — به شرط رعایت تجوید — امری است کاملاً مشروع و مطلوب؛ و علاوه بر اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله در تأیید آن فرموده است: «زَيَّنُوا الْقُرْآنَ بِأَصْوَاتِكُمْ» «با نواهای دل انگیز خویش، آیه‌های قرآن را تزیین نمایید»، عملاً نیز آن را تأیید فرموده است؛

و روایت شده که شبی پیامبر صلی الله علیه و آله در حالی که ابوبکر رضی الله عنه و عمر رضی الله عنه نیز در خدمت او بودند از جایی می‌گذشتند؛ وقتی نوای دل انگیز تلاوت عبدالله بن مسعود رضی الله عنه را شنیدند در جای خود ایستادند و مدتی به آن نوا گوش دادند. آن گاه



پیامبر ﷺ فرمود: «کسی که می‌خواهد قرآن را با طراوت و تازگی و همانگونه که فرود آمده است، تلاوت نماید باید تلاوتش مانند تلاوت همین «ابن اُم عبد» [عبدالله بن مسعود] باشد.»

و همچنین نوای دلاویز سالم مولی ابی حذیفه ؓ و ابوموسی اشعری ؓ را به هنگام تلاوت قرآن، تحسین کرده است؛ از این رو، فرد مسلمان و تلاوت کننده، می‌تواند به آواز بلند قرآن را بخواند مگر در حالی که حمل بر ریا و تظاهر شود یا در محلی باشد که کسانی در حال نماز یا خواب باشند و از صدای او اذیت شوند.

«لحن»: آواز خوش، آهنگ دل نواز و نغمه‌ی زیبا و نیکو.

۳۲۰- (۷) حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ ، حَدَّثَنَا نُوحُ بْنُ قَيْسٍ الْحَدَّادِيُّ ، عَنْ حُسَامِ بْنِ مَصْلَكٍ ، عَنْ قَتَادَةَ قَالَ : مَا بَعَثَ اللَّهُ نَبِيًّا إِلَّا حَسَّنَ الْوَجْهَ حَسَنَ الصَّوْتِ ، وَكَانَ نَبِيُّكُمْ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حَسَّنَ الْوَجْهَ حَسَنَ الصَّوْتِ وَكَانَ لَا يَرْجِعُ .

۳۲۰- (۷)... قتاده ؓ گوید: خداوند متعال هیچ پیامبری را به

نبوت و رسالت مبعوث نکرد، مگر اینکه خوش سیما و خوش صد

بود؛ و پیامبر شما - حضرت محمد ﷺ - نیز خوش صورت و

خوش صدا بودند؛ و قرآن را با ترجیع تلاوت نمی کردند.

«و کان لا یرجع»: پیامبر ﷺ قرآن را با ترجیع تلاوت نمی فرمودند و آواز را در گلو نمی گردانیدند.

ناگفته نماند که عدم ترجیع پیامبر ﷺ در قرائت، همیشگی و دائمی نبود؛

بلکہ در برخی اوقات، با ترجیع قرائت می خواندند؛ چنان کہ در فتح مکہ چنین رفتار کردند. و حدیث فوق نیز بیانگر همین قضیہ است؛ یعنی پیامبر ﷺ در برخی اوقات، قرآن را با ترجیع تلاوت نمی فرمودند.

۳۲۱- (۸) حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ حَسَّانَ، حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ أَبِي الزِّنَادِ، عَنْ عَمْرِو بْنِ أَبِي عَمْرٍو، عَنْ عِكْرَمَةَ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُمَا قَالَ: كَانَتْ قِرَاءَةُ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رُبَّمَا يَسْمَعُهَا مَنْ فِي الْحُجْرَةِ وَهُوَ فِي الْبَيْتِ.

۳۲۱- (۸)...عبدالله بن عباس رضی اللہ عنہ گوید: قرائت رسول خدا ﷺ

چنان بود کہ گاهی اشخاصی کہ در صحن حیاط خانہ بودند،

صدای قرائت آن حضرت ﷺ را از درون حُجرہ می شنیدند.

(یعنی قرائت پیامبر گرامی اسلام ﷺ به صورت متوسط و میانه

بود کہ نہ بسیار بلند بود و نہ بسیار کوتاہ و پوشیدہ.)

«الحُجْرَةُ»: صحن حیاط خانہ.

«الْبَيْت»: خانہ. جمع: بیوت.

باب (۴۵)

گریه کردن رسول خدا ﷺ



۳۲۲- (۱) حَدَّثَنَا سُؤَيْدُ بْنُ نَصْرٍ، حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْمُبَارَكِ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ سَلَمَةَ، عَنْ ثَابِتٍ، عَنْ مُطَرِّفٍ - وَهُوَ ابْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الشَّخِيرِ -، عَنْ أَبِيهِ قَالَ: أَتَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَهُوَ يُصَلِّي، وَلِجَوْفِهِ أَرِيزٌ كَأَرِيزِ الْمَرْجَلِ مِنَ الْبُكَاءِ.

۳۲۲- (۱)...مطرف، از پدرش، عبدالله بن شخیر رضی الله عنه روایت می‌کند

که وی گفت: در حالی پیش رسول خدا صلی الله علیه و آله رفتم که ایشان نماز

می‌خواندند؛ (و چنان در نماز می‌گریستند که) صدای گریستن

ایشان به سان جوشیدن دیگ بود!



«ازیز»: آواز، بانگ، صوت، آواز جوشش دیگ، گرمی و سوزش و جنبش.  
«المرجل»: دیگ.

۳۲۳- (۲) حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ غَيْلَانَ، حَدَّثَنَا مُعَاوِيَةُ بْنُ هِشَامٍ، حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنْ الْأَعْمَشِ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ عُبَيْدَةَ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «أَقْرَأُ عَلَيْكَ» فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَقْرَأُ عَلَيْكَ وَعَلَيْكَ أَنْزَلَ؟ قَالَ: «إِنِّي أَحِبُّ أَنْ أَسْمَعَهُ مِنْ غَيْرِي» فَقَرَأْتُ سُورَةَ النَّسَاءِ حَتَّى بَلَغْتُ

(وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيدًا) قَالَ: فَرَأَيْتُمْ عَيْنِي رَسُولَ اللَّهِ تَهْمِلَانِ.

۳۲۳ - (۲)... عبدالله بن مسعود رضی اللہ عنہ گوید: پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم به من

فرمودند: برای من قرآن بخوان. بدیشان گفتم: ای رسول

خدا صلی اللہ علیہ وسلم! آیا من برای شما قرآن را بخوانم، در صورتی که قرآن

بر شما نازل شده است؟! آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم فرمودند: من دوست

دارم که قرآن را از غیر خود بشنوم.

عبدالله بن مسعود رضی اللہ عنہ گوید من نیز شروع به تلاوت سوره‌ی

«نساء» کردم و چون به این آیه رسیدم: «فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ

بشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيدًا» [نساء، ۴۱/۱]؛ «ای محمد صلی اللہ علیہ وسلم!

حال اینان چگونه خواهد بود بدان گاه که از هر ملتی، گواهی (از

پیغمبران برای شهادت بر قوم خود) بیاوریم و تو را نیز به عنوان

شاهدی بر (قوم خود، از جمله‌ی) اینان (یعنی تنگ چشمان و نافرمایان)

بیاوریم؟»؛

مشاهده کردم که از چشم‌های مبارک رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم اشک

می‌بارید.

«اقْرَأْ عَلَيَّ»: برای من قرآن بخوان.

«تهملان»: چشم‌ها اشک می‌بارید و از آنها اشک فرو می‌ریخت.

«شهِيداً»: گواه. پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم در روز رستاخیز، بر کسانی که پیام الهی را به

آنان ابلاغ کرده، گواه آورده می‌شود تا بر مؤمنان به ایمانشان و بر کافران به

کفرشان و بر منافقان به نفاقشان گواهی دهد.

و به این ترتیب علاوه بر گواهی اعضای پیکر آدمی، و گواهی زمینی که بر آن زیست کرده، و گواهی فرشتگان خدا بر اعمال او، هر پیامبری نیز گواه امت خویش است به این که پیام الهی را به آنان ابلاغ کرده‌اند؛ و پیامبر گرامی اسلام ﷺ که آخرین و بزرگترین پیامبران الهی است، نیز گواه بر امت خود و سایر امت‌ها خواهد بود.

۳۲۴- (۳) حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ حَدَّثَنَا جَرِيرٌ، عَنْ عَطَاءِ بْنِ السَّائِبِ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو قَالَ: انْكَسَفَتِ الشَّمْسُ يَوْمًا عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يُصَلِّي حَتَّى لَمْ يَكَدْ يَرُكْعُ، ثُمَّ رَكَعَ، فَلَمْ يَكَدْ يَرْفَعُ رَأْسَهُ، ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ، فَلَمْ يَكَدْ أَنْ يَسْجُدَ، ثُمَّ سَجَدَ، فَلَمْ يَكَدْ أَنْ يَرْفَعُ رَأْسَهُ، ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ، فَلَمْ يَكَدْ أَنْ يَسْجُدَ، ثُمَّ سَجَدَ، فَلَمْ يَكَدْ أَنْ يَرْفَعُ رَأْسَهُ، فَجَعَلَ يَنْفُخُ وَيَبْكِي، وَيَقُولُ: «رَبِّ أَلَمْ تَعِدْنِي أَنْ لَا تُعَذِّبُهُمْ وَأَنَا فِيهِمْ؟ رَبِّ أَلَمْ تَعِدْنِي أَنْ لَا تُعَذِّبُهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ؟! وَنَحْنُ نَسْتَغْفِرُكَ». فَلَمَّا صَلَّى رَكَعَتَيْنِ ابْجَلَّتِ الشَّمْسُ، فَقَامَ فَحَمِدَ اللَّهَ تَعَالَى، وَاثْنَى عَلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: «إِنَّ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ آيَتَانِ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ، لَا يَنْكَسِفَانِ لِمَوْتِ أَحَدٍ وَلَا لِحَيَاتِهِ، فَإِذَا انْكَسَفَا فَافْرَعُوا إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ تَعَالَى».

۳۲۴- (۳)...عبدالله بن عمرو رضی اللہ عنہ گوید: به روزگار رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم

روزی خورشید گرفت و کسوف اتفاق افتاد؛ از این رو پیامبر گرامی

اسلام به نماز ایستادند و چنان قرائت و قیام نماز را طولانی

نمودند که گویا نمی‌خواستند به رکوع بروند؛ آن گاه به رکوع رفتند و چنان در حال رکوع باقی ماندند که گویا نمی‌خواستند سر خویش را از رکوع بردارند.

سپس سر خویش را از رکوع برداشتند و چنان در قیام پس از رکوع ایستادند که گویی نمی‌خواستند به سجده بروند؛ آن گاه به سجده رفتند و چنان در حال سجده باقی ماندند که گویی نمی‌خواستند سر را از سجده بردارند؛ پس از آن سر را از سجده برداشتند و چنان در میان دو سجده نشستند که گویی نمی‌خواستند به سجده بروند؛ آن گاه به سجده رفتند و به گونه‌ای سجده را طولانی نمودند که گویی نمی‌خواهند سر را از سجده بردارند؛ و در حال سجده بسیار می‌گریستند و بی‌تابی می‌کردند و با خود می‌گفتند:

«رَبِّ اَلَمْ تَعِدْنِي اَنْ لَا تُعَذِّبَهُمْ وَاَنَا فِيهِمْ؟ رَبِّ اَلَمْ تَعِدْنِي اَنْ لَا تُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ؟ وَنَحْنُ نَسْتَغْفِرُكَ» «پروردگارا! آیا به من مژده و نوید ندادی که تا زمانی که من در میان آنها هستم، آنان را عذاب نفرمایی؟ بار خدایا! آیا به من وعده ندادی که تا زمانی که آنان استغفار می‌کنند و از تو آمرزش می‌خواهند، آنها را عذاب نکنی؟ بار خدایا! ما از تو آمرزش گناهانمان را خواهیم و رحمت و لطف تو را چشم می‌داریم.»

عبدالله بن عمرو رضی الله عنه گوید: چون رسول خدا صلی الله علیه و آله دو رکعت نماز



خورشید گرفتگی خواندند، خورشید ظاهر شد و کسوف برطرف گردید؛ از این رو آن حضرت ﷺ از جای برخاستند و به سپاس و ستایش خداوندی، مشغول شدند و به بیان پرتوی از حمد و ستایش و تعریف و تمجید او تعالی پرداختند، و آن گاه فرمودند:

«بی تردید خورشید و ماه هر دو مخلوق و نشانه و دلیل و برهانی بر وجود و قدرت و عظمت ذات خداوند می‌باشند (و هر یک از آنها دارای خصوصیات و قوانین مختص به خود هستند) و به خاطر فوت کسی یا تولّد فردی به حالت کسوف (کم نوری یا بی نوری) در نمی‌آیند؛ و هر گاه خسوف و کسوف اتفاق افتاد و خورشید و ماه بی نور یا کم نور گردیدند، فوراً به یاد و ذکر خدا مشغول شوید (تا از عذاب و غضب خدا در امان باشید).»

«اَنكَسَفَتِ الشَّمْسُ يَوْمًا عَلَىٰ عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ»: به روزگار پیامبر ﷺ روزی خورشید گرفت. به احتمال زیاد این خورشید گرفتگی به روز مرگ ابراهیم پسر رسول خدا ﷺ صورت گرفته است.

چنان که در کتب تاریخی و روایی نقل شده که روز مرگ ابراهیم خورشید گرفت؛ مردم گفتند: خورشید به واسطه‌ی مرگ ابراهیم گرفت. چون رسول خدا ﷺ این خبر را شنیدند، از خانه بیرون آمدند و خطبه‌ای ایراد فرمودند؛ نخست سپاس و ستایش الهی را به جای آوردند و سپس فرمودند: ای مردم! خورشید و ماه، دو نشانه از نشانه‌های قدرت خدایند، و برای مرگ و زندگی

کسی نمی‌گیرند؛ و چون خورشید و ماه گرفتگی می‌بینید به مساجد پناه برید. و در این هنگام رسول خدا ﷺ گریست. مردم گفتند: ای رسول خدا ﷺ! شما که پیامبرید گریه می‌کنید؟ فرمود: من هم انسانم، چشم می‌گرید و دل افسرده می‌شود و چیزی نمی‌گوئیم که خدا را به خشم آورد؛ به خدا سوگند ای ابراهیم! ما بر تو اندوهناکیم.

گویند: ابراهیم هنگام مرگ هیجده ماهه بود؛ و پیامبر ﷺ فرمود: برای او در بهشت دایه‌ای است.

«کسوف»: گرفته شدن خورشید؛ تاریک شدن قرص خورشید هنگامی که ماه میان زمین و خورشید واقع می‌شود و نمی‌گذارد اشعه‌ی خورشید به زمین برسد؛ اگر تمام خورشید بگیرد کسوف کُلّی، و اگر قسمتی از آن گرفته شود، کسوف جزئی نامیده می‌شود.

«خسوف»: گرفته شدن ماه؛ و این حالت در اثر حائل شدن زمین میان خورشید و ماه رخ می‌دهد و تمام یا قسمتی از ماه تاریک می‌شود؛ زیرا جرم زمین، مانع رسیدن نور خورشید به ماه می‌گردد. در فارسی «ماه گرفتگی» می‌گویند.

«ألم تعدنی»: آیا به من مژده و نوید ندادی.

«ینفخ و ینکی»: سخت گریه می‌کرد.

«انجلت الشمس»: خورشید ظاهر و هویدا گشت و خورشید گرفتگی

برطرف شد.

«اثنی علیه»: به بیان حمد و ستایش خدا پرداخت.

«لاینکسفان»: نمی‌گیرند، کم نور یا بی نور نمی‌شوند.

«فافرعو»: به خدا پناه برید، تضرّع کنید.

خورشید گرفتگی و یا ماه گرفتگی، از نشانه‌های قدرت و عظمت خداوند هستند که گاهی ظاهر می‌شوند و مناسب است که هنگام ظهور آنان، بندگان خدا با فروتنی و افتادگی تمام و با خشوع و خضوع کامل، در مقابل قدرت و عظمت خداوند دانا و توانا کرنش برند و خواهان رحم و کرم و لطف و احسان او شوند. در زمان رسول خدا ﷺ نیز درست همان روزی که فرزند شیر خوارشان - ابراهیم - تقریباً در یک و نیم سالگی دار فانی را وداع گفت، کسوف اتفاق افتاد. در آن زمان، یکی از رسوم و باورهای غلط دوران جاهلیّت این بود که در اثر وفات مردان بزرگ، کسوف واقع می‌شود؛ گویی خورشید چادر سیاه ماتم بر سر کشیده است!

در وفات ابراهیم نیز این باور غلط تقویت شد؛ به گونه‌ای که در برخی از روایات وارد شده که برخی از مردم به صراحت این باور غلط را بیان داشتند. رسول خدا ﷺ در آن موقع با ترس و نهایت بیم و هراس، دو رکعت نماز با جماعت اقامه کردند. این نماز با سایر نمازها متفاوت بود. آن حضرت ﷺ قرائت این نماز را بسیار طولانی کرد و در وقت قرائت، بارها به بارگاه خدا خم شدند (گویا رکوع می‌کردند) و باز راست می‌ایستادند و قرائت را به گونه‌ای طولانی ادامه می‌دادند. ایشان رکوع و سجده‌ی آن نماز را نیز خیلی طولانی کردند و در قومه و جلسه‌ی آن نیز زیاد طول دادند، و در اثنای نماز با تضرّع و خشوع تمام، دعا می‌کردند؛ پس از نماز خطبه‌ای ایراد فرمودند و به نحو خاصی این عقیده و باور جاهلی که «کسوف بر اثر مرگ مردان بزرگ پیش می‌آید» را رد کردند.

ایشان در این خطبه فرمودند: این عقیده و باور جاهلی، هیچ اصل و اساسی ندارد، بلکه در حقیقت خورشید و ماه دو نشانه از نشانه‌های عظمت و قدرت خداوندند و هنگامی که کسوف و خسوف صورت می‌گیرد باید با خشوع و فروتنی کامل به سوی خداوند متوجه شوند و به یاد او پناه ببرند و در بارگاه او تضرع بنمایند.

به هر حال، از این روایت دانسته می‌شود که پیامبر ﷺ قیام، قرائت، رکوع، سجده، قومه و جلسه‌ی نماز کسوف را بسیار طولانی کردند در حالی که عادت پیامبر ﷺ این نبود که نماز با جماعت را اینقدر طولانی کنند؛ بلکه از این کار منع می‌نمودند.

۳۲۵- (۴) حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ غِيْلَانَ، حَدَّثَنَا أَبُو أَحْمَدَ، حَدَّثَنَا شُعْبَانُ، عَنْ عَطَاءِ بْنِ السَّائِبِ، عَنْ عِكْرَمَةَ، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُمَا قَالَ: أَخَذَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ابْنَةً لَهُ تَقْضِي، فَأَحْتَضَنَهَا، فَوَضَعَهَا بَيْنَ يَدَيْهِ، فَمَاتَتْ وَهِيَ بَيْنَ يَدَيْهِ، وَصَاحَتْ أُمُّ أَيْمَنَ، فَقَالَ - يَعْنِي: النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - : «أَتَبْكِينَ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ؟!» فَقَالَتْ: أَلَسْتُ أَرَاكَ تَبْكِي؟ قَالَ: «إِنِّي لَسْتُ أَبْكِي، إِنَّمَا هِيَ رَحْمَةٌ، إِنَّ الْمُؤْمِنَ بِكُلِّ خَيْرٍ عَلَى كُلِّ حَالٍ، إِنْ نَفْسُهُ تَنَزَّعُ مِنْ بَيْنِ جَنْبَيْهِ، وَهُوَ يَحْمَدُ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ».

۳۲۵- (۴)...عبدالله بن عباس رضی اللہ عنہ گوید: پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم یکی از

دختر بچه‌های خویش (نواسه‌ی دختری خویش، یعنی امامه

دختر زینب، دختر رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم) را که در حال جان کندن

بود، در آغوش گرفتند؛ سپس آن دختر را در جلو خویش بر زمین نهادند، و پس از ساعتی آن دختر در مقابل دیدگان رسول خدا ﷺ دار فانی را وداع گفت و در گذشت؛ در این هنگام ام ایمن رضی الله عنها با صدای بلند شروع به گریستن کرد. رسول خدا ﷺ بدو فرمودند: آیا در حضور فرستاده و پیامبر خدا چنین گریه می کنی؟

ام ایمن رضی الله عنها گفت: من می بینم که شما نیز گریه می کنید؟ آن حضرت ﷺ فرمودند: گریه ی من از ناشکیبایی و بی تابي نیست؛ بلکه این گریه ی رحمت و رأفت و عطوفت و مهربانی است (که خداوند در دل های انسانها قرار داده است)؛ همانا تمام اوضاع و احوال شخص مومن، برای وی خیر است؛ (و در هر حال بدو خیر و نیکی می رسد؛ به طوری که اگر بدو نعمت برسد، شکر خدا را گوید، و اگر بدو نعمتی و بلایی رسد، در برابر آن صبر و شکیبایی می ورزد)؛ و به راستی نفس مؤمن از میان دو پهلویش کشیده می شود، و با وجود این باز هم خداوند متعال را حمد و سپاس می گوید.



«ابنة له»: دختر پیامبر ﷺ. برای این قسمت از حدیث دو تفسیر شده است:

۱. مراد از دختر پیامبر ﷺ نواسه ی دختری ایشان به نام «أمامة» است.

أمامة، دختر زینب رضی الله عنها و او نیز دختر رسول خدا ﷺ است. زینب رضی الله عنها

با ابوالعاص بن ربیع ازدواج کرد و حاصل ازدواج آنها دختری با نام «امامة» بود.

از این رو مراد از عبارت «ابنة له»: نواسه‌ی دختری پیامبر ﷺ است که به طور مجازی به پیامبر ﷺ نسبت داده شده است؛ زیرا خود دختران پیامبر ﷺ هیچ کدام از آنها در سنین کوچکی در نگذشتند، بلکه تمام دختران پیامبر ﷺ بزرگ شدند و ازدواج کردند.

۲. برخی از علماء و شارحان گفته‌اند که لفظ «ابنة» نمی‌تواند صحیح باشد؛ زیرا در هیچ یک از کتابهای تاریخ و سیره نیامده است که پیامبر ﷺ دختری را در سنین کوچکی از دست داده باشند. و نوه‌های دختری آن حضرت ﷺ هم در حیات آن بزرگوار نمرده‌اند؛ از این رو به احتمال قوی به جای عبارت «ابنة» که به معنی «دختر بچه» است، کلمه‌ی «ابن» به معنی «پسر بچه» درست است. و در این صورت می‌توان آن را به ابراهیم پسر آن حضرت ﷺ معنی نمود.

«تقاضی»: در حال مرگ بود.

«فاحتضنها»: رسول خدا ﷺ آن دختر بچه را در آغوش گرفت.

«صاحت»: جیغ کشید، با صدای بلند گریست.

«أُم ایمن»: نام وی: برکه دختر ثعلبة بن عمرو بن حصن بن مالک بن سلمة بن عمرو بن النعمان است. بدو «أم الظباء» نیز می‌گویند. وی کنیز و خادم رسول خدا ﷺ بود که آن حضرت ﷺ او را از پدرشان عبدالله به ارث برده بودند. آن حضرت ﷺ وی را آزاد کرد و به ازدواج زید ﷺ درآورد که حاصل ازدواج

آنها، پسری به نام «أسامة» شد. اُم ایمن رضی الله عنها در جنگ اُحد و خیبر نیز شرکت کرد و زخمی‌ها را مداوا نمود. و در اوائل خلافت عثمان بن عفان رضی الله عنه در گذشت و چهره در نقاب خاک کشید.

«انّ المؤمن بكلّ خير على كلّ حال»: یعنی تمام اوضاع و احوال شخص مومن، برای وی خیر است؛ و در هر حال بدو خیر می‌رسد، به طوری که اگر به او نعمت و احسانی از جانب خدا برسد، شکر خداوند را به جای می‌آورد - از این رو برایش خیر است -؛ و اگر به او مصیبت و بلایی برسد، باز هم در مقابل آن صبر و شکیبایی می‌ورزد که باز نیز برای وی خیر خواهد بود.

۳۲۶- (۵) حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ، حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ مَهْدِيٍّ، حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنْ عَاصِمِ بْنِ عُبَيْدِ اللَّهِ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَبَلَ عُثْمَانَ بْنَ مَظْعُونٍ وَهُوَ مَيِّتٌ وَهُوَ يَبْكِي، أَوْ قَالَ: عَيْنَاهُ تَهْرَاقَانِ.

۳۲۷- (۵)...عایشه رضی الله عنها گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چهره‌ی عثمان بن مظعون رضی الله عنه را پس از مرگ وی بوسیدند، و در همان حال گریه می‌کردند.

یا راوی گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم چهره‌ی عثمان بن مظعون رضی الله عنه را پس از مرگ او بوسیدند، در حالی که از چشمهای آن حضرت رضی الله عنه اشک فرو می‌ریخت.

«قَبْلَ»: بوسید۔ پیامبر ﷺ یا چہرہ ی عثمان بن مظعون ﷺ را بوسیدند و یا پیشانی او را [یعنی بین دو چشم او را]۔

«او قال»: این شک در گفتار، از ناحیہی راوی است۔

«مہراقان»: از دو چشم پیامبر ﷺ اشک فرو می ریخت۔

«عثمان بن مظعون»: عثمان ﷺ در جنگ بدر شرکت کرد و پس از بازگشت از جنگ بدر رحلت نمود۔ گویند: پیامبر ﷺ میان عثمان بن مظعون ﷺ و ابوالہیثم بن تیہان ﷺ عقد برادری و اخوت بست و عثمان بن مظعون ﷺ در بدر شرکت کرد و در ماہ شعبانی کہ سی امین ماہ ہجرت بود در گذشت و چہرہ در نقاب خاک کشید۔

و عثمان ﷺ چنان مورد احترام رسول خدا ﷺ بود و در نزد ایشان چنان گرانقدر و برگزیدہ بود کہ در وقت رحلت وی، پیامبر ﷺ چہرہ ی او را بوسیدند و بر او گریستند، بہ گونه ای کہ عایشہ رضی اللہ عنہا گوید: اشکهای پیامبر ﷺ را دیدم کہ بر گونه ی عثمان ﷺ چکید۔

۳۲۷- (۶) حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ مَنْصُورٍ، أَخْبَرَنَا أَبُو عَامِرٍ، حَدَّثَنَا فُلَيْحٌ وَهُوَ ابْنُ سُلَيْمَانَ، عَنْ هِلَالِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: شَهِدْنَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَرَسُولُ اللَّهِ جَالِسٌ عَلَى الْقَبْرِ، فَرَأَيْتُ عَيْنَيْهِ تَدْمَعَانِ، فَقَالَ: «أَفِيكُمْ رَجُلٌ لَمْ يُقَارِفِ اللَّيْلَةَ؟» قَالَ أَبُو طَلْحَةَ: أَنَا، قَالَ: «انْزِلْ» فَانْزَلَ فِي قَبْرِهَا.



۳۲۷ - (۶)... انس بن مالک رضی الله عنه گوید: در حالی به تشییع جنازه‌ی یکی از دختران پیامبر صلی الله علیه و آله حاضر شدیم که آن حضرت صلی الله علیه و آله بر کنار گور نشسته بودند. انس رضی الله عنه گوید: دیدم که از چشمهای آن حضرت صلی الله علیه و آله اشک فرو می‌ریزد. آن گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: آیا در میان شما کسی هست که دیشب با همسر خویش گرد نیامده باشد؟

ابوطلحه رضی الله عنه گفت: من دیشب با همسر خود نزدیکی نکرده‌ام! آن حضرت صلی الله علیه و آله بدو فرمودند: تو وارد گور دخترم شو. ابوطلحه رضی الله عنه نیز وارد گور او شد.

«شهدنا»: حاضر شدیم.

«ابنة لرسول الله صلی الله علیه و آله»: مراد ام کلثوم رضی الله عنها دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله است که پس از وفات خواهرش «رقیه رضی الله عنها»، به عقد نکاح عثمان بن عفان رضی الله عنه درآمد. «تدمعان»: چشمها اشک می‌ریخت.

«لم يقارف الليلة»: دیشب با همسر خویش نزدیکی نکرده باشد.

علماء و صاحب نظران اسلامی گفته‌اند: عثمان بن عفان رضی الله عنه همسر ام کلثوم رضی الله عنها، در شب مرگ و حال احتضار او با یکی از کنیزان خویش گرد آمده بود، از این رو رسول خدا صلی الله علیه و آله بر او خشمگین بودند. به گونه‌ای که وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «کسی وارد گور دخترم شود که دیشب با همسرش نزدیکی نکرده است»، عثمان بن عفان رضی الله عنه خویش را کنار کشید؛ زیرا که وی در شب

احتضار ام کلثوم رضی اللہ عنہا با کنیزش نزدیکی کرده بود؛ از این سبب پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم او را  
 از داخل شدن در گور منع کرد.  
 «انزل»: در گور فرود بیا.

باب (۴۶)

رختخواب

و بستر رسول خدا ﷺ



۳۲۸- (۱) حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ حُجْرٍ، أَنبَأَنَا عَلِيُّ بْنُ مُسْهِرٍ، عَنْ هِشَامِ بْنِ عُرْوَةَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: إِنَّمَا كَانَ فِرَاشُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الَّذِي يَنَامُ عَلَيْهِ مِنْ أَدَمَ، حَشْوُهُ لَيْفٌ.

۳۲۸- (۱)...عایشه رضی اللہ عنہا گوید: رختخوابی که رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم بر

آن می خوابیدند از پوستی بود که انباشته از لیف خرما بود.



«فِرَاش»: بستر، رختخواب، هر چیز گسترده‌ای.

«أَدَمَ»: پاره‌ای پوست. برخی این واژه را به «پوست دباغی شده» ترجمه کرده اند؛ و برخی نیز به «پوست قرمز رنگ»؛ و برخی به مطلق «پوست» ترجمه نموده‌اند.

«حَشْوُهُ»: هر چه که بدان درون چیزی را پُر کنند. «حَشْوُ»: پُر کردن، حشو و زواید افزودن، انباشتن، فرو کردن، چپاندن.

«لَيْفٌ»: رشته، تار، نخ، ریشه، بافت. در اینجا مراد همان «لیف خرما» است.

۳۲۹- (۲) حَدَّثَنَا أَبُو الْخَطَّابِ زَيْدُ بْنُ نَحْيٍ الْبَصْرِيُّ، حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَيْمُونٍ، حَدَّثَنَا

جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ: سُئِلْتُ عَائِشَةَ: مَا كَانَ فِرَاشُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي بَيْتِكَ؟ قَالَتْ: مِنْ أَدَمَ، حَشْوُهُ مِنْ لَيْفٍ. وَسُئِلْتُ حَفْصَةَ: مَا كَانَ فِرَاشُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي بَيْتِكَ؟ قَالَتْ: مِسْحًا، ثَنِيهِ ثَنِيَّتَيْنِ فَيَنَامُ عَلَيْهِ، فَلَمَّا كَانَ ذَاتَ لَيْلَةٍ قُلْتُ: لَوْ ثَنَيْتُهُ أَرْبَعَ ثَنِيَّاتٍ لَكَانَ أَوْطَأَ لَهُ، فَثَنَيْتُهُ لَهُ بِأَرْبَعِ ثَنِيَّاتٍ، فَلَمَّا أَصْبَحَ قَالَ: «مَا فَرَشْتُمْ لِي اللَّيْلَةَ؟» قَالَتْ: قُلْنَا: هُوَ فِرَاشُكَ، إِلَّا أَنَا ثَنَيْتُهُ بِأَرْبَعِ ثَنِيَّاتٍ، قُلْنَا: هُوَ أَوْطَأُ لَكَ! قَالَ: «رُدُّوهُ لِحَالَتِهِ الْأُولَى، فَإِنَّهُ مَنَعَنِي وَطَاءَتُهُ صَلَاتِي اللَّيْلَةَ».

۳۲۹ - (۲)... جعفر بن محمد صادق علیه السلام از پدرش [محمد بن

علی علیه السلام] روایت می‌کند که وی گفت: از عایشه رضی الله عنها پرسیده شد:

رختخواب پیامبر صلی الله علیه و آله در خانه‌ی تو چه بود؟ او در پاسخ گفت:

رختخواب رسول خدا صلی الله علیه و آله از پوستی بود که انباشته از لیف

خرما بود.

و از حفصه رضی الله عنها پرسیده شد: رختخواب پیامبر صلی الله علیه و آله در خانه‌ی

تو چه بود؟ او گفت پلاسی پشمین بود که ما معمولاً آن را دو لایه

می‌کردیم و آن حضرت صلی الله علیه و آله بر آن می‌خوابیدند.

حفصه رضی الله عنها گوید: شبی با خود گفتم: اگر این پلاس پشمین را

چهار لایه پهن کنم، برای پیامبر صلی الله علیه و آله نرم‌تر و بهتر خواهد بود؛ از

این رو آن را برای رسول خدا صلی الله علیه و آله چهار لایه کردم؛ و چون آن

حضرت صلی الله علیه و آله شب را به صبح رساندند، فرمودند: دیشب چه

چیزی را برای من پهن کرده بودید و چه تغییری در رختخواب

من آمده بود؟

حفصه رضی اللہ عنہا گوید: بدیشان گفتم: رختخواب، همان رختخواب  
همیشگی شما است، با این تفاوت که ما آن را چهار لایه کرده  
بودیم تا برای شما نرم تر و بهتر باشد!

پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم فرمودند: آن را به همان حال اول برگردانید؛ زیرا که  
نرمی آن، مانع خواندن نماز شب من شده است و مرا از نماز تهجد  
بازداشته است.

«مِسْحًا»: پلاسی که بر روی آن نشینند؛ پوشاکی پشمین که راهبان بپوشند. و  
در اینجا مراد همان «پلاس پشمین» است.  
«ثَنِيَّة»: دو لایه کردیم آن را.  
«ثَنِيَّتَيْنِ»: دو لایه.  
«أَوْطًا»: نرم تر و خوشایندتر.  
«مَنْعَتْنِي»: بازداشت مرا.  
«وَأَطَاعَتَهُ»: نرمی آن.

پیرامون رختخواب و بستر رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم در احادیث و روایات دیگری نیز  
به تفصیل سخن گفته شده است. به عنوان مثال: حارثة بن محمد بن عبد الرحمن بن  
ابو الرجال می گوید: همراه قاسم بن محمد، پیش مادر بزرگم عمرة دختر  
عبد الرحمن رفتم. گفت: عایشه رضی اللہ عنہا برایم نقل کرد که پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم اجازه فرمود  
عمر بن خطاب رضی اللہ عنہ به حضورش برسد؛ و رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم دراز کشیده و میان

ایشان و زمین فقط حصیری بود که بر پهلوی ایشان اثر گذاشته بود و زیر سر آن حضرت ﷺ متکایی از چرم بود که از لیف خرما انباشته شده بود و از بالا سر آن حضرت ﷺ هم چند مشک خالی باد کرده آویخته بود.

و عایشه رضی الله عنها نیز می گوید: بانویی از انصار به خانه ی من آمد و رختخواب پیامبر ﷺ را که یک عبای تا شده بود دید؛ و به خانه ی خویش رفت و تشکی انباشته از پشم فرستاد. چون رسول خدا ﷺ پیش من آمد، فرمود: این چیست؟ گفتم: ای رسول خدا ﷺ! فلان بانوی انصاری پیش من آمد و رختخواب شما را دید؛ از این رو به خانه ی خویش رفت و این تشک انباشته از پشم را فرستاد. آن حضرت ﷺ فرمود: این را برگردان؛ سپس فرمودند: ای عایشه رضی الله عنها! اگر می خواستم، خداوند کوه هایی از طلا و نقره را در اختیارم قرار می داد.

و جندب بن سفیان می گوید: شاخه ی خرما بنی به بدن پیامبر ﷺ گیر کرد و انگشت ایشان را برید و زخمی کرد؛ فرمود: چیزی نیست، انگشتی زخمی و خون آلود شده و در راه خدا، اندک و ناچیز است.

گوید: پیامبر ﷺ را به خانه بردند و روی تختی که رویه اش حصیری بود بستری کردند و زیر سر ایشان بالشی که از لیف خرما انباشته بود، نهادند.

عمر بن خطاب رضی الله عنه به حضور پیامبر ﷺ آمد و چون حصیر بر پهلوی رسول خدا ﷺ اثر گذاشته بود، آن را دید و گریست. پیامبر ﷺ فرمود: چه چیزی تو را به گریه واداشته است؟ گفت: ای رسول خدا ﷺ! خسرو و قیصر را به یاد آوردم که بر تختهای زرین می نشینند و لباس سُنْدَس و استبرق می پوشند. پیامبر ﷺ فرمود: آیا خوشنود نیستید که برای شما آخرت و برای ایشان دنیا باشد؟



گوید: در خانه چند مشک خالی پُر باد بود. عمر رضی الله عنه گفت: اگر صلاح بدانید دستور دهید اینها را بیرون ببرند؛ فرمود: نه، اینها از اسباب و اثاثیه‌ی همین خانه است.

و عبدالله بن مسعود رضی الله عنه گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله روی حصیری خوابید و حصیر روی پوست ایشان اثر گذاشت، و چون بیدار شد، من شروع به دست کشیدن به محل نشان حصیر کردم و گفتم: چه می‌شود اگر به ما اجازه فرمایی که روی این حصیر چیزی بگسترانیم تا از تأثیر آن محفوظ بمانی؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: مرا با دنیا چه کار است؛ داستان من و دنیا چون سواری است که زیر درختی، سایه‌ای می‌گیرد و سپس به سرعت حرکت می‌کند و درخت را رها می‌کند.



باب (۴۷)

تواضع

و فروتنی پیامبر ﷺ



۳۳۰- (۱) حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مَنِيعٍ وَسَعِيدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْمَخْزُومِيُّ، وَغَيْرُ وَاحِدٍ قَالُوا : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ بْنُ عُيَيْنَةَ، عَنِ الزُّهْرِيِّ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ، عَنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ : « لَا تُطْرُونِي كَمَا أَطْرَبَ النَّصَارَى ابْنَ مَرْيَمَ، إِنَّمَا أَنَا عَبْدٌ، فَقُولُوا : عَبْدُ اللَّهِ وَرَسُولُهُ ».

۳۳۰- (۱) ...عمر بن خطاب رضی اللہ عنہ گوید: رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم فرمودند:

در مدح و ستایش من، از حد تجاوز نکنید، همانطور که مسیحیان در مدح و ستایش عیسی علیه السلام پسر مریم علیها السلام از حد گذشتند (و گفتند عیسی پسر خدا است)؛ همانا من فقط بنده‌ی خدا می‌باشم. و درباره‌ی من بگویید: محمد صلی اللہ علیہ وسلم بنده و فرستاده‌ی خدا است.



« لَا تُطْرُونِي »: در مدح و ستایش من از حد تجاوز نکنید.

آنچه به تواتر ثابت شده، این است که پیامبر ما حضرت محمد صلی اللہ علیہ وسلم، پسر عبدالله، پسر عبدالمطلب هاشمی قریشی می‌باشد. و از پدری به نام عبدالله و از مادری به نام آمنه دختر وهب، در شهر مکه، در عام الفیل، همانند یک انسان

متولد شده، و همانند یک انسان رشد و نمو یافته و همانند انبیاء و پیامبران مُرسَلِ پیش از خود، مبعوث گردیده و متفاوت با دیگر پیامبران الهی نبوده است؛ تا آن اندازه که مشیت الهی بود، در دنیا ماند و زندگی کرد؛ آن گاه همانند سایر انبیاء به سوی پروردگار باز گشت؛ «إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ» [زمر / ۳۰].

و همانطور که از پیامبران الهی در قیامت پرس و جو خواهد شد از ایشان نیز سؤال خواهد شد:

«يَوْمَ تَجْمَعُ اللَّهُ الرُّسُلَ فَيَقُولُ مَاذَا أُجِبْتُمْ قَالُوا لَا عِلْمَ لَنَا إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّمُ الْغُيُوبِ» [مائده / ۱۰۹].

قرآن، عنوان بشر و انسانی بودن محمد ﷺ را در چندین موضع تأکید نموده است و خداوند متعال در چندین آیه به ایشان دستور داده است که این مطلب را به مردم ابلاغ نمایند: «قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ...» [کهف / ۱۱۰] «قُلْ سُبْحَانَ رَبِّيَ هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا» [اسراء / ۹۳]

و این بدان معنی است که پیامبر ﷺ نیز بشری مانند سایر مردم است و جز وحی و رسالت، امتیازی از بقیه‌ی مردم ندارد.

پیامبر معنی بشر بودن و بندگی خود را به درگاه خداوند بیان داشته است، و امت را از پیروی سنت‌های ادیان گذشته که پیامبران خود را تقدیس و در مدح و ستایش آنان مبالغه و زیاده روی می‌کنند، بر حذر می‌دارد و می‌فرماید:

«در مدح و ستایش من از حد تجاوز نکنید، همانطور که مسیحیان در مدح عیسی پسر مریم از حد گذشتند و گفتند عیسی پسر خدا است؛ زیرا من فقط بنده و فرستاده‌ی پروردگار می‌باشم.»

وقتی که پیامبر گرامی اسلام ﷺ، همانند سایر مردم، یک بشر است دیگر

معنی ندارد که از نور یا از طلا و ... آفریده شده باشند، بلکه ایشان از آب جهنده‌ای که از صُلب مرد و میان استخوانهای سینه‌ی زن خارج می‌شود، آفریده شده است. این از لحاظ ماده‌ای که آن حضرت ﷺ از آن آفریده شده است، اما از حیث رسالت و هدایت، ایشان نور خدا و چراغ فروزان هدایت و ارشاد هستند. چنان که قرآن می‌فرماید:

«يَتَأْتِيَ النَّبِيَّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَهِيدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا ﴿٤٥﴾ وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَسِرَاجًا مُنِيرًا» [احزاب / ۴۵-۴۶]؛ «يَتَأْهَلُ الْكِتَابُ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ كَثِيرًا مِمَّا كُنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْكِتَابِ وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ» [مائده / ۱۵]؛ «فَقَامُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ» [تغابن / ۸]؛ «يَتَأْتِيَ الَّذِينَ ءَامَنُوا كُونُوا قَوْمِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا أَعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ» [نساء / ۱۸۴]؛ «الرَّ كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ إِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ» [ابراهيم / ۱].

۳۳۱- (۲) حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، أَبْنَانَا سُؤَيْدُ بْنُ عَبْدِ الْعَزِيزِ، عَنْ حُمَيْدٍ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ امْرَأَةً جَاءَتْ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَتْ لَهُ: إِنَّ لِي إِلَيْكَ حَاجَةً؟ فَقَالَ: «اجْلِسِي فِي أَيِّ طَرِيقِ الْمَدِينَةِ شِئْتَ أَجْلِسِي إِلَيْكَ».

خدا ﷻ آمد و بدیشان گفت: مرا با شما نیازی است (و دوست دارم آن را فقط با شما در میان بگذارم).  
رسول خدا ﷺ نیز فرمودند: در هر راهی از راه‌های مدینه که می‌خواهی بنشین تا من به نزد تو آیم (و نیازت را پاسخ گویم).

«امراة»: برخی از علماء گفته‌اند که نام این زن «أم زفر» بود که چندان عاقل نیز نبود.

«حاجة»: نیاز، کار، احتیاج، خواسته.

به هر حال، از این روایت تواضع و فروتنی پیامبر ﷺ دانسته می‌شود؛ و ایشان از همه کس متواضع‌تر و از تکبر و نخوت از همه دورتر بودند. بینوایان را سرکشی می‌کردند و با تهیدستان نشست و برخاست داشتند و دعوت بردگان و زنان بیوه و دیوانه را اجابت می‌کردند و در میان یاران‌شان همانند یکی از آنان می‌نشستند و نمی‌گذاشتند که افراد آنچنان که پیش پای پادشاهان از جای برمی‌خیزند، پیش پای ایشان از جای برخیزند.

عایشه رضی الله عنها می‌گوید: پای افزارشان را خود تعمیر می‌کردند، و جامه‌ی خودشان را می‌دوختند، و با دستان خودشان همانند یکی از شماها در خانه‌ی خودشان کار می‌کردند.

فردی از افراد بشر بودند؛ جامه‌ی خودشان را وصله می‌زدند و گوسفند خویش را خود می‌دوشیدند و کارهای شخصی خودشان را انجام می‌دادند و هر کس برای گفتگو یا مسئله‌ای آن حضرت ﷺ را نشسته یا ایستاده نگه می‌داشتند،



بیش از طرف مقابل شکیبایی می‌ورزیدند تا خود او انصراف حاصل کند. هر کس از ایشان حاجتی را می‌طلبید جز با روا کردن حاجت وی، یا با سخنی مطبوع و مقبول، او را باز نمی‌گردانیدند.

۳۳۲- (۳) حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ حُجْرٍ، أَتْبَانَا عَلِيُّ بْنُ مُسْهِرٍ، عَنْ مُسْلِمٍ الْأَعْوَرِ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يُعَوِّدُ الْمَرْضَى، وَيَشْهَدُ الْجَنَائِزَ، وَيَرْكَبُ الْحِمَارَ، وَيُجِيبُ دَعْوَةَ الْعَبْدِ، وَكَانَ يَوْمَ بَنِي قُرَيْظَةَ عَلَى حِمَارٍ مَخْطُومٍ مَجْبَلٍ مِنْ لَيْفٍ، وَعَلَيْهِ إِكَافٌ مِنْ لَيْفٍ.

۳۳۲- (۳)...انس بن مالک رضی اللہ عنہ گوید: رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم بیماران را

عیادت می‌کردند؛ در تشییع جنازه‌ها شرکت می‌نمودند؛ بر الاغ

سوار می‌شدند و دعوت بردگان را اجابت می‌کردند.

و آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم به روز جنگ بنی قریظه، بر الاغی سوار بودند

که لگامش ریسمانی بود که از لیف خرما بافته شده بود؛ و بر آن

الاغ، پالانی از لیف خرما بود.

«يعود»: از بیمار عیادت می‌کرد.

«المرضى»: بیماران. دردمندان. پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم از هر بیماری، چه کافر و چه

مسلمان، عیادت می‌نمودند.

«الجنائز»: جمع «جِنَازَة»: مرده، جسد مرده. و به فتح جیم: «جِنَازَة»: به تابوت

اطلاق می‌شود.

«یحییٰ»: می پذیرفت، اجابت می فرمود.

«العبد»: برده.

«بنی قریظہ»: وقتی رسول خدا ﷺ به مدینہ منورہ تشریف آورد، معاہدہ و قراردادہ بین مہاجرین و انصار و یہود منعقد کرد و در آن معاہدہ با یہود صلح نمود و آنہا را بر دین و اموالشان آزاد گذاشت و شرایطی را برای طرفین لازم الاجرا قرار داد. در این قرار داد «بند» زیر بہ چشم می خورد:

«ہر کسی علیہ امضاء کنندگان آن بجنگد، ہمگی موظف خواہند بود کہ متحد شوند و در برابر او یکدیگر را یاری کنند. امضاء کنندگان این قرارداد یکدیگر را در خیرخواہی و نیکی نہ در گناہ، یاری و کمک کنند و ہر کسی بر مدینہ منورہ تہاجم آورد ہمگی دست بہ دست ہم دادہ و از آن دفاع کنند.»

اما با وجود این پیمان صریح، «حی بن اخطب» یہودی کہ رئیس «بنی نظیر» بود موفق شد بنی قریظہ را بہ نقض این پیمان و ہمدست شدن با قریش وادار کند، در صورتی کہ رئیس قبیلہ «کعب بن اسد قُرَظِی» گفتہ بود: ما تا بہ حال از محمد ﷺ بہ جز راستگویی و وفاداری چیز دیگری ندیدہ ایم، اما ہمین «کعب بن اسد» پیمان شکنی کرد و از عہدی کہ با مسلمانان بستہ بود، اظہار برائت نمود. وقتی خبر پیمان شکنی بہ رسول خدا ﷺ رسید، آن حضرت ﷺ سعد بن معاذ را کہ سردار قبیلہ «اوس» و ہم پیمان بنی قریظہ بود بہ اتفاق «سعد بن عبادہ» کہ سردار قبیلہی خزرج بود و چند نفر دیگر از انصار نزد یہود فرستادند، تا مسألہ را تحقیق و بررسی نمایند. وقتی این ہیأت نزد یہود رفت، آنہا را بہ مراتب، بدتر از آنچه شنیدہ بود یافت، طوری کہ نسبت بہ رسول خدا ﷺ

جسارت نمودند و گفتند: «مَنْ رسول الله؟»، «پیامبر کیست؟» ما که هیچ پیمانی با محمد ﷺ نداریم.

بعد از این ماجرا، عملاً برای جنگ علیه مسلمانان دست به کار شدند و بدین طریق خواستند لشکر مسلمانان را از پشت، ضربه بزنند و این چیز به مراتب سخت‌تر از تهاجم علنی و جنگ در جبهه بود.

این قضیه بر مسلمانان، بی‌نهایت سخت و دشوار بود، به گونه‌ای که سعد بن معاذ رضی الله عنه که بیش از دیگران به مهربانی و همدردی با یهود معروف بود و در هر موردی برای آنها دلسوزی می‌کرد، وقتی در خندق تیر خورد و رگ بازویش قطع شد و مرگش یقینی گشت، دعا کرد: «بارخدا! مرا نکش تا اینکه دیدگانم را با سرانجام بنی قریظه روشن بگردانی و هلاکت آنها را با چشم خویش بینم.»

وقتی رسول خدا ﷺ همراه مسلمانان از خندق برگشتند و اسلحه خود را زمین گذاشتند، جبرئیل علیه السلام به محضر آن حضرت ﷺ رسید و گفت: ای رسول خدا! شما اسلحه خود را گذاشته‌اید؟! آن حضرت ﷺ فرمود: آری. جبرئیل گفت: اما فرشتگان هنوز اسلحه خود را نگذاشته‌اند و دستور خداوند متعال این است که به سوی بنی قریظه حرکت نمایید؛ من به سوی آنها در حال حرکت هستم و آنها را دچار تزلزل می‌کنم؛ رسول خدا ﷺ به یکی از یاران خویش دستور داد که در میان مردم اعلام کند: «هر کس که آماده سمع و طاعت است نماز عصر را به جز محل بنی قریظه در جایی دیگر نخواند.»

بدین ترتیب آن حضرت ﷺ در محل بنی قریظه فرود آمد و ۲۵ شب آنها را مورد محاصره قرار داد تا اینکه از محاصره به تنگ آمدند و خداوند متعال در

دل‌هایشان رعب و وحشت انداخت و طبق قضاوت سعد بن معاذ رضی الله عنه مردانشان کشته شد؛ ثروت‌هایشان تقسیم گردید و زنان و کودکانشان به اسارت گرفته شدند.

به هر حال داوری و قضاوت سعد بن معاذ رضی الله عنه در مورد بنی قریظه به اجرا درآمد؛ بدین ترتیب مدینه‌ی منوره از کلیه‌ی مراکز جنگی و لانه‌های توطئه‌ی یهود پاک سازی گردید و مسلمانان از ضربات داخلی و هرج و مرج درونی ایمن گشتند.

«مخطوم»: لگام شده، الاغی که لگام شده بود.

«بحبل من لیف»: ریسمانی که از لیف خرما بافته شده باشد.

«اکاف»: پالان، پالان خر.

۳۳۳- (۴) حَدَّثَنَا وَاصِلُ بْنُ عَبْدِ الْأَعْلَى الْكُوفِيُّ . حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ فُضَيْلٍ ، عَنِ الْأَعْمَشِ ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ : كَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يُدْعَى إِلَى خُبَزِ الشَّعِيرِ وَالْإِهَالَةِ السِّنْخَةِ فَيَجِيبُ ، وَلَقَدْ كَانَ لَهُ دِرْعٌ عِنْدَ يَهُودِيٍّ فَمَا وَجَدَ مَا يَفْكُهَا حَتَّى مَاتَ .

۳۳۳- (۴)...انس بن مالک رضی الله عنه گوید: گاهی اوقات اتفاق می افتاد

که رسول خدا صلی الله علیه و آله به خوردن نان جوین و دنبه‌ای که بو گرفته بود دعوت می شدند؛ و ایشان نیز، آن دعوتی را می پذیرفتند.

و زره رسول خدا صلی الله علیه و آله در نزد مردی یهودی (در قبال یک بار جو)

گرو بود؛ و تا هنگامی که آن حضرت صلی الله علیه و آله درگذشتند، نتوانستند

آن را از گرو بیرون آورند.

«یُدعی»: دعوت کرده می‌شد.

«خبز الشعیر»: نان جوین.

«الاهالة»: دنبه و پیه یا روغن گداخته؛ هر روغنی که نان خورش باشد.

«السِّنْحَة»: بو گرفته، فاسد.

«دِرْع»: زره.

«یهودی»: مراد ابوشحم یهودی، مردی از قبیله‌ی بنی ظَفَر است. چنان که در حدیثی دیگر آمده است:

پیامبر ﷺ زره‌ی از زره‌های خویش را برای گرفتن مقداری جو، پیش ابوشحم یهودی که مردی از قبیله‌ی بنی ظَفَر بود به گرو گذاشت.

در روایات آمده است که پیامبر ﷺ رحلت فرمود در حالی که زره آن حضرت ﷺ در قبال سی صاع جو که برای قوت روزانه‌ی عیال خویش گرفته بود، در گرو بود؛ و پیامبر ﷺ از دنیا رحلت فرمودند در حالی که نتوانستند آن را از گرو بیرون آورند.

۳۳۴- (۵) حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ غَيْلَانَ، حَدَّثَنَا أَبُو دَاوُدَ الْحَفَرِيُّ، عَنْ سُفْيَانَ، عَنْ الرَّبِيعِ بْنِ صَبِيحٍ عَنْ يَزِيدَ بْنِ أَبَانَ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَجَّ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلَى رَحْلِ رَثٍ، وَعَلَيْهِ قَطِيفَةٌ لَا تُسَاوِي أَرْبَعَةَ دَرَاهِمَ فَقَالَ: «اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ حَجًّا لَا رِيَاءَ فِيهِ وَلَا سُمْعَةً».

۳۳۴ - (۵) ... انس بن مالک رضی الله عنه گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله حج گزاردند در حالی که سوار بر شتری بودند که جهاز کهنه و فرسوده‌ای داشت و بر آن جهاز فرسوده نیز قطیفه و بالا پوشی بود که چهار درهم ارزش نداشت؛ و آن حضرت صلی الله علیه و آله با خود این کلمات را زمزمه می‌فرمودند:

«اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ حَجًّا لَا رِيَاءَ فِيهِ وَلَا سُمْعَةً»؛ «بار خدایا! این حج را حَجِّی بگردان که در آن هیچ گونه ریا و آوازه‌ای نباشد و آن را خاص خویش قرار بده».



«حَجَّ»: آهنگ خانه‌ی کعبه برای زیارت آن کرد.

«رحل»: جهاز شتر.

«رَثَّ»: کهنه و فرسوده.

«قطیفه»: پارچه، بالا پوش، جامه یا پارچه‌ی پُرزدار، هوله‌ی بزرگ که پس از آب تنی روی دوش می‌اندازند و بدن را با آن خشک می‌کنند.

«لاتساوی»: نمی‌ارزید، ارزش قیمت گذاری نداشت.

«دراهم»: جمع «درهم»؛ مأخوذ از کلمه‌ی در اخم یونانی؛ درم، مسکوک

نقره؛ پول نقد؛ مسکوک نقره در عهد ساسانیان، واحد پول از اوائل اسلام تا دوره‌ی مغول.

«ریاء»: خود را به نیکوکاری جلوه دادن برخلاف حقیقت؛ تظاهر به نیکوکاری

و پاکدامنی؛ عمل نیک برای جلب نظر مردم کردن نه به جهت رضای خدا.

«سَمْعَة»: شهرت و آوازه. اینکه شخص کار نیکو بکند و خود را در افواه مردم بیاندازد تا به نیکوکاری مشهور شود.

به هر حال، پیامبر ﷺ با دو خصلت سادگی و تواضع، آینه‌ی تمام‌نمای کرامتی بود که خداوند برای انسان قایل شده؛ کرامتی که از درون وجود انسان به او داده می‌شود و نمی‌تواند آن را با ظواهر فریبنده و تصنعی پیرامون خود فرا چنگ آورد.

پیامبر ﷺ خود سادگی و تواضع بود که در مرد کاملی تجلی یافته بود. این تواضع و سادگی از درون جانش برخاسته بود؛ و لذا او مظاهر کاذب ریاست و فرمانروایی و یا تجملات و تکلفاتی را که لازمه‌ی آنها است؛ و نیز کردار و گفتار عوام فریبانه‌ای را که پیرامون وی گرد آمده بود، متلاشی کرد.

پیامبر ﷺ فردی نزدیک، با وقار، جوانمرد، خوش‌خوی و خوش‌برخورد بود؛ متواضع و فروتن بود؛ رفتار و کردارش طبیعی بود؛ تک‌تک این اعمال نشان‌دهنده‌ی خلق و خوی او بود؛ درست همانگونه که عکس، نشان‌دهنده‌ی صاحب آن است.

همه‌ی این سادگی و تواضع برخاسته از وجود پاکش که آینه‌ی تمام‌نمای وی بود چیزی از هیبت و محبت وی نکاست. در توصیف او گفته شده است که هر کس برای اولین بار او را می‌دید، وی را با دیده‌ی احترام و شکوه می‌نگریست؛ و هر کس با او همنشین می‌شد، او را دوست می‌داشت و لذا رابطه‌ی مردم و اصحابش با وی، رابطه‌ای سرشار از ادب و محبت و متانت کامل بود.

به هر حال، چنانچه ما زندگی پیامبر ﷺ را آن گونه که زینده‌ی آن است

بررسی می کردیم، امروز او در قلبهایمان زنده می بود؛ همان گونه که در میان اصحابش زنده بود. و الگو و سرمشقی را که به گونه های مختلف با کردار و گفتارش ارائه داده بود هنوز هم می دیدیم که واضح و بی ابهام است همچون وجود بزرگ و باشکوهش که آراسته به اخلاقی است که هیچ پوششی از کذب و فریب ندارد و ریا را بدان راهی نیست.

او شب و روز، در نهان و آشکار، در سختی و آسایش، در ناتوانی و قدرت، در بازار آن وقت که یک جوان بود، در پیری در حالی که بر تخت نبوت و اقتدار نشسته بود، در همه ی این حالات تنها به یک صورت دیده می شود.

پیامبر ﷺ با اخلاقش، شخصیتی از سادگی و تواضع بود که دگرگونی و تغییری بدو راه نیافت. او وجودی بود که با آسمان پیوند یافت، و بر زمین زیست؛ به مردم نزدیک بود؛ و نزد آنان دوست داشتنی بود؛ و لذا آن حضرت ﷺ در تمام مراحل زندگی اش، الگویی بود که ما امروز بیش از هر چیزی نیازمند آن هستیم؛ او همان الگویی بود که نظام اجتماعی اسلام بر آن استوار گردید، و مردم را در سایه ی اخوت اسلامی مساوی شمرد به گونه ای که ثروت یا جاه یا حسَب و نسب، سبب ارتقای شأن کسی یا کسب اعتبار وی نمی گردد؛ فرد یا مؤمنی است پرهیزگار یا فاجر است بخت برگشته؛ مردم همگی از آدم اند و آدم از خاک. و به راستی این است اخلاق پیامبر ﷺ که هیچ نقابی بر آن نیست.

۳۳۵- (۶) حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، أَتْبَانَا عَفَّانُ، حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ سَلَمَةَ، عَنْ حُثَيْبٍ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: لَمْ يَكُنْ شَخْصٌ أَحَبَّ إِلَيْهِمْ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ



صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ.

قَالَ: وَكَانُوا إِذَا رَأَوْهُ لَمْ يَقُومُوا، لِمَا يَعْمُونَ مِنْ كَرَاهَتِهِ لِذَلِكَ.

۳۳۵ - (۶)... انس بن مالک رضی اللہ عنہ گوید: محبوب ترین و دوست

داشتنی ترین فرد از دیدگاه صحابه، شخص پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم بود؛ و

هیچ کس در نظر آنان از رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم محبوب تر نبود؛

انس بن مالک رضی اللہ عنہ گوید: (با وجود اینکه پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم محبوب

ترین فرد در نظر صحابه بود باز هم) هرگاه که رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم را

می دیدند، پیش پای ایشان از جای بر نمی خاستند (همچنان که

افراد، پیش پای پادشاهان از جای بر می خیزند)؛ چون

می دانستند که پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم از این کار خوششان نمی آید.



«أَحَبُّ»: دوست داشتنی تر، محبوب تر.

«لَمْ يَقُومُوا»: پیش پای پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم بر نمی خاستند.

«کراهته»: بد دانستن پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم این کار را.

حال سؤال اینجاست که آیا برخاستن به خاطر کسی که می آید یا وارد

می شود یا عبور می کند، بدعت است یا مشروع؟

در پاسخ بدین سؤال باید گفت که:

علماء و صاحب نظران اسلامی با همدیگر اختلاف نظر دارند؛ برخی از آنها

برخاستن را به طور مطلق منع کرده اند؛ از جمله: احمد بن محمد از دی معروف به

«ابن الحاج» و استدلال کرده اند به روایتی که ابوداود و ابن ماجه از ابوامامه رضی اللہ عنہ

روایت کرده‌اند که گوید:

«رسول خدا ﷺ بر ما وارد شد در حالی که بر عصایش تکیه کرده بود. از جای خود برخاستیم؛ آن حضرت ﷺ فرمود: بلند نشوید آن طور که عجم‌ها در مقابل یکدیگر بلند می‌شوند.»

به فرض صحت این حدیث، آنچه که از آن در این حدیث نهی شده، برخاستن به طور مطلق نیست، بلکه از برخاستن مانند عجم‌ها که با نوعی تعظیم همراه بوده است منع شده، همانطور که از ظاهر حدیث بر می‌آید که پیامبر ﷺ فرمود: «آن طور که عجم‌ها بر می‌خیزند، برنخیزید.»

و اگر مراد رسول خدا ﷺ نهی از برخاستن به خاطر احترام بود، فقط می‌فرمود: «برنخیزید.» اما اینکه آن را با قید عجم‌ها گفته است، برای این است که حضرت ﷺ احساس کرده که صحابه مانند آنها برخاسته‌اند.

و نیز استدلال کرده‌اند به روایتی که معاویه رضی الله عنه نقل کرده که رسول خدا ﷺ فرمودند: «کسی که دوست داشته باشد که مردم برای او دست به سینه بایستند، باید جای خود را از آتش بگیرد.» [ابوداود و ترمذی]

ولی به این حدیث دو جواب داده شده است:

۱. این حدیث بر منع برخاستن دلالت نمی‌کند بلکه بر حذر می‌دارد صاحب منصبی را که دوست دارد برای او برخیزند و به آن فخر و مباهات کند و دچار غرور شود.

۲. روایت نهی نمی‌کند از برخاستنی که به خاطر احترام باشد بلکه نهی می‌کند از اینکه کسی بنشیند و دیگران در اطراف او دست به سینه

بایستند همانطور که در مقابل پادشاهان عجم می‌ایستادند. این معنایی است که مُندری و خطابی و طبرانی و امام نووی آن را ترجیح داده‌اند. مؤید آن روایتی است که طبرانی در کتاب اوسط از انس بن مالک رضی الله عنه روایت می‌کند که:

«یقیناً هلاک شدند کسانی که قبل از شما بودند به خاطر اینکه آنها پادشاهانشان را بزرگ می‌داشتند اینطور که آنها می‌نشستند و اینها سر پا می‌ایستادند.»

و اکثریت فقهاء و صاحب نظران اسلامی می‌گویند: هرگاه برخاستن به خاطر نیکی و احترام باشد نه به خاطر تعظیم و بزرگداشت، جایز است و استدلال کرده‌اند به دلائل ذیل:

۱. بخاری از ابوسعید خدری رضی الله عنه روایت می‌کند که طایفه‌ی بنی قریظه به قضاوت و داوری سعد بن معاذ رضی الله عنه راضی و خوشنود شدند، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هم به دنبال او فرستاد. سعد آمد و حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: برای آقایتان برخیزید. و این امری است برای برخاستن به احترام سعد بن معاذ رضی الله عنه. قاضی عیاض می‌گوید: این برخاستن آن نیست که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از آن نهی کرده، بلکه نهی از این شده که کسی بنشیند و دیگران در اطراف او چون مجسمه راست بایستند تا زمانی که او نشسته است.

۲. نسائی و ابوداود و ترمذی و ابن حبان و حاکم نیشابوری، از عایشه دختر طلحه و او از ام المؤمنین عایشه‌ی صدیقه رضی الله عنها روایت کرده‌اند که: وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دید دخترش فاطمه رضی الله عنها می‌آید به او خوش آمد گفت و

برخاست و او را بوسید و دستش را گرفت و در جای خود نشاند.

۳. وقتی که جعفر عليه السلام از حبشه آمد، پیامبر صلی الله علیه و آله در خیر بود به احترام او برخاست و او را بوسید و فرمود: نمی دانم برای کدام یک از این دو خوشحال باشم؛ برای ورود جعفر یا برای فتح خیر.

۴. ام المؤمنین عایشه رضی الله عنها روایت می کند که: چون زید بن حارثه رضی الله عنه وارد مدینه شد، پیامبر صلی الله علیه و آله در منزل بود؛ در زد، پیامبر صلی الله علیه و آله به استقبال او رفت و او را در آغوش گرفت و بوسید.

۵. ابوداود، از ابوهریره رضی الله عنه روایت می کند که: پیامبر صلی الله علیه و آله با ما صحبت می کرد، وقتی که برخاست ما هم برخاستیم تا دیدیم که وارد خانه شد.

۶. برخاستن به خاطر نیکی و احترام کسی، مصداق این احادیث است:

الف) «أَنْزَلُوا النَّاسَ مَنَازِلَهُمْ»؛ «با توجه به منزلت مردم از آنها پذیرایی کنید».

ب) «إِنَّ مِنْ إِجْلَالِ اللَّهِ تَعَالَى، أَكْرَامَ ذِي الشَّيْبَةِ الْمُسْلِمِ»؛ «یقیناً گرامی داشتن پیرمرد مسلمان، نشانه‌ی بزرگداشت خداوند است».

ج) «لَيْسَ مَنْنًا مَنْ لَمْ يَرْحَمْ صَغِيرَنَا وَلَمْ يَعْرِفْ شَرَفَ كَبِيرِنَا»؛ «از ما نیست کسی که به کوچک ما رحم نمی کند و قدر و منزلت بزرگ ما را نمی شناسد».

۷. برخاستن به عنوان احترام، کاری است که فطرت سلیم انسان آن را می پذیرد و قلباً به آن مایل است و عقل نیز آن را تأیید می کند و با مبادی و اصول اسلام که دعوت به احترام و محبت می کند هماهنگ است.

و ابن رشد، برخاستن به هنگام ورود یا عبور کسی را به چهار قسم تقسیم

کرده است:

۱. حرام: و آن برای کسی است که می خواهد برای او بایستند در حالی که احساس بزرگی و فخر و مباهات می کند بر کسانی که ایستاده اند.
۲. مکروه: و آن برای کسی است که نمی خواهد بر کسانی که ایستاده اند بزرگی و فخر و مباهات کند، ولی بیم آن دارد که دچار آن شود؛ و وقتی که در فرد حالتی شبیه به جباران باشد.
۳. جائز: و آن وقتی است که به خاطر نیکی و احترام و اکرام انجام می گیرد برای کسی که توقع آن را ندارد و شبیه جابران نیست بلکه متواضع است.
۴. مندوب: و آن برای کسی است که از سفر برگشته و با ورود او خوشحال می شوند و می خواهند به او خوش آمد گویند و یا خیری برای او حاصل شده و می خواهند به او تبریک گویند و یا دچار مصیبتی شده و به او تسلیت می گویند.

۳۳۶- (۷) حَدَّثَنَا سُفْيَانُ بْنُ وَكِيعٍ، حَدَّثَنَا جُمَيْعُ بْنُ عُمَرَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْعَجَلِيُّ، أَنَّ أَبَا رَجُلٍ مِنْ بَنِي تَيْمٍ مِنْ وَلَدِ أَبِي هَالَةَ زَوْجِ خَدِيجَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا يُكْنَى أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ ابْنِ أَبِي هَالَةَ، عَنْ الْحُسَيْنِ ابْنِ عَلِيٍّ قَالَ: سَأَلْتُ خَالَي هِنْدَ بْنَ أَبِي هَالَةَ - وَكَانَ وَصَافًا - عَنْ حَلِيَّةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَأَنَا أَشْتَهِي أَنْ يَصِفَ لِي مِنْهَا شَيْئًا فَقَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَعْمًا مُفَحَّمًا، يَتَلَأَلُوْا وَجْهَهُ تَلَأَلُو الْقَمَرِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ، فَذَكَرَ الْحَدِيثَ بِطَوْلِهِ.

قَالَ الْحُسَيْنُ: فَكُنْتُهَا الْحُسَيْنَ زَمَانًا، ثُمَّ حَدَّثَنِي، فَوَجَدْتُهُ قَدْ سَبَقَنِي إِلَيْهِ، فَسَأَلَهُ عَمَّا سَأَلْتُهُ عَنْهُ وَوَجَدْتُهُ قَدْ سَأَلَ أَبَاهُ عَنْ: مَدْخَلِهِ، وَخَرَجِهِ،

وَسَكَلِهِ، فَلَمْ يَدْعَ مِنْهُ شَيْئًا.  
 قَالَ الْحَسَيْنُ: فَسَأَلْتُ أَبِي عَنْ دُخُولِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ:  
 : كَانَ إِذَا أَوَى إِلَى مَنْزِلِهِ جَزَأً دُخُولَهُ ثَلَاثَةَ أَجْزَاءٍ: جُزْءًا لِلَّهِ، وَجُزْءًا لِأَهْلِهِ،  
 وَجُزْءًا لِنَفْسِهِ، ثُمَّ جُزْءًا جُزْأَهُ بَيْنَهُ وَبَيْنَ النَّاسِ، فَيُرَدُّ بِالْخَاصَّةِ عَلَى الْعَامَّةِ، وَلَا  
 يَدْخُرُ عَنْهُمْ شَيْئًا.

وَكَانَ مِنْ سِيرَتِهِ فِي جُزْءِ الْأُمَّةِ إِثَارُ أَهْلِ الْفَضْلِ بِأَذْنِهِ، وَقَسْمُهُ عَلَى قَدْرِ  
 فَضْلِهِمْ فِي الدِّينِ، فَمِنْهُمْ ذُو الْحَاجَةِ، وَمِنْهُمْ ذُو الْحَاجَتَيْنِ، وَمِنْهُمْ ذُو الْحَوَائِجِ،  
 فَيَتَشَاغَلُ بِهِمْ، وَيَسْغَلُهُمْ فِيمَا يُصْلِحُهُمْ وَالْأُمَّةَ مِنْ مَسْأَلَتِهِمْ عَنْهُ، وَإِخْبَارِهِمْ  
 بِالَّذِي يَنْبَغِي لَهُمْ، وَيَقُولُ: «لِيُبَلِّغَ الشَّاهِدُ مِنْكُمْ الْغَائِبَ، وَأُبَلِّغُوَنِي حَاجَةَ  
 مَنْ لَا يَسْتَطِيعُ إِبْلَاغَهَا، فَإِنَّهُ مَنْ أَبْلَغَ سُلْطَانًا حَاجَةَ مَنْ لَا يَسْتَطِيعُ إِبْلَاغَهَا  
 ثَبَّتَ اللَّهُ قَدَمَيْهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ».

لَا يُذَكَّرُ عِنْدَهُ إِلَّا ذَلِكَ، وَلَا يَقْبَلُ مِنْ أَحَدٍ غَيْرِهِ.  
 يَدْخُلُونَ رُؤَادًا، وَلَا يَقْتَرِقُونَ إِلَّا عَنْ ذَوَاقٍ، وَ يُحَرِّجُونَ أَدْلَةً، يَعْنِي: عَلَى  
 الْحَقِيرِ.

قَالَ: فَسَأَلْتُهُ عَنْ مَحَرِّجِهِ كَيْفَ يَصْنَعُ فِيهِ؟  
 قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يُحْزِنُ لِسَانَهُ إِلَّا فِيمَا يَعْنِيهِ،  
 وَيُؤَلِّفُهُمْ وَلَا يُنْفِرُهُمْ، وَيُكْرِمُ كَرِيمَ كُلِّ قَوْمٍ وَيُؤَلِّيه عَلَيْهِمْ، وَيَحْذَرُ النَّاسَ  
 وَنَحْتَرُسُ مِنْهُمْ مَنْ غَيْرِ أَنْ يَطْوِي عَنْ أَحَدٍ مِنْهُمْ بَشْرَهُ وَخُلُقَهُ.  
 وَيَسْفَقُ أَصْحَابَهُ، وَيَسْأَلُ النَّاسَ عَمَّا فِي النَّاسِ، وَيُحَسِّنُ الْحَسَنَ وَيُقْوِيهِ،  
 وَيَقْبِضُ الْقَبِيحَ وَيُوهِيهِ، مُعْتَدِلُ الْأَمْرِ غَيْرُ مُخْتَلِفٍ، لَا يَغْفُلُ مَخَافَةَ أَنْ يَغْفُلُوا أَوْ

يَمِيلُوا، لِكُلِّ حَالٍ عِنْدَهُ عِتَادٌ، لَا يَقْصُرُ عَنِ الْحَقِّ وَلَا يَجَاوِزُهُ، الَّذِينَ يَلُونَهُ مِنَ النَّاسِ: خِيَارُهُمْ، أَفْضَلُهُمْ عِنْدَهُ أَعْمَهُمْ نَصِيحَةٌ، وَأَعْظَمُهُمْ عِنْدَهُ مَنَزَلَةٌ أَحْسَنُهُمْ مُوَاسَاةً وَمُوَازَرَةً.

قَالَ: فَسَأَلْتُهُ عَنْ مَجْلِسِهِ؟

فَقَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَا يَقُومُ وَلَا يَجْلِسُ إِلَّا عَلَى ذِكْرِ، وَإِذَا انْتَهَى إِلَى قَوْمٍ جَلَسَ حَيْثُ يَنْتَهِي بِهِ الْمَجْلِسُ، وَيَأْمُرُ بِذَلِكَ. يُعْطِي كُلَّ جُلَسَائِهِ بِنَصِيْبِهِ، لَا يَحْسِبُ جُلَيْسُهُ أَنْ أَحَدًا أَكْرَمَ عَلَيْهِ مِنْهُ. مَنْ جَالَسَهُ أَوْ فَاوَضَهُ فِي حَاجَةٍ صَابِرُهُ حَتَّى يَكُونَ هُوَ الْمُنْصَرِفُ عَنْهُ، وَمَنْ سَأَلَهُ حَاجَةً لَمْ يَزِدْهُ إِلَّا بِهَا، أَوْ يَمَيِّسُورٍ مِنَ الْقَوْلِ.

قَدْ وَسِعَ النَّاسَ بَسْطُهُ وَخُلُقُهُ، فَصَارَ لَهُمْ أَبَا، وَصَارُوا عِنْدَهُ فِي الْحَقِّ سَوَاءً.

مَجْلِسُهُ: مَجْلِسُ حِلْمٍ وَحَيَاءٍ، وَأَمَانَةٍ وَصَبْرِ، لَا تَرْفَعُ فِيهِ الْأَصْوَاتُ، وَلَا تُؤَبَّنُ فِيهِ الْحُرْمُ، وَلَا تُنْتَفَى فَلَائِنُهُ.

مُتَعَادِلِينَ، بَلْ كَانُوا يَتَفَاضَلُونَ فِيهِ بِالتَّقْوَى، مُتَوَاضِعِينَ، يُوقِرُونَ فِيهِ الْكَبِيرَ، وَيَرْحَمُونَ فِيهِ الصَّغِيرَ، وَيُؤَيِّرُونَ ذَا الْحَاجَةِ، وَيَحْفَظُونَ الْغَرِيبَ.

۳۳۶ - (۷)... حسن بن علی علیه السلام گوید: از دایى خود هند بن ابی

هاله علیه السلام - که توصیف کننده ی صفات و ویژگی ها و خصلت ها و

شمائل ظاهری و اخلاقی پیامبر صلی الله علیه و آله بود - خواستم تا فرازی از

صفات و ویژگی های نیکو و زیبای رسول خدا صلی الله علیه و آله را برای من

توصیف کند و به تصویر بکشد.

هند عليه السلام نیز در مقام توصیف شمائل و صفات ظاهری و اخلاقی پیامبر صلی الله علیه و آله چنین گفت:

رسول خدا صلی الله علیه و آله انسانی پر شکوه و بزرگوار و محترم و تکریم شده بودند؛ چهره‌شان همانند پاره‌ی شب چهارده می‌درخشید و برق می‌زد ...

و تمام این حدیث را همان گونه که در باب نخست [حدیث شماره‌ی ۸] آمده است، بیان کرد.

حسن عليه السلام گوید: این موضوع را مدتی از حسین عليه السلام پنهان داشتم و [و آنچه را که هند عليه السلام برایم از صفات ظاهری و اخلاقی پیامبر صلی الله علیه و آله توصیف کرده بود، مدتی از او پوشیده داشتم]؛ پس از گذشت مدتی، او را از وصفی که هند عليه السلام برایم کرده بود؛ با خبر کردم، ولی متوجه شدم که وی در چنین پرسشی از هند، بر من سبقت و پیشی گرفته است و آنچه را که من از هند عليه السلام درباره صفات پیامبر صلی الله علیه و آله پرسیده بودم، او نیز پیش از من، از هند پرسیده بود؛ و علاوه از آن، از پدرش علی عليه السلام نیز پیرامون چگونگی رفتار پیامبر صلی الله علیه و آله در درون و بیرون خانه، و از روش آن حضرت صلی الله علیه و آله با یاران خود پرسیده بود؛ و علی عليه السلام نیز در پاسخ به پرسشهای حسین عليه السلام از هیچ چیز فرو گذار نکرده بود و بیشتر اوضاع و احوال و صفات و ویژگی‌های اخلاقی و ظاهری رسول خدا صلی الله علیه و آله را برای حسین عليه السلام به تصویر کشیده بود.



حسین علیه السلام گوید: از پدرم علی علیه السلام درباره‌ی نحوه‌ی رفتار رسول خدا صلی الله علیه و آله در درون خانه پرسیدم؟ او در پاسخ گفت: هرگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله به خانه‌ی خویش بر می‌گشتند، مدت زمان توقف خویش را در خانه، به سه بخش تقسیم می‌کردند: یک بخش آن را برای خدا و عبادت و پرستش او، و بخش دیگری را به افراد خانواده‌ی خویش و بخش سوم را برای خود و کارهای شخصی خویش، اختصاص می‌دادند. سپس بخشی را که برای خود اختصاص داده بودند، ویژه‌ی کارهایی قرار می‌دادند که میان ایشان و مردمان بود؛ از این رو اصحاب و یاران برگزیده و خاص ایشان [مانند خلفای راشدین، عَشْرَه‌ی مبَشْرَه و ...] به حضورشان می‌آمدند و از محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله، بهره‌ی کافی را می‌بردند، و به وسیله‌ی همین خواص و برگزیدگان صحابه نیز مطالبی هم برای عموم مردمان از رفتار و کردار پیامبر صلی الله علیه و آله بیان می‌شد؛ و هرگز چیزی را که به خواص اصحاب ایشان و عموم مربوط می‌شد، از آنان پوشیده نمی‌داشتند (بلکه خیرخواه و دلسوز آنان بودند، و آنان را از فایده و ضررشان باخبر می‌گرداندند).

روش آن حضرت صلی الله علیه و آله در بخشی که اختصاص به کارهایی داشت که میان ایشان و مردم بود چنین بود که: آن حضرت صلی الله علیه و آله اهل فضل و تقوا را برای پذیرفتن به حضور خویش، بر دیگران ترجیح

می‌داد و جایگاه و مرتبه‌ی آنان را در دین و دانش در نظر می‌گرفتند.

برخی از اهل فضل و تقوا و اهل دین و دانش، از پیامبر ﷺ یک حاجت، و برخی دو حاجت و برخی نیز حوائج و نیازهای بیشتری داشتند، و موضع‌گیری پیامبر ﷺ در قبال این همه حاجت و نیاز این بود که نیازهای همه‌ی آنان را برآورده می‌ساختند و به کارهای آنها مشغول می‌شدند؛ و آن حضرت ﷺ آنان را برکارهایی که به صلاح ایشان و امت بود، و می‌داشتند و ارشاد می‌فرمودند، و اوامر و فرامین و تعالیم و آموزه‌هایی که شایسته و سزاوار بود، به اطلاع آنان می‌رساندند (و در این زمینه از خویشتن، بخل و تنگ نظری نشان نمی‌دادند و کتمان حقائق نمی‌نمودند). و پیوسته می‌فرمودند:

«کسانی از شما که حاضرند، این اوامر و فرامین و تعالیم و آموزه‌ها و احکام و دستورات و حقایق و مفاهیم الهی، نبوی، شرعی و قرآنی را به اطلاع کسانی که غایب هستند برسانند؛ و حاجت کسانی را که خود نمی‌توانند آن را به من برسانند، شما به اطلاع من برسانید. و بدانید که هر کس حاجت نیازمندی را به کسی برساند که صاحب قدرت است و می‌تواند نیاز او را برآورده سازد، خداوند متعال قدمهای او را در رستاخیز ثابت و پایدار می‌دارد.»

علی رضی الله عنه در ادامه‌ی سخنانش گوید: در حضور رسول خدا ﷺ

چیزی جز این گفته نمی‌شد (و آن حضرت ﷺ مردمان را فقط به کارهایی که به صلاح ایشان بود و می‌داشت و ارشاد می‌فرمودند و آنچه که شایسته و سزاوار بود به اطلاع آنان می‌رساندند)؛ و از کسی جز اشخاص نیازمند، چیز دیگری را نمی‌پذیرفت.

بزرگان صحابه، گروه گروه به حضور آن حضرت ﷺ می‌رسیدند، و از حضورشان متفرق و پراکنده نمی‌شدند مگر آنکه بهره‌ی فراوان از علم و ادب فراچنگ آورده بودند و دست پر بر می‌گشتند، و هر یک از آنها (با فضائل و دانشی که از پیامبر ﷺ فرا گرفته بودند)، راهنمایی به سوی خیر و نیکی می‌شدند (و مردمان را بدان فرا می‌خواندند و ارشاد می‌نمودند).

حسین ﷺ گوید: دوباره از پدرم علی ﷺ پیرامون رفتار رسول خدا ﷺ در بیرون از خانه پرسیدم که رفتار ایشان در بیرون از خانه چگونه بود؟ و چه کاری را بیرون از منزل انجام می‌دادند؟ علی ﷺ در پاسخ گفت: پیامبر ﷺ زبانشان را جز برای اظهار آنچه به ایشان مربوط می‌شد و مهم و سودمند بود، در کام نگاه می‌داشتند. یارانشان را با یکدیگر مأنوس می‌گردانیدند، نه آنکه آنان را از یکدیگر دور و پراکنده سازند. بزرگان هر قوم و قبیله‌ای را بزرگ می‌داشتند و زمام امور مردم را به دست خودشان می‌دادند. بدون آنکه از کسی روی گردان باشند و بدون آنکه حسن رفتار و

خوش برخوردی خویش را از کسی دریغ ندارند، در عین حال از مردم برحذر بودند و انزوا را دوست می‌داشتند.

از یاران‌شان دلجویی می‌کردند، و درباره‌ی آنچه در میان مردم می‌گذرد از مردم سؤال می‌کردند. کارهای نیکو و پسندیده را نیکو می‌دانستند و تصویب می‌کردند و آنها را با دلائل عقلی و نقلی تقویت می‌نمودند؛ و کارهای نکوهیده و زشت را نکوهیده می‌دانستند و زشت می‌شمردند و با نهی، آن را تضعیف می‌نمودند.

در همه کار اعتدال را پیش می‌گرفتند، و هیچ یک از دو جانب افراط و تفریط را نمی‌گرفتند. هیچ گاه از هیچ چیز غفلت نمی‌کردند، مبدا که یاران‌شان غفلت کنند یا منحرف شوند. در همه حال آماده بودند. در ارتباط با حق، نه کوتاه می‌آمدند و نه از آن در می‌گذشتند و نه به غیر آن عدول می‌کردند.

کسانی که با آن حضرت علیه السلام خَشِر و نَشَر بیشتری داشتند، نیکان و خوبان مردم بودند. و برترین مردم نزد آن حضرت علیه السلام آن کسی بود که خیرخواه‌تر از دیگران باشد؛ و بالاترین و بزرگ‌ترین منزلت را نزد آن حضرت علیه السلام آن کسانی داشتند که همدردی و همراهی و همیاری و مساعدت بیشتری با ایشان داشتند.

حسین علیه السلام گوید: از پدرم علی علیه السلام درباره‌ی چگونگی رفتار

پیامبر ﷺ در وقت نشست و برخاست و مجلس و محفل ایشان پرسیدم؟

او در پاسخ گفت: بدون آنکه ذکر خدا بگویند، نه می نشستند و نه برمی خاستند. هیچ گاه جایی را به خودشان اختصاص نمی دادند و وقتی برعهده ای وارد می شدند، در همان جایی که در کنار آخرین نفر خالی بود می نشستند، و همه را به این عمل توصیه می فرمودند.

به هر یک از هم نشینان خویش، سهمی از نگرستن و سخن گفتن خویش را اختصاص می دادند، تا مبادا یکی از هم نشینان ایشان چنان پندارد که دیگری نزد آن حضرت ﷺ گرامی تر و محترم تر از او است.

هر کس برای گفتگو یا مسئله ای آن حضرت ﷺ را نشسته یا ایستاده نگاه می داشت، بیش از طرف مقابل شکیبایی می ورزیدند تا خود او انصراف حاصل کند. هر کس از ایشان حاجتی را می طلبید، جز با روا کردن حاجت وی، یا با سخنی مطبوع و مقبول، او را باز نمی گردانیدند.

نرم خویی و خوش اخلاقی آن حضرت ﷺ همه ی مردم را تحت پوشش قرار داده بود، و ایشان برای همه پدر شده بودند، و همه ی مردم از نظر حق و تکلیف نزد ایشان همسان و یکسان بودند (و تنها با تقوا و پرهیزگاری بر دیگران امتیاز می یافتند).

محفل و محضر ایشان، محفل بردباری و حیا و خویشندن‌داری و شکیبایی و امانت‌داری بود. در محضر ایشان صداها بلند نمی‌شد. هیچ پرده‌ی حرمتی دریده نمی‌گردید (و هیچ کسی آبروی کسی را نمی‌برد). در محضر ایشان لغزش و خطای کسی بازگو نمی‌شد.

همه‌ی مردمان در محضر آن حضرت صلی الله علیه و آله یکسان و برابر بودند و برتری آنان فقط به میزان تقوا و پرهیزگاری ایشان بستگی داشت.

همگی در محضر آن حضرت صلی الله علیه و آله متواضع و فروتن بودند (و با هم بر اساس تقوا، محبت و عطوفت می‌ورزیدند)؛ بزرگترها را احترام می‌گذاشتند و با کوچکترها مهربان بودند؛ نیازمندان را پذیرایی می‌کردند و مدد می‌رسانیدند و نسبت به آنان، ایثار و فداکاری می‌کردند؛ و حرمت افراد غریب را رعایت می‌نمودند و آنان را جا و مکان می‌دادند و با آنان انس می‌گرفتند.



«سألت خالی هند بن ابی هاله: ابو هاله، شوهر دوم حضرت خدیجه رضی الله عنها (قبل از ازدواج او با رسول خدا صلی الله علیه و آله)؛ و از اشراف و بزرگان قریش بود که در دوران جاهلیت در گذشته است. و پسرش هند نیز در کنف حمایت پیامبر صلی الله علیه و آله تربیت و پرورش شد. از این رو هند برادر حضرت فاطمه رضی الله عنها و دایی حسن بن علی رضی الله عنه گفته می‌شود.

«وصافاً»: صیغه‌ی مبالغه. بسیار وصف کننده. وصف شناس  
 «حلیه»: زیور، پیرایه، صورت و صفت. «حلیه رسول الله»: صفات و ویژگی  
 های ظاهری و اخلاقی پیامبر ﷺ.

«اشتهی»: خواستارم، دوست دارم، آرزو مندم و علاقمندم.  
 «فخماً»: مرد گرامی و بزرگ قدر، انسان پرشکوه و بزرگوار.  
 «مخفماً»: محترم و تکریم شده، گرامی داشته شده و ستایش شده، انسانی که از  
 دید مردم گرامی و بزرگ قدر باشد.

«یتللو وجهه»: چهره‌اش می‌درخشید و برق می‌زد.  
 «فذكر الحديث بطوله»: هند ابن ابی هاله رضی الله عنه، تمام این حدیث را همان گونه  
 که در باب نخست این کتاب آمده است (حدیث شماره‌ی ۸) بیان کرد.  
 «فكتمتها»: حدیث هند را پوشیده و پنهان کردم و به حسین رضی الله عنه نگفتم. یعنی  
 این موضوع و وصفی را که هند رضی الله عنه از اوصاف و شمائل پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برای من کرده  
 بود، مدتی از حسین رضی الله عنه پوشیده داشتم.

«قد سبقني اليه»: حسین رضی الله عنه در پرسش صفات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از هند، بر من  
 سبقت و پیشی گرفته است. یعنی: آنچه را که من از هند درباره‌ی صفات ظاهری و  
 اخلاقی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پرسیده بودم، او نیز پیش از من، از هند پرسیده بود و بر من  
 سبقت و پیشی گرفته بود.

«مدخله»: چگونگی رفتار رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در وقت داخل شدن به خانه.

«مخرجه»: چگونگی رفتار رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در وقت خارج شدن از خانه.

«شکله»: روش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با برخورد با یارانش، روش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم

در مجلس و محفلش.

«آوی»: به خانه‌اش بر می‌گشت و در آنجا مستقر می‌شد.

«جزأ»: تقسیم می‌کرد، بخش می‌نمود.

«فیرة بالخاصه علی العامة»: یعنی خواصّ و برگزیدگان صحابه به حضور پیامبر ﷺ می‌آمدند، و از محضر ایشان کسب فیض می‌نمودند و بهره‌ی کافی می‌بردند، و به وسیله‌ی همین خواص و برگزیدگان صحابه نیز مطالبی هم برای عموم مردمان از رفتار و کردار پیامبر ﷺ بیان می‌شد.

«لا یدخر»: پنهان و پوشیده نمی‌داشت.

«ایشار»: بذل کردن، دیگری را بر خود برتری دادن و سود او را بر سود خود مقدم داشتن؛ قوت لازم و مایحتاج خود را به دیگری بخشیدن.

«لیلغ الشاهد منکم الغائب»: کسانی که در محضر من حاضرند، این مطالب را به اطلاع کسانی که غائب هستند برسانند.

«ابلغونی»: به من برسانید، مرا در جریان بگذارید، به من منتقل کنید.

«روادا»: جمع «رائد»؛ فرستاده‌ای که گروهی او را به جایی که می‌خواهند در آن فرود آیند می‌فرستند تا آنجا را شناسایی کند؛ پیشرو؛ راهنما. در اینجا مراد؛ بزرگان صحابه‌اند که به نیابت از عموم مردم، به حضور پیامبر ﷺ شرفیاب می‌شدند و از آن حضرت ﷺ کسب فیض می‌نمودند.

«ذواق»: خوراک. در اینجا مراد از خوراک، علم و دانش و حکمت و ادب (که غذای روحی و فکری هستند) می‌باشد. یعنی بزرگان صحابه و نمایندگان مردم، از حضور پیامبر ﷺ پراکنده و متفرق نمی‌شدند جز آنکه بهره‌ی فراوان از



علم و ادب فرا چنگ آورده بودند و دست پُر بر می گشتند.

«ادلة»: جمع «دال»: راهنما. یعنی بزرگان صحابه و نمایندگان مردم، با فضائل و دانشی که از پیامبر ﷺ فرا گرفته بودند، راهنمایی، به سوی خیر و نیکی می شدند و مردمان را از کم و کیف رفتار، کردار و پندار رسول خدا ﷺ مطلع و آگاه می نمودند و آنان را به اوامر و فرامین و تعالیم و آموزه ها و احکام و دستورات نبوی ارشاد و راهنمایی می نمودند.

«يُحْزَن»: حفظ می کرد، نگاه می داشت.

«فِيَا يَعْنِي»: در آنچه به پیامبر ﷺ مربوط می شد و مهم و سودمند بود.  
«يُؤْلَفُهُم»: مردمان را با یکدیگر مانوس می گردانید و میان آنها را به هم می پیوست و اُلفت پدید می آورد.

«لَا يَنْفَرُهُم»: آنان را از یکدیگر دور و پراکنده و متنفر و بیزار نمی ساخت.

«يَكْرَم»: بزرگ و گرامی داشت و احترام و بزرگداشت دیگران را داشت.

«كَرِيم»: بزرگوار و جوانمرد؛ آنکه بدون چشم داشت و عوض به مردم سود رساند؛ بزرگوار و با اصل و نسب.

«يُؤْلِيَهُ»: شخص گرامی هر قوم را به سالاری و بزرگی آن قوم می گماشت و تعیین می نمود.

«يُحْذِرُ النَّاسَ وَيُحْتَرَسُ مِنْهُمْ»: از مردم بر حذر بود و انزوا را اختیار می کرد.

یعنی پیامبر ﷺ انزوا و خلوت را دوست داشت؛ اما این انزوای پیامبر ﷺ به گونه ای بود که بدون آنکه از کسی روی گرداند و یا حُسن رفتار و خوش برخوردی خویش را از کسی دریغ دارد.

«یطوی»: روی گرداند.

«بشره»: برخورد نیکو، گشاده رویی، تازه رویی.

«خُلقه»: خلق و خوی، سرشت، اخلاق نیکو و زیبا.

«یتفقّد»: دلجویی می کرد.

«يُحسِّن»: زیبا و نیکو می گردانید. آراسته و مزین می نمود.

«يُتَقَوِّيه»: کار زیبا و نیکو را با دلایل عقلی و نقلی و براهین و حیانی و شرعی تقویت می کرد.

«یقَبِّح»: زشتی‌های کار را نمایان و هویدا می ساخت.

«یوهِّیه»: کار زشت را به وسیله‌ی نهی و منع از آن، تضعیف می نمود.

«معتدل الامر»: در امور، معتدل و نُرّمال بود و اعتدال و میانه‌روی را پیش می گرفت.

«غیر مختلف»: هیچ یک از دو جانب افراط و تفریط را نمی گرفت.

«یمیلوا»: از راه راست و درست منحرف شوند.

«عَتَاد»: آمادگی، سازو برگ، سامان.

«لا یَقْصُر»: سستی نمی کرد. از کار با وجود توانایی، خود داری و کوتاهی نمی کرد.

«لا یجاوزه»: پا را از حق فراتر نمی نهاد.

«یَلُونَه»: مردمانی که به پیامبر ﷺ نزدیک بودند.

«خیار هم»: بهترین و برگزیده‌ترین مردمان.

«اعمهم نصیحة»: مردمانی که خیرخواهی و دلسوزی آنان عمومی‌تر بود.

«مواساة»: همیاری و همدردی کردن با دیگران.

«موازرة»: مساعدت و کمک کردن با دیگران.

«يعطى كل جلسائه بنصيه»: رسول خدا ﷺ در مجلس، حق همه‌ی حضار جلسه را رعایت می‌کرد. یعنی به هر یک از هم‌نشینان خویش، سهمی از نگرستن و سخن گفتن را اختصاص می‌داد تا مبادا یکی از هم‌نشینان ایشان چنان پندارد که دیگری نزد آن حضرت ﷺ گرامی‌تر و محترم‌تر از او است.

«لا يحسب»: گمان نکند، نپندارد.

«اکرم»: گرامی‌تر و محترم‌تر

«جالسه»: با او نشست و برخاست می‌کرد و حشر و نشر داشت.

«فاوضه»: با او تبادل نظر و مذاکره و گفتگو می‌کرد، با او حشر و نشر داشت.

«صابره»: بر او در شکیبایی و رزیدن غلبه یافت.

«میسور من القول»: گفتاری مطبوع و مقبول و نیک و زیبا.

«بسطه»: گشاده رویی و خوش رویی.

«لاتؤین»: عیب گرفته نمی‌شد. «لاتؤین فيه الحرم»: در مجلس پیامبر ﷺ از

حرمتها عیب گرفته نمی‌شد. یعنی هیچ پرده‌ی حرمتی دریده نمی‌گردید.

«لا تئى»: شایع و پراکنده نمی‌شد، پخش و بیان نمی‌شد.

«فلتاته»: فلتات، جمع «فلته»؛ و به معنی کار نا استواری که از روی بی‌فکری

صورت پذیرفته باشد. خطاها و لغزشهای کلامی. «لا تئى فلتاته»: لغزش و خطای

کسی، در مجلس پیامبر ﷺ بازگو و پخش و شایع نمی‌شد.

«متعادلین»: در مجلس پیامبر ﷺ همه‌ی مردم یکسان و برابر بودند و کسی

بر دیگری برتری نداشت.

«يُوقَرُونَ»: بزرگ و محترم می داشتند.

«يَحْفَظُونَ الْغَرِيبَ»: حرمت افراد غریب و مسافر را رعایت می کردند و آنان را جا و مکان می دادند و با آنان انس می گرفتند.

۳۳۷- (۸) حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بَرِيْعٍ، حَدَّثَنَا بِشْرُ بْنُ الْمُفَضَّلِ، حَدَّثَنَا سَعِيدٌ، عَنْ قَتَادَةَ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «لَوْ أَهْدَيْتَنِي إِلَى كُرَاعٍ لَقَبِلْتُ، وَلَوْ دُعِيتُ عَلَيْهِ لَأَجَبْتُ».

۳۳۷- (۸)... انس بن مالک رضی اللہ عنہ گوید: رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم فرمودند:

اگر به من پاچه‌ی گوسفندی را هم هدیه بدهند، آن را خواهم پذیرفت؛ و اگر برای خوردن آن دعوت شوم، باز هم خواهم پذیرفت.



«أُهدى»: به رسم تعارف، هدیه و پیشکش شود.

«كُرَاعٌ»: قسمت باریک دست و پای گوسفند و گاو؛ مچ و دست و پای گاو و گوسفند؛ پاچه‌ی گوسفند.

«دُعِيتُ»: دعوت شوم، فرا خوانده شوم.

«لأَجَبْتُ»: البته خواهم پذیرفت.

۳۳۸- (۹) حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ، حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ، حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُنْكَدِرِ

عَنْ جَابِرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ : جَاءَنِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَيْسَ بِرَاكِبٍ بَعْلٍ وَلَا بِرِذْوَنٍ.

۳۳۸ - (۹)... جابر بن عبد اللہ انصاری رضی اللہ عنہ گوید: رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم

در حالی به عیادت من آمدند کہ سوار بر استر و اسبی نبودند. (یعنی پیاده به عیادت من آمدند).

«بعل»: استر، قاطر، هجین؛ و آن هر حیوانی است کہ پدرش از جنسی و مادرش از جنس دیگر باشد؛ دو رگہ.  
«برذون»: اسب تاتاری.

۳۳۹ - (۱۰) حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ ، حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ ، أَتَيْنَا يُحْيَى بْنَ أَبِي الْهَيْثَمِ الْعَطَّارُ قَالَ : سَمِعْتُ يُوسُفَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَلَامٍ قَالَ : سَمَّانِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يُوسُفَ ، وَأَقْعَدَنِي فِي حِجْرِهِ ، وَمَسَحَ عَلَى رَأْسِي .

۳۳۹ - (۱۰)... یحیی بن ابی الہیثم عطّار گوید: از یوسف بن

عبد اللہ بن سلام رضی اللہ عنہ شنیدم کہ می گفت: رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم مرا به

«یوسف» نامگذاری کردند؛ و مرا در دامن خویش نشانندند و (به

عنوان تبرک) بر سرم دست کشیدند. (مقصود این است کہ

پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم با بچہ ها نیز حشر و نشر و نشست و برخاست

داشتند و از این کار احساس شرم و حیا نمی کردند).

«ستانی»: بر من نام نهادند. مرا به نامی نامگذاری کردند.

«اقعدنی»: مرا نشانند.

«حجره»: دامن خود.

«حجر»: کنار، دامان، آغوش، پناه، کنف.

«مسح»: دست کشید؛ این دست کشیدن به عنوان تبرک و دعا بوده است.

۳۴۰- (۱۱) حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ مَنْصُورٍ ، حَدَّثَنَا أَبُو دَاوُدَ الطَّيَالِسِيُّ ، حَدَّثَنَا الرَّبِيعُ - وَهُوَ ابْنُ صَبِيحٍ - . حَدَّثَنَا يَزِيدُ الرَّقَاشِيُّ ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حَجَّ عَلَى رَحْلٍ رَثٍ ، وَقَطِيفَةٍ كُنَّا نَرَى ثَمَنَهَا أَرْبَعَةَ دَرَاهِمَ ، فَلَمَّا اسْتَوَتْ بِهِ رَاحِلَتُهُ قَالَ : «لَبَيْكَ بِحِجَّةٍ لَا سَمْعَةَ فِيهَا وَلَا رِيَاءَ» .

۳۴۰- (۱۱)... انس بن مالک رضی اللہ عنہ گوید: رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم حج

گزاردند در حالی که سوار بر شتری بودند که جهاز کهنه و فرسوده‌ای داشت و بر آن جهاز فرسوده، نیز قطیفه و بالاپوشی (ساده و ناچیز) بود که ما چنین می‌پنداشتیم که چهار درهم هم ارزش ندارد؛ و چون رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم بر پشت آن چهارپا قرار گرفتند و بر آن سوار شدند، با خود این کلمات را زمزمه فرمودند:

«لبیک بحجۃ لا سمعة فیها و لا ریاء»؛ «پروردگارا! گوش به فرمان تو هستم؛ و احرام به حجی می‌بندم که در آن هیچ گونه شهرت و آوازه و ریا و تظاهری نباشد و آن را خاص خویش قرار بده».

«رحل»: جهاز شتر.

«رث»: کهنه و فرسوده.

«قطیفة»: پارچه، بالاپوش، جامه یا پارچه‌ی پُرزدار.

«کتّا نری»: ما می‌پنداشتیم، به گمان ما.

«ثمنها»: ارزش و قیمت آن.

«فلما»: چون، وقتی که، هرگاه.

«استوت به راحلته»: رسول خدا ﷺ بر پشت آن چهار پا قرار گرفت و بر آن سوار شد.

«راحلة»: شتر نیرومند در بار بردن و سفر کردن؛ برای مذکر و مؤنث است و تاء برای مبالغه می‌باشد.

«لَبِیک»: گوش به فرمان تو هستم. و واژه‌ی «لَبِیک»، مصدری است منصوب که برای تأکید، تشنیه شده است.

«سمعة»: شهرت و آوازه؛ اینکه شخص کار نیکو بکند و خود را در آفواه مردم بیاندازد تا به نیکوکاری مشهور شود.

«ریاء»: خود را به نیکوکاری جلوه دادن بر خلاف حقیقت؛ تظاهر به نیکوکاری و پاکدامنی؛ عمل نیک برای جلب نظر مردم کردن نه به جهت رضای خدا.

۳۴۱- (۱۲) حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ مَنْصُورٍ، حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّزَّاقِ، حَدَّثَنَا مَعْمَرٌ، عَنْ ثَابِتِ الْبُتَّائِي وَعَاصِمِ الْأَحْوَلِ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ: أَنَّ رَجُلًا خَيَّاطًا دَعَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ

عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَرَّبَ مِنْهُ تَرِيدًا عَلَيْهِ دُبَّاءُ قَالَ : فَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَأْخُذُ الدُّبَّاءَ ، وَكَانَ يَحِبُّ الدُّبَّاءَ .  
 قَالَ ثَابِتٌ : فَسَمِعْتُ أَنَسًا يَقُولُ : فَمَا صُنِعَ لِي طَعَامٌ أَقْدِرُ عَلَى أَنْ يُصْنَعَ فِيهِ دُبَّاءٌ إِلَّا صُنِعَ .

۳۴۱ - (۱۲) ... انس بن مالک رضی اللہ عنہ گوید: [در روزگار پیامبر

اکرم صلی اللہ علیہ وسلم] خیاطی، آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم را برای خوردن غذایی [که خود فراهم ساخته بود] دعوت کرد.

انس رضی اللہ عنہ در ادامه‌ی سخنانش گوید: آن مرد خیاط برای پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم تریدی آورد که در آن کدو بود؛ و آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم نیز شروع به برداشتن و خوردن کدو کردند؛ زیرا ایشان کدو را دوست می‌داشتند.

ثابت بنانی که یکی از راویان حدیث است گوید: از انس رضی اللہ عنہ شنیدم که می‌گفت: پس از این قضیه تا آنجا که می‌توانستم برای خود تریدی تهیه و فراهم نمی‌کردم، مگر آنکه در آن کدو باشد. (زیرا می‌دانستم که رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم کدو را دوست می‌دارند، از این رو من نیز آن را دوست می‌داشتم و آن را می‌خوردم.)

«خیاطا»: دوزنده، درزی، درزگیر، کسی که برای مردم لباس می‌دوزد. برخی از علماء و صاحب نظران اسلامی گفته‌اند که این خیاط، یکی از برده‌های آزاد شده‌ی رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم بوده است.



«دعا: دعوت کرد؛ برای صرف غذا، پیامبر ﷺ را فراخواند.

«فقرّب»: نزدیک گردانید، به حضور آورد.

«ثريدًا»: ثريد، نانی که در آبگوشت یا شیر یا اشکنه خُرد و خیس کنند.  
«دَبَاءً»: کدو.

«یاخذ»: برمی داشت و می خورد.

این حدیث بیانگر این است که پیامبر ﷺ دعوت مردم عادی را می پذیرفت و از آن استنکاف نمی ورزید.

۳۴۲- (۱۳) حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ ، حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ صَالِحٍ ، حَدَّثَنَا مُعَاوِيَةُ بْنُ صَالِحٍ ، عَنْ نَحْيِ بْنِ سَعِيدٍ ، عَنْ عَمْرَةَ قَالَتْ : قِيلَ لِعَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا : مَاذَا كَانَ يَعْمَلُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي بَيْتِهِ؟ قَالَتْ : كَانَ بَشْرًا مِنَ الْبَشَرِ ، يَقْلِي ثَوْبَهُ ، وَيَحْلُبُ شَاتَهُ ، وَيَحْدُمُ نَفْسَهُ.

۳۴۲- (۱۳)... عَمْرَةَ دَخَتِ عَبْدَ الرَّحْمَنِ بْنِ سَعْدِ بْنِ زُرَّارَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ

گوید: از عایشه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا پرسیده شد: پیامبر ﷺ در خانه شان

چگونه رفتار می کردند؟ وی در پاسخ گفت: رسول خدا ﷺ

فردی از افراد بشر بودند؛ جامه ی خودشان را می دوختند و وصله

می زدند و گوسفندشان را خود می دوشیدند و کارهای شخصی

خودشان را انجام می دادند.

«یقلی»: پینه و وصله می‌زد، می‌دوخت.

واژه‌ی «قلی» در اصل، به معنی «جامه را از شپش پاک کردن» است؛ و چون چنین کاری ناشی از عفونت و کثافتی است، و پیامبر ﷺ نیز از عفونت و کثافتی به دور بودند و پیوسته بدن و لباسشان تمیز بود، لذا علماء و صاحب نظران اسلامی، این واژه را به پینه زدن و دوختن لباس ترجمه کرده‌اند.

«یحلب»: می‌دوشید.

«یخدم نفسه»: کارهای شخصی خودش را انجام می‌داد.

باب (۴۸)

اخلاق پیامبر  
صلی اللہ علیہ وسلم



۳۴۳- (۱) حَدَّثَنَا عَبَّاسُ بْنُ مُحَمَّدٍ الدُّورِيُّ، حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ يَزِيدَ الْمُقَرِّي، حَدَّثَنَا لَيْثُ بْنُ سَعْدٍ، حَدَّثَنَا أَبُو عُمَرَ الْوَلِيدُ بْنُ أَبِي الْوَلِيدِ، عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ خَارِجَةَ، عَنْ خَارِجَةَ بْنِ زَيْدِ بْنِ ثَابِتٍ قَالَ: دَخَلَ نَفَرٌ عَلَى زَيْدِ بْنِ ثَابِتٍ فَقَالُوا لَهُ: حَدِّثْنَا أَحَادِيثَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، قَالَ: مَاذَا أَحَدِثُكُمْ؟ كُنْتُ جَارَهُ، فَكَانَ إِذَا نَزَلَ عَلَيْهِ الْوَحْيُ بَعَثَ إِلَيَّ فَكَتَبْتُ لَهُ، فَكُنَّا إِذَا ذَكَرْنَا الدُّنْيَا ذَكَرَهَا مَعَنَا، وَإِذَا ذَكَرْنَا الْآخِرَةَ ذَكَرَهَا مَعَنَا، وَإِذَا ذَكَرْنَا الطَّعَامَ ذَكَرَهُ مَعَنَا، فَكُلُّ هَذَا أُحَدِّثُكُمْ عَنِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ.

۳۴۳- (۱) ... خارجه بن زید بن ثابت رضی اللہ عنہ گوید: تنی چند نزد زید بن ثابت رضی اللہ عنہ رفتند و بدو گفتند: درباره‌ی اخلاق و صفات زیبا و نیکوی رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم برای ما سخن بگو. زید رضی اللہ عنہ گفت: چه برای شما بگویم؟

من همسایه‌ی رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم بودم و چون برایشان از جانب خداوند متعال وحی فرو فرستاده می‌شد، فردی را در پی من می‌فرستادند (تا پیش ایشان بروم و وحی را بنویسیم)؛ من نیز به حضورشان می‌رفتم و آن را برای ایشان می‌نوشتم و به رشته‌ی

تحریر در می‌آوردم.

اگر ما درباره‌ی دنیا صحبت می‌کردیم، ایشان نیز با ما هم صحبت می‌شدند؛ و چون به یاد مسائل آخرت می‌افتادیم، ایشان نیز با ما هم کلام می‌شدند؛ و هرگاه درباره‌ی خوراکی‌ها و احکام آن و سود و زیان آن سخن می‌گفتیم، پیامبر ﷺ نیز با ما در آن باره گفتگو می‌نمودند.

ما هر چه برای شما حدیث کنیم، از آن حضرت ﷺ است.

«نفر»: از سه تاده مرد؛ گروهی از مردم.

«حَدَّثَنَا احادیث رسول الله ﷺ»: مراد این است که آن گروه به زید بن ثابت رضی الله عنه گفتند: تمام روایات و احادیثی که درباره‌ی صفات ظاهری و اخلاقی پیامبر ﷺ آمده است، برای ما بازگو.

«ماذا احذثکم؟»: برای شما چه بگویم؟ و از کدام خوی پسندیده‌ی رسول خدا ﷺ سخن بگویم؟ چرا که به تصویر کشیدن محاسن و فضائل اخلاقی پیامبر ﷺ، کاری بس سخت و دشوار است.

«فکلّ هذا احذثکم عن رسول الله»: این عبارت را به دو گونه می‌توان ترجمه کرد:

۱. ما هر چه برای شما حدیث کنیم، از رسول خدا ﷺ است.

۲. آیا برای تمام این موارد برایتان بگویم؟

۳۴۴- (۲) حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ مُوسَى، حَدَّثَنَا يُونُسُ بْنُ بُكَيْرٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْحَاقَ، عَنْ زِيَادِ بْنِ أَبِي زِيَادٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ كَعْبٍ الْقُرَظِيِّ، عَنْ عَمْرِو بْنِ الْعَاصِ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقْبَلُ بِوَجْهِهِ وَحَدِيثِهِ عَلَى أَشْرِ الْقَوْمِ يَتَأَلَّفُهُمْ بِذَلِكَ، فَكَانَ يَقْبَلُ بِوَجْهِهِ وَحَدِيثِهِ عَلَيَّ حَتَّى ظَنَنْتُ أَنِّي خَيْرُ الْقَوْمِ، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَنَا خَيْرٌ أَوْ أَبُو بَكْرٍ؟ قَالَ: «أَبُو بَكْرٍ» فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَنَا خَيْرٌ أَمْ عُمَرُ؟ فَقَالَ: «عُمَرُ»، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَنَا خَيْرٌ أَمْ عُثْمَانُ؟ قَالَ: «عُثْمَانُ»، فَلَمَّا سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَصَدَّقَنِي فَلَوَدِدْتُ أَنِّي لَمْ أَكُنْ سَأَلْتُهُ.

۳۴۴- (۲) ... عمرو بن العاص رضی اللہ عنہ گوید: گاهی اوقات اتفاق

می افتاد که رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم سهمی از نگریستن و سخن گفتن خویش را به بدترین مردمان اختصاص می دادند، تا از این رهگذر، از آنان دلجویی کرده باشند، (و تا با این کار، محبتشان را برای پذیرش حقایق و تعالیم و آموزه های شرعی و نبوی و الهی جلب کنند و ضرر و زیانشان نیز به مسلمانان نرسد.)

رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم نیز سهمی از نگریستن و سخن گفتن خویش را به من اختصاص دادند تا جایی که گمان کردم که من از زمره ی بهترین و برترین مردمان هستم؛ از این رو از ایشان پرسیدم: ای فرستاده ی خدا! آیا من بهترم یا ابوبکر رضی اللہ عنہ؟ پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم فرمودند: ابوبکر رضی اللہ عنہ از تو بهتر است.

دوباره گفتم: ای رسول خدا! آیا من بهترم یا عمر رضی اللہ عنہ؟ فرمودند:

عمر رضی اللہ عنہ از تو بهتر است. برای سومین بار پرسیدم: ای رسول

خدا! آیا من بهترم یا عثمان رضی الله عنه؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: عثمان رضی الله عنه از تو بهتر است.

عمرو بن عاص رضی الله عنه در ادامه‌ی سخنانش گوید: وقتی این سؤال‌ها را از رسول خدا صلی الله علیه و آله نمودم، و ایشان نیز بدون رودربایستی و در کمال صداقت و راستی بدان‌ها پاسخ دادند، از پرسشهای خویش پشیمان شدم و دوست می‌داشتم که کاش این پرسشها را از ایشان نکرده بودم.

«يقبل بوجهه و حديثه»: پیامبر صلی الله علیه و آله با نگاه و سخن خویش به او توجه و عنایت می‌فرمود.

«اشر القوم»: شرورترین مردم، بدترین مردم.

«يتألفهم»: از آنان دلجویی می‌کرد و محبتشان را برای پذیرش اوامر و فرامین الهی، تعالیم و آموزه‌های نبوی، احکام و دستورات شرعی، و حقایق و مفاهیم والای قرآنی جلب می‌نمود؛ و یا از آنان دلجویی می‌کرد تا ضرر و زیانشان به مسلمانان نرسد.

«فصدقني»: در کمال صداقت و راستی و بدون رودربایستی، با من برخورد کرد و جوابم را داد.

«فلوددت»: البته که دوست می‌داشتم.



مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: خَدَمْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَشْرَ سِنِينَ، فَمَا قَالَ لِي أَفٍ قَطُّ، وَمَا قَالَ لِشَيْءٍ صَنَعْتُهُ؛ لِمَ صَنَعْتُهُ، وَلَا لِشَيْءٍ تَرَكْتُهُ؛ لِمَ تَرَكْتُهُ، وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنْ أَحْسَنِ النَّاسِ خُلُقًا، وَلَا مَسَسْتُ خَرًّا وَلَا حَرِيرًا قَطُّ، وَلَا شَيْئًا كَانَ أَلَيْنَ مِنْ كَفِّ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَلَا شَمَمْتُ مِسْكًَا قَطُّ، وَلَا عِطْرًا كَانَ أَطْيَبَ مِنْ عَرَقِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ.

۳۴۵ - (۳)...انس بن مالک رضی اللہ عنہ گوید: ده سال، خدمتگذار رسول

خدا صلی اللہ علیہ وسلم بودم؛ و در این مدت (حتی یک بار) به من نگفتند: آه (از

دست شما).

و هرگز در قبال کاری که انجام داده بودم برای من نفرمودند: چرا

این کار را کرده‌ای؟ و در قبال کاری که انجام نداده بودم، برای من

نگفتند: چرا این کار را نکرده‌ای؟

و پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم از خوش اخلاق‌ترین و نرم خوی‌ترین مردمان بود؛ و

هرگز پارچه‌ی ابریشیمی و حریر و دیبا و چیز دیگری را نرم‌تر از

کف دستان پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم در تمام عمر لمس نکرده‌ام؛ همچنین،

هرگز مشک و عنبر و بوی خوش و عطری را خوشبوی‌تر از بوی

خوش عرق پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم استشمام نکرده‌ام؟!

«خدمت»: خدمتگزاری کردم، چاکری کردم.

«أف»: وای، آه. اسم فعل است و بیانگر دل‌تنگی و ناراحتی است.

راغب اصفهانی در کتاب مفردات می‌گوید: «اف» در اصل به معنی هر چیز کثیف و آلوده است، و به عنوان توهین نیز گفته می‌شود؛ این کلمه تنها معنی اسمی ندارد، بلکه فعل از او نیز ساخته می‌شود؛ مثلاً می‌گویند: «اففت بکذا: من فلان چیز را آلوده شمردم، و از آن اظهار نفرت کردم».

بعضی از مفسران مانند قرطبی گفته‌اند: «اف» و «تف» در اصل به معنی: چرکی است که زیر ناخن جمع می‌شود؛ هم آلوده است و هم ناچیز؛ حتی برخی میان «اف» و «تف» تفاوت گذاشته‌اند و اولی را چرک گوشت و دومی را چرک ناخن دانسته‌اند؛ سپس مفهوم آن توسعه یافته و به هر چیزی که مایه‌ی ناراحتی است گفته شده است.

معانی دیگر نیز برای اف گفته‌اند، از جمله: چیز کم، ناراحتی و ملامت بوی بد.

بعضی دیگر گفته‌اند: اصل این کلمه از اینجا گرفته شده است که هرگاه خاک یا خاکستر مختصری روی بدن یا لباس انسان می‌ریزد، انسان با فوت کردن، آن را از خود دور می‌کند، صدایی که از دهان انسان در این موقع بیرون می‌آید چیزی است شبیه «اوف» یا «اف»؛ و بعداً در معنی اظهار ناراحتی و تنفر مخصوصاً از چیزهای کوچک به کار رفته است.

از جمع بندی آنچه در بالا ذکر شد و قرائن دیگر، چنین استفاده می‌شود که این کلمه در اصل، «اسم صوت» بوده است؛ (صدایی که انسان به هنگام اظهار نفرت یا ابراز تألم و درد جزئی و یا فوت کردن چیز آلوده‌ای از دهانش خارج می‌شود). سپس این «اسم صوت»، به صورت کلمه‌ای در آمده و حتی افعالی از آن مشتق

شده است، و در ناراحتی‌های جزئی و یا اظهار تنفر به خاطر مسائل کوچک، به کار رفته؛ معانی مختلفی که در بالا ذکر شد، به نظر می‌رسد از مصداقهای همین معنی جامع و کلی بوده باشد.

«قَطُّ»: هرگز. ظرف زمان، برای استغراق گذشته و مختص به نفی است.

«لا ممسستُ»: لمس نکردم.

«خزاً»: حریر، ابریشم، پارچه‌ی ابریشمی، پارچه‌ای که از ابریشم و پشم بافته شود.

«حریراً»: پارچه‌ی ابریشم؛ ابریشم؛ ماده‌ای که کرم ابریشم از غده‌های خود به شکل نخ بسیار باریک، ترشح می‌کند و با آن، لانه‌ی بیضی شکلی برای خود می‌سازد که پيله نامیده می‌شود. پيله‌ها را به وسیله‌ی بخار آب، نرم می‌کنند تا سر رشته‌ها پیدا شود؛ و سپس رشته‌ها را به وسیله‌ی ماشینهای مخصوص، دور دوک می‌پیچند. یک پيله از ۶۰۰ تا ۱۰۰۰ متر رشته‌ی ابریشم می‌دهد و چند لای از این رشته‌ها را با هم تاب می‌دهند تا نخ ابریشم به ضخامت معین برسد.

«الین»: نرم تر.

«کف»: کف دست.

«لا شمتت»: استشمام نکردم.

«مسکاً»: مشک و عنبر. «مشک»: ماده‌ی خوشبویی است که در ناف آهوی مشک تولید می‌شود. و آهوی مشک: آهویی است که مشک می‌دهد و بیشتر در کوه‌های هیمالیا پیدا می‌شود. دو دندان دراز به طول چند سانتی متر شبیه به دندان فیل دارد. زیر شکمش کیسه‌ی کوچکی است که در آن ماده‌ی غلیظی به شکل دمل

جمع می شود و هر وقت آن کیسه پر می شود، حیوان احساس درد و خارش می کند و شکم خود را به سنگ می مالد تا دمل پاره شود و ماده ای که در آن است به زمین بریزد؛ این ماده ها روی زمین خشک می شود و مردم آنها را جمع می کنند. و این همان مشک معروف است.

و «عنبر»: ماده ای است خوشبو و خاکستری رنگ که در معده یا رودی ماهی عنبر «کاشالوت» تولید و روی آب دریا جمع می شود؛ گاهی خود ماهی را صید می کنند و آن ماده را از شکمش بیرون می آورند.

«عطر»: بوی خوش، ماده ی خوشبو که از گل یا چیز دیگر بگیرند.

«اطیب»: خوش بوی تر و خوشایند تر.

«عرق»: مایعی که از غده های زیر پوست بدن تراوش می کند و مرکب از آب و نمک و اوره و مواد دیگر است و خاصیت اسیدی دارد و به واسطه ی ترشح آن، خون بدن تصفیه می شود. و عرق پیامبر ﷺ از هر ماده ی خوشبویی، خوش بوی تر بود.

۳۴۶- (۴) حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ وَأَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ-هُوَ الصَّيْ-وَالْمَعْنَى وَاحِدٌ قَالَا: حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ زَيْدٍ. عَنْ سَلْمِ الْعُلَوِيِّ. عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: أَنَّهُ كَانَ عِنْدَهُ رَجُلٌ بِهِ أَثَرُ صُفْرَةٍ، قَالَ: وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَا يَكَادُ يُوَاجِهُهُ أَحَدًا بِشَيْءٍ يَكْرَهُهُ، فَلَمَّا قَامَ قَالَ لِلْقَوْمِ: «لَوْ قُلْتُمْ لَهُ يَدَعُ هَذِهِ الصُّفْرَةَ».

حضور داشت که بر چهره اش چیزی از زردی خضاب باقی مانده بود. انس رضی الله عنه گوید: عادت مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین بود که کسی را رویاروی از کاری منع نمی کردند که او را ناخوش و ناپسند آید، (و هرگز کسی را که از او کردار ناپسندی را می دیدند، در جلو روی او از آن، چیزی را مطرح نمی کردند.) از این رو هرگاه آن مرد از جای خویش برخاست و رفت، آن حضرت صلی الله علیه و آله به یاران خویش که در مجلس حضور داشتند، فرمودند: کاش شما به او تذکر می دادید تا این کار را ترک کند و زردی را از خود بشوید!

«صُفْرَة»: زردی خضاب.

«لایکاد»: خیلی کم اتفاق می افتد، به ندرت اتفاق می افتاد که ...

«لایکاد یواجه احدًا بشی یکرهه»: یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله معمولاً کسی را رویا روی، از کاری منع نمی کردند که او را ناخوش آید.

منظور این است که هرگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله از چیزی خوششان نمی آمد، آثار آن ناخوشایندی در چهره‌ی آن حضرت صلی الله علیه و آله مشهود می گردید و هیچ گاه نگاهشان را بر چهره‌ی کسی نمی دوختند و از فرط شرم و حیا و کرامت نفس، چیزی را که خوش نداشتند، مطرح نمی کردند؛ و هرگز کسی را که از او کردار ناپسندی را به آن حضرت صلی الله علیه و آله گزارش کرده بودند، نام نمی برد؛ بلکه می گفتند: «ما بال اقوام یصنعون کذا؟» «چه شده است که برخی ها چنین کارها را انجام می دهند؟!».

«لو قلتُم»: ای کاش شما به او می گفتید!

«یدع»: ترک کند، رها سازد.

۳۴۷- (۵) حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ، حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ، حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْجَدَلِيِّ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا أَمَّا قَالَتْ: لَمْ يَكُنْ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَاحِشًا، وَلَا مُتَفَحِّشًا، وَلَا ضَمَّابًا فِي الْأَسْوَاقِ، وَلَا يُحْزَى بِالسَّيِّئَةِ السَّيِّئَةِ، وَلَكِنْ يَغْفُو وَيَصْفَحُ.

۳۴۷- (۵)... عایشه رضی اللہ عنہا گوید: رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم (از همه‌ی

مردمان خوش اخلاق تر بودند؛) نه هرزه و بی شرم بودند و نه

دشنام دهنده و یاوه‌گو بودند؛ و نه در کوچه و بازار از اهل هیاهو؛

آن حضرت صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم بدی را با بدی جواب نمی‌دادند، بلکه عفو

می‌فرمودند و گذشت می‌نمودند.



«فاحشاً»: هرزه، بی حیا و بی شرم، دشنام دهنده.

«متفحشاً»: یاوه‌گو و دشنام دهنده. «متفحشاً»: یعنی پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم طبیعتاً یاوه

گو نبود؛ نه در کردار، نه در گفتار، و نه در صفات.

«ضخاباً»: سیغهی مبالغه؛ بسیار هیاهو کننده، بسیار داد و فریاد کننده، بسیار

نعره کشنده، جیغ و داد کننده. و در اینجا مراد: نفی داد و فریاد از پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم است.

«الاسواق»: جمع «سوق»: بازار.

«لا یجزی»: جبران نمی کرد، مجازات نمی کرد، تنبیه نمی نمود، به کیفر نمی رساند.

«یعفوا»: عفو می کرد و می بخشید.

«بصفح»: از عقوبت و کیفر در می گذشت.

۳۴۸- (۶) حَدَّثَنَا هَارُونُ بْنُ إِسْحَاقَ الْهَمْدَانِيُّ، حَدَّثَنَا عَبْدُهُ، عَنْ هِشَامِ بْنِ عُرْوَةَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: مَا ضَرَبَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِيَدِهِ شَيْئًا قَطُّ، إِلَّا أَنْ يَجَاهِدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، وَلَا ضَرَبَ خَادِمًا أَوْ امْرَأَةً.

۳۴۸- (۶) ... عایشه رضی اللہ عنہا گوید: رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم هرگز جز در راه

خدا و جهاد، کسی را به دست خویش مورد ضرب و شتم قرار نداده‌اند و هرگز خدمتکار یا زنی را نزده‌اند.

۳۴۹- (۷) حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ الصَّمِيِّ، حَدَّثَنَا فُضَيْلُ بْنُ عِيَّاضٍ، عَنْ مَثُورٍ، عَنْ الزُّهْرِيِّ، عَنْ عُرْوَةَ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: مَا رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مُتَّصِرًا مِنْ مَظْلَمَةٍ ظَلَمَهَا قَطُّ، مَا لَمْ يُنْهَكْ مِنْ مُحَارِمِ اللَّهِ شَيْءٌ، فَإِذَا انْتَهَكَ مِنْ مُحَارِمِ اللَّهِ شَيْءٌ كَانَ مِنْ أَشَدِّهِمْ فِي ذَلِكَ غَضَبًا، وَمَا خُيِّرَ بَيْنَ أَمْرَيْنِ إِلَّا اخْتَارَ أَيْسَرَهُمَا مَا لَمْ يَكُنْ مَأْتِمًا.

۳۴۹- (۷) ... عایشه رضی اللہ عنہا گوید: هیچ گاه ندیدم که رسول

خدا صلی اللہ علیہ وسلم برای خودشان که مورد ستمی قرار گرفته‌اند، از کسی

انتقام بگیرند، مگر در مواردی که حريم یکی از حرمت‌های الهی

دریده شده باشد؛ و در صورتی که پرده‌ی حرمت‌های الهی دریده می‌شد، سخت ناراحت و خشمگین می‌شدند (و برای خدا انتقام می‌گرفتند)؛ و هیچ گاه رسول خدا ﷺ میان دو کار مخیر گردانیده نشدند مگر آنکه آسانترین آن دو را برمی‌گزیدند، تا جایی که گناه در کار نبود؛ (اما اگر پای گناه به میان می‌آمد، بیش از همه از آن می‌گریختند).



«متصراً»: انتقام گیرنده.

«مظلماً»: دادخواهی، شکایت، بی داد، ستم.

«محارم الله»: حرمت‌های الهی؛ و حرمت: چیزی است که شکستن و هتک آن روا نباشد. یعنی: آنچه که حفظ و نگهداری و محترم داشتن آن واجب است.

«أنتهك»: حرمت شکنی می‌شد، هتک حرمت می‌شد، احترام مقدّسات از بین می‌رفت.

«ما خیر»: مخیر نشد.

«أیسرهما»: آسانترین آن دو کار.

«مأثماً»: گناه، بزه. جمع: مآثم.

۳۵۰- (۸) حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي عُمَرَ، حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُثَنَّدِ، عَنْ عُرْوَةَ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: اسْتَأْذَنَ رَجُلٌ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَأَنَا عِنْدَهُ، فَقَالَ: «يَسُّ ابْنُ الْعَشِيرَةِ» أَوْ «أَخُو الْعَشِيرَةِ»، ثُمَّ أْذِنَ لَهُ، فَلَمَّا دَخَلَ



أَلَا نَ لَهُ الْقَوْلَ ، فَلَمَّا خَرَجَ قُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ قُلْتَ مَا قُلْتَ ، ثُمَّ أَلَنْتَ لَهُ الْقَوْلَ؟! فَقَالَ : «يَا عَائِشَةُ إِنَّ مِنْ شَرِّ النَّاسِ مَنْ تَرَكَهُ النَّاسُ» أَوْ «وَدَعَهُ النَّاسُ اتِّقَاءَ فَحْشِهِ».

۳۵۰ - (۸) ... عایشه رضی اللہ عنہا گوید: مردی از پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم در حالی

اجازه‌ی ورود خواست که من در حضور ایشان نشسته بودم. رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم فرمودند: چه بد مردی از آن قبیله است؛ آن گاه برای او اجازه‌ی ورود دادند.

چون آن مرد به حضور آن حضرت صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم آمد، رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم با او به نرمی و نیکویی سخن گفتند؛ و چون آن مرد از خانه بیرون رفت، به رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم گفتم: ای فرستاده‌ی خدا! در غیبت او قبلاً چنان فرمودید (و گفتید که چه بد مردی است) و سپس با گفتاری نرم با او سخن گفتید؟! [علت در چیست؟]

آن حضرت صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم فرمودند: ای عایشه! بدترین و شرورترین مردمان کسی است که دیگران از ترس بدزبانی و یاوه‌گویی وی، او را رها کنند و به حال خود گذارند.



«رجل»: آن مرد «عینة بن حصن فزاری» بوده که معروف به «احمق مطاع» است. و برخی نیز «مخرمة بن نوفل» را مراد گرفته‌اند.  
«استاذن»: اجازه‌ی ورود به خانه خواست.

«بئس»: فعل ماضی جامد است برای ذمّ و ضدّ «نعم» است. و گاهی «ما» به

آخر «بئس» می پیوندند؛ مثل: «لبئسما شروا به انفسهم». «بئس»: چه بد، چه قدر بد، چه مصیبتی، چه گفتاری.

«بئس الرجل»: چه بد مردی.

«العشيرة»: قبیله، قوم و خویش، دوست نزدیک، نزدیکترین برادران شخص، خویشاوندان نزدیک مرد.

«بئس ابن العشيرة، او بئس اخو العشيرة»: این شک در گفتار، از ناحیهی راوی است و مراد از هر دو روایت، «بئس هذا الرجل من هذه القبيلة» می شود؛ یعنی: چه بد مردی از آن قبیله است.

«الآن»: نرم کرد، به نرمی سخن گفت.

«قلت ما قلت»: در غیبت آن فرد، چنان گفتید.

«اتقاء فحشه»: از ترس بد زبانی و یاوه گویی اش.

«ودعه»: رهایش کند و او را به حال خودش گذارد.

«من تركه الناس، او ودعه الناس»: این شک در گفتار، از ناحیهی راوی است.

۳۵۱- (۹) حَدَّثَنَا سُفْيَانُ بْنُ وَكَيْعٍ، حَدَّثَنَا جُمُعَةُ بْنُ عُُمَيْرٍ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْعَجَلِيُّ، أَتَيْنَا رَجُلًا مِنْ بَنِي تَيْمٍ مِنْ وَلَدِ أَبِي هَالَةَ زَوْجِ خَدِيجَةَ يُكْنَى أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ ابْنِ أَبِي هَالَةَ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ قَالَ: قَالَ الْحُسَيْنُ: سَأَلْتُ أَبِي عَنْ سِيرَةِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي جُلُوسَاتِهِ؟ فَقَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دَائِمَ الْبَشْرِ، سَهْلَ الْخُلُقِ، لَيِّنَ الْجَانِبِ، لَيْسَ بِفَظٍّ، وَلَا غَلِيظٍ، وَلَا ضَّعَافٍ، وَلَا خَفَافٍ، وَلَا عَيَّابٍ، وَلَا مُشَاجٍ، يَتَغَافَلُ عَمَّا لَا يَشْتَهِي، وَلَا يُؤَيِّسُ مِنْهُ رَاجِيهِ، وَلَا يَحْيِيْبُ فِيهِ. قَدْ

تَرَكَ نَفْسَهُ مِنْ ثَلَاثٍ: الْمِرَاءِ، وَالْإِكْثَارِ، وَمَا لَا يَعْنِيهِ وَتَرَكَ النَّاسَ مِنْ ثَلَاثٍ : كَانَ لَا يَذُمُّ أَحَدًا، وَلَا يَعْيِيهِ، وَلَا يَطْلُبُ عَوْرَتَهُ، وَلَا يَتَكَلَّمُ إِلَّا فِيمَا رَجَا ثَوَابَهُ، وَإِذَا تَكَلَّمَ أَطْرَقَ جُلَسَاؤُهُ كَأَنَّمَا عَلَى رُءُوسِهِمُ الطَّيْرُ، فَإِذَا سَكَتَ تَكَلَّمُوا لَا يَتَنَارَعُونَ عِنْدَهُ الْحَدِيثَ، مَنْ تَكَلَّمَ عِنْدَهُ انْصَتُوا لَهُ حَتَّى يَقْرُغَ، حَدِيثُهُمْ عِنْدَهُ: حَدِيثُ أَوْلِهِمْ، يَضْحَكُ مِمَّا يَضْحَكُونَ مِنْهُ، وَيَتَعَجَّبُ مِمَّا يَتَعَجَّبُونَ مِنْهُ، وَيَصْبِرُ لِلْغَرِيبِ عَلَى الْجَفْوَةِ فِي مَنْطِقِهِ وَمَسْأَلَتِهِ، حَتَّى إِنْ كَانَ أَصْحَابُهُ لَيَسْتَجْلِبُونَهُمْ. وَيَقُولُ: «إِذَا رَأَيْتُمْ طَالِبَ حَاجَةٍ يَطْلُبُهَا فَأَرْفُدُوهُ» وَلَا يَقْبَلُ الشَّاءَ إِلَّا مِنْ مُكَافِي، وَلَا يَقْطَعُ عَلَى أَحَدٍ حَدِيثَهُ حَتَّى يُحَوِّزَ فَيَقْطَعَهُ بِنَهْيٍ أَوْ قِيَامٍ.

۳۵۱- (۹) ... حسن بن علی علیہ السلام گوید: برادرِم حسین علیہ السلام گفتہ

است: از پدرِم علی بن ابی طالب علیہ السلام درباره‌ی روش و رفتارِ رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم با ہم نشینان ایشان پرسیدم؛ کہ سبک و منش آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم با ہم نشینانشان چگونه بود؟

پدرِم علی علیہ السلام در پاسخ بدین پرسش، چنین گفت:

رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم هموارہ، چہرہ‌ای شاداب داشتند؛ خوش اخلاق و نرم خوی بودند؛ درشت خوی و سنگدل نبودند؛ سر و صدا بہ راہ نمی‌انداختند؛ دشنام نمی‌دادند و بہ یاوہ گویی و ناسزا گویی نمی‌پرداختند؛ سرزنش نمی‌کردند و خردہ گیری نمی‌نمودند؛ خویشتن را در امور، بہ مضایقہ و تنگنا نمی‌انداختند و در این زمینہ مجادلہ و مناقشہ نمی‌نمودند.

اگر کردار کسی را نمی‌پسندیدند، خودشان را به بی خبری می‌زدند و از او قطع امید نمی‌کردند و جواب او را نمی‌دادند؛ (بلکه عفو می‌کردند و از او در می‌گذشتند). جان و روان خودشان را از سه چیز پرهیز می‌دادند: ستیزه‌گری، زیاده‌گویی و کارهایی که به ایشان مربوط نمی‌شد (کارهای بی‌معنی)؛

و در حق مردم نیز سه چیز را بسیار رعایت می‌کردند: کسی را مذمت و نکوهش نمی‌کردند؛ کسی را سرزنش نمی‌نمودند و از او خرده نمی‌گرفتند و به دنبال عیوب و امور پوشیده‌ی کسی نبودند (تا او را بدانها رسوا و زبون سازند)؛ هیچ‌گاه سخن نمی‌گفتند مگر در زمینه‌ای که ثواب آن را امید می‌داشتند.

هرگاه آن حضرت صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم سخن می‌گفتند، هم نشینان ایشان سر به زیر می‌افکندند، چنان‌که گویی پرنده روی سرشان نشسته است! و همین‌که آن حضرت صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم ساکت و خاموش می‌شدند، آنان سخن گفتن آغاز می‌کردند.

نزد آن حضرت صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم با یکدیگر بگومگو به راه نمی‌انداختند. هر کس در محضر ایشان سخن می‌گفت، دیگر حاضران، کاملاً سکوت می‌کردند تا از سخن گفتن فراغت یابد.

هر کس نخست سخن می‌گفت، سخنگوی همه‌ی حاضران به حساب می‌آمد. در ارتباط با هر چیز که حاضران می‌خندیدند، آن حضرت صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نیز می‌خندیدند و نسبت به هر چیز که اظهار

شگفتی می کردند، آن حضرت ﷺ نیز ابراز تعجب می کردند. در برابر درشتگویی و بی ادبی اشخاص غریب صبوری می کردند و تحمل می نمودند تا آنجا که گاهی یاران آن حضرت ﷺ در صدد نھی کردن آن شخص از سخن گفتن برمی آمدند.

آن حضرت ﷺ به یاران خویش می فرمودند: «هرگاه نیازمندی را مشاهده کردید که در پی حاجت خویش است، او را به گرمی بپذیرید و حاجتش را روا کنید».

آن حضرت ﷺ تعریف و ستایش را، آن هم در حد معمول، فقط از کسی می پذیرفتند که نسبت به او نیکی و احسانی مبذول فرموده بودند. هرگز سخن کسی را قطع نمی نمودند، مگر آنکه از حق فراتر رود و تجاوز نماید، که در آن صورت یا او را از سخن گفتن نھی می نمودند، یا خود از جای بر می خاستند.

«سیرة»: روش، خو و خلق، طریقه، سبک و منش.

«مجلسائہ»: ہم نشینان پیامبر ﷺ.

«دائم البشر»: پیوسته گشاده و خنده رو بود.

«سهل الخلق»: نرم خوی.

«لین الجانب»: خوش اخلاق و خوش برخورد.

«فظّ»: تند خویی، درشت خویی.

«غلیظ»: سنگدل، نامهربان.

«سَخَاب»: هياهو کننده، داد و فریاد کننده.

«فَحَاش»: دشنام دهنده، یاوه گو و ناسزاگو.

«عِيَاب»: خرده گیر، کسی که دنبال امور پوشیده‌ی مردم باشد.

«مُشَاح»: ستیزه گر، کشمکش کننده، کسی که به دنبال بحث و جدل و مجادله و مناقشه باشد.

«یتغافل عما لا یشتهی و لا یؤیس منه راجیه و لا یجیب فیه»: این عبارت را به دو گونه می‌توان ترجمه کرد:

۱. اگر کردار کسی را نمی‌پسندیدند، خودشان را به بی‌خبری می‌زدند و از او قطع امید نمی‌کردند و جواب او را نمی‌دادند، بلکه عفو می‌کردند و از او در می‌گذشتند.

۲. از آنچه که بدان میل نداشتند، یاد نمی‌کردند؛ کسی را که به آن حضرت ﷺ امیدی بسته بود، نومید نمی‌کردند و محروم نمی‌ساختند. و این ترجمه در صورتی است که عبارت «و لا یجیب» را به «لا یجیب» برگردانیم؛ چرا که در نسخه‌ای از «الشئائل المحمدية» به جای عبارت «لا یجیب»، «لا یجیب» آمده است.

«المراء»: بحث، جدل، مناقشه، مجادله، جر و بحث، کشمکش.

«الاكثار»: پر حرفی، زیاده‌گویی. و در نسخه‌ای از «الشئائل المحمدية»، به جای

«الاكثار»، عبارت «الاكبار» آمده است؛ یعنی: خود بزرگ بینی و تکبر.

«ما لا یعنیه»: کارهای بی‌معنی؛ کارهایی که به پیامبر ﷺ مربوط نمی‌شد،

در آنها دخالت نمی‌کردند.

«لا یذم»: مذمت و نکوهش نمی کرد.

«لا یعیبه»: از کسی ایراد نمی گرفت، آبروی کسی را لگه دار نمی کرد، کسی را بی آبرو و بدنام نمی نمود.

«عورته»: کارهای پوشیده‌ی کسی. «عورت»: عیب، نقص، خدشه، خلل.

«رجا»: امیدوار بود، امید داشت، انتظار داشت.

«اطرق»: ساکت شد. سخنی نگفت. از سخن گفتن باز ایستاد. خاموش شد.

«الطیر»: پرنده.

«لا یتنازعون»: بگومگو نمی کردند، دعوا نمی کردند، مشاجره و مجادله نمی نمودند.

«انصتوا»: گوش دادند، توجه کردند، گوش سپردند.

«حدیثهم عنده»: حدیث اولهم: یعنی هر کس از هم نشینان پیامبر ﷺ که نخست سخن می گفت، سخنگوی همه‌ی حاضران به حساب می آمد.

«یتعجب»: تعجب و شگفتی می کرد، شگفت زده می شد.

«غریب»: دور شده از شهر خود (مسافر). دور از وطن، بیگانه و نا آشنا.

«الجفوة»: ناسازگاری و خشونت در معاشرت و برخورد با دیگران.

«منطقه»: سخن گفتن وی.

«مسألته»: حاجت و نیاز و درخواست وی.

«لیستجلبونهم»: می خواستند آنان را فرا خوانند و احضار کنند. یعنی: رسول

خدا ﷺ بی ادبی و گستاخی و درشتی گفتار افراد غریب را به خوبی تحمل می کردند تا آنجا که گاهی یاران آن حضرت ﷺ آن فرد بی ادب و گستاخ را

احضار می کردند و در صدد نهی کردن آن شخص از سخن گفتن بر می آمدند.  
 «فاردوه»: با او همکاری کنید، او را یاری دهید و دستیاری و کمک کنید.  
 «الثناء»: ستایش، مدح، تمجید، تحسین، سپاس، قدردانی، تقدیر، تعریف.  
 «مکافیء»: پاداش نیکی. یعنی: پیامبر ﷺ ستایش را فقط از کسانی می پذیرفت که نسبت به او احسانی مبذول فرموده بود.  
 «يجوز»: از حد بگذرد، از حق تجاوز کند.

۳۵۲- (۱۰) حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ ، حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ مَهْدِيٍّ ، حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُنْكَدِرِ قَالَ : سَمِعْتُ جَابِرَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ يَقُولُ : مَا سُئِلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شَيْئًا قَطُّ فَقَالَ : لَا .

۳۵۲- (۱۰) ... محمد بن منکدر رضی الله عنه گوید: از جابر بن عبدالله رضی الله عنه

شنیدم که می گفت: هرگز چیزی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خواسته نشد

که در جواب بگوید: نمی دهم. (یعنی: هرگز پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

درخواست و تقاضای کسی را با کلمه‌ی «نه» پاسخ نمی دادند.)

۳۵۳- (۱۱) حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ أَبُو الْقَاسِمِ الْقُرَشِيُّ الْمَكِّيُّ ، حَدَّثَنَا إِبرَاهِيمُ بْنُ سَعْدٍ ، عَنْ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ عُثَيْدِ اللَّهِ ، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ : كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَجْوَدَ النَّاسِ بِالْخَيْرِ ، وَكَانَ أَجْوَدَ مَا يَكُونُ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ ، حَتَّى يَنْسَلِخَ ، فَيَأْتِيهِ جِبْرِيلُ ، فَيَعْرِضُ عَلَيْهِ الْقُرْآنَ ، فَإِذَا لَقِيَهُ جِبْرِيلُ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَجْوَدَ بِالْخَيْرِ مِنَ الرِّيحِ الْمُرْسَلَةِ .



۳۵۳ - (۱۱) ... عبدالله بن عباس رضی الله عنه گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله در تمام کارهای نیک و خیر، از همه‌ی مردم بخشنده‌تر بودند و در ماه مبارک رمضان نیز از آغاز تا پایان، بخشنده‌تر از همیشه می‌شدند و بخشش و دهش ایشان به نقطه‌ی اوج می‌رسید.

جبرئیل علیه السلام در ماه رمضان، همه شب به دیدار آن حضرت صلی الله علیه و آله می‌آمد و با ایشان قرآن را مرور می‌کرد و آن وقت، رسول خدا صلی الله علیه و آله در بخشش و دهش از باد و زان که ابرهای پُر باران را به این سوی و آن سوی می‌راند و از آنها باران می‌بارد، بخشنده‌تر می‌شدند.



«اجود الناس»: بخشنده‌ترین مردم، گشاده دست ترین مردم، بزرگوارترین مردم و کریم‌ترین مردم.

«ینسلخ»: رمضان طی شود و بگذرد، رمضان به پایان رسد و سپری گردد.

«جبرئیل»: مأخوذ از زبان عبری، بنده‌ی خدا، پیک خدا و یکی از فرشتگان مقرب، فرشته‌ی حامل وحی الهی، فرشته‌ای که وحی را بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل می‌کرد، امین وحی، روح الامین، روح القدس، ناموس اکبر، جبرئیل و جبرائیل و جبرئیل و جبرال و جبرین هم گفته شده است. در زبانهای اروپایی، گابریل می‌گویند.

به هر حال، نام «جبرئیل» در قرآن مجید سه بار مذکور است: دو بار در سوره‌ی بقره در آیات ۹۰ و ۹۱ و سومین بار در سوره‌ی تحریم، آیه‌ی ۴. و جبریل لفظی است عبرانی و اصل آن جبرئیل به معنی: مرد خدا، یا قوت خدا است.

«الريح»: باد.

«المرسلة»: بادهایی که ابرهای پُر باران را به این سوی و آن سوی می رانند و از آنها باران می بارد.

۳۵۴- (۱۲) حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ ، حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ سُلَيْمَانَ ، عَنْ ثَابِتٍ ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ : كَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَا يَذْخِرُ شَيْئًا لِغَدٍ .

۳۵۴- (۱۲) ... انس بن مالک رضی اللہ عنہ گوید: رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم برای

فردای خویش، چیزی را ذخیره و اندوخته نمی کردند.

«لا يذخر»: پس انداز نمی کرد، ذخیره سازی نمی نمود، نمی اندوخت، اندوخته و گرد نمی آورد.

«لغدٍ»: برای فردا.

ناگفته نماند که رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم برای خویشتن چیزی را ذخیره و اندوخته نمی کردند، اما برای عیالشان، قوت سالانه شان را ذخیره می نمودند؛ با وجود این، باز هم نیازمندان را بر عیالشان ترجیح می دادند.

۳۵۵- (۱۳) حَدَّثَنَا هَارُونُ بْنُ مُوسَى بْنِ أَبِي عُلْقَمَةَ الْمَدِينِيُّ ، حَدَّثَنِي أَبِي ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَعْدٍ ، عَنْ زَيْدِ بْنِ أَسْلَمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ : أَنَّ رَجُلًا جَاءَ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَسَأَلَهُ أَنْ يُعْطِيَهُ ، فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ : «مَا عِنْدِي شَيْءٌ وَلَكِنْ ابْتَغْ عَلَيَّ ، فَإِذَا جَاءَنِي شَيْءٌ قَضَيْتُهُ» فَقَالَ عُمَرُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ،

قَدْ أَعْطَيْتُهُ، فَمَا كَلَّفَكَ اللَّهُ مَا لَا تَقْدِرُ عَلَيْهِ، فَكَرِهَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَوْلَ عُمَرَ، فَقَالَ رَجُلٌ مِنَ الْأَنْصَارِ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَنْفِقْ وَلَا نَحْتَفِ مِنْ ذِي الْعَرْشِ إِقْلًا، فَتَبَسَّمَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَعُرِفَ وَجْهُهُ الْبِشْرُ لِقَوْلِ الْأَنْصَارِيِّ، ثُمَّ قَالَ: «بِهَذَا أُمِرْتُ».

۳۵۵ - (۱۳) ... عمر بن خطاب رضی اللہ عنہ گوید: مردی پیش رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم آمد و از ایشان خواست تا بدو چیزی را بدهند. آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم فرمودند: اکنون چیزی نزد من نیست، ولی می‌توانی هر چه را می‌خواهی به حساب من خریداری کنی؛ و هرگاه مالی (از اموال من، یا غنیمت و ...) برای من برسد، آن را پرداخت خواهم کرد.

عمر رضی اللہ عنہ گوید: من به پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم گفتم: ای فرستاده‌ی خدا! آنچه بر عهده‌ی شما بود انجام دادید و خداوند متعال نیز به شما جز به اندازه‌ی توانائیتان تکلیف نکرده است و هیچ گاه بالاتر از میزان قدرتتان از شما وظایف و تکالیف نخواسته است!

آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم از گفتار عمر رضی اللہ عنہ خوششان نیامد. در این میان مردی از انصار، از جای برخاست و گفت: ای فرستاده‌ی خدا! بخشش و دهش کنید و انفاق نمایید و از پروردگار عرش، بیم تنگدستی و فقر نداشته باشید.

آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم از سخن آن مرد انصاری لبخند زدند و در چهره‌شان، گشاده رویی آشکار و هویدا گشت؛ آن گاه فرمودند:

«من به این انفاقی که این مرد انصاری گفت، فرمان داده شده‌ام».



«ما عندی شیء»: در نزد من چیزی وجود ندارد.

«ابتع علی»: به حساب من خریداری کن، ما یحتاج خویش را به حساب

من بخر.

«قضیته»: آن دین را ادا خواهم کرد.

«قد اعطیته»: این عبارت را به دو گونه می‌توان ترجمه کرد:

۱. قبلاً به این سائل چیزی را داده بودید و هم اینک نیازی نیست که دوباره

بدو چیزی را بدهید و خویشتن را به مشقت و سختی بیاندازید.

۲. آنچه بر عهده‌ی شما بود، انجام دادید؛ یعنی در وقتی که چیزی در نزد شما

نیست، دستور خدا چنین است: «قَوْلٌ مَّعْرُوفٌ وَمَغْفِرَةٌ خَيْرٌ مِّنْ صَدَقَةٍ

يَتَّبِعُهَا أَذًى وَاللَّهُ غَنِيٌّ حَلِيمٌ» [بقره/۲۶۳]؛ «گفتار نیک و گذشت، بهتر

از بذل و بخششی است که اذیت و آزاری به دنبال داشته باشد؛ و

خداوند بی‌نیاز و بردبار است».

و شما نیز با سخن پسندیده (چیزی ندارم)، آنچه بر عهده‌ی شما بود، به نحو

احسن انجام دادید.

«فما کلفک الله»: خداوند از شما بالاتر از میزان قدرتتان وظایف و تکالیف

نخواسته است.

«فکره»: بد دانست، خوشش نیامد.

«ذی العرش»: پروردگاری که صاحب عرش است.

«عرش»: در لغت به معنی چیزی است که دارای سقف بوده باشد و گاهی به خود سقف نیز عرش گفته می‌شود، مانند: «أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا» [بقره/۲۵۹]؛ «... مانند کسی که از کنار قریه‌ای گذشت در حالی که آن چنان ویران شده بود که سقف‌هایش فرو ریخته و دیوار بر سقف‌ها در غلطیده بود»

گاهی به معنی «تخت‌های بلند، همانند تخت سلاطین و پادشاهان» نیز آمده است. چنان که در داستان سلیمان علیه السلام می‌خوانیم که می‌گوید: «أَيُّكُمْ يَأْتِينِي بَعْرَشًا» [نمل/۳۸]؛ «کدام یک از شما می‌تواند تخت بلقیس را برای من حاضر کند».

و نیز به داربست‌هایی که برای برپا نگهداشتن بعضی از درختان می‌زنند، عرش گفته می‌شود؛ همانطور که در قرآن می‌خوانیم: «أَنْشَأَ جَنَّاتٍ مَّعْرُوشَاتٍ وَغَيْرَ مَّعْرُوشَاتٍ» [انعام/۱۴۱]؛ «او کسی است که باغ‌هایی از درختان داربست دار و بدون داربست آفرید».

ولی هنگامی که در مورد خداوند، واژه‌ی «عرش» به کار می‌رود و گفته می‌شود: «عرش خدا»؛ منظور از آن مجموعه‌ی جهان هستی است که در حقیقت تخت حکومت پروردگار محسوب می‌شود.

«إِقْلَالًا»: فقر و تنگدستی.

«فَتَبَسَّمَ»: لبخند زد.

«عُرف وجهه البشر»: در چهره‌اش، گشاده رویی و خوشحالی ظاهر و آشکار

گشت.

«بهذا امرت»: من به این اتفاق و بخششی که این مرد انصاری گفت، فرمان داده شده‌ام، نه به منعی که عمر بن خطاب رضی الله عنه گفت.

۳۵۶- (۱۴) حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ حُجْرٍ أَيْبَانًا شَرِيكَ . عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ ابْنِ عَقِيلٍ ، عَنْ الرَّبِيعِ بِنْتِ مَعُوذِ ابْنِ عَفْرَاءَ قَالَتْ : أَتَيْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِقِنَاعٍ مِنْ رُطْبٍ وَأَجْرٍ زُغَبٍ ، فَأَعْطَانِي مِلءَ كَفِّهِ حُلِيًّا وَذَهَبًا .

۳۵۶- (۱۴) ... رَبِيعَ دختر معوذ بن عفراء رضی الله عنه گوید: سبد

کوچکی خرما و خیار نوبر به حضور پیامبر صلی الله علیه و آله بردم؛ و ایشان

مشت خویش را از زیور و زر انباشته کردند و به من ارزانی

فرمودند.

«قناع»: سبد، ظرف کوچک.

«اجر زغب»: خیار نوبر و نورسته.

«مِلء کفه»: به اندازه‌ی پُری مشت.

«حُلِيًّا»: زیورآلات. «ذَهَبًا»: طلا، زر.

۳۵۷- (۱۵) حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ حَزْرَمٍ وَغَيْرُ وَاحِدٍ قَالُوا : حَدَّثَنَا عِيسَى بْنُ يُونُسَ ، عَنْ هِشَامِ بْنِ عُرْوَةَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَائِشَةَ : أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ يَقْبَلُ الْهَدِيَّةَ وَيُثِيبُ عَلَيْهَا .

۳۵۷- (۱۵) ... عایشه رضی الله عنها گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله هدیه را

می پذیرفتند و در قبال آن، به شخصِ هدیه کننده، پاداشی فزون بر  
آن، عنایت می فرمودند.



«یقبل»: می پذیرفت، قبول می کرد.

«الهدیة»: تحفه، ارمغان، پیشکش.

«یثیب»: پاداش می داد؛ یعنی: رسول خدا ﷺ برای شخصِ هدیه کننده، پاداش

فزون بر هدیه اش، عنایت می کردند.





باب (۴۹)

شرم و حیای پیامبر ﷺ



۳۵۸- (۱) حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ غَيْلَانَ ، حَدَّثَنَا أَبُو دَاوُدَ ، حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ قَتَادَةَ قَالَ : سَمِعْتُ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ أَبِي عُثْبَةَ يَحْدِثُ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخَدْرِيِّ قَالَ : كَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَشَدَّ حَيَاءً مِنَ الْعَذْرَاءِ فِي خِدْرِهَا ، وَكَانَ إِذَا كَرِهَ شَيْئًا عُرِفَ فِي وَجْهِهِ.

۳۵۸- (۱) ... ابوسعید خدری رضی اللہ عنہ گوید: شرم و حیای آن

حضرت صلی اللہ علیہ وسلم از دوشیزگان زیر چادر هم بیشتر بود؛ و هرگاه از

چیزی خوششان نمی آمد، آثار آن ناخوشایندی در چهره‌ی آن

حضرت صلی اللہ علیہ وسلم مشهود می گردید.



«حیاء»: شرم، آزر، پرهیز و خودداری از امری یا کاری از بیم ملامت و

سرزنش.

«العذراء»: دوشیزه، دختر جوان شوهر نکرده.

«خدرها»: «خدر»: پرده برای زنان و دختران در گوشه اتاق و خانه.

«کره»: زشت و نازیبا دانست، خوشش نیامد.

۳۵۹- (۲) حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ غَيْلَانَ، حَدَّثَنَا وَكِيعٌ، حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنْ مَنْصُورٍ، عَنْ مُوسَى بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ يَزِيدَ الْخَطَمِيِّ، عَنْ مَوْلَى لِعَائِشَةَ قَالَ: قَالَتْ عَائِشَةُ: مَا نَظَرْتُ إِلَى فَرَجِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، أَوْ قَالَتْ: مَا رَأَيْتُ فَرَجَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَطُّ.

۳۵۹- (۲) ... عایشه رضی اللہ عنہا گوید: هرگز به عورت و شرمگاه رسول

خدا صلی اللہ علیہ وسلم نگاه نکرده‌ام. یا گفت: هرگز عورت و شرمگاه

پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم را ندیده‌ام.

«فرج»: عورت و شرمگاه انسان.

«ما نظرتُ الی فرج رسول الله؛ اوقالت: ما رأیت...»: این شک در گفتار، از ناحیه‌ی راوی است؛ و مورد شک: واژه‌ی «ما نظرتُ» و «ما رأیتُ» است؛ نه واژه‌ی «قط».

به هر حال، دو حدیث بالا، بیانگر شرم و حیای رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم است. و به راستی شرم و حیای پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم از همه‌ی مردمان بیشتر بود؛ و همچنان که ابوسعید خدری رضی اللہ عنہ گفت: شرم و حیای آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم از دوشیزگان زیر چادر نیز بیشتر بود و هرگاه از چیزی خوششان نمی‌آمد آثار آن ناخوشایندی در چهره‌ی آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم مشهود می‌گردید. و هیچ‌گاه از فرط شرم و حیاء، نگاهشان را بر چهره‌ی کسی نمی‌دوختند؛ بلکه هایشان را پیوسته فرو می‌هشتند. نگاه هایشان به زمین طولانی‌تر از نگاه هایشان به آسمان بود.

نگاه‌های آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم غالباً مستقیم نبود و به نیم‌نگاهی اکتفا

می فرمودند. از فرط شرم و حیا و کرامت نفس، چیزی را که خوش نداشتند، مطرح نمی کردند. هرگز کسی را که از او کردار ناپسندی را به آن حضرت صلی الله علیه و آله گزارش کرده بودند، نام نمی بردند، بلکه می گفتند: «ما بال اقوام یصنعون کذا»؛ «چه شده است که برخی ها چنین و چنان کارها را انجام می دهند؟!».



باب (۵۰)

حجامت

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ  
قَالَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ

و خون گرفتن رسول خدا





۳۶۰- (۱) حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ جُبَيْرٍ، حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ جَعْفَرٍ، عَنْ حُمَيْدٍ قَالَ : سُئِلَ أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ عَنْ كَسْبِ الْحَجَّامِ فَقَالَ : احْتَجَمَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، حَجْمَهُ أَبُو طَيْبَةَ، فَأَمَرَ لَهُ بِصَاعَيْنِ مِنْ طَعَامٍ، وَكَلَّمَ أَهْلَهُ فَوَضَعُوا عَنْهُ مِنْ خَرَاكِهِ، وَقَالَ : «إِنَّ أَفْضَلَ مَا تَدَاوَيْتُمْ بِهِ الْحَجَّامَةُ» أَوْ «إِنَّ مِنْ أَمْثَلِ مَا تَدَاوَيْتُمْ بِهِ الْحَجَّامَةُ».

۳۶۰- (۱) ... حمید رضی اللہ عنہ گوید: از انس بن مالک رضی اللہ عنہ پیرامون در آمد

حجامتگر و شغل خون گیری و حجامتگری سؤال شد؛ وی در پاسخ گفت: رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم حجامت کردند؛ و ابوطیبه رضی اللہ عنہ از ایشان خون گرفت؛ آن گاه پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم فرمان دادند تا دو صاع (خرما) به عنوان اجرت به او بدهند، و با ارباب ابوطیبه سخن گفتند تا از مالیات او چیزی را بکاهد. آن گاه رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم فرمودند:

«بهترین دارویی که می‌توانید خویشتن را بدان درمان و معالجه کنید، حجامت است»؛ و یا رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم فرمودند: «به راستی حجامت، از بهترین داروهای شما می‌باشد».

«سُئِلَ»: پرسیده شد. مورد سؤال قرار گرفت.

«كسب الحَجَّام»: در آمد حجامتگر. یعنی: از انس بن مالک رضی الله عنه درباره‌ی شغل خون گیری و در آمد حجامتگری پرسیدند که پسندیده است یا ناپسند؟! «احتجم»: حجامت کرد. خون گرفت.

«ابوطیبة»: ابوطیبه یکی از بردگانِ مسلمان بود که به خاندان بنی حارثه یا خاندان بنی بیاضه، متعلق بوده است. پیرامون اسم وی اختلاف است: برخی «دینار»، و برخی «میسرة»، و برخی نیز «نافع» گفته‌اند؛ که قول آخر، صحیح‌تر می‌باشد.

«بصاعین» دو صاع. «صاع»: پیمانه‌ای است که احکام اسلامی از قبیل: کفاره و فطریه بر آن جاری است؛ و آن معادل چهار مد یا سه کیلو گرم است. «طعام»: خوراکی. غالباً مراد از «طعام» در روایت بالا، «خرما» باشد؛ زیرا در روایتی دیگر آمده است: «طعاماً من تمر»؛ «خوراکی از خرما». «کلم اهل» پیامبر صلی الله علیه و آله با ارباب ابوطیبه برای کاهش دادن خراج وی، صحبت کردند.

«خراج»: مالیاتی که از درآمد هر روز غلام و بهره گیرند. و نیز مالیاتی از زمین و حاصل مزرعه یا درآمد دیگر گرفته شود. در قدیم، مالیات ارضی را که در بلاد اسلام از غیرمسلمانان می‌گرفتند، خراج می‌گفتند؛ و نیز مطلق مالیاتی را گفته‌اند که از اغیار و اهل ذمه، اخذ می‌کرده‌اند.

و مالیات ابوطیبه، سه صاع در روز بود. چنان که جابر بن عبدالله رضی الله عنه می‌گوید:

«پیامبر ﷺ ابوطیبه را خواست و او از پیامبر ﷺ خون گرفت. رسول خدا ﷺ از او پرسیدند: چند صاع خراج می‌پردازی؟ گفت: سه صاع. آن حضرت ﷺ مقرر فرمودند تا یک صاع از خراج او کم شود.»

«امثل» بهترین، برترین، پسندیده‌ترین.

«انّ افضل ما تداوینم... او انّ من امثل ما...»: این شک در گفتار، از ناحیه‌ی راوی است.

«حجامت»: یعنی: خون گرفتن به روشی خاص با نشتر زدن سطحی بر پوست و ایجاد بادکش و تورّم ثابت در نقطه‌ای از بدن. حجامت دارای سابقه‌ی تاریخی هفت هزار ساله می‌باشد که هم از طرف حکماء و اطّباء قدیم (قبل از اسلام) و هم از طرف حکماء و اطّباء مسلمان، امثال ابو علی سینا و رازی و جرجانی (از متقدمین)، و حکیم اجمل خان و حکیم کبیرالدین و حکیم سعد (از متأخرین) مورد تأیید و تأکید قرار گرفته و به عنوان یک شیوه‌ی درمان بسیار مهم و مطمئن مورد استفاده قرار می‌گرفته است.

مهمتر از همه اینکه از طرف رسول خدا ﷺ مورد تأیید و تأکید واقع شده است و آن حضرت ﷺ به نصّ صریح و صحیح احادیث، هم خود حجامت می‌کرده است و هم دیگران را به حجامت امر می‌نموده‌اند؛ و در زمان آن حضرت ﷺ و قرون بعدی به عنوان مهم‌ترین شیوه‌ی درمانی در بین امت اسلامی رواج داشته و به آن به دیده‌ی اهمّیت می‌نگریسته‌اند.

جالب اینکه اخیراً بعضی از دانشگاه‌ها و مؤسّسات بهداشتی درمانی در اروپا و آمریکا به حجامت روی آورده‌اند و تحقیقات علمی خود را برای درک آن آغاز

نموده‌اند. از آن جمله، دکتر یوهان آبل در آلمان در این زمینه کتابی نوشته است به نام «حجامت یک روش درمانی آزمون شده».

وی در کتاب خود می‌گوید: من اعتقاد دارم که نه تنها امروز، بلکه برای همیشه، امر حجامت را در درمان بیماری‌ها نباید نادیده گرفت. حجامت پدیده‌ای است که دخالت در خور تنظیم کردن کار و عملکرد بدن انسان دارد. امری که هرگز با روش‌های دیگر نمی‌توان آن را جایگزین کرد. مطالعات ما نشان می‌دهد که در آلمان می‌توان ۷۵٪ بیماری‌ها را با شیوه‌های درمان طبیعی از جمله حجامت مداوا نمود.

به هر حال، نیاز به حجامت را می‌توان بدین گونه به تصویر کشید:

بدن انسان طبق مکانیسم خاصی عمل می‌کند؛ هر آنچه را که انسان می‌خورد، هضم می‌شود و مقداری از آن دفع و مقداری جذب بدن می‌شود. در غذاهای ما مقدار زیادی چربی، قند، آهن، ید، اسید، نشاسته، نمک، ویتامین‌ها و املاح و غیره وجود دارد. اگر سیستم بدن درست کار کند (مخصوصاً دستگاه گوارش: معده و روده‌ها) فقط مقداری از این مواد که مورد لزوم و قابل استفاده برای بدن هستند، جذب آن شده و بقیه دفع می‌شوند؛ و اگر سیستم بدن درست کار نکند (دستگاه گوارش اختلال داشته باشد) مقدار زیادی از این مواد، جذب بدن می‌شوند و کمتر دفع می‌شوند. این مواد اضافی و مازاد بر احتیاج بدن، به صورت اخلاط و مواد فاسده و عفونت درآمده و همراه گردش خون در سراسر بدن پخش می‌شوند.

در هر جایی از بدن انسان که این مواد اضافی بمانند و جمع شوند، به اشکال مختلف و صورت‌های گوناگون درآمده و موجب بروز انواع و اقسام بیماری‌ها

می‌شوند. چون که اساس طب اسلامی و سنتی بر پایه‌ی اخلاط (جمع خلط، از قبیل: سوداء، صفراء، و بلغم) می‌باشد، تا وقتی که این اخلاط به اندازه‌ی معتدل در بدن باشند، هیچ گونه اشکالی به وجود نمی‌آورند؛ اما اگر از حد تعادل خارج شده و خلط یا اخلاطی بیشتر از حد اعتدال در بدن تولید و تجمع نمایند، انسان مریض می‌شود. این است که اطباء می‌گویند: اگر خلط صفراء زیاد باشد انسان صفراوی مزاج است و اگر همین صفراء به صورت جوش خون، بروز نماید، انسان دموی مزاج است. و در آخر، اگر خلط بلغم در بدن زیاد باشد، انسان بلغمی مزاج است.

همین اخلاط از خود تأثیر خاصی دارند، از جمله سوداء، خشک است؛ صفراء، گرم است و بلغم سرد می‌باشد. غلبه‌ی خشکی، گرمی و سردی یا تری را مزاج می‌نامند. در نتیجه خلط، ماده است و تأثیر ماده، مزاج نامیده می‌شود. این است که بعضی از انسان‌ها، مزاجشان خشک است؛ برخی گرم مزاج و بعضی دیگر، سرد مزاج هستند. بیماری‌های لاعلاجی همچون سرطان و بواسیر، به علت خشکی مزاج به وجود می‌آیند؛ یرقان به علت گرمی مزاج، و نقرس و روماتیسم و تومور مغزی، به علت سردی و تری مزاج، بروز می‌کنند.

تا وقتی که این اخلاط، سموم، عفونت و مواد فاسده و اضافی و فضولات خون، از قبیل: کلسترول، تری گلیسیرید، اوره، اسید اوریک، قند خون و غیره از بدن خارج نشوند، شخص مریض بهبود پیدا نمی‌کند.

تأثیر حجامت در بدن انسان این است که: به طور مستقیم و موضعی، این مواد را از گوشت و زیر پوست و از داخل مویرگ‌ها بیرون کشیده و بدن را تصفیه می‌کند. در حقیقت، حجامت بهترین و آسانترین روش برای تصفیه و پاک سازی و

گند زدایی بدن است، از تمام اخلاط و عواملی که انسان را مریض کرده‌اند. بیماری‌ها علت نیستند، بلکه معلول هستند. مبارزه با علت و از بین بردن آن، خود به موجب از بین رفتن معلول می‌شود. مانند جایی که آن را پاکسازی نموده و تمام آشغال‌ها و میکروب‌ها را جارو نموده و آنجا را ضد عفونی کنند.

پس از انجام حجامت، به علت اینکه اخلاط و عفونت‌ها و مواد زاید بدن و غیره بیرون ریخته می‌شوند، مریض متوجه می‌شود که در اسرع وقت، بهتر شده است، در حالی که هم وقت کمی صرف کرده و هم پول کمی! و هم دچار هیچ گونه عوارض جانبی نشده است.

و تحقیقات علمی و پایه‌ای در خصوص حجامت در حال انجام است؛ اما آنچه به طور تجربی توسط پزشکان مشاهده شده است، حاکی از تأثیر قطعی یا نسبی حجامت بر بیماریهای ذیل می‌باشد:

جوش‌های صورت و بدن (آکنه)؛ سردردها به خصوص میگرن؛ ریزش و شوره موی سر؛ درد کمر و پا؛ دردهای سیاتیکی؛ چربی خون؛ قندخون و دیابت غیر وابسته به انسولین؛ فشارخون؛ ناراحتی‌ها و عفونت‌های زنان؛ دردها و اختلالات دوران قاعدگی؛ واریس و ورم پا؛ افسردگی؛ آگزما و حساسیت پوستی؛ انواع آلرژی؛ کک مک و لکه‌های پوستی؛ درمان آرتروز؛ درمان لاغری؛ ترک اعتیاد؛ درمان انواع خاصی از نازایی؛ بیماری‌های قلبی؛ خواب رفتن و خارش دست و پا؛ بیماری‌های روانی؛ بهبود حالت بعد از CVA یا سکته‌ی مغزی؛ غلظت خون؛ گر گرفتگی و دردهای عضلانی؛ کوتاهی قد؛ بی‌اشتهایی؛ و...

۳۶۱- (۲) حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ عَلِيٍّ، حَدَّثَنَا أَبُو دَاوُدَ، حَدَّثَنَا وَزَعَاءُ بْنُ عُمَرَ، عَنْ عَبْدِ الْأَعْلَى، عَنْ أَبِي جَبَلَةَ، عَنْ عَلِيٍّ : أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ احْتَجَمَ وَأَمَرَنِي فَأَعْطَيْتُ الْحَجَّامَ أَجْرَهُ.

۳۶۱- (۲)... علی بن ابی طالب علیه السلام گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله

حجامت کردند و به من دستور دادند تا اجرت و مزد حجامتگر را بدو بپردازم.

«الحجَّام»: حجامتگر، خون گیر.

«اجرة»: مزد او، پاداش و اجرت او.

۳۶۲- (۳) حَدَّثَنَا هَارُونُ بْنُ إِسْحَاقَ الْهَمْدَانِيُّ، حَدَّثَنَا عَبْدُهُ، عَنْ سُفْيَانَ الثَّوْرِيِّ، عَنْ جَابِرٍ، عَنِ الشَّعْبِيِّ، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ : إِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ احْتَجَمَ عَلَيَّ الْأَخْدَعَيْنِ، وَبَيْنَ الْكُفَّيْنِ، وَأَعْطَى الْحَجَّامَ أَجْرَهُ، وَلَوْ كَانَ حَرَامًا لَمْ يُعْطِهِ.

۳۶۲- (۳)... عبدالله بن عباس رضی الله عنه گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله از دو

رگ کناره‌ی گردن خویش، خون گرفتند، و میان دو شانه‌ی خویش را نیز حجامت نمودند و اجرت حجامتگر را نیز پرداخت کردند؛ و اگر پرداخت مزد حجامتگر، حرام و ناروا می‌بود، هرگز پیامبر صلی الله علیه و آله بدو مزدی را پرداخت نمی‌کردند!

«الاخدعين»: مثنی «اخذع»: رگی در حجامتگاه گردن که شعبه‌ای از ورید است.

«اعطی»: پرداخت کرد.

«اجرة»: مزد حجامت‌گر؛ که دو صاع خرما بود.

«حراماً»: ناروا. کاری که به جای آوردنش گناه باشد؛ و آنچه که خوردنش در

شرع مقدس اسلام، منع شده باشد. و حرام، ضدّ حلال است.

به هر حال، انجام حجامت «اخذعین» توسط رسول خدا ﷺ و تجویز

حجامت چانه و حجامت پشت گوش از نمونه‌های حجامت موضعی است. و از

جمله نقاطی که در احادیث در مورد حجامت موضعی توصیه شده است،

حجامت «اخذعین» است.

حجامت اخذعین، موجب دفع بیماری از سر، صورت و چشم‌ها است و برای

درد استخوانها منفعت دارد. اخذعین، دورگی است که در پشت گردن و در سمت

چپ گردن قرار دارد.

و حجامت زیر چانه، در درمان درد دندان و رخسار و ناراحتی‌های گلو مفید

است، اگر در وقت مناسب انجام گیرد. این حجامت برای بیماری‌های سر و

آرواره‌ها نیز بسیار خوب است و حجامت پشت پا (قدم)، به جای فصد صافن (نام

رگی است در نزدیکی قوزک پا) انجام می‌گیرد؛ این حجامت برای درمان دانه‌ها

و دمل‌های دست و پا و جاری کردن حیض و خارش به کار می‌رود.

حجامت در آخر سینه (ورک) در درمان دمل‌های زیر بغل، خارش

نقرس (روماتیسم)، بواسیر، آلرژی و حساسیت در پشت و پا (داء الفیل) مفید

است.

و به طور کلی از محتوای احادیث وارده چنین بر می‌آید که آن حضرت ﷺ



در چند موضع خاص از قبیل: سر، اخدعین، کف و پشت، حجامت می فرموده اند. این به طور قطع، طبق ضرورت و نیاز آن حضرت ﷺ جهت مداوای کسالت های خاصی که متوجّه آن حضرت ﷺ بوده است، انجام می گرفته است.

دانشمندان مسلمان و اطبای کرام در قرون بعدی، تحقیقات وسیعی درباره ی مواضع حجامت انجام داده و طبق ضرورت، جهت مداوای بیماری های متعددی که دامنگیر بشر شده است، جاهای مختلفی را در بدن، جهت حجامت مشخص کرده اند و این طبق تشخیص پزشک یا طبیب باید انجام گیرد.

به هر حال اگر حجامت بین دو کنف انجام گیرد، فواید زیر را در بر دارد:

گرانباری دو ابرو و سنگینی پلک ها را از بین می برد و گرمی چشم را رفع می نماید؛ چرک کنار چشم را از میان بر می دارد و بوی بد دهان را می زداید.

اگر حجامت بر یکی از دو رگ پشت گردن انجام شود، در زدودن حالت لرزه در سر و برای رخسار، گوشها و چشمها، گلو و بینی، فوایدی در بر دارد.

حجامت بر ساق پا، مشابه رگ زدن است؛ خون را تصفیه می کند، و اگر خون حیض بند شده باشد، آن را جاری می نماید.

حجامت ساق پا در زنانِ رنگ پریده و پف کرده که دارای خون رقیق هستند، بهتر از رگ زدن است.

حجامت در زیر چانه، برای دندان ها، رخسار و گلو مفید است و دماغ و آرواره ها را تصفیه می کند.

حجامت ناحیه ی کمر، برای رفع دملهای ران، گرمی ران و جوشهای آن سودمند است و برای بیماری نقرس، بواسیر، پاغرا (ستبر شدن پا)، بادهای مثانه و

زهدان و خارش پشت، فایده دارد. اگر این نوع حجامت با آتش باشد، چه پوست را تیغ بزنی و چه تیغ نزنی (بادکش)، سودمند است.

حجامت اگر در پایین زانو انجام شود، جهت دملهای بد خیم و زخم‌های مزمن در ساق و پا فایده دارد.

حجامت بر قوزک پا برای حالات بند آوردن خون حیض، عرق النساء و نقرس مفید است.

حجامت در ناحیه‌ی سه گوشه‌ی شانه، تمامی آسیب‌ها و التهابات ناحیه‌ی سر را معالجه می‌کند. همچنین حجامت در این نقطه موجب درمان التهاب حلق و عفونت لوزه می‌شود. حجامت در این ناحیه، برای درمان Epicondylitis و درد و تورم مفاصل کلاویکولار مؤثر است و موجب تسریع گردش خون در غده‌ی تیروئید می‌گردد. کسانی که دچار افسردگی می‌باشند و خلق و خوی مساعدی ندارند را باید در این ناحیه تحت ماساژ و بادکش قرار داد.

حجامت در ناحیه‌ی صفرا و کبد، عبور صفرا در مسیر خود را تسهیل می‌کند. از اثرات دیگر حجامت در این ناحیه، درمان آب مروارید و سینوزیت مزمن است.

حجامت در کانون تنظیم قلب و معده، حجامت در ناحیه‌ی سیستم تنظیم ریه، حجامت در ناحیه‌ی پانکراس، حجامت در ناحیه‌ی سیستم تنظیم کلیه و مثانه، حجامت در ناحیه‌ی لگن خاصره‌ی کوچک و تخمدان‌ها و حجامت در ناحیه‌ی کنترل فشار خون بالا از موضع‌های خاصی که سبب رفع بیماری‌های مهمی می‌شود.

۳۶۳- (۴) حَدَّثَنَا هَارُونُ بْنُ إِسْحَاقَ، حَدَّثَنَا عَبْدُهُ، عَنْ ابْنِ أَبِي لَيْلَى، عَنْ نَافِعٍ، عَنْ ابْنِ عُمَرَ : أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دَعَا حَجَّامًا، فَحَجَّمَهُ، وَسَأَلَهُ : « كَمْ خَرَأُجُكَ؟ » فَقَالَ : ثَلَاثَةٌ أَصْبَعٍ، فَوَضَعَ عَنْهُ صَاعًا، وَأَعْطَاهُ أَجْرَهُ.

۳۶۳- (۴)... عبدالله بن عمر رضی اللہ عنہ گوید: رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم برای حمامت و خون گرفتن، حمامت‌گری را طلبیدند؛ آن حمامت‌گر نیز از پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم خون گرفت. رسول خدا از او پرسیدند: چقدر مالیات می‌پردازی؟ وی در پاسخ گفت: سه صاع. آن گاه آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم مقرر فرمودند تا یک صاع از مالیات او کم شود، و مزد حمامت‌گری او را نیز پرداخت کردند.

۳۶۴- (۵) حَدَّثَنَا عَبْدُ الْقُدُّوسِ بْنُ مُحَمَّدٍ الْعَطَّارُ الْبَصْرِيُّ، حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ عَاصِمٍ، حَدَّثَنَا هَمَّامٌ وَجَرِيرُ بْنُ حَازِمٍ قَالَا : حَدَّثَنَا قَتَادَةُ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ : كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يُحْتَجِّمُ فِي الْأَخْدَعَيْنِ وَالْكَاهِلِ، وَكَانَ يُحْتَجِّمُ لِسَبْعِ عَشْرَةَ، وَتِسْعِ عَشْرَةَ، وَإِحْدَى وَعِشْرِينَ.

۳۶۴- (۵)... انس بن مالک رضی اللہ عنہ گوید: رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم از دو رگ کناره‌ی گردن، و از میان دو شانہ‌ی خویشت خون گرفتند و حمامت نمودند؛ و عادت پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم چنین بود که معمولاً روزهای هفدهم، نوزدهم و بیست و یکم ماه را برای حمامت اختصاص می‌دادند.

«الکاهل»: قسمت بالای پشت که زیر گردن واقع است؛ پشت گردن؛ بالای شانه تا زیر گردن میان دو کتف.

ابو علی سینا معتقد است که ساعات دوم و سوم از روز (بعد از طلوع آفتاب)، برای حجامت بهتر و برتر است. و ساعات نزدیک به غروب نیز برای حجامت توصیه شده است.

البته این قول ابو علی سینا، مربوط به «بهترین و برترین» است ولی طبق ضرورت و نیاز، در طول روز نیز می‌توان حجامت کرد.

پیرامون روزهایی که حجامت در آن بهتر است، در حدیثی وارد شده که: «احتجموا يوم الاثنين والثلاثاء ولا تحتجموا يوم الاربعاء» [ابن ماجه]؛ «روزهای دوشنبه و سه شنبه حجامت کنید و در روزهای چهارشنبه حجامت نکنید».

در روایت دیگری علاوه بر چهارشنبه، جمعه را هم آورده است.

در روایت فوق، دوشنبه و سه شنبه به عنوان برترین روزها ذکر شده‌اند. ولی طبق ضرورت می‌توان به جز از چهارشنبه و جمعه، در تمام روزهای هفته حجامت نمود.

در حدیثی دیگر پیامبر ﷺ می‌فرماید: «ان خیر ما تحتجمون فی یوم سابع عشرة او تاسع عشرة و یوم احدى و عشرين»؛

و در روایتی دیگر آمده است: «و کان یحتجم لسبعة عشر و تسعة عشر و فی احدى و عشرين» [ترمذی؛ روایت فوق].

از دو روایت فوق، واضح گردید که بهترین تاریخ‌ها برای حجامت ۱۷ و ۱۹ و ۲۱ هر ماه قمری است.

طبق نظر اطباء، تاریخهای بعد از ۱۵ ماه قمری، همه خوب هستند و طبق ضرورت و نیاز در طول ماه قمری می‌توان حجامت نمود.

و طبق نظر صاحب نظران طبّی، فصل بهار که فصل طراوت و سرسبزی و شادابی است، بهترین فصل برای حجامت است؛ مخصوصاً فروردین ماه و به ویژه ده روز اول آن؛ بعد از آن به ترتیب: فصل پائیز، تابستان و زمستان قرار دارند. البته در فصل زمستان در دی ماه و از نظر ماه‌های قمری در ماه رمضان نباید حجامت شود.

۳۶۵- (۶) حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ مَنْصُورٍ، أَتْبَانَا عَبْدُ الرَّزَّاقِ، عَنْ مَعْمَرٍ، عَنْ قَتَادَةَ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ احْتَجَمَ وَهُوَ مُحَرَّمٌ بِمَلَلٍ عَلَى ظَهْرِ الْقَدَمِ.

۳۶۵- (۶)...انس بن مالک رضی الله عنه می‌گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالت

احرام [برای تسکین درد] در منطقه‌ی «مَلَل» از پشت پای خویش خون گرفتند و حجامت نمودند.



«مُحَرَّم»: کسی که احرام حج بسته باشد. کسی که جامه‌ی احرام بر تن دارد. و «احرام»: یعنی آهنگ حج کردن؛ بر خود حرام کردن بعضی چیزها و کارهای حلال، چند روز پیش از زیارت کعبه؛ و به دو تکه جامه‌ی نادوخته نیز گفته می‌شود که در ایام حج یکی را به کمر می‌بندند و دیگری را به دوش می‌اندازند و بدین گونه آهنگ حج می‌کنند و به سوی کعبه می‌روند.

«مَلَل»: منطقه‌ای است بین مکه و مدینه که در ۱۷ مایلی مدینه‌ی منوره قرار

دارد.

«ظهر القدم»: پشت پای.

باب (۵۱)

نام‌های رسول خدا ﷺ





۳۶۶- (۱) حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْمَخْزُومِيُّ وَغَيْرُ وَاحِدٍ قَالُوا : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُبَيْرِ بْنِ مُطْعِمٍ ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ : «إِنَّ لِي أَسْمَاءً أَنَا مُحَمَّدٌ ، وَأَنَا أَحْمَدُ ، وَأَنَا الْمَاجِي الَّذِي يَمْحُو اللَّهُ فِي الْكُفْرِ ، وَأَنَا الْحَاشِرُ الَّذِي يُحْشَرُ النَّاسُ عَلَى قَدَمِي ، وَأَنَا الْعَاقِبُ ، وَالْعَاقِبُ الَّذِي لَيْسَ بَعْدَهُ نَبِيٌّ» .

۳۶۶- (۱)... محمد بن جبیر بن مطعم رضی اللہ عنہ، از پدرش (جبیر بن مطعم رضی اللہ عنہ) روایت می‌کند که وی گفت: رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم فرمودند: به راستی برای من چندین نام است؛ من محمد و احمد؛ من ماحی (محو کننده) هستم که خداوند متعال، کفر را به دست من، محو و نابود می‌گرداند؛ من حاشر (جمع کننده) هستم که مردمان از پی من جمع می‌شوند؛ و من عاقب (آخرین پیغمبران) می‌باشم. و معنی عاقب این است که پیامبری پس از ایشان نیست.



«ان لی اسماء»: مراد از نام‌های رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم: الفاظ و واژه‌هایی است که بر آن حضرت چه به صورت نام خاص و علم و چه به صورت بیان اوصاف و

ویژگی‌ها و خصلتها و فاکتورهای ظاهری و اخلاقی ایشان، اطلاق شده است. به هر حال، رسول خدا از نامها، القاب، صفات، ویژگی‌ها و اوصاف زیادی برخوردارند به طوری که از برخی از راویان و ناقلان چنین نقل شده که: «خداوند را هزار اسم است و رسول خدا ﷺ را نیز هزار اسم می‌باشد».

و به طور کلی می‌توان چنین نتیجه گرفت که زیاد بودن نام و صفات فردی، بیانگر شرف و بزرگی و عظمت و سترگی وی است.

حافظ ابن قیم رحمته الله گفته است: هر یک از نام‌های پیامبر مظهر یکی از صفات ایشان است و فقط «عَلَم» و نام محض نیست که هدف شناسایی فرد باشد و بس. از این جاست که نام‌های ایشان فراوان و زیاداند. تعدد کنیه و لقب در میان عرب‌ها تا حدودی رواج داشت. خداوند نیز نود و نه نام دارد.

شخصیت انبیاء و کردار و رفتار آنها اعم از اختیاری و غیراختیاری، عمدی یا غیر عمدی، همه مجموعه‌ای از اسرار و حقایق هستند.

نام‌های آنان نیز فقط برای معرفی شخصیت نیستند؛ بلکه گنجینه‌ی معارف هستند و در اصل ترجمان اوصاف و حقایقی هستند که دست قدرت در ازل، در وجود آنها به ودیعت گذاشته است. اگر آنان را رحیم و مهربان می‌نامند، به این دلیل است که پیکره‌ی رحمت هستند. اگر «ماحی» نامیده می‌شود، به دلیل این است که در واقع محوکننده و از بین برنده‌ی آثار کفر و خداشناسی هستند. اگر آخرین آنها را «عاقب» می‌نامند، به سبب آن است که آخرین پیامبر است.

خلاصه آنکه هر چند شخصیت آنان اسرارآمیز باشد، نام‌های آنان نیز به همان اندازه لبریز از حقایق و اسرار هستند. بنابراین نام‌های پیامبر اسلام را نباید

توده‌ای از نام‌های بی‌معنا انگاشت، همانند نام‌های زیبایی که مادران بر فرزندان خود می‌گذارند و بر واقعیت منطبق نیستند، مثلاً فرزند سیاه فام خود را ماه می‌نامند یا یک فرزند کودن را فرزانه نام‌گذاری می‌کنند. این گونه نام‌گذاری‌ها اگر به منظور شناسایی شخص نبودند ممکن بود دروغ تلقی شوند. نام‌های پیامبر از این قبیل نام‌ها نیستند، بلکه تابلوهای رنگارنگی هستند که اوصاف و ویژگی‌های برجسته ایشان در آن نقش بسته است.

«محمد»: ستوده، نیک خو، نیکو سرشت، کسی که صفات نیکوی بسیار دارد.  
 «احمد»: ستوده‌تر، بسیار ستوده، یکی از نامهای پیامبر گرامی اسلام که پیش از آن کسی به این اسم نامیده نشده بود و پس از رحلت ایشان نیز محض احترام تا مدت مدیدی کسی را این نام نداده‌اند.

قاضی عیاض رحمته الله می‌گوید: همان گونه که شخص مبارک رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بی‌مانند بودند، نام‌های ایشان نیز بی‌نظیر هستند. قبل از ایشان این نام‌ها رایج نبود، اندکی قبل از ولادت ایشان کاهنان، منجمان و اهل کتاب از ایشان نام بردند و به آمدن وی مژده دادند. مردم به طمع پیامبر منتظر فرزندان خود را به نام محمد و احمد نام‌گذاری کردند. تا آن جا که از تاریخ ثابت می‌شود کسانی که به محمد و احمد نام‌گذاری شده‌اند تا شش نفر می‌رسند. سهیلی فقط سه نفر گفته است:

- ۱- محمد بن سفیان بن مجاشع ۲- محمد بن حیحة بن الحلاج ۳- محمد بن عمران بن ربیعة. قبل از سهیلی، عبدالله بن خالویه نیز چنین نظری ارائه کرده است.
- حافظ ابن حجر رحمته الله در قرن هشتم تحقیقی در این باره انجام داده است و تعداد این افراد را به بیست تن رسانده است و بعد از مکررات و مشکوک‌ها تعداد آنها

را پانزده تن قرار داده است که مشهورترین آنها محمد بن عدی بن ربیعہ است. بغوی، ابن سعد، ابن شاهین و ابن السکین و دیگران داستان او را این گونه آورده‌اند: «خليفة بن عبدالله، از محمد بن عدی پرسید: پدرت در زمان جاهلیت چه گونه تو را محمد نام نهاده است؟ او گفت: همان گونه که تو از من می‌پرسی، من نیز از پدرم این پرسش را پرسیدم. او در جواب گفت: یک بار من به اتفاق سه نفر از قبیله‌ی بنی تمیم به منظور ملاقات ابن حنفیه‌ی غسانی به سوی سرزمین شام رهسپار شدیم. در بین راه به چشمه‌ای رسیدیم که نزدیک کلیسا بود؛ سرپرست کلیسا نزد ما آمد و گفت: پیامبری به زودی مبعوث خواهد شد، دعوت او را بپذیرید. پرسیدیم: نام او چیست؟ گفت: نامش محمد است. وقتی از سفر بازگشتیم، اتفاقاً همه‌ی ما دارای فرزند پسر شدیم و آنها را محمد نامیدیم.»

سپس ابن حجر رحمہ اللہ نام‌های دیگری نیز آورده است؛ برای آگاهی بیشتر مراجعه شود به: فتح الباری، باب اسماء النبی صلی اللہ علیہ وسلم.

حافظ سهیلی رحمہ اللہ می‌گوید: نام پیامبر که در تورات آمده است، احمد است؛ اما ابن قیم رحمہ اللہ با این نظر موافق نیست و بر این اصرار دارد که در تورات نیز مژده‌ی آمدن ایشان به نام محمد وجود دارد.

سپس ابن قیم رحمہ اللہ در شرح نام محمد صلی اللہ علیہ وسلم می‌گوید: محمد کسی است که اوصاف ستوده شده در وجود او فراوان باشد. محمود نیز صیغه‌ی اسم مفعول است؛ اما صیغه‌ی مبالغه از باب‌های ثلاثی مجرد همانند مبالغه‌ی باب تفعیل نیست؛ بنابراین محمد از محمود بلیغ‌تر است. محمد به کسی می‌گویند که بیش از همه‌ی افراد بشر ستوده شده باشد به همین دلیل در تورات نام ایشان محمد آمده است؛

زیرا صفات نیکو و ستوده‌ی ایشان و فضایل دین و امت ایشان در تورات به قدری زیاد است که پیامبری اولوالعزم همچون حضرت موسی علیه السلام آرزو کرد تا از امت ایشان باشد.

اما احمد، صیغه‌ی اسم تفضیل است و برای اسم فاعل و اسم مفعول هر دو کاربرد دارد، در صورت اول به معنای «احمد الحامدين لرّبّه»؛ «برترین ستایشگر پروردگارش» است و در صورت دوم به این معنا است: «احقّ الناس و اولاهم بان یُحمد»؛ «برترین انسان شایسته‌ی ستایش». بنابراین فرق بین محمد و احمد از نظر کیفیت و کمیت است؛ یعنی محمد کسی است که به سبب اوصاف نیکو بیش از دیگران ستایش شود و احمد کسی است که برترین ستایش‌ها نثار او شود. خلاصه‌ی مفاد این دو نام، این است که حضرت محمد صلی الله علیه و آله به دلیل ویژگی‌های اخلاقی خویش، سزاوار برترین تعریف و ستایش است.

بعد از این تحقیق، اگر با نظر به این دو مفهوم، به سطح جهان نظر افکنید، خواهید دید که این نام‌ها آن گونه که بر ذات حضرت رسول صدق می‌کنند، بر هیچ فرد دیگری صدق نمی‌کنند. اگر در این جا اسم تفضیل را به معنای اسم مفعول بگیریم، خواهیم دید که خداوند، فرشتگان، پیامبران، جن‌ها و همه‌ی آفریدگان، اعم از ذی‌روح و جامد، ایشان را ستایش کرده‌اند.

امروز نیز میلیارد‌ها انسان، روزانه چندین بار بر ایشان درود می‌فرستند. در میان کفار نیز گروهی منصف بودند که به رغم عدم پذیرش اسلام به دیانت، امانت، صداقت، فرزاندگی و خردمندی ایشان معترف بودند. بدین ترتیب بهترین ستایش از ازل تا ابد به حضرت محمد صلی الله علیه و آله اختصاص داشته است.

اگر «احمد» را اسم فاعل بدانیم، باز هم کسی که برای این نام سزاوارتر است، حضرت رسول گرامی اسلام است؛ زیرا هیچ کسی خدا را به اندازه‌ی ایشان ستایش نکرده است و ایشان به امت خویش نیز تا حدی ستایش خدا را آموخته است که در کتاب‌های مقدس پیشین، این امت به نام «حمّادون»؛ «ستایشگران» یاد شده است.

در «صحيحین» آمده است که روز محشر آن گاه که حضرت محمد ﷺ برای شفاعت پیش خدا می‌رود، دروازه‌ی حمد و ستایش الهی که پیش‌تر برای هیچ کس گشوده نشده است، به روی ایشان گشوده خواهد شد. پس همه‌ی پیامبران، «حماد»؛ «ستایشگر خدا» هستند و حضرت محمد «احمد»؛ «برترین ستایشگر» است.

قاضی عیاض می‌گوید: پیامبر اسلام، نخست احمد بودند و پس از گذراندن مرحله‌ی حمد خدا، محمد شدند. یعنی ایشان ابتدا خدا را ستایش می‌کرد، سپس دیگر آفریدگان او را ستایش کردند. همچنین روز محشر، ایشان پیش از دیگران خدا را ستایش می‌کنند و آن گاه که به سفارش ایشان، حسابرسی شروع می‌شود، اهل محشر او را ستایش می‌کنند. بدین ترتیب ایشان، اول احمد هستند و سپس محمد. از نظر وجود نیز احمد بر محمد مقدم است. به همین دلیل در کتاب‌های پیشین به نام احمد یاد شده است و آن گاه که به عالم وجود تشریف آورد، محمد نامیده شد.

خلاصه آنکه احمد به هر معنا که باشد، واقعیت ثابت شده‌ای است که حمد از هر نظر به آن حضرت نسبت خاصی دارد. به همین سبب سوره‌ی «الحمد» تنها

به ایشان عنایت شده است، «حمادون» فقط لقب امت ایشان است و روز محشر، «لواء الحمد»؛ «پرچم ستایش» به دست ایشان خواهد بود و «مقام محمود» جایگاه ویژه‌ی ایشان است. ستایش خدا پس از اعمالی چون غذا خوردن، بازگشت از سفر، دعا گفتن و بسیاری از موارد دیگر از آداب شریعت ایشان است. از سوی دیگر هر نوع تعریف و ستایشی که از زبان مردم برای خدا گفته می‌شود، در واقع نتیجه‌ی آموزه‌های ایشان است؛ بنابراین می‌توان همه‌ی ستایش‌ها را به آن حضرت منسوب کرد.

بدین ترتیب هر نوع ستایشی که در فضای عالم می‌پیچد، به واسطه‌ی ایشان است. آیا توسط کسی دیگر این مقدار حمد و ستایش نشر شده است؟ پس به هر اعتبار، نسبت حمد با ایشان بیش از هر فرد دیگری است. به همین دلیل سزاوار است که نام احمد و محمد به ایشان اختصاص یابد و کسانی که پیش از ایشان به این نام نام‌گذاری شده‌اند، به دلیل اتباع ایشان بوده است و آنان که بعد از آن حضرت نام‌گذاری شده‌اند، نیز بنا بر انگیزه اتباع و پیروی از ایشان بوده است.

ناگفته نماند که حمد و شکر معمولاً در پایان کار انجام می‌شود. وقتی از صرف غذا فارغ می‌شویم، خدا را ستایش می‌کنیم؛ هنگامی که از سفر بازگردیم، حمد او را به جای می‌آوریم؛ همچنین وقتی سفر طولانی زندگی دنیا را به پایان می‌رسانیم و به بهشت وارد می‌شویم، ستایش خدا را به جای می‌آوریم:

﴿وَأَخِرُ دَعْوَاهُمْ أَنْ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾

«آخرین دعای ما این است که: سپاس، پروردگار جهانیان را سزااست.»

این عمل مقتضی است که پس از پایان سلسله‌ی رسالت نیز حمد خدا به جای

آورده شود؛ بنابراین نام آخرین پیامبر را محمد ﷺ نهاده‌اند. بدون شک شخصیتی که پیکره‌ی همه‌ی زیبایی‌هاست، نام‌های او نیز باید مجموعه‌ای از نام‌های زیبا باشد. [فتح الباری، باب اسماء النبی ﷺ و روض الانف، ج ۱، ص ۱۰۶].

«الماحی»: محو کننده، نابود کننده. برای این نام، بر اساس روایات و احادیث می‌توان دو تفسیر کرد:

۱. محو کننده‌ی کفر و زندقه، و شرک و چند گانه پرستی، و الحاد و بی بند و باری و نفاق و دورنگی. چنان که در متن خود حدیث آمد که پیامبر ﷺ فرمود: «من ماحی (محو کننده) هستم که خداوند به وسیله‌ی من کفر را محو و نابود می‌کند»

۲. محو کننده‌ی گناهان کوچک؛ چنان که در روایتی دیگر آمده است که معنی «ماحی» این است که خداوند به میمنت وجود پیامبر ﷺ، گناهان کوچک پیروانش را محو و نابود می‌کند.

«الحاشر»: جمع کننده؛ یعنی تمام مردم باید به نبوت پیامبر ایمان و باور داشته باشند؛ چون ایشان، تکمیل کننده‌ی رسالت پیامبران و خاتم انبیاء هستند.

«العاقب»: نائب و جانشین پیشینیان؛ آنکه جانشین دیگری می‌شود؛ آخرین پیامبران؛ کسی که پس از او کسی به رسالت و نبوت مبعوث نشود.

۳۶۷- (۲) حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ طَرِيفٍ الْكُوفِيُّ حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرِ بْنُ عَيَّاشٍ، عَنْ عَاصِمٍ، عَنْ أَبِي وَائِلٍ، عَنْ حُذَيْفَةَ قَالَ: لَقِيتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي بَعْضِ طُرُقِ الْمَدِينَةِ



فَقَالَ: «أَنَا مُحَمَّدٌ، وَأَنَا أَحْمَدُ، وَأَنَا نَبِيُّ الرَّحْمَةِ، وَنَبِيُّ التَّوْبَةِ، وَأَنَا الْمُقْفَى، وَأَنَا الْحَاشِرُ، وَنَبِيُّ الْمَلَا حِمٍ».

۳۶۷ - (۲)... حذیفه رضی اللہ عنہ گوید: در کوچه‌ای از کوچه‌های مدینه‌ی منوره، رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم را ملاقات کردم (و از ایشان شنیدم که) فرمودند: من محمدم؛ من احمدم؛ من پیام آور رحمت‌ام؛ من پیامبر توبه‌ام؛ من مقفی‌ام؛ من حاشر (جمع کننده) هستم و من پیامبر جنگ و جهاد هستم.



«طرق المدينة»: مراد کوچه‌ای از کوچه‌های مدینه‌ی منوره است.  
«نَبِيُّ الرَّحْمَةِ»: پیامبر رحمت. خداوند می‌فرماید: «و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین».

«نَبِيُّ التَّوْبَةِ»: پیامبر توبه. این نام دو معنی می‌تواند داشته باشد:

۱. پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم شخصی هستند که دیگران را به توبه و استغفار و انابه و برگشت به سوی خداوند امر می‌کنند.
۲. پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم بسیار توبه کننده‌اند؛ چنان که نقل شده که رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم در روز هفتاد یا صد بار، استغفار می‌کردند.

«المُقْفَى»: این نام نیز دو معنی می‌تواند داشته باشد:

- ۱- به کسر (فاء) خوانده شود: «مُقْفَى»؛ در این صورت چنین ترجمه می‌شود: «من در اصل توحید و مکارم اخلاقی، پیرو پیامبران گذشته‌ام، گر چه در فروع با آنها تفاوت دارم». خداوند متعال می‌فرماید: «أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهِدْنُهُمْ

أَقْتَدِرَ» [انعام/ ۹۰]؛ «آنان کسانی‌اند که خداوند ایشان را هدایت داده است، پس از هدایت ایشان، پیروی کن و به راه ایشان برو».

۲- به فتح «فاء» خوانده شود: «مقفی»؛ در این صورت، به معنی «خاتم پیامبران» می‌باشد.

«نَبِیِّ الْمَلَّاحِمِ»: پیامبر جنگها، «مَلَّاحِمِ»: جمع «مَلْحَمَةٍ»؛ جنگ و خون‌ریزی بزرگ. و مَلْحَمَةُ، در اصل به معنی رزمگاه است. یعنی من برای جهاد و پیکار با دشمنان و بدخواهان اسلام و مسلمانان برانگیخته شده‌ام نه برای کشاورزی. چنان‌که در روایتی دیگر، مجاهد از پیامبر ﷺ نقل می‌کند که ایشان فرمودند: «من محمد و احمد و رسول رحمت و رسول جنگ و خون‌ریزی و مقفی و حاشرم. برای جهاد برانگیخته شده‌ام نه برای کشاورزی».

۳۶۸- (۳) حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ مَنْصُورٍ ، حَدَّثَنَا النَّضْرُ بْنُ شُمَيْلٍ ، أَنَّ أَبَا حَمَادٍ بَنَ سَلَمَةَ ، عَنْ عَاصِمٍ ، عَنْ زَيْدٍ ، عَنْ حُذَيْفَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نَحْوَهُ بِمَعْنَاهُ . هَكَذَا قَالَ حَمَادُ بْنُ سَلَمَةَ : عَنْ عَاصِمٍ ، عَنْ زَيْدٍ ، عَنْ حُذَيْفَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ .

۳۶۸- (۳) اسحاق بن منصور، از نضر بن شُمیل، از حماد بن

سَلَمَة، از عاصم احوّل، از زید، از حذیفه رضی الله عنه، از پیامبر صلی الله علیه و آله نیز به

سان همین حدیث را [از حیث معنی، نه از حیث لفظ] نقل کرده

است.

و همچنین این روایت را حماد بن سلمه، از عاصم، از زرّ، از  
حذیفه رضی الله عنه نقل کرده‌اند. [یعنی این حدیث، به طرق مختلف،  
روایت شده است.]



باب (۵۲)

زندگی رسول خدا ﷺ



۳۶۹- (۱) حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ ، حَدَّثَنَا أَبُو الْأَحْوَصِ ، عَنْ سَمَاقِ بْنِ حَرْبٍ قَالَ : سَمِعْتُ النُّعْمَانَ بْنَ بَشِيرٍ يَقُولُ : أَلَسْتُمْ فِي طَعَامٍ وَشَرَابٍ مَا شِئْتُمْ؟ لَقَدْ رَأَيْتُ نَبِيَّكُمْ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَمَا يَجِدُ مِنَ الدَّقْلِ مَا يَمْلَأُ بَطْنَهُ!.

۳۶۹- (۱)... سماک بن حرب رضی اللہ عنہ گوید: از نعمان بن بشیر رضی اللہ عنہ

شنیدم که گفت: (پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم چگونه بود و شما چگونه اید!) مگر

شما امروز به انواع خوردنی‌ها و نوشیدنی‌ها که می‌خواهید

دسترسی ندارید و در اختیار شما نیست؟

حال آنکه من پیامبر شما حضرت محمد صلی اللہ علیہ وسلم را چنان دیدم که

به خاطر سیر کردن شکمشان، حتی خرمای پست و ردی را به

اندازه‌ی کافی نمی‌یافتند!



«الدَّقْل»: پست‌ترین انواع خرما.

«يَمْلَأُ بَطْنَهُ»: شکم خویش را سیر کند.

در روایتی دیگر نقل شده است که نعمان بن بشیر رضی اللہ عنہ می‌گوید: از عمر بن

خطاب رضی اللہ عنہ ضمن آن که خبر فتوحات را به مردم می‌داد شنیدم که می‌گفت: خودم

دیدم رسول خدا ﷺ تمام روز را از گرسنگی به خود می‌پیچیدند و حتی خرمای معمولی نمی‌یافتند که شکم خود را با آن سیر فرمایند.

و در روایتی دیگر چنین وارد شده که عمر رضی الله عنه گفت: خدا را ستایش کنید! چه بسا روزها که پیامبر ﷺ از گرسنگی به خود می‌پیچیدند و خرمای معمولی هم پیدا نمی‌کردند تا شکم خود را سیر فرمایند.

و روزی نعمان بن بشیر رضی الله عنه از فراز منبر به مردم گفت: پیامبر ﷺ چگونه بود و شما چگونه اید!

مگر پیامبر ﷺ شما، از خرمای معمولی سیر می‌شد؛ و شما امروز به انواع خرماها و کره و سرشیر و انواع لباس هم راضی و خوشنود نیستید!

۳۷۰- (۲) حَدَّثَنَا هَارُونُ بْنُ إِسْحَاقَ الْهَمْدَانِيُّ، حَدَّثَنَا عَبْدُهُ، عَنْ هِشَامِ بْنِ عُرْوَةَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ: كُنَّا آلَ مُحَمَّدٍ نَمَكُّثُ شَهْرًا مَا نَسْتَوْقِدُ بَنَارٍ، إِنَّهُ هُوَ إِلَّا التَّمْرُ وَالْمَاءُ.

۳۷۰- (۲) ... عایشه رضی الله عنها گوید: گاهی اتفاق می‌افتاد که ما

خاندان پیامبر، یک ماه کامل را سپری می‌کردیم و برای پخت و پز غذا، آتشی را نمی‌افروختیم (و دیگری بر آتش نمی‌نهادیم)؛ و غذا و آشامیدنی ما چیزی جز خرما و آب نبود.

«نمکث»: سپری می‌کردیم، توقف می‌نمودیم.

«شهرًا»: ماه قمری.



«ما نستوقد»: روشن نمی کردیم، بر نمی افروختیم، شعله ور نمی ساختیم.  
ابن عباس رضی الله عنه گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله شبهای پیایی گرسنه می خوابید و خانواده اش هم غذای شب نداشتند و معمولاً نان آنها جوین بود.

و ابو هریره رضی الله عنه گوید: گاه سه ماه پیایی می گذشت و در خانه ی پیامبر صلی الله علیه و آله هیچ آتشی برافروخته نمی شد، نه برای پختن نان و نه پختن چیزی دیگر. و هیچ گاه از سفره ی آن حضرت قطعه نانی که باقی مانده باشد، برداشته نشد.

ابن عباس رضی الله عنه در روایتی دیگر گوید: به خدا سوگند اتفاق می افتاد که چند شب پیایی، خاندان پیامبر غذا و خوراکی نداشتند.

و عایشه رضی الله عنها گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله رحلت فرمودند در حالی که هیچ گاه دو مرتبه در شبانه روز از نان جو سیر نشدند.

و نیز می گوید: پدرم ابوبکر رضی الله عنه شبی، ران گوسفندی برای ما فرستاد؛ من قطعه ای از آن می کندم و می خوردم و گاهی پیامبر صلی الله علیه و آله در دست نگه می داشت و قطعه ای می کردند و می خوردند و من آن را در دست نگه می داشتم. به عایشه رضی الله عنها گفتند: چراغ نبود؟ گفت: اگر چراغ می داشتیم آن را نان خورش می کردیم. گاه یک ماه می گذشت و خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله نان نمی پختند و دیگی بر آتش نمی نهادند.

و نیز می گوید: به خدا سوگند! گاه در خانه ی پیامبر صلی الله علیه و آله چهل شب پیایی بر ما می گذشت، در حالی که در خانه چراغ و هیچ گونه آتش دیگری برافروخته نمی کردیم. و با دو چیز سیاه: خرما و آب، زندگی می کردیم.

به هر حال، پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله الگوی کاملی در زهد و قناعت بود که

به ما نشان داد چگونه برای مرد ممکن و میسر می‌گردد که با بخشندگی و قناعت زندگی کند. در جهانی که مازندگی می‌کنیم، نه ثروتمند به هزاران و میلیون‌هایی که دارد قانع است و نه فقیر به کفافی از زندگی راضی است. سرمایه‌داران و ثروتمندان، ثروتشان را در راه امیال و هوسهای خود خرج می‌کنند و تهیدستان نیز برای هوا و هوس به مال بیشتر چشم دوخته‌اند. میل سردمداران به هوسرانی و خوشگذرانی کمتر از میل کسانی نیست که نسبت به آنان در درجه‌ی پایین‌تری قرار گرفته‌اند؛ چرا که در این مورد شاه و گدا یکی است و همگی هواهای نفسانی و لذّات و خوشی‌های دنیوی را هدف زندگی قرار داده‌اند.

در همه محیط‌ها و اصلاً در کل جهان به هر سو بنگرید، آیا چیزی می‌بینید جز کسانی که به دنبال پول و ثروت به راه افتاده‌اند و به هیچ چیز توجه نمی‌کنند؛ و به پرستش مال و ثروت روی آورده‌اند و لذا مال و ثروت هم قلبها و هم حواسشان را تصرف کرده؛ و در تمام حرکات و سکنااتشان همراه و همدم آنان شده است؟!

آیا چیزی می‌بینید جز پیکاری سخت میان مردمانی که دوستی مال و ثروت و دستیابی به آن را هدف خود قرار داده‌اند؛ و مال و ثروت برای آنان آغاز و انجام و پیدا و نهان و اصل و اساس است؟ آیا چیزی می‌بینید جز مردمانی که همدیگر را در کام مرگ و نابودی فرو می‌برند؛ و مقصودشان چیزی جز سبقت برای کسب لذّت و موجبات آن و ربودن آنچه در دست دیگران است، نمی‌باشد؟

انسان در راه مال و ثروت و هوا و هوس در ورطه‌ای افتاده که همه‌ی پیامبران آمده‌اند تا او را از این ورطه برکشند و جهت و مقصدی عالی‌تر از خواسته‌های

محسوس به او بدهند؛ جهتی معنوی که در نیل به امیال زود گذر جسم فانی، میان‌رو است و به خواسته‌های روح جاودان چشم دوخته است.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وقتی آمد که مردم در این وضع بودند و جز برای ثروت و نژاد نیک، فضیلتی قایل نبودند و از لذت تقوا و لذت‌های روحی چیزی نمی‌فهمیدند. او شخصاً عالی‌ترین سرمشق‌ها را در قناعت و زهد و تحقیر دنیا و منصرف گردانیدن مردم از آنچه عملاً مشغول آن بودند ارائه داد و اصحاب پارسایی را تربیت کرد که برای حیات معنوی، مقام نخست را قایل بودند؛ و دنیا را پلی برای آنچه عالی‌تر از دنیا است قرار دادند.

پیامبر صلی الله علیه و آله در فقر و ثروتمندی و در ضعف و قدرت، شخصاً سرمشق ارائه داده است؛ چه وقتی که با اطرافیانش در شعب ابوطالب مورد محاصره‌ی اقتصادی قرار گرفته بود؛ و چه وقتی که به مدینه پناه آورده بود و به اقامه‌ی حکومت اسلامی می‌پرداخت؛ و چه بعد از این که این حکومت را بر پای داشت؛ و چه بعد از این که بر تمام اموال شبه جزیره دست یافت و صاحب تصرف کل شبه جزیره عربستان گردید. او همچون پادشاهان مال می‌بخشید؛ ثروت فراوانی را به دیگران عطا می‌کرد در حالی که وقتی به خانه بر می‌گشت بستر وی حصیر بود و خوراکش نان جوین و حتی ماه‌ها می‌گذشت و غذایی در خانه‌اش پخته نمی‌شد!

این است نگرش پیامبر گرامی اسلام به زندگی مادی و محسوس؛ نگرشی شکوهمند و والا مرتبه که حجاب‌ها و موانع این دنیا را می‌شکافد.

پس ای مسلمان! این وقایع را بخوان و درودی برخواسته از صمیم قلبت و اعماق جانت بر این پیامبر و بر این عظمت و شکوه بفرست. «اللهم صل علی

محمد و علی آله و صحبه اجمعین».

۳۷۱- (۳) حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي زِيَادٍ ، حَدَّثَنَا سَيَّارٌ ، حَدَّثَنَا سَهْلُ بْنُ أَسْلَمَ ، عَنْ يَزِيدَ بْنِ أَبِي مَتُصُورٍ ، عَنْ أَنَسٍ ، عَنْ أَبِي طَلْحَةَ قَالَ : شَكَوْنَا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الْجُوعَ ، وَرَفَعْنَا عَنْ بَطُونِنَا عَنْ حَجَرٍ حَجَرٍ ، فَرَفَعَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنْ بَطْنِهِ عَنْ حَجَرَيْنِ .

قَالَ أَبُو عِيسَى : هَذَا حَدِيثٌ غَرِيبٌ مِنْ حَدِيثِ أَبِي طَلْحَةَ لَا نَعْرِفُهُ إِلَّا مِنْ هَذَا الْوَجْهِ .

وَمَعْنَى قَوْلِهِ : وَرَفَعْنَا عَنْ بَطُونِنَا عَنْ حَجَرٍ حَجَرٍ قَالَ : كَانَ أَحَدُهُمْ يَشْدُ فِي بَطْنِهِ الْحَجَرَ مِنَ الْجُهْدِ وَالضَّعْفِ الَّذِي بِهِ مِنَ الْجُوعِ .

۳۷۱ — (۳) ... ابوطلحه رضی اللہ عنہ گوید: از شدت گرسنگی به

پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم شکایت کردیم (و به خاطر اینکه شدت گرسنگی

خویش را به تصویر بکشیم پیراهنمان را بالا زدیم و) هر یک

سنگی را که بر شکم خویش بسته بودیم نشان دادیم؛ آن‌گاه آن

حضرت صلی اللہ علیہ وسلم پیراهنشان را بالا زدند و دیدم که (از شدت

گرسنگی) دو تخته سنگ بر شکمشان بسته‌اند.

ابوعیسی ترمذی گوید: حدیث ابوطلحه رضی اللہ عنہ، حدیث غریبی است و

تا جایی که ما سراغ داریم، فقط از همین طریق نقل شده است؛ و

مراد از این عبارت: «و رفعا عن بطوننا عن حجر حجر» این است

که هر یک از صحابه، از شدت وضعف گرسنگی به شکمش

سنگی را می‌بست.



«شکونا»: شکایت کردیم.

«الجوع»: گرسنگی.

«رفعنا»: پیراهن خویش را بالا زدیم.

«بطوننا»: شکم‌های ما.

«حجر حجر»: تک تک سنگها.

«حدیث غریب»: حدیثی است که روایت کننده در یکی از مقاطع، فقط یک

نفر باشد. و حدیث غریب بر دو قسم است:

۱. فرد مطلق: در صورتی که آن تک راوی، متصل به صحابی باشد. مثلاً

حدیثی را که فقط یک نفر تابعی از صحابی روایت می‌کند، چند نفر تبع

تابعی از او روایت کنند.

۲. فرد نسبی: در صورتی که تک راوی، متصل به صحابی نباشد. مثلاً چند

نفر تابعی، حدیثی را از صحابی روایت کنند اما یک نفر تبع تابعی بعداً

این حدیث را روایت کند.

مثال برای فرد مطلق و فرد نسبی به ترتیب، از این قرار است: فرد مطلق:

«الولاء لحمه كلحمه النسب لا يباع ولا يوهب ولا يورث»؛ که فقط عبدالله بن

دینار تابعی از ابن عمر رضی الله عنهما نقل کرده است.

مثال فرد نسبی: زهری، از سالم، از ابن عمر رضی الله عنهما حدیثی را روایت کرده

است سپس یک نفر به تنهایی این حدیث را از زهری روایت می‌کند و در

روایت از زهری هیچ کسی موافق این راوی نیست، هر چند روایت کنندگان از سالم و ابن عمر رضی الله عنهما زیادتر باشند. پس این حدیث نسبت به زهری فرد است (فرد نسبی).

و حدیث شماره‌ی ۳۷۱ نیز «غریب» است؛ چرا که فقط از طریق ابوطالحه رضی الله عنه نقل شده است. ناگفته نماند که چون راویان حدیث بالا ثقه و مطمئن هستند از این رو غرابت، به حدیث زیانی نمی‌رساند.

«یَشُدُّ»: می‌بندد.

«الجهْد»: دشواری و سختی، رنج و مشقت.

«الضعف»: سست شدن، ناتوان شدن، سستی و ناتوانی.

شدت گرسنگی که در این حدیث، بدان اشاره رفته است، در جنگ خندق (احزاب) رخ داده است؛ چنان که در روایات آمده است:

«وقتی رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و مسلمانان از لشکرکشی دشمنان اسلام به مدینه‌ی منوره و تجمّع احزاب برای جنگ با اسلام و تصمیم خطرناکشان مبنی بر نابودی مسلمانان اطلاع یافتند، همگی به فکر افتادند که چه کار کنند؛ بالاخره خود را برای جنگ آماده کردند و قرار گذاشتند که داخل مدینه بمانند و از آن دفاع نمایند. ارتش مسلمانان بالغ بر سه هزار نفر رزمنده بود؛ این جا بود که سلمان فارسی رضی الله عنه پیشنهاد کرد در مدینه، خندق بکنند. یکی از تاکتیک‌های جنگی ایرانیان بود. سلمان رضی الله عنه گفت: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم! ما در سرزمین فارس، هرگاه از تهاجم اسب سواران، احساس خطر می‌کردیم، برای جلوگیری از خطر آنها خندق حفر می‌نمودیم؛ رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم این پیشنهاد او را پذیرفت و فوراً

دستور داد در قسمت شمال غربی مدینه که زمین هموار است و بیم نفوذ دشمن از آن طرف می‌رود، خندق بکنند.

رسول خدا ﷺ مسئولیت حفر خندق را میان اصحاب تقسیم کرد. هر ده نفر موظف بودند به اندازه‌ی چهل ذراع حفر نمایند.

طول خندق حدود پنج هزار ذراع و عمق آن حدود هفت تا ده ذراع بود و عرض آن نه ذراع و اندی بود.

خود رسول خدا ﷺ شخصاً در حفر خندق شرکت کرد تا مسلمانان را به تحصیل اجر و ثواب، ترغیب و تشویق نماید.

رسول خدا و مسلمانان با علاقه و جدیت کار می‌کردند. سرما خیلی شدید بود چیزی برای خوردن وجود نداشت، گاهی برای سدّ جوع چیزی می‌یافتند و گاهی نمی‌یافتند.

چنان که ابوطلحه رضی الله عنه می‌گوید: ما خدمت پیامبر ﷺ از گرسنگی خود شکایت کردیم و سنگهایی را که بر شکم بسته بودیم نشان دادیم؛ اما رسول خدا ﷺ وقتی لباس خود را بالا زد، دیدیم که دو سنگ بر شکم مبارک بسته است. با این وصف، صحابه بسیار خوشحال و شادمان بودند و پروردگارشان را می‌ستودند و شعر می‌خواندند و خستگی خود را نشان نمی‌دادند.»

۳۷۲- (۴) حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ ، حَدَّثَنَا آدَمُ بْنُ أَبِي إِيَاسٍ ، حَدَّثَنَا سَيِّبَانُ أَبُو مُعَاوِيَةَ . حَدَّثَنَا عَبْدُ الْمَلِكِ بْنُ عَمْرِو بْنِ أَبِي سَلَمَةَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ : خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي سَاعَةٍ لَا يُخْرَجُ فِيهَا ، وَلَا يَلْقَاهُ فِيهَا أَحَدٌ ، فَأَتَاهُ

أَبُو بَكْرٍ فَقَالَ: «مَا جَاءَ بِكَ يَا أَبَا بَكْرٍ؟» قَالَ: خَرَجْتُ أَلْقَى رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَأَنْظُرُنِي وَجْهَهُ، وَالتَّسْلِيمَ عَلَيْهِ، فَلَمْ يَلْبَثْ أَنْ جَاءَ عُمَرُ، فَقَالَ: «مَا جَاءَ بِكَ يَا عُمَرُ؟» قَالَ: الْجُوعُ يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «وَأَنَا قَدْ وَجَدْتُ بَعْضَ ذَلِكَ» فَأَنْطَلَقُوا إِلَى مَنْزِلِ أَبِي الْهَيْثَمِ بْنِ التَّيْهَانِ الْأَنْصَارِيِّ، وَكَانَ رَجُلًا كَثِيرَ النَّحْلِ وَالشَّاءِ، وَلَمْ يَكُنْ لَهُ خَدَمٌ، فَلَمْ يَحْدُوهُ، فَقَالُوا لِامْرَأَتِهِ: أَيُّنَ صَاحِبِكُ؟ فَقَالَتْ: انْطَلَقَ يَسْتَعِذُّ لَنَا الْمَاءَ، فَلَمْ يَلْبَثُوا أَنْ جَاءَ أَبُو الْهَيْثَمِ بِقِرْبَةٍ يَزْعُمُهَا، فَوَضَعَهَا، ثُمَّ جَاءَ يَلْتَزِمُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَيُقَدِّدُهُ بِأَبِيهِ وَأُمِّهِ، ثُمَّ انْطَلَقَ بِهِمْ إِلَى حَدِيقَتِهِ، فَبَسَطَ لَهُمْ بَسَاطًا، ثُمَّ انْطَلَقَ إِلَى نَحْلَةٍ، فَجَاءَ بِقَنُوقٍ، فَوَضَعَهُ، فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «أَفَلَا تَنْقِيتَ لَنَا مِنْ رُطْبِهِ؟» فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنِّي أَرَدْتُ أَنْ نَحْتَارُوا - أَوْ نَحْتَيْرُوا - مِنْ رُطْبِهِ وَبُسْرِهِ، فَأَكْلُوا وَشَرَبُوا مِنْ ذَلِكَ الْمَاءِ، فَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «هَذَا وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ مِنَ النَّعِيمِ الَّذِي تُسْأَلُونَ عَنْهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، ظِلٌّ بَارِدٌ، وَرُطْبٌ طَيِّبٌ، وَمَاءٌ بَارِدٌ» فَأَنْطَلَقَ أَبُو الْهَيْثَمِ لِيَصْنَعَ لَهُمْ طَعَامًا، فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «لَا تَذْجَنَنَّ ذَاتَ دَرٍّ» فَذَبَحَ لَهُمْ عَنَاقًا أَوْ جَدْيًا، فَأَتَاهُمْ بِهَا، فَأَكَلُوا، فَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «هَلْ لَكَ خَادِمٌ؟» قَالَ: لَا، قَالَ: «فَإِذَا أَتَانَا سَبِيٌّ فَأَتِنَا»، فَأَتَى النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِرَأْسَيْنِ لَيْسَ مَعَهُمَا ثَالِثٌ، فَأَتَاهُ أَبُو الْهَيْثَمِ، فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «اخْتَرِ مِنْهُمَا» فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ اخْتَرْنِي، فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «إِنَّ الْمُسْتَشَارَ مُؤْتَمَنٌ، خُذْ هَذَا فَإِنِّي رَأَيْتُهُ يُصَلِّي، وَاسْتَوْصَ بِهِ مَعْرُوفًا»، فَأَنْطَلَقَ أَبُو الْهَيْثَمِ إِلَى امْرَأَتِهِ، فَأَخْبَرَهَا بِقَوْلِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَقَالَتْ امْرَأَتُهُ: مَا أَنْتَ بِيَالِغٍ



حَقَّ مَا قَالَ فِيهِ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِلَّا بِأَنْ تُعْتِقَهُ قَالَ : فَهُوَ عَتِيقٌ ، فَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ : «إِنَّ اللَّهَ لَمْ يَبْعَثْ نَبِيًّا وَلَا خَلِيفَةً إِلَّا وَلَهُ بِطَانَتَانِ : بَطَانَةٌ تَأْمُرُهُ بِالْمَعْرُوفِ ، وَتَنْهَاهُ عَنِ الْمُنْكَرِ ، وَبَطَانَةٌ لَا تَأْلُوهُ خَبَالًا ، وَمَنْ يُوقَ بِطَانَةَ السُّوءِ فَقَدْ وُقِيَ» .

۳۷۲ - (۴)... ابوهريره عليه السلام گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله در وقتی از خانه بیرون شدند که معمولاً در آن ساعت نه خودشان از خانه بیرون می شدند و نه کسی هم به دیدار ایشان می آمد؛ ابوبکر رضی الله عنه نیز (در همین ساعت غیر معهود)، به حضور پیامبر صلی الله علیه و آله آمد؛ پیامبر از او پرسیدند چه چیزی تو را در این وقت غیر معهود، از خانه بیرون آورده است؟ وی در پاسخ گفت: از خانه به هدف ملاقات با رسول خدا صلی الله علیه و آله و نگاه کردن به چهره‌ی ایشان، و سلام کردن بر ایشان، بیرون آمده‌ام.

آن‌گاه دیری نپایید که عمر بن خطاب رضی الله عنه به حضور پیامبر صلی الله علیه و آله آمد. پیامبر صلی الله علیه و آله از او پرسیدند: چه چیزی تو را در این وقت غیر معهود از خانه بیرون آورده است؟ عمر رضی الله عنه در پاسخ گفت: ای فرستاده‌ی خدا! شدت گرسنگی مرا از خانه بیرون آورده است. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: من نیز برخی از آن گرسنگی را که تو احساس می‌کنی احساس می‌نمایم.

آن‌گاه پیامبر صلی الله علیه و آله همراه ابوبکر رضی الله عنه و عمر رضی الله عنه به سوی خانه‌ی «ابوالهیثم بن تیهان انصاری رضی الله عنه» رفتند؛ ابوالهیثم، مردی بود که

دارای درختان فراوان خرما و گوسفندان زیاد بود و خدمتگزاری را نیز نداشت. آنها، ابوالهیثم را درخانه‌ی او نیاقتند؛ از این رو به همسرش گفتند: شوهرت کجاست؟ وی گفت: رفته است تا برای ما آب شیرین و گوارا بیاورد. آن‌گاه دیری نگذشت که ابوالهیثم با مشکیزه‌ای که پُر از آب بود و آن را بر دوش می‌کشید آمد؛ آن مشکیزه را بر روی زمین گذاشت، و سپس به نزد پیامبر ﷺ آمد تا ایشان را به آغوش کشد و به ایشان بگوید: پدر و مادرم فدایتان باد.

آن‌گاه ابوالهیثم، پیامبر ﷺ و ابوبکر ﷺ و عمر ﷺ را به نخلستان خویش برد و فرشی را برای آنان گستراند. سپس به کنار یکی از دختان نخلستان رفت و خوشه‌ای خرما آورد و آن را پیش روی پیامبر ﷺ و همراهانشان نهاد. پیامبر ﷺ فرمودند: چرا خرماهای رسیده را برای ما جمع نکردی؟ (یعنی خرماهای رسیده را برای ما جمع نکردی و نیاوردی و بقیه‌ی خرماهای نارس را بر شاخ درخت باقی گذاشتی؟) ابوالهیثم گفت: ای فرستاده‌ی خدا! من خواستم تا خود شما از خرمای رسیده و نارسیده انتخاب فرمایید و از هر کدام که خواستید بخورید.

آن‌گاه آن حضرت ﷺ و همراهانشان از آن خرماها خوردند و از آن آب گوارا و شیرین آشامیدند؛ پس از آن پیامبر ﷺ فرمودند: سوگند به ذاتی که جان من در قبضه‌ی قدرت اوست! این خوراکی

و آشامیدنی از زمهری نعمت‌هایی است که در روز رستاخیز  
پیرامون آن از شما پرسیده می‌شود و آن نعمت‌هایی که روز قیامت  
در باره‌ی آن از شما پرسیده می‌شود عبارتند از: سایه‌ی خنک،  
خرمای رسیده و آب خنک و گوارا.

آن‌گاه ابوالهیثم رضی الله عنه از جای خود برخاست تا برای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و  
همراهانشان غذایی فراهم آورد؛ آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم به او فرمودند:  
برای ما گوسفند شیرده ذبح نکن؛ ابوالهیثم رضی الله عنه نیز برای آنها  
بزغاله‌ی ماده‌ای که به یک سالگی نرسیده بود یا بچه بز نر یک  
ساله ذبح کرد و آنرا به حضورشان آورد و آنان نیز از آن خوردند.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به ابوالهیثم رضی الله عنه فرمودند: آیا خدمتکاری داری؟  
او گفت: خیر، خدمتکاری ندارم. آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: هرگاه  
برای ما اسیرانی آوردند، به نزد ما بیا (تا از آنها به تو، غلام و  
کنیزی بدهم)؛ پس از مدتی دو اسیر به نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آورده  
شد؛ ابوالهیثم رضی الله عنه نیز به نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمد. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به  
او فرمودند: یکی از این دو اسیر را برای خویش انتخاب کن.  
ابوالهیثم رضی الله عنه گفت: ای فرستاده‌ی خدا! شما برای من یکی از این  
دو اسیر را انتخاب فرمایید. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: به راستی آن  
کسی که با او مشورت و رایزنی می‌شود، باید امانت‌دار و صادق  
باشد؛ این اسیر را برای خویش انتخاب کن؛ زیرا او را دیدم که  
نماز می‌خواند و نسبت به او خوب رفتار کن.

پس از آن ابوالهیثم رضی الله عنه به نزد همسرش رفت و آنچه را که رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرموده بودند، به همسر خویش بازگفت. همسرش به او گفت: فرمان پیامبر صلی الله علیه و آله را در حق این اسیر تا زمانی که آزادش نساخته‌ای، به خوبی انجام نداده‌ای. ابوالهیثم رضی الله عنه به محض شنیدن این سخن همسرش، گفت: او آزاد است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از اطلاع و آگاهی از این موضوع، فرمودند: خداوند متعال هیچ پیامبر و خلیفه‌ای (از علما و فرمانروایان) را بر نمی‌انگیزد، مگر اینکه برای او دو رفیقِ دمساز قرار می‌دهد. دوستی که او را به کار نیک فرمان می‌دهد و از کار زشت و ناپسند باز می‌دارد؛ و دوستی که از هیچ گونه شرّ و فسادِ در حق او کوتاهی نمی‌کند و برای تباهی کارش کوتاهی و سهل‌انگاری نمی‌ورزد و بلکه به تلاش می‌ایستد.

و هر آن کس که از دوستان و رفیقان بد، محفوظ و مصون ماند، به راستی از تباهی و فساد و سختی‌ها و مشکلات و چالش‌ها و دغدغه‌ها و ناهمواریها و ناملایمات، مصون مانده است.



«لا یلقاه»: برخورد نمی‌کند با او. ملاقات و دیدار نمی‌کند با او. یعنی پیامبر صلی الله علیه و آله در ساعاتی غیر معهود از خانه بیرون شد که معمولاً در چنین ساعتی نه خود رسول خدا صلی الله علیه و آله از خانه بیرون می‌شد و نه کسی به دیدار و ملاقات ایشان می‌آمد.

«ساعة»: جزئی از زمان. غالباً این جز از زمان در شب بوده است؛ همچنان که مسلم می‌گوید: «انه خرج ذات لیلة فاذا هو بابی بکر و عمر؛ فقال: ما اخرجکما من بیوتکما هذه الساعة؟ قال: الجوع یا رسول الله. قال: وانا والذی نفسی بیده اخرجنی الذی اخرجکما؛ قوما. فقاما معه، فاتوا رجلاً من الانصار وهو ابو الهیثم بن تیہان...».

و در برخی روایات نیز بدین موضوع اشاره شده که این قضیه در روز اتفاق افتاده است.

«ألقى»: ملاقات کنم. دیدار نمایم. زیارت کنم.

«التسليم عليه»: بر او سلام کنم و درود بفرستم.

«فلم يلبث»: دیری نپائید، چیزی نگذشت.

«فانطلقوا»: به راه افتادند، رفتند.

«ابو الهیثم بن تیہان انصاری»: نام ایشان مالک، و از خاندان عبدالاشهل، قبیله‌ی بزرگ اوس در مدینه‌ی منوره می‌باشد. وی از زمره‌ی نخستین افرادی از اهالی مدینه است که در مکه به دیدار پیامبر ﷺ آمد و بدیشان ایمان آورد.

«النخل»: درخت خرما.

«الشاء»: جمع «شاة»: گوسفند.

«خَدَم»: جمع خادم: خدمت‌کننده، نوکر، خدمت‌گزار، خدمت‌کار.

«صاحبک»: صاحب، دوست، همدم، ملازم، معاشر، یار، هم‌صحبت؛ و چون

شوهر پیوسته ملازم و معاشر زن، و دوست و یار اوست، بدو «صاحب» گفته‌اند.

«یستعذب»: آب گوارا و شیرین جستجو می‌کند.

«قربة»: مشک.

«یزعبا»: مشک پُر را بر می‌داشت. و خود واژه‌ی «زعب»، به معنای «ظرف را پُر کرد» و «مشک پُر را برداشت»، می‌باشد.

«یلنزم» در بر گرفت و دست بر گردنش افکند و در آغوش کشید.

«یفدیه بابیه و امه»: به او گفت: پدر و مادرم فدایت شوند.

«حدیقه»: حدیقه: باغ، بوستان، باغی که اطرافش دیوار باشد. در اینجا مراد از

«حدیقه»، نخلستان است.

«بساطاً»: بستر، فرش گستردنی.

«نخلة»: مفرد «نخل» است؛ یک درخت خرما.

«قنوی»: خوشه‌ی خرما.

«افلا تنقیّت لنا من رطبه»: چرا خرماهای رسیده را برای ما انتخاب نکردی و

جمع نمودی؟ یعنی چرا خرماهای رسیده را برای ما جمع نکردی و نیاوردی،

و چرا بقیه‌ی خرماهای نارس را بر شاخ درخت باقی نگذاشتی؛ و خرمای نارس و

رسیده را به حضور ما آوردی؟

«تختاروا»: انتخاب و گزینش نمائید.

«رطبه»: رطب: غوره‌ی خرمای رسیده، پیش از آنکه خرما شود. و واحد آن

«رطبة» است.

«بُسر»: بُسر: خرمای نارسیده؛ و آن هنگامی است که خرما رنگ بگیرد ولی

پخته نشده باشد؛ و واحد آن «بُصرة» است.

«النعم»: ناز و نعمت، آسایش، مال، خوشی.

«تُسألون»: پرسیده می‌شوید. مورد سؤال قرار می‌گیرید.

«ظِلّ»: اسم است از فعل «اَظْلَ» و به معنای سایه.

«بارد»: سرد و خنک.

«ذات درّ»: حیوانی که دارای شیر باشد، حیوان دوشاب، حیوان شیرده.

«عناقاً»: بزغاله‌ی ماده که به یک سالگی نرسیده باشد.

«جدیاً»: بچه بز نر یک ساله.

«سبیّ»: برده، اسیر.

«لیس معها ثالث»: همراه آن دو اسیر، فرد سوّمی نبود. این عبارت، تأکید

جمله‌ی «فاتی النّبیّ ﷺ برأسین» است.

«اختر»: انتخاب کن.

«المستشار»: کسی که با او مشورت و رایزنی می‌شود.

«مؤتمن»: مطمئن، امانت‌دار، صادق، قابل قبول.

«استوص به معروفاً»: نسبت به آن برده، پسندیده و خوب رفتار کن، و جز به

اندازه‌ی توانایی‌اش به او تکلیف نکن، و هیچ گاه بالاتر از میزان قدرت وی، از او

وظایف و تکالیف نخواه.

«تعته»: برده را آزاد گردانی.

«ما انت ببالغ حق ما قال فيه النّبیّ ﷺ الا بان تعته»: فرمان پیامبر ﷺ را

در حق آن برده تا هنگامی که آزادش نگردانی، به خوبی انجام نداده‌ای.

«عتیق»: بنده‌ی آزاد شده.

«خليفة»: قائم مقام، جانشین، کسی که جانشین کس دیگر شود، جانشین پیامبر ﷺ.

«بطانة»: دوست پنهانی و رازداری که در کارها با او مشورت شود؛ راز دار؛ رفیق صادق؛ دوست همدم؛ دمساز؛ و آن خاصه و برگزیده‌ی مرد است که رازهای خود را با او در میان می‌گذارد و به او اعتماد می‌کند؛ محرم اسرار.

«المنکر»: کار زشت و ناپسند و نامشروع، هرزگی و کار قبیح و شنیع.

«لا تألوه»: قصور نمی‌کند. کوتاهی نمی‌ورزد. ترک نمی‌کند.

«خبالاً»: فساد. تباهی. «لا تألوه خبالاً»: دوستی که از هیچ شرّ و فسادى در حق او کوتاهی نمی‌کند و برای تباهی کارش کوتاهی و سهل انگاری نمی‌ورزد و بلکه به تلاش می‌ایستد.

«یُوق»: حفاظت و حراست شود.

۳۷۳- (۵) حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مُجَالِدٍ بْنِ سَعِيدٍ ، حَدَّثَنِي أَبِي ، عَنْ بَيَّانِ بْنِ بَشِيرٍ ، عَنْ قَيْسِ بْنِ أَبِي حَازِمٍ ، قَالَ : سَمِعْتُ سَعْدَ بْنَ أَبِي وَقَّاصٍ يَقُولُ : إِنِّي لَأَوَّلُ رَجُلٍ أَهْرَاقَ دَمًا فِي سَبِيلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ، وَإِنِّي لَأَوَّلُ رَجُلٍ رَمَى بِسَهْمٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ . لَقَدْ رَأَيْتُنِي أُغْزَوُ فِي الْعِصَابَةِ مِنْ أَصْحَابِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ مَا نَأْكُلُ إِلَّا وَرَقَ الشَّجَرِ وَالْحُجْلَةَ ، حَتَّى تَفْرَحَ أَشْدَاقُنَا ، وَإِنْ أَحَدُنَا لَيَضَعُ كَمَا تَضَعُ الشَّاةُ وَالْبَعِيرُ . وَأَصْبَحَتْ بَنُو أَسَدٍ يُعَرِّوْنَنِي فِي الدِّينِ ! لَقَدْ خَبْتُ وَخَسِرْتُ إِذَنْ وَضَلَّ عَمَلِي .

۳۷۳- (۵)... قیس بن ابی حازم رحمہ اللہ گوید: از سعد بن ابی وقاص

رحمہ اللہ شنیدم که می‌گفت: من از نخستین کسانی هستم که در راه

خدا، خون ریخته است؛ و من نخستین فردی هستم که در راه



خدا تیر انداخته است؛ به راستی من خویشتن را در حالی دیدم که در یکی از جنگ‌ها که همراه با یاران حضرت محمد ﷺ جنگ و پیکار می‌کردیم، چیزی جز برگ درختان، و میوه‌ی درختانِ خاردار برای خوردن نداشتیم؛ تا جایی که بر اثر خوردن برگ درختان و میوه‌ی درختانِ خاردار، کناره‌ی دهان‌های ما زخمی شد و مدفوع برخی از ما به سان مدفوع گوسفند و شتر شده بود؛ (و با تمام این خدمات و تلاش‌ها و مساعی و کوشش‌ها در راستای اعلای کلمه‌ی الله)، هم اینک افراد قبیله‌ی بنو اسد مرا در مورد دین توبیخ و سرزنش می‌کنند! به راستی که در این صورت من به خواسته‌ام نرسیدم و زیان کرده‌ام و گمراه شده‌ام و اعمالم تباه شده است.



«اهراق»: خون ریخته است. (کنایه از کشته شدن وی به دست او است).

«انی لاول رجل اهراق دماً فی سبیل الله»: من نخستین کسی هستم که در راه

خدا خون ریخته است.

روایت شده است که: سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه همراه تنی چند از صحابه، در گردنه‌ای از گردنه‌های مکه، نماز می‌خواندند؛ مشرکین و چند گانه پرستان، از کنار ایشان عبور کردند و آنها را مورد تمسخر و استهزاء قرار دادند. از این رو گروه مسلمانان با این گروه از مشرکین به مخالفت برخاستند و در نتیجه به درگیری لفظی و فیزیکی در میان آنها منجر شد؛ در این گیر و دار، سعد بن ابی

وقاص رضی الله عنه با آرواره‌ی شتر به مردی از مشرکین زد و او را زخمی ساخت و خونس را ریخت. و این نیز اولین خونی بود که در اسلام و در راه خدا ریخته شد.

«رمی»: تیر انداخت.

«سهم»: تیر.

«إني لأول رجل رمى بسهم في سبيل الله»: من نخستین فردی هستم که در راه خدا تیر انداخته است. و این موضوع در «سریه‌ی رابع» اتفاق افتاده است.

در ماه شوال، سال یکم هجرت، مطابق با آوریل ۶۲۳ میلادی، رسول خدا صلی الله علیه و آله عبیده بن حارث بن عبدالمطلب را به اتفاق شصت تن از مهاجرین به این سریه اعزام فرمودند. با ابوسفیان - که دویست مرد جنگی به همراه داشت - در بطن رابع رویاروی شدند. طرفین به یکدیگر تیراندازی کردند اما عملاً کارزاری در نگرفت. و نخستین کسی که از این دو گروه تیر انداخت سعد ابن ابی وقاص رضی الله عنه بود.

در اثنای این سریه، دو تن از جنگجویان مکه به مسلمانان پیوستند. این دو تن: مقداد بن عمرو بهرانی، و عتبة بن غزوان مازنی بودند که مسلمان بودند و با کفار عزیمت کرده بودند تا از این طریق به مسلمانان برسند.

«رأيتني»: خود را دیدم.

«اغزوا»: جنگ و پیکار می کردم.

«العصابة»: گروهی از مردم از ده تا چهل.

«ورق الشجرة»: برگ درختان.

«الحبلة»: میوه‌ی درخت سلم و سمر کرد در آن دانه‌ای همچون عدس است.

«تقرحت»: زخم برداشت، زخمی شد.

«اشداقنا»: اشداق: جمع «شدق»: کناره‌ی دهان.

«لیضع»: مدفوع می‌کرد. این روایت اشاره به سریه‌ی خَبط دارد. و سریه‌ی خَبط (خَبط: نام نوعی از برگ درختان، یا نام منطقه‌ای است) به سرداری و فرماندهی ابوعبیده بن جراح رضی الله عنه در ماه رجب، از سال هشتم هجرت، واقع شد.

راویان گویند: پیامبر صلی الله علیه و آله، ابوعبیده بن جراح رضی الله عنه را با سیصد تن از مهاجران و انصار و از آن جمله عمر بن خطاب رضی الله عنه به جانب طایفه‌ای از «جهینه» که در «قَبَلِیَّة» و سواحل دریا بودند، گسیل فرمودند. و میان «قَبَلِیَّة» تا مدینه پنج شب راه است. پس مسلمانان در راه دچار گرسنگی شده، ناچار بر گهای خشک را می‌خوردند، تا این که قیس پسر سعد بن عبادہ رضی الله عنه چند شتر پرواری خریده برای لشکریان کشت و دریا نیز برای آنان ماهی بسیار بزرگی بیرون افکند که آن را خوردند؛ و بدون اینکه در این سریه با دشمن روبرو شوند به مدینه‌ی منوره باز گشتند.

«يعزّرونی»: مرا توییح و سرزنش می‌کنند.

«خبثٌ»: به خواسته‌ام نرسیده‌ام. به مطلوب خویش دست نیافته‌ام. ناامید شدم.

«خسرتُ»: زیان کرده‌ام، گمراه شده‌ام.

«إِذْنٌ»: حرف جواب و جزاء است به معنی آنگاه، آنگهی، اکنون، در آن وقت

و در آن هنگام.

«ضَلَّ عملی»: اعمالم تباه و بر باد شده است.

«اصبحت بنو اسد يعزّرونی فی الدین...»: سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه از سوی

عمر بن الخطاب رضی اللہ عنہ، امیر بصره شد. وی امیری عادل و مسئولیت پذیر و پای بند به اوامر و فرامین الهی، تعالیم و آموزه های نبوی، احکام و دستورات شرعی و حقایق و مفاهیم والای قرآنی بود. طبیعتاً برخی از مردم که منافع خویش را در خطر می بینند، از حاکم عادل و داد گر، زیاد خوششان نمی آید؛ از این رو در بصره برخی از انسانهای عیاش و بی بند و بار، به نزد عمر بن خطاب رضی اللہ عنہ از سعد بن ابی وقاص رضی اللہ عنہ شکایت بردند و بدو چنین گفتند که: وی نمازش را به نحو احسن ادا نمی کند و نمازی درست نمی خواند. و وقتی این سخنان به گوش سعد رضی اللہ عنہ رسید، این روایت را ایراد فرمود.

۳۷۴- (۶) حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ، حَدَّثَنَا صَفْوَانُ بْنُ عَيْسَى، حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ عَيْسَى أَبُو نَعَامَةَ الْعَدَوِيُّ قَالَ: سَمِعْتُ خَالِدَ بْنَ عُمَيْرٍ وَشُوَيْسًا أَبَا الرَّقَادِ قَالَا: بَعَثَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ عُثْبَةَ بْنَ غَزْوَانَ وَقَالَ: انْطَلِقْ أَنْتَ وَمَنْ مَعَكَ حَتَّى إِذَا كُنْتُمْ فِي أَقْصَى بِلَادِ الْعَرَبِ، وَأَذَى بِلَادِ الْعَجَمِ، فَأَقْبِلُوا، حَتَّى إِذَا كَانُوا بِالْمَرْبِدِ، وَجَدُوا هَذَا الْكَذَّانَ، فَقَالُوا: مَا هَذِهِ؟ قَالَ: هَذِهِ الْبَصْرَةُ، فَسَارُوا حَتَّى إِذَا بَلَغُوا حِيَالَ الْجِسْرِ الصَّغِيرِ، فَقَالُوا: هَهُنَا أَمْرُكُمْ، فَزَلُّوا، فَذَكَّرُوا الْحَدِيثَ بِطَوِيلِهِ. قَالَ: فَقَالَ عُثْبَةُ بْنُ غَزْوَانَ: لَقَدْ رَأَيْتُنِي وَإِنِّي لَسَابِعُ سَبْعَةٍ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَا لَنَا طَعَامٌ إِلَّا وَرَقُ الشَّجَرِ حَتَّى تَقَرَّحَتْ أَشْدَاقُنَا، فَالْتَفَقْتُ بُرْدَةً قَسَمْتُهَا بَيْنِي وَبَيْنَ سَعْدٍ، فَمَا مِنَّا مِنْ أُولَئِكَ السَّبْعَةِ أَحَدٌ إِلَّا وَهُوَ أَمِيرُ مِصْرٍ مِنَ الْأَمْصَارِ، وَسَتَجِرُ بُونَ الْأُمَرَاءَ بَعْدَنَا.

است - گویند: عمر بن خطاب رضی الله عنه (در روزگار خلافت و حکومت خویش) عتبه ابن غزوان رضی الله عنه را به مأموریت جنگی گسیل داشت و بدو گفت: تو و همراهانت به حرکت خویش ادامه دهید و پیشروی کنید، تا به دورترین نقطه از سرزمین‌های عرب، و به نزدیکترین نقطه از سرزمین‌های عجم برسید.

عتبه رضی الله عنه و همراهانش نیز بر حسب فرمان عمر بن خطاب رضی الله عنه حرکت کردند و پیشروی نمودند تا به منطقه‌ی «مرید» رسیدند؛ در آنجا بود که سنگ‌های سپید و نرمی را دیدند؛ از این رو پرسیدند: این سنگ‌های سپید و نرم چیست؟ و نام این منطقه چیست؟ گفتند بصره است. آنها از آن منطقه گذشتند و به حرکت خویش ادامه دادند و پیشروی نمودند تا مقابل پُلّی کوچک رسیدند؛ پرسیدند: به فرود آمدن در اینجا فرمان داده شده‌ایم. (یعنی عمر بن خطاب رضی الله عنه به ما فرمان داده تا در همین جا فرود آییم.) همه‌ی آنها در همان جا فرود آمدند...

خالد بن عُمیر و شُویس، تمام این حدیث را بیان کرده‌اند و در ادامه گفتند: عتبه بن غزوان رضی الله عنه به همراهانش گفت: من خودم را در حالی دیدم که هفتمین مسلمان و همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بودم، و خوراکی جز برگ درختان نداشتیم؛ تا جایی که بر اثر خوردن برگ درختان، لب‌ها و گوشه‌های دهان‌هایمان، متورم و زخمی شد؛ من عبایی را پیدا کردم و آن را میان خویش و سعد بن

ابی وقاص رضی الله عنه قسمت کردم (نصفی از آن را برای خودم و نصفی را برای سعد رضی الله عنه به عنوان ازار و شلوار استفاده کردیم)؛ و هیچ یک از آن هفت تن نیست مگر اینکه هر یک، امیر یکی از شهرها شده است؛ و به زودی امیرانی را که بعد از ما خواهند آمد، تجربه خواهید کرد.

«بعث»: گسیل داشت، اعزام کرد، ارسال نمود، فرستاد.

«اقصى»: دورترین، پرت‌ترین، دورافتاده‌ترین.

«العرب»: قومی است سامی، ساکن شبه جزیره عربستان در جنوب غربی آسیا؛ به هنگام ظهور اسلام، ساکنان عربستان به دو دسته بزرگ تقسیم می‌شدند: «قحطانیان» در جنوب و «عدنانیان» در شمال.

مؤرخان عرب، این هر دو دسته را عرب غیر اصلی می‌دانستند در مقابل عرب «بائده»؛ بدین جهت اعراب بائده را «عاربة»؛ و قحطانیان را «مستعربه»؛ و عدنانیان را «مستعربه» می‌نامیدند.

برخی دیگر، قحطانیان را هم جزو «عاربة» محسوب داشته‌اند. در یمن و نقاط جنوبی عربستان، مردمی پیش از ظهور اسلام سکونت داشتند که عرب آنان را اعراب قحطانی می‌نامند و می‌گویند: ایشان از نسل «یعراب بن قحطان» هستند. عدنانیان یا اعراب اسماعیلی نژاد، خود را به اسماعیل بن ابراهیم علیه السلام می‌رسانند و به همین جهت، مؤرخان عرب آنان را «مستعربه» می‌نامند. مسکن این اعراب در تهامه، نجد، و حجاز بود و تاورم‌های شام و حدود عراق کشیده می‌شد.

اعراب اسماعیلی از حیث نظام اجتماعی، زبان و دین با قحطانیان اختلاف زیاد داشتند. از حیث نظام اجتماعی، اسماعیلیان صحرانشین بیابان گرد بودند (مانند اعراب بدوی)، در صورتی که قحطانیان، شهرنشین و اهل بنا و عمران و آبادی و عمارت بودند.

«أدنی»: نزدیکترین.

«العجم»: غیر عرب، اعم از ایرانی و ترک و اروپایی؛ کشور ایران را نیز می‌گویند.

«فأقبلوا»: توجه کردند، روی آوردند، یورش بردند، حمله‌ور شدند.

«مربد»: آغل گوسفندان، طویله‌ی ستوران، محل خرما خشک کنی. در اینجا نام منطقه‌ای در عراق است.

«الکدّان»: سنگ نرمی که نه همانند صخره سخت باشد که بتوان آن را شکست و نه همانند خاک نرم باشد که بتوان آن را حفر کرد.

«البصرة»: زمین ستبر؛ یا زمین سرخ رنگ نیکو؛ سنگ نرم سفید. و شهر «بصره» را به خاطر سنگهای نرم سپیدش، بدین نام می‌خوانند. و هم اینک نیز بندر و شهری در کشور عراق، واقع در ساحل شطّ العرب، مقابل خرمشهر ایران است که دارای نخلستان‌های مهم و نفت است و بندری فعال به شمار می‌آید.

«فساروا»: راه رفتند؛ حرکت کردند؛ پیش رفتند؛ به جلو رفتند.

«حیال»: روبرو، مقابل، برابر.

«الجسر»: پل ماندی که برای عبور و مرور مردم و ماشین‌ها و قطارها بر روی رودخانه سازند؛ پُل.

«فالتقطت»: آن چیز را از روی زمین برگرفتم.

«بُرْدَة»: جامه‌ی راه راه.

«قسمتها بینی و بین سعد»: یعنی از بی لباسی و سختی و مشقت رنج می‌بردیم به گونه‌ای که جامه‌ای کهنه و فرسوده را دو قسم می‌کردم، نصفی را به سعد رضی الله عنه و نصفی را برای خود به صورت ازار در می‌آوردیم و عورت خویش را بدان می‌پوشیدیم.

«فما منا من أولئك السبعة أحد الا و هو...»: یعنی هیچ یک از آن هفت تن - که جزو پیشگامانِ پیشتاز بودند - نیست، مگر این که هر یک امیر یکی از شهرهای اسلامی شده‌اند، و به پاس آن همه خدمات و تلاش‌ها، خداوند متعال در همین دنیا، بدان‌ها پاداش داد؛ و به زودی امیرانی را که پس از ما خواهند آمد، تجربه خواهید کرد که چه قدر بی بند و بار و علاقمند به دنیا هستند؛ و چگونه اوامر و فرامین الهی و تعالیم و آموزه‌های نبوی و احکام و دستورات شرعی و حقایق و مفاهیم والای قرآنی را نادیده می‌گیرند.

و همچنان که عتبه بن غزوآن رضی الله عنه گفت، نیز اتفاق افتاد....

۳۷۵ - (۷) حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ ، حَدَّثَنَا رَوْحُ بْنُ أَشْلَمَ أَبُو حَاتِمٍ الْبَصْرِيُّ . حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ سَلَمَةَ . أَتَيْنَا ثَابِتَ ، عَنْ أَنَسٍ قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ : «لَقَدْ أَخِفْتُ فِي اللَّهِ ، وَمَا نَحَافُ أَحَدٌ ، وَلَقَدْ أُوذِيتُ فِي اللَّهِ ، وَمَا يُؤْدِي أَحَدٌ ، وَلَقَدْ أَتَتْ عَلَيَّ ثَلَاثُونَ مِنْ بَنِي لَيْلَةَ وَيَوْمَ مَا لِي وَلِبَلَالٍ طَعَامُ يَأْكُلُهُ ذُو كَبِدٍ إِلَّا شَيْءٌ يُوَارِيهِ إِبْطُ بِلَالٍ» .



۳۷۵ - (۷) ... انس ابن مالک رضی الله عنه گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: همانا من در راه خدا و در راستای اجرای اوامر و فرامین الهی، تعالیم و آموزه‌های شرعی و حقایق و مفاهیم والای قرآنی، چندان به بیم و ترس افتادم که هیچ کس به اندازه‌ی من در بیم و هراس نیافتاده است؛ و به راستی در راه دین خدا چندان مورد آزار و اذیت قرار گرفتم که هیچ کس به اندازه‌ی من آزار و اذیت نشده است؛ گاهی اتفاق می‌افتد که سی شبانه روز بر من می‌گذشت، در حالی که من و بلال رضی الله عنه آنقدر غذا نداشتیم که قابل خوردن و سیر شدن کسی باشد، به جز چیز اندکی که بلال رضی الله عنه زیر بغل خویش پنهان می‌کرد.

«اخفتُ»: ترسیده شدم؛ از ناحیه‌ی مشرکین در راه خدا و در راستای تبلیغ اوامر و فرامین الهی، به بیم و ترس افتادم.

«اوذیتُ»: در راه دین خدا مورد آزار و اذیت قرار گرفتم.

«ذوکبد»: صاحب کبد. مراد از «ذوکبد»؛ حیوان است. و «کبد» نیز به معنی جگر است. و در اصطلاح فیزیولوژی: بزرگترین غده‌های بدن که در پهلوی راست زیر حجاب حاجز قرار دارد و صفرا درست می‌کند. عمل دیگر کبد، جذب مواد غذایی سه گانه، یعنی: چربیها و قندها و مواد سفیده‌ای است که آنها را تغییر شکل می‌دهد و برای تغذیه‌ی سلولها آماده می‌سازد.

«شیء»: چیز اندکی. مواد خوراکی اندکی.

«یواریه»: آن را پنهان می‌کرد. آن را می‌پوشاند.

«ابط»: زیر بغل و زیر بال.

این حدیث، بیانگر موضوعی است که پیامبر ﷺ همراه بلال رضی الله عنه از مکه‌ی مکرّمه گریخت، در حالی که پیامبر ﷺ و بلال آنقدر غذا نداشتند که قابل خوردن و سیر شدن کسی باشد، به جز چیز اندکی که بلال زیر بغل خویش پنهان می‌کرد.

۳۷۶ - (۸) حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، أَتْبَانَا عَفَانُ بْنُ مُسْلِمٍ، حَدَّثَنَا أَبَانُ بْنُ يَزِيدَ الْعَطَّارُ، حَدَّثَنَا قَتَادَةُ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ: أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَمْ يَجْتَمِعْ عِنْدَهُ غَدَاءٌ وَلَا عَشَاءٌ مِنْ خُبْزٍ وَلَحْمٍ إِلَّا عَلَى ضَفَفٍ. قَالَ عَبْدُ اللَّهِ: قَالَ بَعْضُهُمْ: هُوَ كَثْرَةُ الْأَيْدِي.

۳۷۶ - (۸)... انس بن مالک رضی الله عنه گوید: هیچ‌گاه در نزد پیامبر ﷺ

نه در ناهار و نه در شام، نان و گوشت فراهم نشد، مگر در میهمانی‌ها.

عبدالله (بن عبدالرحمن، استاد ترمذی) گوید: برخی از محدثین و اربابان لغت، در ترجمه‌ی عبارت «ضَفَفٌ»، گفته‌اند: مراد کثرت داستان میهمانان در ضیافت است.

«لم يجتمع»: فراهم نشد، گرد نیامد، جمع نشد

«غداء»: خوراک چاشت، خوراک بامداد، غذایی که صبح بخورند، مقابل

«عشاء»: غذایی که شب بخورند (شام)

«عشاء»: شام، غذای شب، غذایی که شب بخورند.

«ضَفَف»: این واژه در لغت به این معانی استعمال شده است: «کمی مال و بسیاری عائله؛ نیاز؛ حاجت؛ خوردن که به سیر شدن نرسد؛ ازدحام کردن بر سر آب و جز آن؛ شتاب در کار». ولی در اینجا مراد هیچ کدام از این معانی نیست بلکه مراد: «کثرت دستان میهمانان در ضیافت» است. و همین گونه محدثین و اربابان لغت نیز واژه‌ی «ضَفَف» را ترجمه کرده‌اند.

به هر حال، این حدیث بیانگر این است که رسول خدا ﷺ هرگز نه در شام و نه در ناهار، از نان و گوشت سیر نشد، مگر به ندرت و آن هم در میهمانی‌ها.

۳۷۷- (۹) حَدَّثَنَا عَبْدُ بْنُ حُمَيْدٍ، حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ بْنِ أَبِي فُدَيْكٍ، حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي ذَرٍّ عَنْ مُسْلِمِ بْنِ جُنْدُبٍ، عَنْ نَوْفَلِ بْنِ إِيَّاسٍ الْهَذَلِيِّ قَالَ: كَانَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ عَوْفٍ لَنَا جَلِيسًا، وَكَانَ نِعَمَ الْجَلِيسِ، وَإِنَّهُ انْقَلَبَ بِنَا ذَاتَ يَوْمٍ، حَتَّى إِذَا دَخَلْنَا بَيْتَهُ دَخَلَ فَاعْتَسَلَ، ثُمَّ خَرَجَ، وَأَوْتَيْنَا بِصَحْفَةٍ فِيهَا خُبْزٌ وَلَحْمٌ، فَلَمَّا وُضِعَتْ بَكَى عَبْدُ الرَّحْمَنِ فَقُلْتُ: يَا أَبَا مُحَمَّدٍ مَا يُبْكِيكَ؟ فَقَالَ: هَلَكَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَلَمْ يَشْبَعْ هُوَ وَأَهْلُ بَيْتِهِ مِنْ خُبْزِ الشَّعِيرِ. فَلَا أَرَانَا أُخْرِنَا لِمَا هُوَ خَيْرٌ لَنَا.

۳۷۷- (۹)... نوفل بن ایاس هذلی رضی اللہ عنہ گوید: عبدالرحمن بن

عوف رضی اللہ عنہ همنشین و دوست ما بود؛ و به راستی دوست و رفیق

خوبی بود. روزی از روزها ما را با خود به خانه‌ی خویش برد و

چون به خانه‌اش وارد شدیم او نخست به دستشویی و حمام خویش وارد شد و غسل نمود؛ آن‌گاه از دستشویی و حمام بیرون شد (و با ما نشست)؛ آن‌گاه کاسه‌ای برای ما آورده شد که در آن نان و گوشت بود، و چون کاسه‌ی غذا پیش ما نهاده شد، عبدالرحمن بن عوف رضی الله عنه گریست.

من از او پرسیدم: ای ابومحمد! (کنیت عبدالرحمن بن عوف رضی الله عنه) چرا گریه می‌کنی؟ چه چیزی تو را به گریه وا داشت؟ او در پاسخ گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله از جهان رخت بربستند و چهره در نقاب خاک کشیدند، و حال آنکه هیچ‌گاه خود و خاندانشان از نان جوین هم سیر نشدند! و فکر نمی‌کنم عمری که باقی مانده است، برای این گونه خوراکی‌ها باشد؛ بلکه باید صرف چیزی شود که برای ما بهتر است.

«جلیساً»: دوست و رفیق، همنشین و یار.

«نعم»: فعل غیر متصرف برای مدح و ستایش است؛ «نعم الجلیس»: نیکو همنشینی است. و گاهی «ما» به آخر آن افزوده می‌شود: «ان تبدوا الصدقات فنعمایه»: اگر صدقه‌ها را آشکارا بدهید، پس نیکو است. «انقلب بنا»: ما را با خود برد.

«ذات یوم»: روزی.

«دخل»: وارد دستشویی و حمام شد.

«فاغتسل»: این واژه را می‌توان به دو گونه ترجمه کرد:

۱. غسل کرد و استحمام نمود. [معنای اصطلاحی غسل]

۲. دست و روی خود را شست. [معنای لغوی غسل]

«صحفة»: کاسه‌ی بزرگ، قَدَح.

«وُضعت»: بر زمین نهاده شد.

«بکی»: گریست.

«ابا محمد»: کنیت عبدالرحمن بن عوف رضی الله عنه است.

«بیکیک»: تو را به گریه واداشته است.

«هَلک»: رحلت کرد، فوت نمود، از جهان رخت بریست، چهره در نقاب

خاک کشید.

«لم یسبع»: سیر نشد.

«فلا أَرانا»: گمان نمی‌کنم، فکر نمی‌کنم، نمی‌پندارم.

«أُخَرنا»: پس از پیامبر صلی الله علیه و آله باقی ماندیم و عمر ما باقی است.

«فلا أَرانا أُخَرنا لما هو خیر لنا»: من فکر نمی‌کنم عمری که باقی مانده است

برای این گونه خوراکی‌ها باشد، بلکه باید صرف چیزی شود که برای ما بهتر

است. یعنی: من این گشایش و فراخی در خوراکی‌ها و پوشاک و... را که در آن

قرار گرفته‌ایم، برای خودمان خیر و سعادت نمی‌بینم؛ چرا که گاهی چهار ماه

می‌گذشت و یک بار آن حضرت صلی الله علیه و آله از نان گندم یا نان جوین، سیر نمی‌خوردند.

چنان که پدر عمران بن زید مدنی رضی الله عنه می‌گوید: به خانه‌ی عایشه رضی الله عنها رفتیم و

گفتیم: مادر جان سلام. گفت: سلام بر تو و گریست. گفتیم: مادر جان چرا گریه

می‌کنی؟ گفت: به من خبر رسیده است که برخی از شما چندان غذاهای گوناگون می‌خورند که نیاز به دارو پیدا می‌کنند تا غذای آنان را هضم کند، و پیامبر شما را به خاطر آوردم که از دنیا رحلت فرمود در حالی که هیچ‌گاه در شبانه روز از دو نوع غذا سیر نمی‌شد؛ اگر خرما خورده بود، نان نمی‌خورد و اگر نان خورده بود، خرما نمی‌خورد و این موضوع مرا به گریه واداشت.

باب (۵۳)

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ  
وَالْآلِ وَسَلَّمَ

مدت عمر پیامبر





۳۷۸- (۱) حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مَنِيعٍ ، حَدَّثَنَا رَوْحُ بْنُ عُبَادَةَ ، حَدَّثَنَا زَكَرِيَّا بْنُ إِسْحَاقَ ، حَدَّثَنَا  
عَمْرُو بْنُ دِينَارٍ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ : مَكَثَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِمَكَّةَ ثَلَاثَ  
عَشْرَةَ سَنَةً يُوحَى إِلَيْهِ ، وَبِالْمَدِينَةِ عَشْرًا ، وَتُوفِّيَ وَهُوَ ابْنُ ثَلَاثٍ وَسِتِّينَ .

۳۷۸- (۱)...عبدالله بن عباس رضی اللہ عنہ گوید: رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم (پس از

بعثت)، سیزده سال در مکه‌ی مکرمه اقامت گزیدند که در این  
مدت بدیشان از جانب خدا، وحی فرو فرستاده می‌شد؛ و در  
مدینه‌ی منوره نیز ده سال باقی ماندند و زندگی به سر بردند؛ و  
هنگامی که فوت کردند و چهره در نقاب خاک کشیدند شصت و  
سه سال عمر داشتند.



«مکث»: درنگ کرد، باقی ماند، اقامت گزید.

«یوحی الیه»: به سویش وحی فرستاده می‌شد.

«وحی»: در لغت به معنی اشاره کردن و سخن پنهانی به کسی گفتن و در دل او  
افکندن است؛ و در اصطلاح: به چیزی گفته می‌شود که از جانب خداوند بر  
پیغمبران الهام شود.

ناگفته نماند که روایت بالا، از زمره‌ی صحیح‌ترین، بهترین، دقیق‌ترین و درست‌ترین روایات و احادیثی است که درباره‌ی عمر رسول خدا ﷺ آمده است. زیرا که رسول خدا ﷺ روز دوشنبه، دوازدهم ربیع الاول، سال یازدهم هجرت، پس از زوال آفتاب دار فانی را وداع گفتند. [و در برخی روایات وقت چاشت وارد شده است] و در آن هنگام سن آن حضرت ﷺ شصت و سه سال بود و به راستی که آن روز تاریک‌ترین و وحشتناک‌ترین و غم‌انگیزترین روز برای مسلمانان و مصیبت بزرگی بر جهان بشریت بود، همچنان که روز میلادش، با سعادت‌ترین روزی بود که خورشید در آن طلوع کرده بود.

به هر حال روایت صحیح در نزد بیشتر علما و صاحب نظران اسلامی، همان روایت شصت و سه سال است؛ از این رو بیشتر علما گفته‌اند: طبق راجح‌ترین و صحیح‌ترین روایات و اخبار رسیده، حادثه‌ی وفات پیامبر گرامی اسلامی در شصت و سه سالگی ایشان بوده است.

۳۷۹ - (۲) حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ، حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ، عَنْ شُعْبَةَ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ، عَنْ عَامِرِ بْنِ سَعْدٍ، عَنْ جَرِيرٍ، عَنْ مُعَاوِيَةَ أَنَّهُ سَمِعَهُ يُحْطَبُ قَالَ: مَاتَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَهُوَ ابْنُ ثَلَاثٍ وَسِتِّينَ، وَأَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ، وَأَنَا ابْنُ ثَلَاثٍ وَسِتِّينَ.

۳۷۹ - (۲)... جریر بن عبد الله رضی الله عنه گوید: از معاویه رضی الله عنه بر فراز منبر

در حالی که ایراد خطبه می‌کرد شنیدم که می‌گفت: رسول

خدا صلی الله علیه و آله هنگامی که فوت کردند و چهره در نقاب خاک کشیدند،

شصت و سه سال عمر داشتند؛ و ابوبکر رضی الله عنه و عمر رضی الله عنه نیز در همان سن درگذشته‌اند و دار فانی را وداع گفته‌اند؛ و من نیز، هم اینک شصت و سه سال عمر دارم .



«مُخْطَبُ»: سخنرانی می‌کرد؛ مردمان را پند و اندرز می‌داد؛ خطبه ایراد می‌کرد.

«وانا ابن ثلاث و ستین»: من نیز هم اینک شصت و سه سال عمر دارم؛ یعنی: هنگامی که معاویه رضی الله عنه این خطبه را ایراد می‌کرد، شصت و سه ساله بود؛ زیرا که وی پس از ایراد این خطبه، چندین سال دیگر نیز زندگی کرد.

۳۸۰- (۳) حَدَّثَنَا حُسَيْنُ بْنُ مَهْدِيٍّ الْبَصْرِيُّ ، حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّزَّاقِ ، عَنِ ابْنِ جُرَيْجٍ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ عُرْوَةَ ، عَنْ عَائِشَةَ : أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَاتَ وَهُوَ ابْنُ ثَلَاثٍ وَسِتِّينَ سَنَةً .

۳۸۰- (۳) ...عایشه رضی الله عنها گوید: هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله رحلت

فرمودند و از جهان رخت بر بستند، عمرشان شصت و سه سال بود.

۳۸۱- (۴) حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مَنِيعٍ ، وَيَعْقُوبُ بْنُ إِبرَاهِيمَ الدَّوْرَقِيُّ قَالَا : حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ عُثَيْبَةَ ، عَنْ خَالِدِ الْحَذَّاءِ . أَنبَأَنَا عَمَّارُ مَوْلَى بَنِي هَاشِمٍ قَالَ : سَمِعْتُ ابْنَ عَبَّاسٍ يَقُولُ : تُوُفِّيَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَهُوَ ابْنُ خَمْسٍ وَسِتِّينَ .

۳۸۱ - (۴) ... عمار رضی الله عنه - یکی از برده‌گان آزاد شده‌ی قبیله‌ی بنی هاشم - گوید: از عبدالله ابن عباس رضی الله عنه شنیدم که می‌گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله به شصت و پنج سالگی رحلت فرمودند و چهره در نقاب خاک کشیدند.



- «عمار»: این کلمه به دو صورت در نسخه‌های «الشرائع المحمدية» آمده است:
۱. «عمارَةُ»: این کلمه نمی‌تواند به این شکل صحیح باشد؛ زیرا «خالد حذاء»، استادی به نام «عمارَة» نداشته؛ و علاوه از آن در میان راویانی که به نقل روایت از ابن عباس رضی الله عنه پرداخته‌اند، فردی به نام «عمارَة» وجود ندارد؛ و «عمارَة» از موالی بنی هاشم نیز نمی‌باشد.
  ۲. «عمار»: عمار بن ابی عمار. چنان که در صحیح مسلم نیز بدین صورت آمده است؛ و صحیح نیز همین است.

۳۸۲ - (۵) حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ، وَمُحَمَّدُ بْنُ أَبِي قَالَا: حَدَّثَنَا مُعَاذُ بْنُ هِشَامٍ، حَدَّثَنَا أَبِي، عَنْ قَتَادَةَ، عَنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ دَعْفَلِ بْنِ حَنْظَلَةَ: أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قُبِضَ وَهُوَ ابْنُ خَمْسٍ وَسِتِّينَ.

قَالَ أَبُو عِيسَى: وَدَعْفَلُ لَا نَعْرِفُ لَهُ سَمَاعًا مِنَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَكَانَ فِي زَمَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رَجُلًا.

۳۸۲ - (۵) ... دغفل بن حنظلة رضی الله عنه گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالی

که شصت و پنج ساله بودند، رحلت نمودند.

ابوعیسیٰ ترمذی گوید: ما در این باره که دغفل بن حنظله، حدیثی را از رسول خدا ﷺ شنیده باشد، اطلاعی در دست نداریم، هرچند که وی به روزگار پیامبر ﷺ وجود داشته و در آن زمان می زیسته است.

«دغفل بن حنظله»:

وی: دغفل بن حنظله بن یزید بن عبدة بن عبدالله بن ربیعة بن عمرو بن شیبان بن ذهل بن ثعلبة بن عکابة بن صعب بن علی بن بکر بن وائل است.  
وی از نصب شناسان معروف عرب است؛ در این مورد که آیا وی از زمهری اصحاب است یا خیر، در میان علما و صاحب نظران اسلامی اختلاف وجود دارد:  
احمد بن حنبل می گوید: «لادری لدغفل صحبة»؛ «گمان نمی کنم که دغفل صحابی باشد».

و بخاری می گوید: «لا يعرف لدغفل انه ادرك النبي ﷺ»؛ «دانسته نشده که دغفل پیامبر ﷺ را دیده باشد».

ولی برخی بر این باورند که وی پیامبر ﷺ را دریافته است؛ ولی از او حدیثی روایت نکرده است.

از وی، حسن بصری و ابن سیرین، حدیث نقل کرده اند. و قتاده، از حسن بصری، از دغفل، از پیامبر اکرم ﷺ چنین نقل می کند که پیامبر ﷺ فرمودند:

«كان على النصارى صوم شهر رمضان و كان عليهم ملك، فمرض فقال: لان شفاه الله ليزیدن عشاء. ثم كان عليهم ملك بعده يأكل اللحم فوجع فاه، فالى ان

شفاه الله ليزیدن سبعة ايام. ثم كان بعده ملك، فقال: ما ندع من هذه الثلاثة الايام ان نزيدها، و نجعل صومنا في الربيع. ففعل، فصارت خمسين يوماً. (بخاری، تاریخ کبیر ۲۵۵/۳)

و امام ترمذی بر این باور است که دغفل حدیثی را از پیامبر ﷺ نشنیده است؛ ولی حمیدی می گوید: ابو محمد علی بن احمد، فقیه مشهور اندلس، به من خبر داده و گفته است: ابو عبدالرحمن بقی بن مخلد در مُسندش، صحابی بودن دغفل را ثابت کرده و از او حدیثی را نیز از پیامبر ﷺ نقل کرده است؛ وی در جنگ خوارج در منطقه‌ی «دولاب» غرق شد و دار فانی را وداع گفت.

«ان النبی ﷺ قبض و هو ابن خمس و ستین»: پیامبر ﷺ در شصت و پنج سالگی وفات کردند.

این روایت درباره‌ی مدت عمر پیامبر گرامی اسلام، چندان مورد اتفاق راویان و محدثان نیست؛ چرا که در روایاتی دیگر بر خلاف این نیز نقل شده است؛ به عنوان مثال: در برخی از روایات به نقل از علی بن ابی طالب رضی الله عنه نقل شده است: «پیامبر ﷺ به شصت و سه سالگی رحلت فرمودند.» و عایشه رضی الله عنها می گوید: «ان النبی ﷺ توفی و هو ابن ثلاث و ستین» [بخاری]. «وقتی که پیامبر ﷺ فوت کردند، عمرشان شصت و سه سال بود.»

و ابن عباس رضی الله عنه می گوید: پیامبر ﷺ پس از بعثت، سیزده سال در مکه باقی ماندند و وقتی که رحلت فرمودند، شصت و سه سال عمر داشتند. [بخاری و مسلم] و علما و صاحب نظران اسلامی، از بررسی مجموع روایات و احادیث، به این نتیجه رسیده‌اند که روایت «شصت و پنج» و «شصت سال» درباره‌ی رحلت

پیامبر ﷺ چندان مورد اتفاق نیست؛ چرا که روایت صحیح در نزد بیشتر علماء و صاحب نظران اسلامی، همان روایت «شصت و سه سال است».

۳۸۳- (۶) حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ مُوسَى الْأَنْصَارِيُّ، حَدَّثَنَا مَعْنٌ، حَدَّثَنَا مَالِكُ بْنُ أَنَسٍ، عَنْ رِبِيعَةَ بْنِ أَبِي عَبْدِ الرَّحْمَنِ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ، أَنَّهُ سَمِعَهُ يَقُولُ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَيْسَ بِالطَّوِيلِ الْبَائِنِ، وَلَا بِالْقَصِيرِ، وَلَا بِالْأَبْيَضِ الْأَمْهَقِ، وَلَا بِالْأَدَمِ، وَلَا بِالْجَعْدِ الْقَطِطِ، وَلَا بِالْسَّبْطِ. بَعَثَهُ اللَّهُ تَعَالَى عَلَى رَأْسِ أَرْبَعِينَ سَنَةً، فَأَقَامَ بِمَكَّةَ عَشَرَ سِنِينَ، وَبِالْمَدِينَةِ عَشَرَ سِنِينَ، وَتَوَفَّاهُ اللَّهُ عَلَى رَأْسِ سِتِّينَ سَنَةً، وَلَيْسَ فِي رَأْسِهِ وَلَحْيَتِهِ عَشْرُونَ شَعْرَةً بَيْضَاءَ.

۳۸۳- (۶)...ربیعہ بن ابی عبدالرحمن گوید: از انس بن مالک رضی اللہ عنہ

شنیده است که می‌گفت: رسول خدا ﷺ نه زیاد از حد بلند بالا بودند و نه بیش از اندازه کوتاه قد؛ (بلکه میانه بالا بودند و خوش اندام؛ و خوش سیما و نمکین بودند)؛ نه سفید بی‌نمک بودند و نه به شدت گندمگون و سیاه چرده؛ موهایشان نه چندان در هم فشرد و فرخورده بود، و نه چندان آویخته و فروهشته (و صاف بدون چین و شکن).

خداوند متعال ایشان را در چهل سالگی به پیامبری و هدایت و ارشاد مردمان برانگیخت؛ سپس ده سال در مکه‌ی مکرمه و ده سال در مدینه‌ی منوره، اقامت گزیدند و مستقر شدند؛ و خداوند عزوجل، آن حضرت ﷺ را در شصتمین بهار از عمرشان، میراند

و قبض روح نمود، در حالی که (وقتی از دنیا رخت بر بستند و  
چهره در نقاب خاک کشیدند) شمار موهای سفید سر و ریش  
پیامبر ﷺ به بیست تار موی نمی‌رسید.



«الطویل»: دراز، بلند، بلند قد.

«البائن»: فاصله، مسافت، دوری، بُعد.

«الطویل البائن»: یعنی پیامبر ﷺ زیاده از حد بلند بالا و کشیده قامت نبودند  
تا اندامشان را بزرگی برون از اندازه، معیوب و نامتناسب سازد و قد و بالای ایشان  
را از دل انگیزی اندازد.

«القصیر»: کوتاه قد. یعنی کوچکی قامت نیز، اندام پیامبر ﷺ را نامتناسب  
نساخته بود؛ و اندام ایشان را از چشم نوازی نیانداخته بود.  
«امهق»: سفید بسیار سفیدی که تابندگی نداشته باشد. مرد بسیار سفید که به  
سرخی آمیخته نباشد.

«الآدم»: سیاه چردگی و گندم‌گونی زیاد. رنگ تیره نزدیک به سیاهی. یعنی  
پیامبر ﷺ سیاه چرده و به شدت گندم‌گون نبودند.

«الجمعد»: موی پیچان و مجعد، موی فردار و بسیار موج دار.

«القَطَط»: مردی که موهایش کوتاه و پیچیده و مُجَعَد باشد.

«السَّبَط»: موی آویخته و فروهشته، موی صاف و بدون چین و شکن.

«فاقام بمكة عشر سنين»: این روایت درباره‌ی مدت اقامت پیامبر گرامی

اسلام در مکه‌ی مکرمه، چندان مورد اتفاق راویان و محدثان نیست؛ چرا که در



روایاتی دیگر بر خلاف این نیز نقل شده است. به عنوان مثال: ابو جمره از ابن عباس رضی الله عنه نقل می‌کند که وی گفت: «پیامبر صلی الله علیه و آله سیزده سال در مکه پس از بعثت اقامت فرمودند.»

و بخاری از ابن عباس رضی الله عنه چنین نقل می‌کند: «مکث رسول الله صلی الله علیه و آله بمکه ثلاث عشرة، و توفي و هو ابن ثلاث و ستين؛» «پیامبر صلی الله علیه و آله پس از بعثت، سیزده سال در مکه باقی ماندند، و وقتی که فوت کردند، شصت و سه سال عمر داشتند.»

و برخی از علماء و اندیشمندان دینی و صاحب نظران اسلامی، میان حدیث «ده سال» و حدیث «سیزده سال» چنین جمع کرده‌اند و گفته‌اند: روایت «ده سال» بدون احتساب سه سال فترت وحی است؛ و روایت «سیزده سال» با احتساب سه سال فترت وحی می‌باشد.

«شعرة»: موی. جمع: اشعار و شعور.

«بیضاء»: مؤنث ابیض است و جمع آن: «بیض» می‌باشد؛ به معنی سفید، سپید.

۳۸۴- (۷) حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ ، عَنْ مَالِكِ بْنِ أَنَسٍ ، عَنْ رِبِيعَةَ بْنِ أَبِي عَبْدِ الرَّحْمَنِ ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ، نَحْوَهُ.

۳۸۴- (۷) قتیبہ بن سعید، از مالک بن انس، از ربیعہ بن ابی

عبدالرحمن، از انس بن مالک رضی الله عنه نیز به سان همین حدیث را [از

حیث معنی، نه از حیث لفظ] روایت کرده است.



باب (۵۴)

وفات پیامبر  
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ  
وَالِه وَسَلَّمَ



دور نمایی از وفات پیامبر ﷺ:

همین که روند طولانی و پُر فراز و نشیب دعوت و جهاد به پایان خود نزدیک شد و اسلام بر اوضاع چیره گردید؛ آثار وداع با زندگان، و بدرود گفتن به زندگی این جهانی، اندک اندک در برخورد های پیامبر اکرم ﷺ و گفتار و رفتار و حرکات و سکنا ت آن حضرت ﷺ مشهود گردید.

روز دوشنبه، بیست و هشت یا بیست نهم ماه صفر سال یازدهم هجرت، رسول خدا ﷺ در قبرستان بقیع، جنازه ای را تشییع کردند. وقتی بازگشتند، در بین راه سر دردی شدید عارض ایشان گردید، و دمای بدنشان بیش از اندازه بالا رفت، تا جایی که حرارت بدنشان از روی پارچه ای که به سر آن حضرت ﷺ بسته بودند، محسوس می گردید.

مدت یازده روز پیامبر اکرم ﷺ در حال بیماری با مردم نماز گذاردند. طول زمان بیماری رسول خدا ﷺ جمعاً سیزده یا چهارده روز بود.

وقتی که بیماری رسول خدا ﷺ شدت یافت، پیایی از همسرانشان می پرسیدند: «این انا غدا؟ این انا غدا؟»؛ «فردا من کجایم؟ فردا من کجایم؟».

همسران آن حضرت ﷺ منظورشان را دریافتند، و به ایشان اجازه دادند که

هر جا که می‌خواهند باشند. آن حضرت صلی الله علیه و آله را فضل بن عباس رضی الله عنه و علی بن ابی طالب رضی الله عنه در میان گرفتند و به اتاق عایشه رضی الله عنها بردند. و به این ترتیب رسول خدا صلی الله علیه و آله آخرین هفته‌ی زندگانی این جهانی خودشان را نزد وی گذرانیدند.

روز چهارشنبه، پنج روز مانده به وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله، دمای بدن ایشان فوق العاده بالا کشید، و درد آن حضرت صلی الله علیه و آله را بی‌تاب گردانید و ایشان از هوش رفتند. آن حضرت صلی الله علیه و آله را در طشتی نشانند، و آنقدر آب بر سر ایشان ریختند که ایشان فرمودند: «حسبکم؛ حسبکم»؛ «بس است؛ بس است».

پیامبر صلی الله علیه و آله پس از این معالجه، احساس آرامش کردند و وارد مسجد شدند. ملحفه‌ای را بر روی شانه‌ی خویش انداخته بودند و سرشان را با پارچه‌ای خاکستری رنگ و تیره که به سیاهی می‌زد، بسته بودند. برای آخرین بار بر منبر رفتند و مردمان را توصیه‌ها و سفارش‌هایی درباره‌ی انصار، توحید و یگانگی خدا و... نمودند.

روز پنجشنبه، چهارروز مانده به پایان عمر شریف رسول خدا صلی الله علیه و آله آن حضرت صلی الله علیه و آله در حالی که از شدت بیماری رنج می‌بردند، تمامی نمازها را با مردم به جماعت می‌گزاردند؛ چنان که در این روز، نماز مغرب با مردم گزاردند و در آن نماز سوره‌ی «المزملات» را قرائت کردند.

به هنگام نماز عشاء، بیماری آن حضرت صلی الله علیه و آله سنگین‌تر شد، به گونه‌ای که نتوانستند از خانه بیرون شوند و به مسجد در آیند. عایشه رضی الله عنها گوید: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله گفتند: مردم نمازشان را خوانند؟ گفتیم: خیرای رسول خدا صلی الله علیه و آله، همه در انتظار شمایند! فرمودند: قدری آب برای من در طشت بریزید!

چنان کردیم، غسل کردند. آنگاه به راه افتادند که بروند؛ از هوش رفتند، و سپس به خود آمدند. آنگاه فرمودند: مردم نمازشان را گزاردند؛ دوباره و سه باره، همان ترتیبات غسل کردن و از هوش رفتن به هنگام حرکت کردن، پیایی اتفاق افتاد. آن حضرت ﷺ دنبال ابوبکر رضی اللہ عنہ فرستادند تا با مردم نماز بگذارد. ابوبکر رضی اللہ عنہ نیز آن روزهای آخر عمر پیامبر اکرم ﷺ را با مردم نماز گزارد. ابوبکر رضی اللہ عنہ در حیات پیامبر اکرم ﷺ جمعاً هفده نماز را با مردم گزارد که عبارت بودند از نماز عشاء، روز پنج شنبه و نماز صبح روز دوشنبه و پانزده نماز در سه شبانه روز فیما بین آن دو.

روز شنبه یا روز یکشنبه، پیامبر اکرم ﷺ احساس کردند که بیماری و درد ایشان را موقتاً آسوده گذاشته است؛ دو تن از صحابه، آن حضرت را در میان گرفتند و به مسجد بردند. ابوبکر رضی اللہ عنہ داشت با مردم نماز می گزارد. وقتی ابوبکر رضی اللہ عنہ آن حضرت ﷺ را دید، کنار رفت که عقب تر بایستد، رسول خدا ﷺ به او اشاره کردند که عقب نایستند و فرمودند: مرا در کنار ابوبکر رضی اللہ عنہ بنشانید! آن حضرت را در کنار ابوبکر رضی اللہ عنہ سمت چپ وی، نشانیدند. ابوبکر رضی اللہ عنہ نیز به نماز رسول خدا ﷺ اقتدا می کرد، و تکبیرات نماز را به گوش مردم می رسانید.

روز یکشنبه یک روز مانده به پایان عمر، پیامبر اکرم ﷺ غلامشان را آزاد کردند، و شش یا هفت دیناری که داشتند صدقه دادند.

اسلحه‌ی خودشان را به مسلمانان بخشیدند. به هنگام وفات رسول خدا ﷺ زره ایشان نزدیک نفر یهودی در برابر سی صاع جو به گروگان رفته بود.

انس بن مالک رضی اللہ عنہ می گوید: مسلمانان داشتند نماز صبح روز دوشنبه را می گزاردند و ابوبکر رضی اللہ عنہ پیش نماز بود. در آن اثنا، ناگهان دیدند که رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم پرده‌ی حجره‌ی عایشه رضی اللہ عنہا را کنار زده‌اند و به آنان می‌نگرند که صف بسته‌اند و به نماز مشغول‌اند. آنگاه تبسم کردند و خندیدند. ابوبکر رضی اللہ عنہ پای پس نهاد تا در صف اول قرار بگیرد؛ زیرا گمان کرد که رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم می‌خواهند از خانه خارج شوند و با مردم به نماز بایستند.

مسلمانان کم مانده بود که تحت تأثیر این صحنه از فرط شادی بی‌قرار شوند و نمازشان را قطع کنند. رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم با دست مبارکشان به سوی مردم اشاره کردند که نمازتان را به پایان ببرید! آنگاه وارد حجره شدند و پرده را آویختند. پس از آن، تازمانی که پیامبر اکرم صلی اللہ علیہ وسلم در قید حیات این جهان بودند، وقت نماز دیگری داخل نشد.

وقتی روز برآمد، پیامبر اکرم صلی اللہ علیہ وسلم فاطمه رضی اللہ عنہا را فراخواندند و سخنی را پنهانی با او در میان گذاشتند؛ فاطمه رضی اللہ عنہا گریست. آنگاه، وی را فرا خواندند و دیگر بار سخنی را پنهانی با او در میان نهادند؛ فاطمه رضی اللہ عنہا خندید. عایشه رضی اللہ عنہا گفت: از فاطمه - بعدها - راز آن گریستن و آن خندیدن را پرسیدم؛ گفت: پیامبر اکرم صلی اللہ علیہ وسلم پنهانی با من گفتند که از آن بیماری که در آن به سر می‌برند، بهبود نخواهند یافت و از دنیا خواهند رفت، به این خاطر گریستم. آنگاه پنهانی با من گفتند که من نخستین فرد از نزدیکان ایشان خواهم بود که به ایشان ملحق می‌شوم؛ به این جهت خندیدم.

پس از آن پیامبر اکرم صلی اللہ علیہ وسلم به حال احتضار در آمدند، و عایشه رضی اللہ عنہا



آنحضرت ﷺ را بر خودش تکیه داد. عایشه رضی الله عنها همواره می گفت: یکی از نعمتهایی که خدا بر من ارزانی داشته است، این بود که رسول خدا ﷺ در خانه‌ی من و در روزی که نوبت من بود، و در آغوش من و روی سینه‌ی من جان سپردند، و خداوند به هنگام وفات ایشان، آب دهان مرا با آب دهان آن حضرت ﷺ پیوند داد.

عبدالرحمن بن ابی بکر رضی الله عنه وارد شد. مسواک در دست او بود، و من رسول خدا ﷺ را در آغوش گرفته بودم. دیدم که آن حضرت ﷺ به عبد الرحمن رضی الله عنه می‌نگرند. دریافتم که ایشان دوست دارند مسواک بزنند. گفتم: بگیرمش برای شما؟ با سرشان اشاره کردند که آری. مسواک را گرفتم و خواستم دندان‌هایشان را مسواک بزنم، مسواک برای ایشان زبر بود. گفتم نرمش کنم برای شما؟ با سرشان اشاره کردند که آری. مسواک را با آب دهان خودم نرم کردم؛ آن حضرت ﷺ پس از آن، مسواک را روی دندان‌هایشان کشیدند. و همین که از مسواک زدن فراغت یافتند، دستانشان یا انگشتانشان را بالا کردند و چشمانشان را به سقف اتاق دوختند، و لب‌های مبارکشان به حرکت درآمد و فرمودند:

«مع الذين انعمت عليهم من النبیین والصدقین والشهداء والصالحین. اللهم اغفر لی و ارحمنی و ارحمنی بالرفیق الاعلی، اللهم، الرفیق الاعلی؛» «با آن کسانی که به آنان انعام فرموده‌ای: پیامبران، صدیقان، شهیدان و صالحان! بار خدایا! مرا بیمارز و مرا مشمول رحمت خویش قرار ده، و مرا به ملکوت اعلا برسان. بار خدایا! ملکوت اعلا».

پیامبر ﷺ این عبارت اخیر را سه بار تکرار کردند، و دستانشان به یک

طرف افتاد و به ملکوت اعلا پیوستند. «انا لله و انا اليه راجعون».

رویداد وفات پیامبر بزرگ اسلام ﷺ به هنگام شدت گرمای پیش از ظهر روز دوشنبه، دوازدهم ربیع الاول سال یازدهم هجری روی داد، و در آن هنگام، شصت و سه سال و چهار روز از عمر مبارک آن حضرت ﷺ گذشته بود. خبر وحشتناک وفات پیامبر ﷺ به همه جا رسید. کرانه‌های آسمان مدینه تیره و تار شد، و از کران تا کران آن را ظلمت فراگرفت.

انس بن مالک رضی الله عنه گوید: هرگز روزی را نیکوتر و روشن‌تر از آن روزی ندیدم که در آن روز رسول خدا ﷺ بر ما وارد شدند، و نیز هیچ روزی را زشت‌تر و تاریک‌تر از آن روزی که رسول خدا ﷺ در آن روز وفات یافتند، ندیدم.

پیش از آنکه صحابه‌ی رسول خدا ﷺ به کفن و دفن آن حضرت ﷺ بپردازند، اختلاف نظرشان درباره‌ی خلافت رسول خدا ﷺ بالا گرفت. کشمکش‌ها و گفتگوها و بحث و جدل‌های فراوان میان مهاجرین و انصار در سقیفه‌ی بنی ساعده روی داد، و سرانجام بر خلافت ابوبکر صدیق رضی الله عنه اتفاق نظر پیدا کردند. تمامی روز دوشنبه با این حال و اوضاع سپری گردید، و شب فرا رسید، و مردم به کارها و گفتگوهای خودشان سرگرم بودند و به کفن و دفن آن حضرت ﷺ نپرداختند. آخر شب سه شنبه شد، و بامداد فردا یعنی سه شنبه فرا رسید، و هنوز پیکر مبارک آن حضرت ﷺ در بستر ایشان، و همان روانداز راه راه بر روی پیکر ایشان کشیده شده بود، و خانواده‌ی رسول خدا ﷺ در اتاق را بر روی جنازه‌ی آن حضرت ﷺ بسته بودند.

روز سه شنبه، بدون آنکه جامه‌های رسول خدا ﷺ را از تن ایشان در بیاورند، پیکر آن حضرت ﷺ را غسل دادند. غسل دادن پیکر پاک پیامبر اکرم ﷺ را عباس رضی الله عنه و علی رضی الله عنه و فضل بن عباس رضی الله عنه و قثم بن عباس رضی الله عنه و شقران رضی الله عنه برده‌ی آزاد شده‌ی رسول خدا ﷺ و أسامة بن زید رضی الله عنه، و اوس بن خولی رضی الله عنه عهده دار شدند. عباس و فضل، پیکر آن حضرت ﷺ را به این سو و آن سو حرکت می‌دادند و شقران آب می‌ریخت، و علی ایشان را غسل می‌داد، و اوس، سر آن حضرت ﷺ را بر سینه‌ی خودش تکیه داده بود.

پیکر رسول خدا ﷺ را سه بار غسل دادند. نخست با آب، سپس با سدر، و نوبت سوم با آب چاهی که آن را «عُرس» می‌نامیدند و از آن طایفه‌ی سعد بن خثیمه بود و در ناحیه‌ی قبا، واقع شده بود، و از آب آن می‌آشامیدند.

آن‌گاه پیکر پاک آن حضرت ﷺ را در سه قطعه پارچه‌ی یمانی سفید سَحولی از جنس پنبه کفن کردند، و پیراهن و عمامه بر آن حضرت ﷺ نپوشانیدند، و فقط پیکر ایشان را در آن پارچه‌ها پیچیدند.

در باب موضع دفن رسول خدا ﷺ نیز میان صحابه اختلاف افتاد. ابوبکر رضی الله عنه گفت: من از رسول خدا ﷺ شنیدم که می‌فرمودند: «هیچ یک از پیامبران جز این نبوده است که در همان مکانی که جان می‌داده است به خاک سپرده می‌شده است».

ابوطالحه رضی الله عنه بستر آن حضرت ﷺ را که در آن جان داده بودند به کناری زد، و همانجا را حفر کرد، و برای پیکر ایشان آرامگاهی درون گودال آماده کرد. مردم گروه گروه به نوبت، ده نفر، ده نفر، به حجره‌ی عایشه رضی الله عنها که قبر و

جنازه‌ی آن حضرت ﷺ در آن بود وارد می‌شدند و بر پیکر رسول خدا ﷺ به صورت فردای نماز می‌گزاردند، و هیچ کس پیشنهاد نمی‌شد. نخست خویشاوندان آن حضرت ﷺ بر ایشان نماز گزاردند، سپس مهاجرین و بعد انصار؛ آن‌گاه کودکان و زنان؛ یا ابتدا زنان و سپس کودکان و تمامی روز سه‌شنبه و بخش عمده‌ی شب چهارشنبه به همین منوال گذشت.<sup>۱</sup>

۳۸۵- (۱) حَدَّثَنَا أَبُو عَمَارٍ الْحَسَنُ بْنُ حُرَيْثٍ، وَتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ وَغَيْرُ وَاحِدٍ قَالُوا: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ بْنُ عُيَيْنَةَ، عَنِ الزُّهْرِيِّ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ: أَخَّرَ نَظْرَةَ نَظَرُهَا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: كَشَفُ السِّتَارَةِ يَوْمَ الْإِثْنَيْنِ، فَنَظَرْتُ إِلَى وَجْهِهِ كَأَنَّهُ وَرَقَةٌ مُصْحَفٍ، وَالنَّاسُ خَلْفَ أَبِي بَكْرٍ، فَكَادَ النَّاسُ أَنْ يَضْطَرِبُوا، فَأَشَارَ إِلَى النَّاسِ أَنْ ائْبُتُوا، وَأَبُو بَكْرٍ يَوْمُهُمْ، وَأَلْقَى السِّجْفَ، وَتَوَفَّى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنْ آخِرِ ذَلِكَ الْيَوْمِ.

۳۸۵- (۱) ... انس بن مالک رضی اللہ عنہ گوید: آخرین نگاهی که من به

رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم انداختم، هنگامی بود که مردم در بامداد روز

دوشنبه پشت سر ابوبکر رضی اللہ عنہ، در حال خواندن نماز صبح بودند؛

آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم پرده‌ی حجره را بالا زدند (و شروع به نگرستن

نمازگزاران کردند)، من نیز به چهره‌ی مبارک ایشان نگاهی افکندم

۱- ر.ک: خورشید نبوت (ترجمه‌ی فارسی «الرحیق المختوم»)، صفی الرحمن مبارک فوری، ترجمه‌ی محمد علی لسانی

گویی که چهره‌ی آن حضرت ﷺ به سان ورق قرآن، رخشان و روشن بود. مردمانی که پشت سر ابوبکر رضی الله عنه در حال خواندن نماز بودند، نزدیک بود که (از فرط خوشحالی و شوق) نماز خویش را بشکنند، ولی آن حضرت ﷺ به ایشان اشاره فرمودند که بر جای خویش باشید؛ و ابوبکر رضی الله عنه پیشنهاد مردم بود (و مردم نماز صبح را به امامت او گزاردند).

آن‌گاه آن حضرت ﷺ پرده‌ی حجره را فرو افکندند (و به حجره درشدند) و در آخر همان روز، آن حضرت ﷺ رحلت فرمودند و از این جهان رخت بر بستند.



«نظرة»: نگاه «کشف»: کشف کرد، آشکار نمود، عیان کرد، پرده برداشت.

«الستارة»: پرده‌ی کوچک که بر درب خانه و حجره آویخته باشد.

«ورقة»: برگ کاغذ، ورق کاغذ.

«مصحف»: قرآن.

«كأنه ورقة مصحف»: گویی چهره‌ی پیامبر ﷺ در درخشندگی و سپیدی،

به سان برگ مصحف بود. وجه شبه در اینجا، سفیدی و درخشندگی حسی و معنوی است.

«فكاد»: نزدیک بود. «كاد» از افعال مقاربه است که مبتدا را به عنوان اسم

خود رفع، و خبر را به عنوان خبر خود، نصب می‌دهد، و گاهی به معنی

«درخواست» نیز به کار می‌رود، مثل: «اکادُ أخفیها: می‌خواهم آن را پنهان کنم».  
 «ان یضطربوا»: اینکه با آشفتگی بجنبند و بلرزند و به این ترتیب نمازشان را قطع نمایند. به جوش و خروش بیافتند. نزدیک بود که نمازشان از فرط شوق، درهم و نابسامان شود.

«اثبتوا»: بر جای خویش باشید و نمازتان را بخوانید.

«ابوبکر یؤمهم»: ابوبکر رضی الله عنه به مردم پیشنهاد می‌داد.

«القی»: پائین افکند. انداخت.

«السَّجَف»: هر یک از دو لنگه‌ی پرده‌ای که بر در آویزند و میان آنها فرجه باشد.

به هر حال، در این حدیث، انس بن مالک رضی الله عنه می‌گوید: در بیماری ارتحال رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ابوبکر رضی الله عنه با مردم نماز می‌گزارد، تا روز دوشنبه در رسید و مسلمانان در صفهای نماز بودند و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پرده‌ی حجره را کنار زده و ما (صحابه) را نگریست؛ و ایستاده بود و چهره‌ی آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم همچون صفحات قرآنی می‌درخشید. و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم لبخند زد و ما با آنکه در نماز بودیم، سخت دلشاد و خوشحال شدیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بیرون آمده است. در این هنگام ابوبکر رضی الله عنه که می‌پنداشت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برای نماز گزاردن بیرون آمده است به عقب آمد تا به صف بعدی ملحق شود و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با دست اشاره کردند که نمازتان را تمام کنید. و به حجره درشد و پرده را افکند و در همان روز دو شنبه نیز رحلت فرمود.

امامت ابوبکر رضی الله عنه در ایام بیماری آن حضرت صلی الله علیه و آله :

در بخاری، «باب الامامة» ج ۱ ص ۹۴ از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که تا سه روز آن حضرت صلی الله علیه و آله نتوانستند امامت کنند و از نماز عشاء شب جمعه، ابوبکر رضی الله عنه امام جماعت مردم شد. و آخرین نمازی که ابوبکر رضی الله عنه امام آن بود، نماز صبح روز دوشنبه بود.

و در مدت سه روز، هفده نماز به امامت ابوبکر رضی الله عنه برگزار شد. و به طور کلی می‌توان چنین نتیجه گرفت که ابوبکر صدیق رضی الله عنه در حیات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله جمعا هفده نماز را با مردم گزارده که عبارت بودند از نماز عشاء روز پنج شنبه و نماز صبح روز دوشنبه، و پانزده نماز در سه شبانه روز فیما بین آن دو.

۳۸۶- (۲) حَدَّثَنَا حُمَيْدُ بْنُ مَسْعَدَةَ الْبَصْرِيُّ، حَدَّثَنَا سُلَيْمُ بْنُ أَحْضَرَ، عَنْ ابْنِ عَوْنٍ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ، عَنِ الْأَسْوَدِ، عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ: كُنْتُ مُسْنِدَةَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِلَى صَدْرِي، أَوْ قَالَتْ: إِلَى حَجْرِي، فَدَعَا بِطُسْتٍ لِيَبُولَ فِيهِ، ثُمَّ بَالَ فَمَاتَ.

۳۸۶- (۲) ... عایشه رضی الله عنها گوید: من رسول خدا صلی الله علیه و آله را به سینه

یا آغوش خویش تکیه داده بودم که آن حضرت صلی الله علیه و آله طشتی را خواستند تا در آن ادرار بکنند؛ آن گاه در آن طشت ادرار کردند و پس از آن رحلت فرمودند.

«صدري»: سینه‌ی من.

«حجرى»: حجر: از زیر بغل تا تهیگاه، آغوش.

«طست»: طشت.

«بال»: ادرار کرد.

«ثُمَّ بال فمات»: در روایتی دیگر آمده است: سر پیامبر ﷺ بر دامان من بود، و طشت خواست و ادرار کرد و ناگاه به یک سو خم شد در حالی که در دامان من بود و رحلت کرده بود و من نفهمیده بودم.

در روایتی دیگر چنین آمده است: عایشه رضی الله عنها گوید: از نعمتهای خداوندی بر من این است که رسول خدا ﷺ در خانه‌ی من و به روزی که نوبت من بود و میان سینه و گلوی من وفات یافت و در این مورد به هیچ کس ستمی نکردم. (یعنی نوبت کسی را ضایع نکردم).

و در روایتی دیگر آمده است: پیامبر ﷺ در خانه‌ی من و میان سینه و گلویم وفات یافت؛ هرگاه پیامبر ﷺ بیمار می‌شد، جبرئیل عليه السلام از برای بهبود ایشان دعایی می‌خواند. خواستم آن دعا را بخوانم، گوشه‌ی چشم به آسمان کرده و فرمودند: در برترین دوست. گوید: در این هنگام عبدالرحمن بن ابی بکر رضی الله عنه در آمد و مسواکی تازه در دست داشت. پیامبر ﷺ بر آن مسواک نگریست، پنداشتم آن را می‌خواهد. گوید: سر مسواک را جویده ملایم و ریش ریش کردم و بدیشان دادم. به بهترین نحو مسواک فرمود و چون خواست آن را پس بدهد، یا مسواک از دست ایشان افتاد، یا دست ایشان از حرکت افتاد. و خداوند در آخرین ساعت زندگی ایشان و اولین روز آخرت، آب دهان من و رسول خدا ﷺ را درهم آمیخت.



۳۸۷- (۳) حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ ، حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ ابْنِ الْهَادِ ، عَنْ مُوسَى بْنِ سَرَجٍ ، عَنْ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ . عَنْ عَائِشَةَ أَنَّهَا قَالَتْ : رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَهُوَ بِالْمَوْتِ ، وَعِنْدَهُ قَدَحٌ فِيهِ مَاءٌ ، وَهُوَ يُدْخِلُ يَدَهُ فِي الْقَدَحِ ، ثُمَّ يَمْسَحُ وَجْهَهُ بِالْمَاءِ . ثُمَّ يَقُولُ : «اللَّهُمَّ أَعِنِّي عَلَى مُنْكَرَاتِ الْمَوْتِ» أَوْ قَالَ «سَكْرَاتِ الْمَوْتِ» .

۳۸۷- (۳) ... عایشه رضی اللہ عنہا گوید: رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم را در حال مرگ و احتضار به گونه‌ای دیدم که در نزدشان ظرفی از آب بود، و ایشان پیوسته دستانشان را در آب آن ظرف فرو می‌بردند و دستانشان را خیس می‌کردند و به چهره‌ی خویش می‌کشیدند و می‌فرمودند:

«اللَّهُمَّ أَعِنِّي عَلَى مُنْكَرَاتِ الْمَوْتِ»؛ «بارخدا یا! مرا در رویارویی با امور ناشناخته‌ی مرگ یاری فرما».

یا فرمودند: «اللَّهُمَّ أَعِنِّي عَلَى سَكْرَاتِ الْمَوْتِ»؛ «پروردگارا! مرا در سكرات و دشواری‌های مرگ یاری فرما».

«و هو فی الموت»: در حالی که آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم در مرگ و احتضار بودند. «احتضار»: فرارسیدن هنگام مرگ، دم مرگ بودن، در حال جان کندن بودن. «قدح»: ظرفی که در آن چیزی بیاشامند، کاسه، ساغر، پیاله. در اینجا مراد همان کاسه است.

«یمسح»: می‌کشید، می‌مالید.

«اللهم»: ای بار خدایا! ندای ذات الهیّت است و اصل آن «یا الله» است که حرف ندا، حذف شده و در عوض، میم مشدّد به جهت تعظیم در آخر آن آمده است. و این لفظ در سه مورد به کار می‌رود:

۱. برای ندای محض: «اللهم ارحمني: خدایا بر من رحم کن».
۲. برای ایراد استثنای نادری که در اثبات آن از خدا یاری خواسته شود: «لا ازورک اللهم اذا لم تدعنی: از تو دیدار نخواهم کرد مگر آنکه مرا دعوت نکنی».

۳. برای تمکین و استوار ساختن جواب در نفس شنونده؛ مانند: «اللهم نعم: البته که آری»، در پاسخ کسی که از تو می‌پرسد: «ایوسف قائم: آیا یوسف ایستاده است؟».
- «أَعْنِي»: مرا یاری کن.

«منکرات»: جمع منکرة: امر ناشناخته و نامأنوس؛ و چون شدائد مرگ امری نامأنوس و غیر مألوف برای انسانها است، از این رو بدان «منکرة» می‌گویند. یعنی: امور ناشناخته‌ی مرگ.

«سکرات»: دشواری‌ها و مصائب و چالش‌ها و دغدغه‌های مرگ.

«منکرات الموت او قال: سکرات الموت»: این شک در گفتار عایشه رضی الله عنها، از ناحیه‌ی راوی است.

۳۸۸- (۴) حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ الصَّبَّاحِ الْبَرَاءُ ، حَدَّثَنَا مُبَشَّرُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْعَلَاءِ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ ابْنِ عُمَرَ ، عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ : لَا أَغْبِطُ أَحَدًا بَهْوَنِ مَوْتٍ بَعْدَ

الَّذِي رَأَيْتُ مِنْ شِدَّةِ مَوْتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ.  
 قَالَ أَبُو عِيسَى: سَأَلْتُ أَبَا زُرْعَةَ، فَقُلْتُ لَهُ: مَنْ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنِ الْعَلَاءِ هَذَا؟  
 فَقَالَ: هُوَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنِ الْعَلَاءِ بْنِ اللَّجْلَاجِ.

۳۸۸ - (۴) ... عایشه رضی اللہ عنہا گوید: پس از آنکه شدت و سختی مرگ را بر پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم دیدم، هرگز به آسانی مرگ کسی غبطه نخوردم.

ابو عیسیٰ ترمذی گوید: از ابو زرعہ [یکی از اساتید بزرگ ترمذی] پرسیدم: این عبدالرحمن بن العلاء [که یکی از راویان این حدیث است] کیست؟ او در پاسخ گفت: وی عبدالرحمن بن العلاء بن اللجلاج است.

به هر حال، از این حدیث دانسته می‌شود که آسانی جان‌کندن دلیل کرامت نیست، بلکه سختی جان‌کندن و شدت احتضار، سبب ترفیع درجات و آمرزش خطاها است.

عبدالله بن مسعود رضی اللہ عنہ در سختی بیماری و جان‌کندن رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم می‌گوید: به حضور پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم رفتم؛ ایشان تب داشتند. دست بر بدنش نهادم و بدیشان گفتم: ای رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم! تب سختی دارید! فرمود: آری تب من مانند تب دو مرد از شما است. گفتم: اجر و مزد شما نیز دوچندان است. فرمودند: آری؛ و سوگند به کسی که جانم به دست او است! هر مسلمانی که از بیماری رنج و آزار می‌کشد، خداوند در عوض، گناهانش را فرو می‌ریزد و همچون درختی می‌شود

که برگ‌هایش می‌ریزد.

و نیز فرمودند: بر مؤمن اگر خاری بخلد و دردی از آن بدو برسد، خداوند درجه‌ای بر درجات او می‌افزاید و گناهی از گناهانش را می‌آمرزد.

و عایشه رضی الله عنها گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله چون بیمار شد، سخت درد و دلتنگی داشت. گفتم: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله! دلتنگی و بی‌تابی می‌نمایی و حال آنکه اگر ما زن‌ها یکی چنان کند از او در عجب می‌آیی؟ فرمود: مگر نمی‌دانی که درد بر مؤمن سخت‌تر است تا کفّاره‌ی لغزش‌های او باشد.

و سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه روایت می‌کند که به پیامبر صلی الله علیه و آله گفتم: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله! از مردم کدام گروه بلا کش‌ترند؟ فرمود: پیامبران، و سپس طبقات دیگر به ترتیب درجات و هر کس به اندازه‌ی دین او؛ هر چه دین او استوارتر، گرفتاری او سخت‌تر؛ و هر چه دین او ضعیف‌تر، گرفتاری او کمتر. ای بس بلا بر بنده چنان نازل شود که او را از گناه پاک سازد و در زمین راه رود و گناهی بر او نباشد.

به هر حال، از مجموع روایات و اخبار رسیده به ما، چنین دانسته می‌شود که آسانی جان‌کندن، دلیل بر کرامت نیست، بلکه سختی جان‌کندن و شدت احتضار، سبب ترفیع درجات و آمرزش خطاها است.

۳۸۹- (۵) حَدَّثَنَا أَبُو كُرَيْبٍ مُحَمَّدُ بْنُ الْعَلَاءِ . حَدَّثَنَا أَبُو مُعَاوِيَةَ . عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ - وَهُوَ ابْنُ الْمُثَنَّى - . عَنْ ابْنِ أَبِي مُثَيْكَةَ . عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ : لَمَّا قُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اخْتَلَفُوا فِي دَفْنِهِ ، فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ : سَمِعْتُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ

عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شَيْئًا مَا نَسِيْتُهُ، قَالَ: «مَا قَبَضَ اللَّهُ نَبِيًّا إِلَّا فِي الْمَوْضِعِ الَّذِي يُحِبُّ أَنْ يُدْفَنَ فِيهِ». اَدْفِنُوهُ فِي مَوْضِعِ فَرَاشِهِ.

۳۸۹- (۵)... عایشه رضی اللہ عنہا گوید: چون رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم رحلت فرمودند، اصحاب درباره‌ی محل دفن ایشان با همدیگر اختلاف نمودند. ابوبکر رضی اللہ عنہ گفت: من از آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم چیزی را شنیده‌ام که هرگز آن را فراموش نکرده‌ام؛ آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم فرمودند: «خداوند متعال هیچ پیامبری را قبض روح نمی‌کند، مگر در همانجا که دوست می‌دارد در آنجا به خاک سپرده شود»؛ پس حال که چنین است به فرمان رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم ایشان را در محل بسترشان به خاک بسپارید و دفن کنید.

«قبض»: قبض روح شد، فوت کرد، دار فانی را وداع گفت.

«اختلفوا فی دفنه»: صحابه در محل دفن پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم اختلاف کردند. ابن عباس رضی اللہ عنہ گوید: چون از تجهیز آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم فارغ شدند، روز سه شنبه پیکر مطهر رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم را بر بستری در خانه‌ی ایشان نهادند و مسلمانان بر محل دفن اختلاف داشتند. یکی گفت: پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم را در مسجدش به خاک بسپارید. دیگری گفت: در همانجا که اصحاب ایشان دفن شده‌اند، در بقیع دفن کنید. دیگری گفت: در کنار منبر به خاک بسپارید؛ و چهارمی گفت: در محراب و همان جا که با مردم نماز می‌گذارد، ایشان را دفن نمایید. ابوبکر رضی اللہ عنہ گفت: نه، بلکه باید پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم را همان جا دفن کنید که خداوند او را قبض روح فرموده است؛ زیرا

من از پیامبر ﷺ شنیدم که می فرمود:

«هر پیامبر در هر جا که بمیرد، همان جا او را دفن می کنند.» پس بستر را که پیامبر ﷺ بر آن رحلت فرموده بود برداشتند و از بهر آن حضرت ﷺ در زیر آن گور کنده شد.

«مانسبته»: آن را فراموش نکرده ام، از خاطر نبرده ام.

«الموضع»: محل، مکان.

«ادفنه»: او را دفن کنید.

«موضع فراشه»: در محلی که بستر پیامبر ﷺ گسترانده بود.

۳۹۰ - (۶) حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ، وَعَبَّاسُ الْعَنْبَرِيُّ، وَسَوَّارُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، وَغَيْرُ وَاحِدٍ قَالُوا: حَدَّثَنَا حُجَيْبُ بْنُ سَعِيدٍ، عَنْ سُفْيَانَ الثَّوْرِيِّ، عَنْ مُوسَى بْنِ أَبِي عَائِشَةَ، عَنْ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ وَعَائِشَةَ: أَنَّ أَبَا بَكْرٍ قَبَلَ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بَعْدَ مَا مَاتَ.

۳۹۰ - (۶)...ابن عباس رضی اللہ عنہما و عایشه رضی اللہ عنہا هر دو گویند: پس از

اینکه رسول خدا ﷺ رحلت فرمودند، ابوبکر رضی اللہ عنہ آن

حضرت ﷺ را بوسیدند.

«قَبَلَ»: صورت، یا پیشانی پیامبر اکرم ﷺ را بوسید.

در روایتی عایشه رضی اللہ عنہا می گوید: ابوبکر رضی اللہ عنہ چهره ی پیامبر ﷺ را بوسید.

و بهی نقل می کند که ابوبکر رضی اللہ عنہ پیشانی پیامبر ﷺ را بوسید.

ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہ به هنگام مرگ پیامبر ﷺ حضور نداشت؛ پس از رحلت

ایشان از منزل خود «سُنج» آمد. نخست به مسجد درآمد و با هیچ کس سخنی نگفت تا به حجره‌ی عایشه رضی الله عنها داخل شد و کنار جسد مطهر پیامبر صلی الله علیه و آله رسید. جسد مطهر و پاک پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را در بُردی یمنی پیچیده بودند؛ چهره‌ی آن حضرت صلی الله علیه و آله را گشود و روپوش از چهره‌ی ایشان کنار زد و خود را روی جسد افکند و می‌گریست. آن گاه چهره و پیشانی پیامبر صلی الله علیه و آله را بوسید و گفت: پدر و مادرم فدایت باد! چه پاکیزه بود زندگی و مرگ تو. سوگند به کسی که جانم در دست اوست! خداوند دو بار مرگ را بر تو نخواهد چشانید...

آن گاه بیرون آمد و شهادتین را بر زبان آورد و گفت: هر کس از شما که محمد صلی الله علیه و آله را عبادت می‌کرد، همانا محمد صلی الله علیه و آله در گذشت؛ و هر کس از شما که خدا را می‌پرستد، همانا خداوند زنده است و نمرده است و نخواهد مرد.

۳۹۱- (۷) حَدَّثَنَا نَصْرُ بْنُ عَلِيٍّ الْجَهْضِيُّ، حَدَّثَنَا مَرْحُومُ بْنُ عَبْدِ الْعَزِيزِ الْعَطَّارُ، عَنْ أَبِي عِمْرَانَ الْجَوْنِيِّ، عَنْ يَزِيدَ بْنِ بَابُوسَ، عَنْ عَائِشَةَ: أَنَّ أَبَا بَكْرٍ دَخَلَ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بَعْدَ وَقَاتِهِ، فَوَضَعَ فَمَهُ بَيْنَ عَيْنَيْهِ وَوَضَعَ يَدَيْهِ عَلَى سَاعِدَيْهِ، وَقَالَ: وَانْبِيَاءَهُ، وَاصْفِيَاءَهُ، وَاخْلِيلَاءَهُ.

۳۹۱- (۷)...عایشه رضی الله عنها گوید: چون رسول خدا صلی الله علیه و آله رحلت فرمودند، ابوبکر رضی الله عنه آمد (و به بالای سر مبارک پیامبر صلی الله علیه و آله رفت و) دهان خویش را نزدیک برد و میان دو چشم آن حضرت صلی الله علیه و آله نهاد و آنجا را بوسید و دو دست خویش را بر دو ساعد آن حضرت صلی الله علیه و آله نهاد و گفت: دردا و دریغا بر من از مرگ پیامبر!

وای بر من از مرگ پیامبرم! وای بر من از مرگ برگزیده‌ی

پروردگارم! دریغا بر من از مرگ خلیل پروردگارم!

«فوضع فمه بین عینیه»: دهانش را میان دو چشم پیامبر ﷺ نهاد. یعنی ایشان

را بوسید.

«وانبیاء»: «وا»: حرف ندای مختصّ به «نذبه»؛ دریغا. دردا. دردا ودریغا؛ و این

کلمه مختصّ نذبه است و «نذبه»، یعنی: گریه بر مرده و ذکر خوبی‌ها و صفات نیکوی او.

«وانبیاء»: دردا و دریغا بر من از مرگ پیامبرم.

«واصفیاء»: وای بر من از مرگ برگزیده‌ی پروردگارم.

«واخلیلاء»: وای بر من از مرگ دوست پروردگارم.

و در روایتی دیگر، به شکلی کاملتر، این حدیث چنین روایت شده است:

عایشه رضی الله عنها می‌گوید: چون پیامبر ﷺ رحلت فرمود، ابوبکر رضی الله عنه آمد و به

کنار جسد پاک پیامبر ﷺ رفت. من پرده را کنار زدم و دیدم ابوبکر رضی الله عنه

روپوش از چهره‌ی پیامبر ﷺ کنار زد و استرجاع (انا لله وانا الیه راجعون) بر

زبان آورد و گفت: سوگند به خدا که رسول خدا ﷺ رحلت فرمود. آن گاه به

بالای سر ایشان رفت و آواز داد: وای بر من از مرگ پیامبرم! سپس دهان خود را

نزدیک برد و چهره‌ی رسول خدا ﷺ را بوسید و سر برداشت و گفت: وای بر من

از مرگ خلیل خدا! سپس باز دهان خویش را نزدیک برد و پیشانی آن

حضرت ﷺ را بوسید و سر برداشت و گفت: وای بر من از مرگ برگزیده‌ی



خدا! و بار دیگر چهره‌ی رسول خدا ﷺ را بوسید و روپوش بر چهره‌ی ایشان کشید و بیرون رفت.

۳۹۲- (۸) حَدَّثَنَا بِشْرُ بْنُ هَلَالٍ الصَّوَّافُ البَصْرِيُّ، حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ سُلَيْمَانَ، عَنْ ثَابِتٍ، عَنْ أَنَسٍ قَالَ: لَمَّا كَانَ الْيَوْمُ الَّذِي دَخَلَ فِيهِ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الْمَدِينَةَ أَضَاءَ مِنْهَا كُلُّ شَيْءٍ، فَلَمَّا كَانَ الْيَوْمُ الَّذِي مَاتَ فِيهِ، أَظْلَمَ مِنْهَا كُلُّ شَيْءٍ. وَمَا نَقَضْنَا أَيْدِينَا مِنَ التُّرَابِ وَإِنَّا لَفِي دَفْنِهِ، حَتَّى أَنْكَرْنَا قُلُوبَنَا.

۳۹۲- (۸)...انس بن مالک رضی اللہ عنہ گوید: آن روزی که در آن، رسول خدا ﷺ وارد مدینه شدند، در مدینه همه چیز و همه جا روشن و نورانی بود؛ اما روزی که در آن روز آن حضرت صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم از دنیا رفتند و چهره در نقاب خاک کشیدند، در مدینه همه چیز و همه جا تیره و تاریک گردید؛ و هنوز دست از خاک ریختن به هنگام دفن رسول خدا ﷺ نیفشانده بودیم که دل‌های خویش را از دست دادیم و از خویشتن بیگانه شدیم (و کارمان به جایی کشید که گویی دیگر دل‌هایمان در سینه‌ها نمی‌تپید!)



«أضاء»: منور و روشن شد، درخشان و نورانی شد.

«اظلم»: تاریک شد، تیره و تار شد، غبار آلود و ابری شد.

«ما نقضنا أيدينا من التراب»: دستان خویش را از خاک ریختن به هنگام دفن

آن حضرت صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم نیفشانده بودیم.

«انکرنا قلوبنا»: دل‌های خویش را از دست دادیم، از خود بیگانه شدیم، دیگر دل‌هایمان در سینه‌ها نمی‌تپید.

به هر حال، بر اثر وفات پیامبر ﷺ کرانه‌های آسمان مدینه تیره و تار شد، و از کران تا کران آن را ظلمت و تاریکی فرا گرفت. مردم مدینه هرگز روزی را نیکوتر و روشن‌تر از آن روزی ندیدند که در آن روز رسول خدا ﷺ بر آنها وارد شدند؛ و نیز هیچ روزی زشت‌تر و تاریک‌تر از آن روزی که رسول خدا ﷺ در آن روز وفات یافتند.

وقتی پیامبر ﷺ از دنیا رفتند، فاطمه علیها السلام در رثای آن حضرت صلی الله علیه و آله گفت: ای وای پدرم که دعوت پروردگار خود را پاسخ گفت؛ ای وای پدرم که بهشت برین مأوای اوست؛ ای وای پدرم که جبرئیل را در غم مرگش تسلیت گویانیم؛ ای وای پدرم که چه به پروردگار خود نزدیک بود.

و چون پیامبر ﷺ را به خاک سپردند، فاطمه علیها السلام به انس رضی الله عنه گفت: چگونه راضی شدید که خاک بر پیکر رسول خدا ﷺ بریزید؟ و آن گاه مشتی از خاک گور بر گرفت و بر دیدگان خویش نهاد و گفت:

ماذا علی من شَمَّ تربة احمد      ان لا یشم مدی الزمان غوالیا  
صَبَّتْ علی مصائبُ لو انّها      صَبَّتْ علی الایامِ صِرْنَ لیالیا

۳۹۳- (۹) حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ حَاتِمٍ ، حَدَّثَنَا عَامِرُ بْنُ صَالِحٍ ، عَنْ هِشَامِ بْنِ عُرْوَةَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ: تُوِفِّي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَوْمَ الْاِثْنَيْنِ.

۳۹۳- (۹)...عایشه رضی الله عنها گوید: رسول خدا ﷺ به روز دوشنبه

رحلت فرمودند.

سید سلیمان ندوی رحمۃ اللہ علیہ گوید:

«روز آغاز بیماری آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم، مدت بیماری و تاریخ وفات ایشان، مواردی هستند که در تعیین آنها روایات مختلف اند؛ قبل از بیان امر مختلف فیه، اموری بیان می شوند که تمام روایات بر آنها متفق اند و محدثین و سیره نگاران بر آن اجماع نظر دارند؛ و آنها به شرح ذیل می باشند:

۱. سال وفات آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم، یازدهم هجری قمری است.

۲. پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم در ماه ربیع الاول وفات نمودند.

۳. تاریخ وفات پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم، در یکی از روزهای یکم تا دوازدهم ماه ربیع الاول است.

۴. از هفته هم روز دوشنبه بود.

از بیشتر روایات ثابت می شود که مدت بیماری آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم سیزده روز بود. بنابراین اگر به طور دقیق معلوم شود که در چه روزی وفات کردند، تاریخ آغاز بیماری هم تعیین خواهد شد. در دوران بیماری طبق روایت صحیح، هشت روز (از دوشنبه تا دوشنبه بعدی) در خانه عایشه رضی اللہ عنہا بودند و در همانجا وفات یافتند. بر این اساس، به طور قطعی مدت بیماری پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم هشت روز است، و بر مبنای عموم روایات، پنج روز دیگر هم آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم بیمار بوده اند و از این قرائن هم این قضیه تأیید می شود. بنابراین، سیزده روز که مدت بیماری پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم بود، صحیح می باشد. پنج روز دیگر را در خانه های سایر ازواج

مطهرات سپری کردند. با این حساب، آغاز روز بیماری روز چهارشنبه است. در تعیین تاریخ وفات نیز، میان راویان اختلاف نظر وجود دارد. از بررسی تمام کتب حدیث نیز روایتی به نظرم نرسید. سیره نگاران سه روایت بیان می‌کنند: یکم ربیع الاول؛ دوم ربیع الاول، و دوازدهم ربیع الاول. برای ترجیح این هر سه روایت از اصول روایت و درایت استفاده شده است.

روایت «دوم ربیع الاول»: از طریق هشام بن محمد بن سائب کلبی و ابو مخنف روایت شده است. و گرچه اکثر مؤرخان قدیمی مانند یعقوبی، مسعودی و غیره این روایت را پذیرفته‌اند، لیکن نزد محدثین این هر دو نفر از دروغگویان معروف و غیر معتمد هستند. این روایت را ابن سعد و طبری نیز از واقدی نقل کرده‌اند. ولی معروف‌ترین روایت واقدی که آن را از منابع متعدد نقل کرده، دوازدهم ربیع الاول است. البته بیهقی در «دلائل النبوة» از مسند صحیح سلیمان التیمی، روایت دوم ربیع الاول را نقل کرده است.

اما روایت «یکم ربیع الاول» از مؤثقت‌ترین سیره نگاران، موسی بن عقبه و محدث مشهور، امام لیث مصری روایت است.

امام سهیلی نیز در «روض الانف» همین روایت «یکم ربیع الاول» را استوارتر و ثابت‌تر می‌داند و وی قبل از همه، از طریق درایت این نکته را درک کرد که روایت «دوازدهم ربیع الاول» قطعاً غیر قابل قبول است؛ زیرا که دو امر، یقینی و مستند هستند: یکی این که روز وفات پیامبر، دوشنبه بوده است؛ و دیگر اینکه تقریباً سه ماه قبل، نهم ذی الحجة سال دهم هجری، مطابق با روز جمعه بود.

از روز جمعه‌ی سال دهم هجری، نهم ذی الحجة تا دوازدهم ربیع الاول سال

یازدهم هجری، محاسبه می‌کنیم و ماه‌های ذی الحجة، محرم و صفر را چه بیست و نه روزی و چه سی روزی و چه بعضی را بیست و نه روزی و بعضی را سی روزی حساب کنیم، در هیچ صورتی دوازدهم ربیع الاول با روز دوشنبه مصادف نمی‌شود. از این جهت به لحاظ درایت نیز، این تاریخ قطعاً غلط است.

دوم ربیع الاول در صورتی با روز دوشنبه مصادف می‌شود که هر سه ماه را بیست و نه روزی حساب کنیم. وقتی دو تاریخ فوق انطباق پیدا نمی‌کنند، تاریخ سوم باقی می‌ماند که کثیرالوقوع نیز هست و نزدیک به واقعیت می‌باشد و آن اینکه دو ماه بیست و نه روزی و یک ماه سی روزی باشد، در این صورت، یکم ربیع الاول مصادف با روز دوشنبه می‌شود و این هم از افراد موثق و قابل اعتمادی چون موسی بن عقبه، روایت شده است.

از جدول زیر معلوم می‌شود که اگر نهم ذی الحجه روز جمعه باشد، اوایل ربیع الاول در چه صورتهایی روز دوشنبه واقع می‌شود.

دوشنبه    دوشنبه    دوشنبه

۱. ذی الحجه، محرم و صفر هر سه ماه سی روزه باشند: ۶    ۱۳
۲. ذی الحجه، محرم و صفر هر سه سی روز باشند: ۲    ۱۹    ۱۶
۳. ذی الحجه و محرم ۲۹ روزه و صفر ۳۰ روزه باشند: ۱    ۸    ۱۵
۴. ذی الحجه ۳۰ روزه و محرم و صفر ۲۹ روزه باشند: ۱    ۸    ۱۵
۵. ذی الحجه ۲۹، محرم ۳۰ و صفر ۲۹ روزه باشند: ۱    ۸    ۱۵
۶. ذی الحجه ۳۰، محرم ۲۹ و صفر ۳۰ روزه باشند: ۷    ۱۴
۷. ذی الحجه و محرم ۳۰ و صفر ۲۹ روزه باشند: ۷    ۱۴
۸. ذی الحجه ۲۹، محرم و صفر ۳۰ روزه باشند: ۷    ۱۴

از این تاریخ‌های فرض شده ۶، ۷، ۸، ۱۳، ۱۹، ۱۴ و ۱۵ خارج از بحث‌اند؛ زیرا در تأیید این‌ها هیچ روایتی وارد نشده است. باقی می‌ماند یکم و دوم. دوم فقط در یک صورت امکان پذیر است که آن هم بر خلاف اصول وضوابط است. یکم در سه صورت واقع می‌شود و هر سه صورت کثیر الوقوع هستند و روایات مستند در تأیید آنها وارد شده است. بر این اساس، تاریخ صحیح وفات آن حضرت ﷺ به نظر ما، یکم ربیع الاول سال یازدهم هجری قمری است.

در این روایت فقط رؤیت هلال ماه که مبنای تاریخ قمری هجری اسلامی است، معتبر و مدّ نظر قرار گرفته است. و به لحاظ حساب شمسی ممکن است ایرادهایی بر آن وارد شود.

در کتب تفسیر در تفسیر آیه‌ی «الیوم اکملت لکم دینکم» از ابن عباس رضی الله عنه روایت شده است که این آیه در نهم ذی الحجه سال دهم هجری نازل شده است و از این تاریخ تا روز وفات آن حضرت ﷺ هشتاد و یک روز فاصله بوده است؛ یعنی هشتاد و یک روز بعد از نهم ذی الحجه، آن حضرت ﷺ وفات کردند. و طبق محاسبه‌ای که کردیم از نهم ذی الحجه سال دهم هجری تا یکم ربیع الاول، اگر دو ماه را ۲۹ روزه و یک ماه را ۳۰ روزه حساب کنیم، طبق محاسبه‌ی مفروضه که ذکر شد، هشتاد و یک روز کامل فاصله وجود خواهد داشت. و ابونعیم نیز به طور مستدل ثابت کرده که تاریخ وفات آن حضرت ﷺ روز دوشنبه یکم ربیع الاول است.<sup>۱</sup>

۳۹۴- (۱۰) حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عُمَرَ، حَدَّثَنَا سُفْيَانُ بْنُ عُيَيْنَةَ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ: قُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَوْمَ الْاِثْنَيْنِ، فَمَكَثَ ذَلِكَ الْيَوْمَ وَلَيْلَةَ الثَّلَاثَاءِ، وَدُفِنَ مِنَ اللَّيْلِ.

وَقَالَ سُفْيَانُ: وَقَالَ غَيْرُهُ: سَمِعَ صَوْتَ الْمَسَاحِي مِنْ آخِرِ اللَّيْلِ.

۳۹۴- (۱۰)... جعفر بن محمد صادق علیه السلام از پدرش محمد بن

علی باقر علیه السلام نقل می‌کند که وی گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله به روز

دوشنبه رحلت فرمودند؛ تمامی روز دوشنبه و شب سه شنبه دفن

نشدند و به شب چهارشنبه به دل خاک سپرده شدند و چهره در

نقاب خاک کشیدند.

سفیان بن عیینه [یکی از راویان این حدیث] گوید: کسی دیگر

غیر از محمد بن علی باقر علیه السلام گفته است: آخر شب چهارشنبه،

صدای بیل‌ها [برای کندن گور پیامبر صلی الله علیه و آله] شنیده شد [و آن

حضرت صلی الله علیه و آله شبانه دفن شدند].



«المساحی»: جمع «مسحاء»: بیل. و کسی که با بیل گور پیامبر صلی الله علیه و آله را حفر

کرد، ابوطلحه رضی الله عنه بود.

ام سلمه رضی الله عنها می‌گوید: مرگ پیامبر صلی الله علیه و آله را باور نکردم، مگر هنگامی که

آواز بیل‌ها را از برای کندن گور پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم.

و عایشه رضی الله عنها گوید: از دفن پیامبر صلی الله علیه و آله آگاه نشدیم تا آنکه در سپیده دمان

آخر شب سه شنبه آواز کلنگ‌ها را شنیدیم.

۳۹۵- (۱۱) حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ ، حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَزِيزِ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ شَرِيكِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي نَيْرٍ ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ قَالَ : تُوِّفِيَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَوْمَ الْاِثْنَيْنِ ، وَدُفِنَ يَوْمَ الثَّلَاثَاءِ .  
 قَالَ أَبُو عِيسَى : هَذَا حَدِيثٌ غَرِيبٌ .

۳۹۵- (۱۱)...ابو سلمة بن عبدالرحمن بن عوف رضی اللہ عنہ گوید: رسول

خدا صلی اللہ علیہ وسلم به روز دوشنبه رحلت فرمودند و به روز سه شنبه به خاک سپرده شدند.

ابو عیسیٰ ترمذی گوید: این حدیث، حدیثی غریب است.

## رفع یک اشکال

در حدیث شماره‌ی ۳۹۴ بیان شد که پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم در شب چهارشنبه دفن شدند؛ و در این حدیث بیان شد که پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم به روز سه شنبه به خاک سپرده شدند؛ و به ظاهر میان این دو حدیث تعارض است؟

در حقیقت میان این دو روایت تعارضی وجود ندارد؛ زیرا که مقدمات دفن رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم از روز سه شنبه شروع شد، ولی در شب چهارشنبه از دفن آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم فارغ شدند.

۳۹۶- (۱۲) حَدَّثَنَا نَصْرُ بْنُ عَلِيٍّ الْجَهْضِيُّ ، حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ دَاوُدَ ، حَدَّثَنَا سَلَمَةُ بْنُ بُيُوطٍ . أَخْبَرَنَا عَنْ نُعَيْمِ بْنِ أَبِي هِنْدٍ ، عَنْ بُيُوطِ بْنِ شَرِيطٍ ، عَنْ سَالِمِ بْنِ عُبَيْدٍ - وَكَانَتْ لَهُ صَبْعَةٌ - قَالَ : أَعْمِيَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي مَرَضِهِ ، فَأَفَاقَ ، فَقَالَ :



«حَضَرَتِ الصَّلَاةُ؟» فَقَالُوا : نَعَمْ ، فَقَالَ : «مُرُوا بِبِلَالٍ فَلْيُؤَذِّنْ ، وَمُرُوا أَبَا بَكْرٍ أَنْ يُصَلِّيَ لِلنَّاسِ» أَوْ قَالَ : «بِالنَّاسِ» قَالَ : ثُمَّ أَعْمِيَ عَلَيْهِ ، فَأَفَاقَ ، فَقَالَ : «حَضَرَتِ الصَّلَاةُ؟» فَقَالُوا : نَعَمْ . فَقَالَ : «مُرُوا بِبِلَالٍ فَلْيُؤَذِّنْ ، وَمُرُوا أَبَا بَكْرٍ فَلْيُصَلِّ بِالنَّاسِ» فَقَالَتْ عَائِشَةُ : إِنَّ أَبِي رَجُلٌ أَسِيفٌ ، إِذَا قَامَ ذَلِكَ الْمَقَامَ بَكَى ، فَلَا يَسْتَطِيعُ ، فَلَوْ أَمَرْتُ غَيْرَهُ ، قَالَ : ثُمَّ أَعْمِيَ عَلَيْهِ ، فَأَفَاقَ ، فَقَالَ : «مُرُوا بِبِلَالٍ فَلْيُؤَذِّنْ ، وَمُرُوا أَبَا بَكْرٍ فَلْيُصَلِّ بِالنَّاسِ ، فَإِنْ كُنَّ صَوَاحِبُ» أَوْ «صَوَاحِبَاتُ يُوسُفَ» قَالَ : فَأَمَرَ بِلَالٌ فَأَذَّنَ ، وَأَمَرَ أَبُو بَكْرٍ ، فَصَلَّى بِالنَّاسِ ، ثُمَّ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَجَدَ خِفَةً ، فَقَالَ : «انْظُرُوا لِي مَنْ أَتَى عَلَيَّ» ، فَجَاءَتْ بَرِيرَةُ وَرَجُلٌ آخَرُ ، فَاتَّكَأَ عَلَيْهِمَا ، فَلَمَّا رَأَى أَبُو بَكْرٍ ، ذَهَبَ لِيَنْكِصَ ، فَأَوْمَأَ إِلَيْهِ أَنْ يَثْبُتَ مَكَانَهُ ، حَتَّى قَضَى أَبُو بَكْرٍ صَلَاتَهُ . ثُمَّ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قُبِضَ ، فَقَالَ عُمَرُ : وَاللَّهِ لَا أَسْمَعُ أَحَدًا يَذْكُرُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قُبِضَ إِلَّا ضَرْبَتُهُ بِسَيْفِي هَذَا ! قَالَ : وَكَانَ النَّاسُ أُمِّيَيْنَ لَمْ يَكُنْ فِيهِمْ نَبِيٌّ قَبْلَهُ ، فَأَمَسَكَ النَّاسُ ، فَقَالُوا : يَا سَالِمُ انْطَلِقْ إِلَى صَاحِبِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَادْعُهُ ، فَأَتَيْتُ أَبَا بَكْرٍ وَهُوَ فِي الْمَسْجِدِ فَأَتَيْتُهُ أَبْكِي دَهْشًا فَلَمَّا رَأَى قَالَ لِي : أَقْبِضْ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ؟ ! قُلْتُ : إِنَّ عُمَرَ يَقُولُ : لَا أَسْمَعُ أَحَدًا يَذْكُرُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قُبِضَ إِلَّا ضَرْبَتُهُ بِسَيْفِي هَذَا ! فَقَالَ لِي : انْطَلِقْ ، فَاَنْطَلَقْتُ مَعَهُ ، فَجَاءَ ، وَالنَّاسُ قَدْ دَخَلُوا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ : يَا أَيُّهَا النَّاسُ ، أَفِرْجُوا لِي ، فَأَفَرَجُوا لَهُ ، فَجَاءَ حَتَّى أَكَبَّ عَلَيْهِ ، وَمَسَّهُ ، فَقَالَ : (إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِيَّاهُمْ مَيِّتُونَ) ، ثُمَّ قَالُوا : يَا صَاحِبَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ، أَقْبِضْ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

وَسَلَّمَ؟ قَالَ : نَعَمْ ، فَعَلِمُوا أَنْ قَدْ صَدَقَ . قَالُوا : يَا صَاحِبَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ، أَيْصَلَّى عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ؟ قَالَ : نَعَمْ ، قَالُوا : وَكَيْفَ؟ قَالَ : يَدْخُلُ قَوْمٌ ، فَيَكْثِرُونَ ، وَيُصَلُّونَ ، وَيَدْعُونَ ، ثُمَّ يَحْرُجُونَ ، ثُمَّ يَدْخُلُ قَوْمٌ ، فَيَكْثِرُونَ ، وَيُصَلُّونَ ، وَيَدْعُونَ ، ثُمَّ يَحْرُجُونَ ، حَتَّى يَدْخُلَ النَّاسُ . قَالُوا : يَا صَاحِبَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ، أَيْدْفَنَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ . قَالُوا : آيَنَ؟ قَالَ : فِي الْمَكَانِ الَّذِي قَبِضَ اللَّهُ فِيهِ رُوحَهُ ، فَإِنَّ اللَّهَ لَمْ يَقْبِضْ رُوحَهُ إِلَّا فِي مَكَانٍ طَيِّبٍ . فَعَلِمُوا أَنْ قَدْ صَدَقَ ، ثُمَّ أَمَرَهُمْ أَنْ يُعَسِّلَهُ بَنُو أَبِيهِ . وَاجْتَمَعَ الْمُهَاجِرُونَ يَسْأَلُونَ ، فَقَالُوا : انْطَلِقْ بِنَا إِلَى إِخْوَانِنَا مِنَ الْأَنْصَارِ ، نَدْخِلْهُمْ مَعَنَا فِي هَذَا الْأَمْرِ ، فَقَالَتِ الْأَنْصَارُ : مِنَّا أَمِيرٌ وَمِنْكُمْ أَمِيرٌ ، فَقَالَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ : مَنْ لَهُ مِثْلُ هَذِهِ الثَّلَاثِ (ثَلَاثِ أَشْيَاءٍ إِذَا هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا) ، مَنْ هُمَا؟ قَالَ : ثُمَّ بَسَطَ يَدَهُ فَبَايَعَهُ ، وَبَايَعَهُ النَّاسُ بَيْعَةً حَسَنَةً جَمِيلَةً .

۳۹۶- (۱۲)... سالم بن عبید رضی اللہ عنہ - یکی از یاران رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم -

گوید: رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم در بیماری مرگ خویش به حالت ایستاده و بیهوشی فرو رفتند؛ و پس از مدتی به هوش آمدند و از بیهوشی درآمدند و فرمودند: آیا وقت نماز (عشاء) در رسیده است؟ گفتند: آری، وقت نماز (عشاء) فرا رسیده است. آن گاه آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم فرمودند: بلال رضی اللہ عنہ را فرمان دهید تا اذان گوید، و به ابوبکر رضی اللہ عنہ نیز دستور دهید تا با مردم نماز بخواند و بدانها پیشنمازی بدهد.

سالم بن عبید رضی اللہ عنہ گوید: پس از آن دوباره رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم بیهوش

شدند؛ و پس از لحظه‌ای به هوش آمدند و فرمودند: آیا وقت نماز فرا رسیده است؟ گفتند: آری؛ آن حضرت ﷺ فرمودند: بلال رضی الله عنه را فرمان دهید تا اذان گوید و به ابوبکر رضی الله عنه نیز بگویید تا با مردم نماز بخواند؛ عایشه رضی الله عنها خطاب به آن حضرت ﷺ گفت: همانا پدر من (ابوبکر صدیق رضی الله عنه)، مردی دل نرم و دل نازک است، و هرگاه در جایگاه شما به نماز بایستد، گریه خواهد نمود و نمی‌تواند نماز را با مردم بخواند؛ چه خوب است که به کسی دیگر غیر از او فرمان بدهید تا با مردم نماز بگزارد.

سالم گوید: آن گاه باز رسول خدا ﷺ بیهوش شدند و پس از مدتی به هوش آمدند و چشم گشودند و فرمودند: به بلال رضی الله عنه فرمان دهید تا اذان گوید و به ابوبکر رضی الله عنه نیز دستور دهید تا با مردم نماز بخواند، و به راستی شما به سان زنان اطراف یوسف عليه السلام هستید.

سالم در ادامه‌ی سخنانش گوید: پس از آن به بلال رضی الله عنه فرمان داده شد تا برای نماز اذان گوید، و او نیز بر حسب فرمان، اذان گفت؛ و به ابوبکر رضی الله عنه نیز فرمان داده شد تا با مردم نماز بخواند، و او نیز بر حسب فرمان رسول خدا ﷺ با مردم نماز خواند و آنها را پیشنمازی داد.

پس از مدتی رسول خدا ﷺ در خویشتن احساس سبکی کردند و فرمودند: نگاه کنید که آیا کسی هست که من به او تکیه کنم و

برای نماز خواندن بیرون روم؟

در این هنگام بریره رضی الله عنه و مردی دیگر آمدند (تا رسول خدا صلی الله علیه و آله را کمک و یاری دهند تا برای نماز بیرون روند)؛ آن حضرت صلی الله علیه و آله به آنها تکیه دادند (و حجره‌ی خویش را به مقصد مسجد و صف نمازگزاران ترک کردند)؛ چون ابوبکر رضی الله عنه رسول خدا صلی الله علیه و آله را دید، خواست خود را عقب بکشد و کنار برود، ولی پیامبر صلی الله علیه و آله بدو اشاره کردند تا برجای خویش باقی بماند و کنار نرود. (آن گاه پیامبر صلی الله علیه و آله به آن دو کمک خویش فرمان دادند تا ایشان را کنار ابوبکر رضی الله عنه بنشانند؛ آنان نیز چنان کردند) و ابوبکر رضی الله عنه نماز خویش را تمام کرد (اینگونه که ایستاده به نماز نشسته‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله اقتدا کرد و مردم به نماز رسول خدا صلی الله علیه و آله و ابوبکر رضی الله عنه اقتدا کردند و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله همچنان نشسته بودند).

سالم گوید: پس از مدتی رسول خدا صلی الله علیه و آله رحلت فرمودند؛ و عمر بن خطاب رضی الله عنه که از قضیه‌ی رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله شوکه شده بود، گفت: به خدا سوگند! نباید بشنوم کسی بگوید پیامبر صلی الله علیه و آله رحلت فرموده‌اند، و گرنه با همین شمشیر خویش سر او را خواهم زد و خونش را خواهم ریخت.

سالم گوید: چون مردم اُمّی و عامی بودند و پیامبری پیش از آن حضرت صلی الله علیه و آله میان ایشان نبوده است، خاموش ماندند و چیزی نگفتند. مردم به من گفتند: ای سالم! پیش دوست رسول

خدا ﷺ برو و او را از مرگ آن حضرت ﷺ آگاه کن، تا بیاید؛  
 من نیز پیش ابوبکر رضی الله عنه که در مسجد (محلّه‌ی خویش، در مکانی  
 به نام «سُح» بود) رفتم؛ و در حالی به نزد او رفتم که از بُهت و  
 اندوه می‌گریستم.

چون ابوبکر رضی الله عنه مرا با این حال و وضع دید، به من گفت: آیا رسول  
 خدا ﷺ رحلت فرموده‌اند؟ گفتم: همانا عمر بن خطاب رضی الله عنه  
 می‌گوید نباید بشنوم کسی بگوید که رسول خدا ﷺ رحلت  
 فرموده است، و گرنه او را با همین شمشیر خواهم زد و خونش را  
 خواهم ریخت.

ابوبکر رضی الله عنه به من گفت: حرکت کن؛ من با او (به طرف حجره‌ی  
 رسول خدا ﷺ) به راه افتادم. ابوبکر رضی الله عنه درحالی رسید که مردم  
 خود را به کنار پیکر رسول خدا ﷺ رسانده بودند؛ ابوبکر رضی الله عنه  
 خطاب بدانها گفت: ای مردم! راه را برای من بگشائید؛ آنها نیز راه  
 را برای ابوبکر رضی الله عنه گشودند؛ آن گاه ابوبکر رضی الله عنه خویشتن را به کنار  
 پیکر مطهّر رسول خدا ﷺ رساند و خویشتن را بر پیکر آن  
 حضرت ﷺ افکند و بر پیشانی آن حضرت ﷺ دست کشید (و  
 آن را بوسید)؛ و سپس این آیه را تلاوت کرد:

﴿إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِثْمٌ مَّيْتُونَ﴾ [زمر/۳۰]؛

«ای محمد! مرگ از مسائلی است که همه‌ی انسانها در آن یکسان‌اند و  
 شتری است که بر درِ خانه‌ی همه کس می‌خوابد، لذا) تو هم می‌میری،

و همه‌ی آنان می‌میرند (و سرانجام نیک و خوش و جاویدان از آن پرهیزگاران است.)»

پس از آن، مردم گفتند: ای دوستِ رسول خدا ﷺ! آیا آن حضرت ﷺ رحلت فرموده‌اند؟ ابوبکر رضی الله عنه گفت: آری؛ رسول خدا ﷺ درگذشتند و دارفانی را وداع گفتند. و مردم دانستند که ابوبکر صدیق رضی الله عنه راست می‌گوید! آن گاه دوباره پرسیدند: ای دوست رسول خدا ﷺ! آیا بر پیکر مطهر رسول خدا ﷺ نماز گزارده می‌شود؟ گفت: آری.

باز پرسیدند: چگونه بر پیکر ایشان نماز گزارده می‌شود؟ ابوبکر رضی الله عنه گفت: گروهی از مردمان، به حجره‌ی پیامبر ﷺ می‌روند و تکبیر می‌گویند و درود می‌فرستند و دعا می‌کنند و بیرون می‌آیند؛ آن گاه چون گروه نخست از حجره بیرون آمدند، گروهی دیگر به حجره می‌روند و تکبیر می‌گویند و درود می‌فرستند و دعا می‌کنند و بیرون می‌آیند؛ پس از آن تمام مردم به همین ترتیب رفتار می‌کنند تا همگان بدین گونه بر پیکر پیامبر ﷺ نماز گزارند.

باز پرسیدند: ای دوست پیامبر ﷺ! آیا جسد مطهر رسول خدا ﷺ به خاک سپرده می‌شود؟ گفت: آری. گفتند جسد ایشان کجا باید به خاک سپرده شود؟ ابوبکر رضی الله عنه گفت: در همانجایی که خداوند ایشان را قبض کرده است؛ زیرا خداوند

متعالم روح ایشان را جز در جای پاک و پاکیزه قبض نفرموده است. و مردم دانستند که ابوبکر رضی الله عنه راست می‌گوید.

سپس ابوبکر رضی الله عنه به مردم فرمان داد تا خویشاوندان پدری آن حضرت رضی الله عنه ایشان را غسل دهند.

و مهاجران برای مشورت و رایزنی درباره‌ی خلافت و جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم جمع شدند و به ابوبکر رضی الله عنه گفتند: همراه ما بیا تا پیش برادران انصار خویش برویم و آنان را در این رایزنی و مشورت درباره‌ی خلافت و جانشینی آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم شرکت دهیم.

(مهاجران پیش انصار رفتند و با آنها درباره‌ی جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سخن گفتند؛) انصار گفتند: باید امیری از ما و امیری از شما باشد. در اینجا بود که عمر بن خطاب رضی الله عنه گفت: برای چه کسی نظیر این سه فضیلت جمع است که خداوند در این آیه بیان فرموده است:

«ثَانِيَا أَتَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا» [توبه/ ۴۰]؛

«در حالی که دو نفر بیشتر نبودند و او دومین نفر بود و تنها یک نفر به همراه داشت که رفیق و یار دلسوزش ابوبکر رضی الله عنه بود. هنگامی که آن دو در غار ثور جای گزیدند و در آن سه روز ماندگار شدند. ابوبکر رضی الله عنه نگران شد که از سوی قریشیان به جان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گزند

برسد؛ در این هنگام پیامبر ﷺ خطاب به رفیقش گفت: غم مخور که خدا با ما است و ما را حفظ می‌نماید و کمک می‌کند و از دست قریشیان می‌رهاند و عزّت و شوکت می‌رساند.

و عمر بن خطاب رضی الله عنه گفت: آن دو نفر که در این آیه بیان شده است چه کسانی بودند؟ (مسلماً پیامبر ﷺ و رفیق دلسوزش ابوبکر صدیق رضی الله عنه) بود که در سفر هجرت، همراه و هم‌کاب آن حضرت ﷺ بود.

سالم بن عبید رضی الله عنه گوید: آن گاه عمر بن خطاب رضی الله عنه دست خویش را دراز کرد و با ابوبکر رضی الله عنه بیعت نمود و مردم نیز با ابوبکر رضی الله عنه بیعتی نیکو و پسندیده نمودند، و او را به عنوان خلیفه و جانشین رسول خدا ﷺ پذیرفتند.



«أُغمی»: بیهوش شد، از حال رفت، غش کرد.

«افاق»: به هوش آمد، از بی‌هوشی درآمد.

«مُروا»: فعل امر؛ فرمان دهید.

«أسیف»: مرد نرم دل و دل‌نازک که زود اندوه‌گین و ناراحت می‌شود.

«فانکن صواحب یوسف»: شما مانند زنان اطراف یوسف هستید. مراد از

زنانی که اطراف یوسف علیهما السلام بودند، زلیخا است.

وجه تشبیه عایشه رضی الله عنها و دیگران به زنان اطراف یوسف علیهما السلام در این است که

چون خبر عاشق شدن زلیخا به یوسف علیهما السلام در شهر پیچید و گروهی از زنان مصر



در شهر گفتند: همسر عزیز مصر کام طلبیده است و خواسته است که خادم خویش را بفریبدو به خود خواند. عشق جوان به اندرون دلش خزیده است. ما او را در گمراهی آشکاری می‌بینیم.

و هنگامی که زلیخا نیرنگ ایشان را شنید، کسانی را دنبال آنان فرستاد و ایشان را به خانه‌ی خود دعوت کرد و بالشهایی برایشان فراهم ساخت و مجلس را با پستی‌های گران بها و دیگر وسایل رفاه و آسایش بیاراست، و به دست هر کدام کاردی برای پوست کندن میوه داد؛ سپس به یوسف علیه السلام گفت: وارد مجلس ایشان شو. هنگامی که چشمانشان بدو افتاد، بزرگوارش دیدند و به دهشت افتادند و سراپا محو جمال او شدند و به جای میوه، دستانشان را بریدند و گفتند: ماشاء الله! این آدمی زاد نیست، بلکه این جز فرشته‌ی بزرگواری نمی‌باشد.

همسر عزیز مصر گفت: این همان کسی است که مرا به خاطر عشق او سرزنش کرده‌اید. آری من او را به خویشستن خوانده‌ام ولی او خویشستن داری و پاک‌دامنی کرده است. اگر آنچه بدو دستور می‌دهم انجام ندهد، بی‌گمان زندانی و تحقیر می‌گردد.

در اینجا، زلیخا، زنان مصر را برای مهمانی دعوت کرد، ولی هدفش چیزی دیگر بود؛ و آن اینکه زنان را از ملامت کردن خویش منصرف کند. در قضیه‌ی امامت ابوبکر صدیق رضی الله عنه نیز چنین بود؛ زیرا که عایشه رضی الله عنها و دیگران می‌خواستند تا ابوبکر رضی الله عنه امامت ندهد و هدفشان این بود که اگر کار امامت بر عهده‌ی ابوبکر صدیق رضی الله عنه بیافتد، مردم هرگز مردی را که در مقام رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نماز بگزارد، دوست نخواهند داشت و در هر پیشامدی او را شوم خواهند داشت.

از این رو عایشه رضی الله عنها دوست نداشت که در باره‌ی پدرشان چنین فکر کنند.  
 زهری، از عییدالله بن عبدالله نقل می‌کند که وی گفت: عایشه رضی الله عنها گفته  
 است: چون بیماری رسول خدا صلی الله علیه و آله سخت شد، فرمود: ابوبکر رضی الله عنه با مردم نماز  
 بگزارد. من گفتم: ای رسول خدا! ابوبکر رضی الله عنه مردی نرم دل است و چون قرآن  
 می‌خواند، می‌گرید، عمر رضی الله عنه را امر دهید تا با مردم نماز بگزارد. پیامبر صلی الله علیه و آله باز  
 هم فرمود: ابوبکر رضی الله عنه با مردم نماز بگزارد. عایشه رضی الله عنها همان سخن خود را باز  
 گفت؛ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: شما مثل زن‌هایی هستید که یوسف علیه السلام گرفتارشان بود،  
 ابوبکر رضی الله عنه با مردم نماز بگزارد. عایشه رضی الله عنها گوید: هیچ چیز مرا بر این کار  
 و انداشت مگر اینکه در دل من چنین افتاده بود که مردم کسی را که در جای  
 پیامبر صلی الله علیه و آله به نماز بایستد دوست ندارند و احساس می‌کردم که مردم چنان کسی  
 را شوم خواهند داشت و خواستم رسول خدا صلی الله علیه و آله این کار را از ابوبکر رضی الله عنه رفع  
 نماید. و به خدا سوگند! من دوست داشتم که این کار بر عهده‌ی پدرم نباشد و با  
 خود می‌گفتم: مردم هرگز مردی را دوست نخواهند داشت که در مقام رسول  
 خدا صلی الله علیه و آله نماز بگزارد، و در هر پیشامدی او را شوم خواهند داشت.

«خَفَّةٌ»: سبکی. «وَجَدَ خَفَّةً»: پیامبر صلی الله علیه و آله در خویشتن احساس سبکی کرد.

«اتَّكَيْءٌ»: تکیه کنم.

«فَجَاءَتْ بَرِيرَةَ وَرَجُلٌ آخَرُ»: در روایات و احادیث، وارد شده که  
 پیامبر صلی الله علیه و آله به دو نفر تکیه زده است، و آن دو نفر بر مبنای اختلاف روایات  
 عبارتند از:

۱. بریره رضی الله عنها و نوبه رضی الله عنه (که برده‌ای سیاه بود). و مراد از «رَجُلٌ آخَرُ» به

احتمال زیاد همان «توبه» است.

۲. عباس رضی الله عنه و علی رضی الله عنه.

۳. عباس رضی الله عنه و پسرش فضل رضی الله عنه.

۴. عباس رضی الله عنه و اسامه بن زید رضی الله عنه.

۵. اسامه رضی الله عنه و فضل بن عباس رضی الله عنه.

و می‌توان در میان این روایات اینگونه جمع کرد که پیامبر صلی الله علیه و آله در ایام بیماری خویش، در مواقع مختلفی از خانه‌ی خویش بیرون شدند، و هر زمان به فردی از اینها تکیه داده‌اند. پس اختلاف روایات مبتنی بر تعدّد و تکرار خروج پیامبر صلی الله علیه و آله از خانه است.

«لینکص»: تا از نماز برگردد.

«أوما»: اشاره کرد. با حرکت سر و دست بیان کرد. علامت داد. ایما و اشاره کرد.

«أمین»: جمع امّی: بی سوادى که خواندن و نوشتن نداند. عامّی درس ناخوانده.

«فامسک الناس»: مردم زبان‌هایشان را از نطق به رحلت و وفات پیامبر صلی الله علیه و آله

نگاه داشتند و دم فرو بستند و خاموشی گزیدند. و چون تاکنون پیامبری - غیر از حضرت محمد صلی الله علیه و آله - به سوی ایشان مبعوث نشده بود، نمی‌توانستند مرگ و رحلت او را به عمر بن خطاب رضی الله عنه اثبات کنند.

«دهشّا»: بسیار حیران و سرگشته؛ اندوه و غم.

«افرجوالی»: راه را برای من بگشایید.

«اکبّ»: خم شد. به رو افتاد.

«یتشاورون»: مشورت و رایزنی می نمودند. بحث و تبادل نظر می کردند.

«بسط یده»: دستش را برای بیعت دراز کرد.

«من له مثل هذه الثلاثة»: برای چه کسی نظیر این سه فضیلت و ویژگی جمع است؟ و مراد از این سه فضیلت که در آیه‌ی «ثانی اثنین اذهما فی الغار...» آمده عبارت است از:

۱. همراه بودن ابوبکر صدیق رضی الله عنه با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم «ثانی اثنین اذهما فی الغار».

۲. مصاحبت ابوبکر صدیق رضی الله عنه با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم «اذ یقول لصاحبه لا تحزن».

۳. معیت خدا با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و ابوبکر صدیق رضی الله عنه «ان الله معنا».

۳۹۷- (۱۳) حَدَّثَنَا نَصْرُ بْنُ عَلِيٍّ . حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الزُّبَيْرِ - سَيِّحُ بِأَهْلِي قَدِيمُ بَصْرِيٍّ - . حَدَّثَنَا ثَابِتُ الْبُنَاتِيِّ ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ : لَمَّا وَجَدَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنْ كُرْبِ الْمَوْتِ مَا وَجَدَ ، قَالَتْ فَاطِمَةُ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهَا : وَ أَكْرَبَاهُ فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ : « لَا كُرْبَ عَلَيَّ أَبْيَكُ بَعْدَ الْيَوْمِ ، إِنَّهُ قَدْ حَضَرَ مِنْ أَبْيَكٍ مَا لَيْسَ بِتَارِكٍ مِنْهُ أَحَدًا ، الْمُوَافَاةُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ » .

۳۹۷ - (۱۳) ... انس بن مالک رضی الله عنه گوید: وقتی حال رسول

خدا صلی الله علیه و آله و سلم سنگین شد و درد و ناراحتی و شدت و سختی مرگ،

ایشان را فرا گرفت، فاطمه رضی الله عنها بدیشان گفت: دردا و دریغا از درد

و ناراحتی پدرم! پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بدو فرمودند: از پس امروز، پدرت را

درد و غمی نخواهد بود. و این چیزی که برای پدرت پیش آمده

است (مرگ، سختی‌ها و سكرات آن) کاری است که خداوند هیچ

کس را از آن رها نمی‌کند (و از مسائلی است که همه‌ی انسان‌ها در آن یکسان‌اند، و شستری است که بر در خانه‌ی همه کس می‌خوابد)؛ و مرگ آغاز رسیدن به آخرت است.

«گرب»: اندوه و غمی که موجب تنگی نفس و خفگی شود؛ غم و غصه؛ اندوه و مشقت؛ درد و ناراحتی.

«واکرباه»: وای بر من از درد و اندوه پدرم.

«الموافاة يوم القيامة»: این عبارت را به دو گونه می‌توان ترجمه کرد:

۱. ملاقات، در روز قیامت خواهد بود. یعنی من از دنیا خواهم رفت و در رستخیز همدیگر را ملاقات خواهیم کرد.

۲. مرگ، آغاز رسیدن به آخرت است. مرگ پل ارتباطی انسان به آخرت است.

۳۹۸- (۱۴) حَدَّثَنَا أَبُو الْخَطَّابِ زِيَادُ بْنُ مَحِيٍّ الْبَصْرِيُّ وَنَصْرُ بْنُ عَلِيٍّ قَالَا : حَدَّثَنَا عَبْدُ رَبِّهِ بْنِ بَارِقٍ الْحَنْفِيُّ قَالَ : سَمِعْتُ جَدِّي أَبَا ثُمِّي : سَمَّاكَ ابْنَ الْوَلِيدِ يَحْدِثُ : أَنَّهُ سَمِعَ ابْنَ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُمَا يَحْدِثُ : أَنَّهُ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ : «مَنْ كَانَ لَهُ فَرَطَانِ مِنْ أُمَّتِي أَدْخَلَهُ اللَّهُ بِهِمَا الْجَنَّةَ».

فَقَالَتْ عَائِشَةُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا : فَمَنْ كَانَ لَهُ فَرَطٌ مِنْ أُمَّتِكَ؟ قَالَ : «وَمَنْ كَانَ لَهُ فَرَطٌ يَا مُوَفَّقَةُ» قَالَتْ : فَمَنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ فَرَطٌ مِنْ أُمَّتِكَ؟ قَالَ : «فَأَنَا فَرَطٌ لِأُمَّتِي ، لَنْ يُصَابُوا بِمِثْلِي».

۳۹۸ - (۱۴)... این عباس رضی الله عنه می‌گوید: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمودند: هر شخصی از امت من که دو فرزندش، پیش از او مرده باشند و چهره در نقاب خاک کشیده باشند، خداوند به پاس آن دو مصیبت، وی را وارد بهشت خواهد کرد.

عایشه رضی الله عنها چون این سخن را شنید، پرسید: حکم کسی از امت شما که یک فرزندش، پیش از او رحلت کرده باشد، چگونه است؟ آیا به سبب آن، وارد بهشت می‌شود؟ آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمودند: ای عایشه! خدا تو را موفق و کامیاب بدارد؛ (بدان) هر کس از امت من که یک فرزند خویش را پیش از خود از دست بدهد، باز هم خداوند به پاس آن مصیبت، او را به بهشت می‌برد؛

باز عایشه رضی الله عنها پرسید: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله! حکم کسی که از امت شما که فرزندی نداشته باشد که پیش از او مرده باشد، چگونه است؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: خود من، برای امت خویش همچون فرزندی هستم که پیش از آنان مرده است؛ و هرگز امت من به مصیبتی بزرگ‌تر از مصیبت من سوگوار نخواهند شد.



«فرط»: فرزندی که پیش از بلوغ و قبل از پدر و مادرش بمیرد. فرزندِ پیش

مرده.

«مؤفّقة»: خدا تو را موفق و کامیاب بدارد. پیامبر صلی الله علیه و آله این جمله را به خاطر

تحریک و تشویق عایشه رضی الله عنها به زیاد پرسیدن، ایراد کردند.

«لن يُصابوا بمثلِي»: امت من هرگز به مصیبتی بزرگ‌تر و سترگ‌تر از مصیبتِ از دست دادن من، سوگوار نخواهند شد؛ و مصیبت از دست دادن من، سخت‌تر و دشوارتر از هر مصیبتی است.





باب (۵۵)

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ  
وَاللهُ وَسَلَّمَ

میراث پیامبر  
و آنچه از ایشان ماند



۳۹۹- (۱) حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مَنِيعٍ، حَدَّثَنَا حُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، حَدَّثَنَا إِسْرَائِيلُ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ .  
عَنْ عَمْرِو بْنِ الْحَارِثِ، أَخِي جُوَيْرِيَةَ - لَهُ صَحْبَةٌ - قَالَ : مَا تَرَكَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى  
اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِلَّا سِلَاحَهُ . وَبَغْلَتَهُ . وَأَرْضًا جَعَلَهَا صَدَقَةً .

۳۹۹ (۱)... عمرو بن حارث رضی اللہ عنہ - یکی از یاران پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم و برادر  
ام المؤمنین جویریہ، همسر گرامی رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم - گوید:  
رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم پس از خویش چیزی باقی نگذاشتند، جز از  
سلاح و استر خویش، و زمینی که آن را صدقه نهاده بودند.



«له صحبة»: عمرو بن حارث رضی اللہ عنہ، اندکی افتخار مصاحبت پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم را  
داشته است.

«سلاحه»: سلاح پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم.

«بغلته»: استر و قاطر پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم.

رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم در دوران زندگانی خویش، اموال قابل توجهی نداشتند و  
آنچه داشتند دربارہی آن اعلام فرموده بودند: «لأنورث ما تركنا صدقة»؛ «کسی  
از ما پیامبران ارث نمی برد؛ آنچه از خود بر جای گذاریم، صدقه است».

و در حدیثی عایشه رضی الله عنها می‌گوید: «آن حضرت صلی الله علیه و آله نه در همی از خود بر جای گذاشتند و نه دیناری، نه شتری و نه گوسفندی».

به هر حال، آنچه از ایشان باقی مانده بود؛ سه چیز بود: زمین، مرکب و سلاح جنگی.

زمین:

زمینی که عمرو بن حارث آن را ذکر کرده است، عبارت از چند باغ در مدینه، خیبر و فدک بود. و منظور از باغ مدینه: باغی است که متعلق به بنونضیر و یا باغی که متعلق به یک نفر یهودی به نام «مخیرق» بود و در سال سوم هجری هنگام غزوه‌ی اُحُد به طور وصیت به آن حضرت صلی الله علیه و آله هبه کرده بود. ولی از روایات صحیح ثابت است که این باغ را آن حضرت صلی الله علیه و آله در همان موقع، میان مستحقین تقسیم کرده بود.

درباره‌ی «فدک» و خیبر میان شیعه و اهل سنت و جماعت، اختلاف نظر وجود دارد. شیعه می‌گوید: این باغ در ملکیت آن حضرت صلی الله علیه و آله بوده است و به طور ارث میان اهل بیت می‌بایست تقسیم می‌شد.

اهل سنت و جماعت می‌گویند: فدک و خیبر ملک شخصی رسول خدا صلی الله علیه و آله نبودند؛ بلکه مال بیت المال بودند که تولیت آنها در دست ایشان بود و اگر ملک شخصی آن حضرت صلی الله علیه و آله باشند در این باره خود ایشان فرموده‌اند: «آنچه از ما باقی ماند، صدقه است».

و آن حضرت صلی الله علیه و آله در زمان حیات خویش، درآمد این سه زمین را در

مصارف مختلف خرج می کردند: در آمد فدک، وقف مسافران بود، و در آمد خیبر به سه قسمت تقسیم می شد، دو قسمت متعلق به عموم مسلمانان و یک قسمت برای مخارج یک ساله‌ی ازواج مطهرات اختصاص داده شده بود و آنچه اضافی می شد، میان مهاجرین فقیر و مسکین تقسیم می شد.

و عمر بن خطاب رضی الله عنه در زمان خلافت خویش، بر اثر اصرار عباس رضی الله عنه و علی رضی الله عنه، زمین مدینه را در تولیت آنها قرار داد، ولی علی بن ابی طالب رضی الله عنه آن را به تصرف خود در آورد. خیبر و فدک تا زمان خلافت عمر بن عبدالعزیز رضی الله عنه در اختیار حکومت اسلامی قرار داشت.

### جانوران:

سیره نگاران در بیان این که آن حضرت صلی الله علیه و آله چه قدر دام و چهار پا داشتند، راه اغراق را پیموده‌اند. طبری نام و حالات آنها را به طور مفصل نوشته است و اگر نوشته‌ی طبری معتمد قرار می گرفت، بسیار جالب بود؛ لیکن تمام روایات طبری در این مورد بدون استثناء از واقدی اخذ شده‌اند.

از میان مؤلفان گذشته که در بین آنان محدثین بزرگ هم دیده می شوند، همانند: علامه یعمری، مغلطایی، حافظ عراقی و غیره نیز این موضوع را به طور مفصل نوشته‌اند و چون آنها اغلب سلسله‌ی سند خود را ذکر نمی کنند، اکثر علماء بنا بر اعتماد بر آنها، آنچه را ذکر کرده‌اند، صحیح می دانند. ولی پس از تحقیق و بررسی معلوم می شود که منبع تمام این روایات واقدی است و دیگر منبع مستندی وجود ندارد (و واقدی نیز فردی بسیار ضعیف است).

در حالی که در روایات صحیح چنین نقل شده است:

عایشه رضی الله عنها گوید: «از آن حضرت صلی الله علیه و آله نه دیناری باقی ماند و نه درهمی، نه شتری و نه گوسفندی.» [ابوداود]

و عمرو بن حارث نیز گفت: «از آن حضرت صلی الله علیه و آله جز استر سفید رنگ، سلاح و زمینی که آن را وقف کرده بود، چیزی ترکه نمانده است.» [ترمذی و بخاری]

از این روایات معلوم می‌شود که فقط یک مرکب از آن حضرت صلی الله علیه و آله باقی مانده بود. پس با وجود این روایات صحیح و مستند، آنچه طبری و دیگران در مورد کالاهای چهار پایان آن حضرت صلی الله علیه و آله ذکر کرده‌اند که در واقع با شأن رسالت آن حضرت صلی الله علیه و آله نیز سازگاری ندارد، به هیچ وجه پذیرفتنی نیست.

از تحقیق و بررسی احادیث صحیح، این قدر مسلم است که علاوه بر فهرست مختصری که عمرو بن حارث رضی الله عنه از اموال آن حضرت صلی الله علیه و آله ذکر کرده است، اموال دیگری نیز آن حضرت صلی الله علیه و آله داشته‌اند؛ اما تضادی میان این دو وجود ندارد؛ زیرا که عمرو بن حارث رضی الله عنه، مدعی این است که پیامبر صلی الله علیه و آله هنگام وفات دارای این اموال بوده‌اند، و ممکن است قبل از وفات، آن حضرت صلی الله علیه و آله طبق معمول بعضی از دارایی‌های خود را هبه یا صدقه کرده‌اند.

به هر حال، بر اساس روایات صحیح، در اوقات مختلف آن حضرت صلی الله علیه و آله دارای چهار پایان ذیل بوده‌اند:

۱. «لخيف»: اسبی که در باغ ابی بن عباس بسته می‌شد.

۲. «عفیره»: یک رأس الاغ.

۳. «عضباء و قصواء»: یک ماده شتر راهوار. پیامبر ﷺ این ماده شتر را هنگام هجرت از ابوبکر رضی الله عنه خریده بودند و در سفر هجرت مرکب آن حضرت ﷺ بود و هنگام ورود به مدینه در خانه‌ی ابویوب انصاری نزول کرده بود. و پیامبر ﷺ خطبه‌ی حجة الوداع را در حالی که بر آن سوار بودند، ایراد کرده بودند.

۴. «تیه» یا «دُلْدُل»: نام استری است که در روایت عمرو بن حارث بدان اشاره شد. این استر را مقوقس مصر برای آن حضرت ﷺ به عنوان هدیه، ارسال کرده بود.

### سلاح‌های جنگی:

با وجود زهد و قناعتی که رسول خدا ﷺ داشتند، ولی سلاح‌های ذیل برای جهاد نزد ایشان وجود داشت:

نه قبضه شمشیر به نام‌های: مأثور، عصب، ذوالفقار، قلعی، تبار، حتف، مخذم، قضیب و صمصامة.

هفت زره به نام‌های: ذات الفضول، ذات الوشاح، ذات الخواشی، سعدیه، فضه، تبرا، خزنق.

شش قبضه تیر کمان به نام‌های: زوراء، روحاء، صفراء، بیضاء، کتوم، شداد.

آن حضرت ﷺ سپری داشتند که به آن «موشع» می‌گفتند؛ و یک «خود» دیگری نیز داشتند که به آن «سبوغ» می‌گفتند؛ سه جبّه داشتند که در جنگ‌ها می‌پوشیدند و یکی از آنها دیبای سبز رنگ بود. یک عَلم سیاه به نام «عقاب» و عَلم‌های دیگر زرد رنگ و سفید رنگ نیز داشتند.

۴۰۰- (۲) حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى، حَدَّثَنَا أَبُو الْوَلِيدِ، حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ سَلَمَةَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَمْرٍو، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: جَاءَتْ فَاطِمَةُ إِلَى أَبِي بَكْرٍ فَقَالَتْ: مَنْ يَرِثُكَ؟ فَقَالَ: أَهْلِي وَوَلَدِي. فَقَالَتْ: مَا لِي لَا أَرِثُ أَبِي؟ فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: «لَا نَوْرُثُ»، وَلَكِنِّي أَعُولُ عَلَى مَنْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَعُولُهُ، وَأَنْفِقُ عَلَى مَنْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يُنْفِقُ عَلَيْهِ.

۴۰۰- (۲)... ابوهریره رضی اللہ عنہ می‌گوید: فاطمه رضی اللہ عنہا به نزد ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہ آمد و گفت: از پس مرگ تو چه کسانی از تو ارث می‌برند؟ ابوبکر رضی اللہ عنہ گفت: پس از مرگ من، همسر و فرزندانم از من ارث می‌برند. فاطمه رضی اللہ عنہا گفت: چرا نباید من از پدر خویش ارث ببرم؟ ابوبکر رضی اللہ عنہ گفت: از رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم شنیدم که می‌فرمودند: «از ما ارث برده نمی‌شود؛ (و آنچه از ما بماند، صدقه است.)» ولی من بر کسانی که رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم انفاق می‌فرمودند، انفاق خواهم کرد، و آنچه پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم بر عیال خویش می‌پرداخته است، بر من است که بپردازم.

«اعول»: به عائله‌ی پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم معاش و نفقه می‌دهم و سرپرستی آنان را به عهده می‌گیرم و بدانها خرجی می‌دهم.

«و انفق علی من کان...»: این عبارت، عطف تفسیری بر عبارت «ولکنی اعول علی...» است؛ و معنی هر دو یکی است.



به هر حال، پیامبر ﷺ در هنگام بدرد حیات، صاحب هیچ ثروت قابل توجهی نبود تا آن را به ارث گذارد. او در طول حیات خویش، هرگز ثروتی برای خود نداشت، بلکه هر چه در اختیار او قرار می‌گرفت همه را در راه خیر انفاق می‌کرد و خود با خوردن نان جو روزگار می‌گذراند و ثروت و دارایی در دست ایشان چون آبی در جوی جاری بود و از جانب ایشان به سوی مستضعفان، درماندگان، بینوایان، درماندگان و یتیمان سرازیر می‌شد و در دست ایشان هیچ چیز نمی‌ماند و اگر چیزی در نزد ایشان مانده بود نمی‌توانست ارثی از ایشان برای بازماندگان خود باشد؛ چرا که ایشان خود فرموده بودند: «ما پیامبران ارث نمی‌گذاریم، و آنچه بر جای بگذاریم صدقه است».

بنابراین هر چه رسول خدا ﷺ از خود باقی می‌گذاشت صدقه بود که نمی‌توانست به ملک فرزند یا عموی او در آید و بلکه تنها می‌بایست در راه خیر مصرف شود؛ چرا که پیامبران نه مالی را برای خود می‌اندوختند و نه ثروتی به عنوان میراث از خود بر جای می‌گذاشتند؛ بلکه آنچه از آنان بر جای می‌ماند، علم و دین و هدایت مردم بود و همین میراث آنان بود که خوش میراثی سودمند و سرشار و منبع فیض بخش علم کامل است.

البته در اینجا اختلافی درباره‌ی «فدک» وجود دارد که به اعتقاد و باور ما، بر خلاف آنچه تاریخ به ما ارائه می‌دهد، فدک ملک شخصی رسول خدا ﷺ نبود، بلکه در حکم ملک یتیمان، بینوایان، فقرا و درماندگان بود و پیامبر اکرم ﷺ عایدات آن را در همین راه به مصرف می‌رساند و البته بستگان او و اهل بیت نیز از این عایدات سهمی داشتند.

اختلافی هم که در این ماجرا، میان ابوبکر رضی الله عنه و فاطمه‌ی زهرا رضی الله عنها - دختر بهترین خلق خدا - بروز کرد، بر خلاف آنچه اظهارات مؤرخان چنین گمانی را به وجود می‌آورد، اختلافی بر سر ملکیت آن اراضی و آن آبادی نبود، بلکه اختلاف بر سر اداره‌ی آن و ولایت بر مصارف آن بوده؛ چرا که در عایدات این آبادی سهمی نیز از آن نفقه‌ی زنان پیامبر صلی الله علیه و آله بود و به همین سبب می‌بایست نزدیکان پیامبر صلی الله علیه و آله عهده‌دار امور آن چیزی که پیامبر صلی الله علیه و آله عهده‌دار آن بوده است شوند. اما به هر حال ابوبکر صدیق رضی الله عنه با این خواسته‌ی فاطمه رضی الله عنها مخالفت کرد. اما بعدها عمر بن خطاب رضی الله عنه پذیرفت که اداره‌ی این اراضی مشترکاً به دست علی رضی الله عنه و عباس رضی الله عنه سپرده شود.

بنابراین، میراث بزرگ پیامبر صلی الله علیه و آله چیزی جز مکتب او نبود که به جاودانگی قرآن، جاوید است، آن سان که خداوند می‌فرماید: «ما قرآن را نازل کردیم و خود پاسدار آنیم» [حجر / ۹].

۴۰۱ - (۳) حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى، حَدَّثَنَا نَحْيَى بْنُ كَثِيرٍ الْعَنْبَرِيُّ أَبُو عَسَانَ، حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ عَمْرِو بْنِ مُرَّةٍ، عَنْ أَبِي الْبَحْتَرِيِّ: أَنَّ الْعَبَّاسَ وَعَلِيًّا جَاءَا إِلَى عُمَرَ، نَحْتَصِمَانِ يَقُولُ كُلُّ وَاحِدٍ مَتَّهَمًا لِصَاحِبِهِ: أَنْتَ كَذَّاءٌ، أَنْتَ كَذَّاءٌ. فَقَالَ عُمَرُ لَطَلْحَةَ وَالزُّبَيْرَ وَعَبْدَ الرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ وَسَعْدٍ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُمْ: أَنْشِدُكُمْ بِاللَّهِ أَسْمِعْتُمْ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: «كُلُّ مَالٍ نَبِيِّ صَدَقَةٍ إِلَّا مَا أَطْعَمَهُ، إِنَّا لَا نُورِثُ»، وَفِي الْحَدِيثِ قِصَّةٌ.

حالی پیش عمر رضی الله عنه آمدند که با یکدیگر (درباره‌ی اداره‌ی اراضی بنی نضیر و فدک، و ولایت بر مصارف و عایدات آن) اختلاف و نزاع نمودند؛ و هر یک از آن دو به دیگری می‌گفت: تو چنین و چنانی (و هر یک مدعی بود که دیگری استحقاق تصدی و اداره‌ی اراضی بنی نضیر و فدک و ولایت بر مصارف آن و اوقاف و صدقات را ندارد).

عمر بن خطاب رضی الله عنه به طلحه رضی الله عنه و زبیر رضی الله عنه و عبدالرحمان بن عوف رضی الله عنه و سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه گفت: شما یان را به خداوند متعال سوگند می‌دهم! آیا از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نشنیده‌اید که می‌فرمودند: «تمام اموال هر پیامبر، صدقه و وقف است، مگر آنچه را که بر اهل و عیال خویش انفاق می‌کند؛ همانا از ما ارث برده نمی‌شود (و آنچه از ما بماند، صدقه و وقف است).»  
و در پی این روایت، داستانی طولانی نقل شده است ...

«مختصمان»: مشاجره و نزاع می‌کردند؛ جر و بحث می‌نمودند، به نزد عمر رضی الله عنه دادخواهی می‌کردند؛ اقامه‌ی دعوا نمودند؛ به دادگاه کشاندند.  
اختلاف عباس رضی الله عنه و علی رضی الله عنه بر سر اداره‌ی اراضی بنی نضیر و فدک، و ولایت و تصدی گری بر امور آن و مصرف عایدات آن در موارد معین بوده است.  
«انشدکم بالله»: شما را به خدا سوگند می‌دهم.  
اموال بنی نضیر و اراضی فدک، ملک خاص رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نبوده است؛

خداوند در سوره‌ی حشر، پیرامون اراضی فدک و اموال بنی‌نضیر می‌فرماید:

«وَمَا أَفَاءَ اللَّهِ عَلَى رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَمَا أَوْجَفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ وَلَكِنَّ اللَّهَ يُسَلِّطُ رُسُلَهُ عَلَى مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ \* مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ» [حشر/۷۶]؛

«چیزهایی را که خدا از دارایی ایشان (یعنی بنی‌نضیر) به پیغمبر خود ارمغان داشته است، شما اسبانی و شترانی را برای آن به تاخت و تاز درنیاورده‌اید و با جنگ تصرف نکرده‌اید، و بلکه خداوند پیغمبران خود را بر هر کس که بخواهد چیره می‌گرداند، و خدا بر هر کاری توانا است. چیزهایی را که خداوند از اهالی این آبادی‌ها به پیغمبرش ارمغان داشته است، متعلق به خدا و پیغمبر و خویشاوندان پیغمبر و یتیمان و مستمندان و مسافران در راه مانده می‌باشد. این بدان خاطر است که اموال تنها در میان اشخاص ثروتمند شما دست به دست نگردد و نیازمندان از آن محروم نشوند. چیزهایی را که پیغمبر برای شما از احکام الهی آورده است اجرا کنید، و از چیزهایی که شما را از آن باز داشته است، دست بکشید؛ از خدا بترسید که خداوند عقوبت سختی دارد.»

پس اموال بنی‌نضیر و اراضی فدک از آن خدا و رسول و بستگان و نزدیکان او، یتیمان، بی‌نویان و در راه ماندگان بود و به همین سبب رسول خدا ﷺ آن را در مصالح عامه‌ی مسلمانان به مصرف می‌رساند و از باقی مانده‌ی آن، هزینه‌های زندگی خود و خانواده‌ی خود را به نحو متعارف تأمین می‌کرد.

از این رو، فدک، ملک خاصّ رسول خدا ﷺ به معنی رایج این کلمه نبود، تا به ارث برسد و آن چنان که برخی پنداشته‌اند نزاعی بر سر ملکیت آن رخ دهد!

و اختلاف عباس رضی الله عنه و علی رضی الله عنه و فاطمه رضی الله عنها و ابوبکر رضی الله عنه، اختلاف بر سر اداره‌ی فدک و ولایت بر امور آن و مصرف عایدات آن در موارد معین خود بوده است، بدین اعتبار که این اراضی در سایه‌ی ولایت عامّه قرار نداشته و دارای ولایت خاصی است که در اختیار رسول خدا ﷺ و جانشینان او در خاندانش قرار می‌گیرد، آن سان که در دوران خلافت عمر بن خطاب رضی الله عنه سرانجام قضیه‌ی فدک به برقراری و اعاده‌ی چنین ولایتی انجامید.

و فاطمه‌ی زهرا رضی الله عنها - آن پاره‌ی تن رسول خدا ﷺ - فدک را به عنوان میراث از ابوبکر صدیق رضی الله عنه خواستار نشده است، بلکه وی خواهان آن بود که اداره‌ی مصارف آن در امور خیر، با او باشد، آن سان که ابن کثیر می‌گوید:

«عباس رضی الله عنه و علی رضی الله عنه که اینک میراث از دست داده بودند، از طریق فاطمه رضی الله عنها، خواهان نظارت بر این اراضی بودند که به مصرف صدقات می‌رسید و نیز خواهان آن بودند که خود این اموال را در همان مواردی که رسول خدا ﷺ به مصرف می‌رسانده است به مصرف برسانند.» [البدایه و النهایه ج ۴ ص ۲۰۳]

به هر حال، نمی‌توان چنین عقیده داشت که فاطمه و علی و عباس، خواهان میراث بودند؛ زیرا علی رضی الله عنه - که فقیه صحابه و به فرموده‌ی رسول خدا ﷺ: آگاه‌ترین آنان به فقه و داوری است - نمی‌توانست از این سخن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که: «پیامبران ارث بر جای نمی‌گذارند»، آگاهی نداشته باشد.

به هر حال، عمر بن خطاب رضی الله عنه، فدک را در اختیار علی رضی الله عنه و عباس رضی الله عنه

قرارداد، و آن دو در مورد اداره و ولایت بر آن با یکدیگر اختلاف پیدا کردند و هر یک از آنان مدعی بود که دیگری استحقاق تصدی اوقاف و صدقات را ندارد؛ و این ماجرا را برای داوری نزد عمر بن خطاب رضی الله عنه آوردند و گروهی از صحابه را نیز پیش از خود نزد او فرستادند و آن گاه از او خواستند که فدک را میان آن دو تقسیم کند و هر یک به تنهایی بر بخشی از آن نظارت داشته باشد. اما عمر رضی الله عنه به شدت از این کار امتناع ورزید و از این بیم داشت که این تقسیم، حالتی شبیه تقسیم میراث به خود بگیرد. وی آن گاه به آن دو گفت: به صورت مشترک به نظارت و سرپرستی آن پردازید و اگر از این کار ناتوان ماندید آن را به من برگردانید که به خداوندی که آسمانها و زمین به نام او برپاست سوگند! در این باره حکمی جز این نخواهم کرد.

پس از آن، علی و عباس به صورت مشترک، فدک را اداره کردند و پس از وفات آن دو نیز، فرزندانشان تا زمان حکومت عباسیان به اداره‌ی مشترک آن پرداختند و عایدات آن را در همان مواردی که رسول خدا صلی الله علیه و آله اموال بنی‌نضیر، فدک و سهم خود از محصولات خیبر را در آن مصرف می‌فرمود، به مصرف می‌رسانید. [البدایة و النهایة ج ۴ ص ۲۰۳ و ۲۰۴]

از مجموع روایات تاریخ و کتب روایی چنین دانسته می‌شود که فدک و اراضی بنی‌نضیر، ملک شخصی رسول خدا صلی الله علیه و آله نبود، بلکه در حکم ملک یتیمان، بینوایان، فقرا و در راه ماندگان بود و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله عایدات آن را در همین راه به مصرف می‌رساند و البته بستگان ایشان و اهل بیت نیز از این عایدات سهمی داشتند. اختلافی هم که در این ماجرا میان ابوبکر صدیق رضی الله عنه و فاطمه‌ی زهرا رضی الله عنها

بروز کرد، اختلافی بر سر ملکیت آن اراضی و آن آبادی نبود، بلکه اختلاف بر سر اداره‌ی آن و ولایت بر مصارف آن بود؛ چرا که در عایدات این آبادی، سهمی نیز از آن نفقه‌ی زنان پیامبر ﷺ بود؛ و به همین سبب می‌بایست نزدیکان پیامبر ﷺ عهده‌دار امور آن چیزی که پیامبر ﷺ عهده‌دار آن بوده است شوند. اما به هر حال ابوبکر رضی الله عنه با این خواسته‌ی فاطمه‌ی زهرا مخالفت کرد؛ اما بعدها همانگونه که گفتیم، عمر بن خطاب رضی الله عنه پذیرفت که اداره‌ی این اراضی مشترکاً به دست علی و عباس سپرده شود.

بنابراین، میراث بزرگ پیامبر ﷺ چیزی جز مکتب او نبود که به جاودانگی قرآن، جاوید است، آن سان که خداوند می‌فرماید: «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ»؛ «ما قرآن را نازل کردیم و خود پاسدار آنیم» [حجر/۹].

۴۰۲- (۴) حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى، حَدَّثَنَا صَفْوَانُ بْنُ عِيسَى، عَنْ أُسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ، عَنِ الزُّهْرِيِّ، عَنْ عُرْوَةَ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «لَا تُورَثُ، مَا تَرَكَنَا فَهُوَ صَدَقَةٌ».

۴۰۲- (۴) ... عایشه رضی الله عنها گوید: رسول خدا ﷺ فرمودند: از ما

(پیامبران) میراث برده نمی‌شود؛ و آنچه از ما بماند، صدقه و وقف است.

۴۰۳- (۵) حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ، حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ مَهْدِيٍّ، حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنْ أَبِي الزِّنَادِ، عَنِ الْأَعْمَشِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «لَا يَقْسِمُ وَرَثَتِي دِينَارًا وَلَا دِرْهَمًا، مَا تَرَكَتُ بَعْدَ نَفَقَةِ نِسَائِي وَمُؤْنَةِ عَامِلِي، فَهُوَ صَدَقَةٌ».

۴۰۲ - (۵)... ابوهریره رضی الله عنه گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: (به فرض اگر پس از من ارثی تقسیم شود) وارثان من نباید دینار و درهمی را تقسیم نمایند، و آنچه از من بر جای بماند، پس از کسر هزینه‌ی همسران و کارگزاران من، بقیه‌ی آن صدقه است.

«مؤنة»: آذوقه و توشه، خرجی.

«عاملی»: کارگزار، کسی که امور مالی یا ملکی و یا اداری کسی دیگر را اداره کند، حاکم، والی، گیرنده‌ی زکات از زکات دهندگان، استاندار، فرماندار. در اینجا مراد: جانشین و خلیفه‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله است.

به هر حال چنان که پیشتر گفتیم، تمام عایدات اموال بنی نضیر و اراضی فدک، به مصرف یتیمان، بینوایان و در راه ماندگان، کارگزاران و بستگان و نزدیکان رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌رسید؛ و به همین سبب رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را در مصالح عامه‌ی مسلمانان به مصرف می‌رساند و از باقی مانده‌ی آن، هزینه‌های زندگی خود و خانواده‌ی خویش را به نحو متعارف تأمین می‌کرد. و این اموال ملک خاص رسول خدا صلی الله علیه و آله نبود، بلکه آن حضرت صلی الله علیه و آله به مقدار احتیاج سالانه‌ی خانواده‌ی خویش از آن بر می‌داشت و باقی مانده را به مصرف یتیمان، بینوایان، مصرف خرید سلاح و تجهیزات و سایر مصالح عمومی مسلمانان می‌رساند.

و آن حضرت صلی الله علیه و آله در طول حیات خویش هرگز ثروتی برای خود نداشت، بلکه هر چه در اختیار او قرار می‌گرفت، همه را در راه خیر انفاق می‌کرد و خود



با خوردن نان جوین روزگار می‌گذراند و ثروت و دارایی، در دست ایشان چون آبی در جوی جاری بود و از جانب او به سوی مستضعفان، درماندگان، بینوایان، درماندگان و یتیمان سرازیر می‌شد و در دست ایشان هیچ چیز نمی‌ماند، و اگر چیزی در نزد ایشان مانده بود نمی‌توانست ارثی از او برای بازماندگان خود باشد، چرا که او خود فرموده بود: «ما پیامبران ارث نمی‌گذاریم، و آنچه بر جای بگذاریم، صدقه است».

بنابراین هر چه رسول خدا ﷺ از خود باقی می‌گذاشتند صدقه بود که نمی‌توانست به ملک فرزند یا عموی او در آید و بلکه تنها می‌بایست در راه خیر مصرف شود، چرا که پیامبران نه مالی را برای خود می‌اندوختند و نه ثروتی به عنوان ارث از خود بر جای می‌گذاشتند؛ بلکه آنچه از آنان بر جای می‌ماند، علم و دین و هدایت مردم بود و همین میراث آنان بود که خوش میراثی سودمند و سرشار، و منبع فیض بخش علم کامل است.

۴۰۴ - (۶) حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ الْحَلَالُ، حَدَّثَنَا بِشْرُ بْنُ عُمَرَ قَالَ: سَمِعْتُ مَالِكَ بْنَ أَنَسٍ، عَنِ الزُّهْرِيِّ، عَنْ مَالِكِ بْنِ أَوْسٍ بْنِ الْحَدَّثَانِ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى عُمَرَ فَدَخَلَ عَلَيْهِ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ عَوْفٍ وَطَلْحَةُ وَسَعْدُ، وَجَاءَ عَلِيٌّ وَالْعَبَّاسُ مُحْتَصِمَانِ. فَقَالَ لَهُمْ عُمَرُ: أُنْشِدُكُمْ بِالَّذِي يَأْذِنُهُ تَقْوَمُ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ، أَتَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «لَا نُورَثُ، مَا تَرَكَنَاهُ صَدَقَةٌ»؟ فَقَالُوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ. وَفِي الْحَدِيثِ قِصَّةٌ طَوِيلَةٌ.

خلافت عمر بن خطاب (رضی اللہ عنہ) به نزد ایشان رفتیم؛ عبدالرحمن بن عوف (رضی اللہ عنہ) و طلحه (رضی اللہ عنہ) و سعد بن ابی وقاص (رضی اللہ عنہ) نیز به نزد ایشان آمدند؛ علی بن ابی طالب (رضی اللہ عنہ) و عباس (رضی اللہ عنہ) هم (که درباره‌ی اداره‌ی فدک و ولایت بر امور آن و مصرف عایدات آن در موارد معین) با یکدیگر اختلاف پیدا کرده بودند، این ماجرا را برای داوری نزد عمر (رضی اللہ عنہ) آوردند. (و هر یک از آن دو، مدعی بود که دیگری استحقاق تصدی اوقاف و صدقات و اداره‌ی اراضی بنی نضیر و فدک، و ولایت بر مصارف و عایدات آن را ندارد).

عمر (رضی اللہ عنہ) به عبدالرحمن بن عوف (رضی اللہ عنہ) و طلحه (رضی اللہ عنہ) و سعد بن ابی وقاص (رضی اللہ عنہ) گفت: شما را به آن خدایی که آسمان و زمین (بدین ساختار و صورت زیبا)، ساخته و پرداخته‌ی او و به فرمان وی برپا است، سوگند می‌دهم! آیا نمی‌دانید که رسول خدا (صلی اللہ علیہ و آله و سلم) فرمودند: «ما پیامبران از خود ارثی بر جای نمی‌گذاریم و آنچه بر جای بگذاریم صدقه است؟».

عبدالرحمن بن عوف (رضی اللہ عنہ) و طلحه (رضی اللہ عنہ) و سعد بن ابی وقاص (رضی اللہ عنہ) گفتند: البته که آری... .

و در پی این حدیث، داستانی طولانی نقل شده است.

- «اللهم نعم»: قبلاً گفتیم که «اللهم» در سه مورد به کار می‌رود:
۱. برای ندای محض: «اللهم ارحمني: بار خدایا! بر من رحم کن».

۲. رای ایراد استثنای نادری که در اثبات آن از خدا یاری خواسته شود: «لا ازورک

اللهم اذا لم تدعنی: از تو دیدار نخواهم کرد مگر آنکه مراد دعوت نکنی».

۳. رای تمکین و استوار ساختن جواب در نفس شنونده؛ مانند: «اللهم نعم:

البته که آری»، در پاسخ کسی که از تو می پرسد: «ایوسف قائم؟ آیا یوسف ایستاده است؟».

ناگفته نماند که خود واژه ی «اللهم»: ندای ذات الهیّت است و اصل آن «یا الله»

است که حرف ندا حذف شده و در عوض آن، میم مشدّد به جهت تعظیم در آخر آمده است.

۴۰۵ - (۷) حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ، حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ مَهْدِيٍّ، حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنْ عاصِمِ ابْنِ هِدَلَةَ، عَنْ زُرِّ بْنِ حُبَيْشٍ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: مَا تَرَكَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دِينَارًا وَلَا دِرْهَمًا وَلَا شَاةً وَلَا بَعِيرًا. قَالَ: وَأَشْكُ فِي الْعَبْدِ وَالْأَمَةِ.

۴۰۵ - (۷) ... عایشه رضی اللہ عنہا گوید: رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم (رحلت

فرمودند و از پس خویش) دینار و درهم و گوسفند و شتری را بر جای نگذاشتند.

زُر بن حُبیش که راوی این حدیث است گوید: من شک دارم که آیا

عایشه رضی اللہ عنہا، برده و کنیز را هم گفت یا نه؟

«قال»: مراد از این گوینده: زُر بن حُبیش، راوی این حدیث است.

«و اشک فی العبد و الامة»: یعنی من شک دارم کہ آیا عایشہ رضی اللہ عنہا در میان ذکر «دینار»، «درهم»، «گوسفند» و «شتر»، ذکرى از «برده و کنیز» کرد یا نہ؟

باب (۵۶)

دیدن

پیامبر ﷺ در خواب



۴۰۶- (۱) حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ ، حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ مَهْدِيٍّ ، حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ ، عَنْ أَبِي الْأَخْوَصِ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ : «مَنْ رَأَى فِي الْمَنَامِ ، فَقَدْ رَأَى ، فَإِنَّ الشَّيْطَانَ لَا يَتِمَثَّلُ بِي» .

۴۰۶ - (۱)... عبدالله بن مسعود رضی اللہ عنہ گوید: پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم فرمودند:

کسی که مرا در خواب ببیند، به راستی که خود مرا در خواب دیده است؛ زیرا شیطان نمی‌تواند خویشتن را در خواب به صورت من نشان دهد.



«لا يتمثل بي»: به شکل و قیافه‌ی من همانند نمی‌شود؛ به شکل من ظاهر و متجلی نمی‌شود و خویشتن را آشکار نمی‌سازد.

«المنام»: معنی مصدری دارد و به معنی «نوم» (خواب) است. و خواب: حالت آسایش در انسان و حیوان که توأم با آرامش و از کار افتادن حواس ظاهری است. حقیقت خواب چیست؟ و چه می‌شود که انسان به خواب می‌رود؟ در این باره دانشمندان بحث‌های فراوانی دارند، از جمله:

برخی آن را نتیجه‌ی انتقال قسمت عمده‌ی خون از مغز به سایر قسمت‌های

بدن می‌دانند، و به این ترتیب برای آن «عامل فیزیکی» قائل‌اند.

برخی دیگر عقیده دارند که فعالیت‌های زیاد جسمانی، سبب جمع شدن مواد سمّی مخصوص در بدن می‌شود، و همین امر روی سیستم سلسله‌ی اعصاب اثر می‌گذارد و حالت خواب به انسان دست می‌دهد، و این حال ادامه دارد تا این سموم تجزیه و جذب بدن گردد؛ بدین ترتیب «عامل شیمیایی» برای آن قائل شده‌اند.

گروهی دیگر یک نوع «عامل عصبی» برای خواب قائل‌اند و می‌گویند: دستگاه فعال عصبی مخصوصی که در درون مغز انسان است و مبدأ حرکات مستمر اعضا می‌باشد، بر اثر خستگی زیاد از کار می‌افتد و خاموش می‌شود. ولی هیچ یک از این تئوری‌ها و نظریه‌ها نتوانسته است پاسخ قانع کننده‌ای به قضیه‌ی خواب بدهد هر چند تأثیر این عوامل را به طور اجمال، نمی‌توان انکار کرد؟

و چیزی که سبب شده تا دانشمندان امروز از بیان تفسیر روشنی برای مسأله‌ی خواب، عاجز بمانند، همان تفکر مادی آنها است؛ آنها می‌خواهند بدون قبول اصالت و استقلال روح این مسأله را تفسیر کنند، در حالی که خواب قبل از آن که یک پدیده‌ی جسمانی باشد، یک پدیده‌ی روحانی است که بدون شناخت صحیح روح، تفسیر آن غیر ممکن است.

قرآن مجید، دقیق‌ترین تفسیر را برای مسأله‌ی خواب بیان کرده؛ زیرا می‌گوید: خواب یک نوع «قبض روح» و جدایی روح از جسم است اما نه جدایی کامل.



به این ترتیب هنگامی که به فرمان خدا پرتو روح از بدن برچیده می‌شود و جز شعاع کم رنگی از آن بر این جسم نمی‌تابد، دستگاه درک و شعور از کار می‌افتد، و انسان از حسّ و حرکت باز می‌ماند، هر چند قسمتی از فعالیت‌هایی که برای ادامه‌ی حیات او ضرورت دارد، مانند: ضربان قلب و گردش خون و فعالیت دستگاه تنفس و تغذیه ادامه می‌یابد.

و تفسیرهای مادی از بیان و توجیه این گونه خواب‌ها عاجزند، در حالی که تفسیرهای روحی به خوبی می‌توانند این مطلب را روشن سازند؛ زیرا روح انسان به هنگام جدایی از تن و ارتباط با عالم ارواح حقایق بیشتری را مربوط به گذشته و آینده درک می‌کند، و همین است که اساس رؤیاهای صادقانه را تشکیل می‌دهد. و به طور کلی در مورد خواب باید این مسائل را دانست که:

۱. انسان ترکیبی است از روح و جسم؛ روح گوهری است غیر مادی که ارتباط آن با جسم، مایه‌ی نور و حیات آن است.
۲. به هنگام مرگ، خداوند این رابطه را قطع می‌کند، و روح را به عالم ارواح می‌برد؛ و به هنگام خواب نیز این روح را می‌گیرد، اما نه آن چنان که رابطه به کلی قطع شود. بنابراین روح نسبت به بدن دارای سه حالت است: ارتباط کامل (حالت حیات و بیداری)؛ ارتباط ناقص (حالت خواب)، و قطع ارتباط به طور کامل (حالت مرگ).
۳. خواب، چهره‌ی ضعیفی از مرگ است، و مرگ نمونه‌ی کاملی از خواب.
۴. خواب از دلایل استقلال و اصالت روح است، مخصوصاً هنگامی که با «رؤیا» آن هم رؤیاهای صادقانه، توأم باشد، این معنی روشن‌تر می‌شود.

۵. بعضی از ارواح، هنگامی که در عالم خواب رابطه‌ی آن‌ها با جسم ضعیف می‌شود، گاه به قطع کامل این ارتباط می‌انجامند به طوریکه صاحبان آن‌ها هرگز بیدار نمی‌شوند؛ و اما ارواح دیگر در حال خواب و بیداری در نوسان هستند تا فرمان الهی فرار رسد.

۶. توجّه به این حقیقت که انسان همه شب به هنگام خواب، در آستانه‌ی مرگ قرار می‌گیرد، درس عبرتی است که اگر در آن بیندیشد برای بیداری او کافی است.

۷. تمام این امور به دست قدرت خداوند انجام می‌گیرد، و اگر در آیات دیگر سخن از قبض روح به دست «ملک الموت» و فرشتگان مرگ آمده، به عنوان این است که آن‌ها فرمانبران حق و مجریان اوامر او هستند و تضادی میان آن دو وجود ندارد.

«من رآنی فی المنام، فقد رآنی»: دیدار و ملاقات رسول خدا ﷺ در عالم خواب، مایه‌ی بسی عزّت و کرامت است؛ زیرا کسی که پیامبر ﷺ را در خواب ببیند، به راستی که خود ایشان را در خواب دیده است، چون که شیطان نمی‌تواند خود را در خواب به صورت پیامبر ﷺ نشان دهد.

علما و صاحب نظران اسلامی این مطلب را که شیطان نمی‌تواند خود را در شکل و صورت رسول خدا ﷺ در آورد از ویژگی‌ها و معجزات پیامبر ﷺ می‌دانند.

برخی از علماء و دانشوران دینی، بر این باورند که حدیث مزبور، متعلق به خواب کسی است که رسول خدا ﷺ را در حلیه و اوصاف مخصوص به خودش

دیده باشد؛ اما عده‌ی دیگری از مفسران و تعبیر کنندگان خواب، اندکی پا را فراتر گذاشته و وسعت بیشتری را قایل شده‌اند و می‌گویند: اگر در خواب، رسول خدا ﷺ به هر شکل و قیافه‌ای دیده شود - خواه در شکل و قیافه‌ی جوانی، کهولت، و یا کامل در شکل و قیافه‌ی آخرین روزهای عمرش - در این صورت مصداق حدیث مزبور در باره‌اش تحقق پیدا می‌کند؛ و برخی دایره‌ی مصداق حدیث مذکور را بسیار محدود کرده‌اند و می‌گویند: حدیث فوق، منحصر به آن خوابی است که رسول خدا ﷺ در آخرین شکل و قیافه‌ی خویش (یعنی همان حلیه و قیافه که وفاتش روی آن بوده است) دیده شود.

گویند: کسانی که نزد ابن سیرین رحمته‌الله می‌آمدند و می‌گفتند: ما رسول خدا ﷺ را در خواب دیدیم؛ ابن سیرین از آن‌ها می‌پرسید که رسول خدا ﷺ را در چه شکل و صورتی دیده‌اید؟ اگر آن‌ها نمی‌توانستند حلیه، شکل و صورت مخصوص رسول خدا ﷺ را بیان کنند؛ آن‌گاه به آنان می‌گفت: بروید و دور شوید. شما رسول خدا ﷺ را ندیده‌اید.

امام مودی رحمته‌الله گوید: هر کس، در هر شکل و قیافه‌ای که رسول خدا ﷺ را در خواب ببیند، معنی‌اش این است که واقعاً رسول خدا ﷺ را دیده است؛ زیرا تفاوت شکل و شباهت، مستلزم تفاوت ذات نیست. البته ممکن است که تفاوت در شکل و صورت، مبتنی بر تفاوت مراتب ایمان و اعتقاد کسی که خواب را دیده، باشد؛ یعنی اگر ایمان او بسیار کامل و مستحکم است، رسول خدا ﷺ را با شکل و قیافه‌ی مخصوصش می‌بیند، و ایمانش به هر میزان که ضعیف باشد، شکل و صورت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را به همان میزان متفاوت می‌بیند.

۴۰۷- (۲) حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ وَمُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى قَالَا: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ، حَدَّثَنَا شُعْبَةُ عَنْ أَبِي حَصِينٍ، عَنْ أَبِي صَالِحٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «مَنْ رَأَى فِي الْمَنَامِ فَقَدْ رَأَى، فَإِنَّ الشَّيْطَانَ لَا يَتَصَوَّرُ» أَوْ قَالَ: «لَا يَتَشَبَّهُ بِي».

۴۰۷ - (۲)... ابوهریره رضی اللہ عنہ گوید: رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم فرمودند: هر

کس مرا در خواب ببیند، به راستی که خود مرا در خواب دیده

است؛ زیرا شیطان نمی تواند خویشتن را در خواب، به صورت و

شبیہ من در آورد.

«لا يتصور بي»: صورت مرا مجسم نمی سازد و خویشتن را به شکل و صورت

من در نمی آورد.

«لا يتشبه بي»: نمی تواند همانند و شبیه من شود.

«لا يتصور او قال لا يتشبه بي»: این شک در گفتار، از ناحیه ی راوی است، نه

ابوهریره رضی اللہ عنہ.

۴۰۸- (۳) حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ، حَدَّثَنَا خَلْفُ بْنُ خَلِيفَةَ، عَنْ أَبِي مَالِكٍ الْأَشْجَعِيِّ، عَنْ

أَبِيهِ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «مَنْ رَأَى فِي الْمَنَامِ فَقَدْ رَأَى».

قَالَ أَبُو عِيسَى: وَأَبُو مَالِكٍ هَذَا هُوَ سَعْدُ بْنُ طَارِقٍ بْنِ أَشِيمٍ، وَطَارِقُ بْنُ

أَشِيمٍ هُوَ مِنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَقَدْ رَوَى عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ

عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَحَادِيثَ.

قَالَ أَبُو عِيسَى: وَسَمِعْتُ عَلِيَّ بْنَ حُجْرٍ يَقُولُ: قَالَ خَلْفُ بْنُ خَلِيفَةَ: رَأَيْتُ عَمْرَو بْنَ حُرَيْثٍ صَاحِبَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَأَنَا غُلَامٌ صَغِيرٌ.

۴۰۸ - (۳)... ابو مالک اشجعی، از پدرش (طارق بن آشیم رضی اللہ عنہ)

روایت کرده است که وی گفت: رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم فرمودند: کسی که مرا در خواب ببیند، به راستی خودم را در خواب دیده است.

ترمذی در دنباله‌ی این حدیث می‌گوید: ابومالک [که در سند حدیث آمده است]، همان «سعد پسر طارق بن آشیم» است. و طارق بن آشیم رضی اللہ عنہ نیز یکی از یاران رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم است که از آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم احادیث و روایاتی را نیز نقل کرده است.

ابوعیسی ترمذی گوید: از علی بن حُجر شنیدم که می‌گفت: خلف بن خلیفه گفته است: عمرو بن حُرَیث رضی اللہ عنہ - یکی از یاران رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم - را در حالی که پسر بچه بودم، ملاقات کردم.



«قال ابو عيسى: و سمعت علي بن حجر...»: هدف ترمذی از آوردن این عبارت در اینجا، این است تا ثابت کند که وی از «اتباع تبع تابعین» است؛ زیرا که بین او و صحابی (عمرو بن حرث رضی اللہ عنہ)، دو واسطه وجود دارد: یکی علی بن حُجر، و دیگری خلف بن خلیفه. بنابراین «عمرو بن حرث رضی اللہ عنہ» صحابی است؛ و «خلف بن خلیفه»، تابعی است؛ [زیرا او در کوچکی عمرو بن حرث رضی اللہ عنہ را دیده است]؛ و «علی بن حُجر»، تبع تابعی است؛ [زیرا او خلف بن خلیفه را ملاقات کرده است]؛ و ترمذی از زمره‌ی «اتباع تبع تابعی» است؛ زیرا او با علی بن حجر، ملاقات داشته و از او سماع حدیث نموده است.

ناگفته نماند که «ابن عیینه» و «احمد بن حنبل»، منکر این قضیه‌اند که خلف بن خلیفه، عمرو بن حرث رضی الله عنه را دیده باشد.

۴۰۹ - (۴) حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ . حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِ بْنُ زِيَادٍ . عَنْ عَاصِمِ بْنِ كَلَيْبٍ قَالَ : حَدَّثَنِي أَبِي ، أَنَّهُ سَمِعَ أَبَا هُرَيْرَةَ يَقُولُ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ : «مَنْ رَأَى فِي الْمَنَامِ فَقَدْ رَأَى فَإِنَّ الشَّيْطَانَ لَا يَتَمَثَّلُنِي» . قَالَ أَبِي : فَحَدَّثْتُ بِهِ ابْنَ عَبَّاسٍ ، فَقُلْتُ : قَدْ رَأَيْتُهُ ، فَذَكَرْتُ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ فَقُلْتُ : شَبَّهْتُهُ بِهِ ، فَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : إِنَّهُ كَانَ يُشَبِّهُهُ .

۴۰۹ - (۴) ... عاصم بن کلیب رضی الله عنه گوید: پدرم (کلیب رضی الله عنه) به من خبر داده که وی از ابوهریره رضی الله عنه شنیده که وی گفته است: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: کسی که مرا در خواب ببیند، به راستی که خود مرا در خواب دیده است؛ زیرا شیطان را یارای آن نیست که خویشتن را در خواب به صورت من نشان دهد.

عاصم بن کلیب رضی الله عنه در دنباله‌ی این حدیث می‌گوید: پدرم کلیب رضی الله عنه گوید: بعدها این حدیث را برای ابن عباس رضی الله عنه نقل کردم و بدو گفتم: همانا من رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را در خواب دیدم و [به محض دیدن ایشان] به یاد حسن بن علی رضی الله عنه افتادم و گفتم: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چه قدر شبیه حسن بن علی رضی الله عنه است! ابن عباس رضی الله عنه گفت: همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شبیه حسن بن علی رضی الله عنه بود.

«شبهته به»: شکل و صورت رسول خدا ﷺ را به حسن بن علی رضی اللہ عنہ تشبیه

نمودم.

علی بن ابی طالب رضی اللہ عنہ می گوید: «ان الحسن اشبه رسول الله ﷺ ما بین الصدر الى الرأس، و ان الحسين اشبه النبی ﷺ ما كان اسفل من ذلك»، «حسن بن علی رضی اللہ عنہ از سینه به بالا، به رسول خدا ﷺ شبیه بود، و حسین رضی اللہ عنہ در نیم تنه ی پائین به ایشان شبیه بود».

۴۱۰- (۵) حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ، حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي عَدِيٍّ وَ مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ قَالَا: حَدَّثَنَا عَوْفُ بْنُ أَبِي جَبِيلَةَ، عَنْ يَزِيدَ الْفَارِسِيِّ - وَ كَانَ يَكْتُبُ الْمَصَاحِفَ - قَالَ: رَأَيْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي الْمَنَامِ زَمَنَ ابْنِ عَبَّاسٍ، فَقُلْتُ لِابْنِ عَبَّاسٍ: إِنِّي رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي النَّوْمِ، فَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ كَانَ يَقُولُ: «إِنَّ الشَّيْطَانَ لَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يَشْبَهَ بِي، فَمَنْ رَأَانِي فِي النَّوْمِ فَقَدْ رَأَانِي» هَلْ تَسْتَطِيعُ أَنْ تَنْعَتَ هَذَا الرَّجُلَ الَّذِي رَأَيْتُهُ فِي النَّوْمِ؟ قَالَ: نَعَمْ، أَنْعَتُ لَكَ رَجُلًا بَيْنَ الرَّجُلَيْنِ، جِسْمُهُ وَلَحْمُهُ أَسْمَرُ إِلَى الْبَيَاضِ، أَكْحَلُ الْعَيْنَيْنِ، حَسَنُ الضَّحِكِ، جَمِيلُ دَوَائِرِ الْوَجْهِ، قَدْ مَلَأَتْ لِحْيَتُهُ مَا بَيْنَ هَذِهِ إِلَى هَذِهِ، قَدْ مَلَأَتْ ثَمَرُهُ - قَالَ عَوْفٌ: وَلَا أَذْرِي مَا كَانَ مَعَ هَذَا النَّعْتِ - فَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: لَوْ رَأَيْتُهُ فِي الْيَقَظَةِ مَا اسْتَطَعْتَ أَنْ تَنْعَتَهُ فَوْقَ هَذَا.

قَالَ أَبُو عِيسَى: وَيَزِيدُ الْفَارِسِيُّ: هُوَ يَزِيدُ بْنُ هُرْمَزٍ، وَهُوَ أَقْدَمُ مَنْ يَزِيدُ الرَّقَاشِيُّ، وَرَوَى يَزِيدُ الْفَارِسِيُّ، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ أَحَادِيثَ، وَيَزِيدُ الرَّقَاشِيُّ لَمْ يُدْرِكْ ابْنَ عَبَّاسٍ.

وَهُوَ يَزِيدُ بْنُ أَبَانَ الرَّقَاشِيُّ، وَهُوَ يَرْوِي عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ، وَيَزِيدُ الْفَارِسِيُّ  
وَيَزِيدُ الرَّقَاشِيُّ؛ كِلَاهُمَا مِنْ أَهْلِ الْبَصْرَةِ، وَعَوْفُ بْنُ أَبِي جَمِيلَةَ؛ هُوَ عَوْفُ  
الْأَعْرَابِيِّ.

۴۱۰ - (۵)... یزید فارسی [که در روزگار خویش با دستش، قرآن

می‌نوشت] گوید: در زمانی که ابن عباس رضی الله عنه زنده بود، من رسول

خدا صلی الله علیه و آله را به خواب دیدم. ابن عباس رضی الله عنه را از این موضوع با

خبر کردم و بدو گفتم: همانا من آن حضرت صلی الله علیه و آله را در خواب

دیدم! او گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله پیوسته می‌فرمودند:

«شیطان را یارای آن نیست که خویشتن را در خواب، شبیه و همانند

من درآورد؛ هر کس مرا در خواب ببیند، به راستی خودم را در خواب

دیده است».

آن گاه ابن عباس رضی الله عنه خطاب به من گفت: آیا تو را یارای آن است

تا مردی را که در خواب دیده‌ای، برای من توصیف کنی، و به بیان

پرتوی از شکل و شمائل او بپردازم؟ گفتم: آری؛ می‌توانم او را

برای تو توصیف کنم. او مردی میانه بالا بود که نه زیاده از حد

بلند بالا بود، و نه بیش از اندازه کوتاه قد؛ (بلکه میانه بالا بود و

خوش اندام؛) و نه نزار بود و نه فربه (که اندامش را بزرگی شکم یا

بزرگی سر، معیوب گرانیده باشد)؛ رنگ چهره‌اش، گندمگون و مایل

به سپیدی بود؛ چشمانی گیرا و سرمه کشیده داشت؛ لبخندش

بسیار چشم نواز و گیرا بود؛ چهره‌اش زیبا و گرد مانند بود؛ ریش



او انبوه بود و از این گوش تا گوش دیگر را پوشش داده بود و تمام گلویش را انباشته بود...

عوف بن ابی جمیل [که یکی از روایت کنندگان این روایت است] گوید: نمی‌دانم که یزید فارسی به همراه این صفات، چه صفات ظاهری و جسمی دیگری را گفته است؟!

به هر حال، پس از این که یزید فارسی به بیان صفات و شکل و شمائل مردی که در خواب دیده بود پرداخت؛ ابن عباس رضی الله عنه بدو گفت: اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را در بیداری می‌دید، باز هم بهتر از این نمی‌توانستی ایشان را وصف کنی!

ابوعیسی ترمذی در دنباله‌ی این روایت گوید: یزید فارسی [که یکی از راویان این حدیث است]، همان «یزید بن هرمز» است که قدیمی‌تر و جلوتر از «یزید رقاشی» است؛ به این دلیل که یزید بن هرمز فارسی، از ابن عباس رضی الله عنه روایات و احادیثی را نقل کرده است، در حالی که یزد رقاشی، اصلاً ابن عباس رضی الله عنه را درک نکرده [و از او احادیثی را روایت ننموده] است؛ و یزد رقاشی، همان «یزید بن ابان رقاشی» است که از انس بن مالک رضی الله عنه احادیثی را روایت می‌کند. و با وجود این، یزید فارسی و یزید رقاشی، هر دو از مردمان شهر بصره هستند.

و «عوف بن ابی جمیل» [یکی دیگر از راویان این حدیث]، همان «عوف اعرابی» است.

«زمن ابن عباس»: به روزگاری که عبدالله بن عباس رضی الله عنه زنده بود.

«تنعت»: توصیف کنی، به بیان پرتوی از صفات و شمائل او پردازی.

«بین الرجلین»: میانه بالا بود که نه زیاده از حد بلند بالا بود و نه بیش از اندازه کوتاه قد؛ بلکه میانه بالا بود و خوش اندام.

«جسمه و لحمه»: یعنی نه نزار بود و نه فربه، که اندامش را بزرگی اعضاء، یا نزاری آن، معیوب و نامتناسب گردانیده باشد، و نه نزاری او، اندامش را از چشم نوازی باز داشته بود و نه فربهی او، قد و بالای او را از دل انگیزی انداخته بود؛ بلکه خوش اندام و خوش استیل بود.

«اسمر الی البیاض»: سپید و گندمگون بود. یعنی چهره اش گندمگون مایل به سپیدی بود.

«اکحل العینین»: چشمهایش مشکی بود. چشمانی گیرا و سرمه کشیده داشت.

«حسن الضحک»: لبخندی زیبا بر لب داشت.

«جمیل دوائر الوجه»: اطراف صورتش بسیار زیبا و گیرا بود.

«قد ملأت حیثه ما بین هذه الی هذه»: ریش او انبوه بود و از این گوش تا گوش دیگر را پوشش داده بود.

«نحره»: نحر: قسمت بالای سینه. جای بستن قلاده بر گردن.

«ملأت نحره»: ریشش، تمام گلوی او را انباشته بود.

«و لا ادری»: نمی دانم. «لا ادری ما کان مع هذا النعت»: عوف گوید: نمی دانم

که یزید فارسی، به همراه این صفات، چه صفات ظاهری و جسمانی دیگری را گفته است. یعنی یزید فارسی، علاوه از این صفات، به بیان صفاتی دیگر نیز

پرداخته که من آن‌ها را فراموش کرده‌ام.

«الیقظة»: بیداری. ضد «النوم» [خواب] است.

«قال ابو عیسی: و یزید الفارسی...»: هدف مصنف از آوردن این عبارت، این است تا میان «یزید فارسی» و «یزید رقاشی» تفاوت قائل شود؛ زیرا که درست است این هر دو یزید، از مردم بصره‌اند، ولی یزید فارسی، همان یزید بن هرمز است؛ و یزید رقاشی، همان یزید بن أبان رقاشی؛ اولی، راوی احادیث ابن عباس رضی الله عنه است؛ و دومی، راوی احادیث انس بن مالک است که ابن عباس رضی الله عنه را درک نکرده است.

ناگفته نماند که در میان راویان، دو نفر به نام یزید بن هرمز وجود دارد: یکی «یزید بن هرمز» که از مردم بصره است. [همین راوی مورد بحث]؛ و دیگری: «یزید بن هرمز مدنی». و نباید این دو را با هم اشتباه گرفت.

۴۱۱- (۷) حَدَّثَنَا أَبُو دَاوُدَ سُلَيْمَانُ بْنُ سَلَمٍ الْبَلْخِيُّ، حَدَّثَنَا النَّضْرُ بْنُ شُمَيْلٍ قَالَ: قَالَ عَوْفُ الْأَعْرَابِيِّ: أَنَا أَكْبَرُ مِنْ قَتَادَةَ.

۴۱۱- (۷) ابوداود سلیمان بن سلم بلخی، از نصر بن شُمیل

برای ما چنین نقل کرده و گفته است: عوف اعرابی گفته است:

من از قتاده از لحاظ سن و سال بزرگترم.



هدف مصنف از آوردن این روایت، این است تا ثابت کند که عوف بن ابی جمیل [یکی از راویان حدیث قبلی]، به «عوف اعرابی» مشهور و معروف است؛

همچنان که نصر بن شمیل در روایت بالا، بدین موضوع اشاره کرده است.

۴۱۲ - (۸) حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي زَيْدٍ، حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ سَعْدٍ، حَدَّثَنَا ابْنُ أَخِي ابْنِ شِهَابٍ الزُّهْرِيُّ، عَنْ عَمِّهِ قَالَ: قَالَ أَبُو سَلَمَةَ: قَالَ أَبُو قَتَادَةَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «مَنْ رَأَى» يَعْنِي: فِي النَّوْمِ «فَقَدْ رَأَى الْحَقَّ».

۴۱۲ - (۸)...ابو قتاده رضی اللہ عنہ گوید: رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم فرمودند: کسی

که مرا در خواب ببیند، به راستی خواب درستی دیده است؛ (و خودم را در خواب دیده است؛ زیرا شیطان را یارای آن نیست که به صورت و شبیه من درآید).

«فقد رأى الحق»: به راستی خواب درستی را دیده است. مراد از دیدن خواب حق و درست، این است که همانا خود پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم را در خواب دیده است؛ زیرا که شیطان را شاید تا شبیه پیامبر شود.

۴۱۳ - (۹) حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الدَّارِمِيُّ، حَدَّثَنَا مُعَلَّى بْنُ أَسَدٍ، حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَزِيزِ بْنُ الْمُخْتَارِ، حَدَّثَنَا ثَابِتٌ، عَنْ أَنَسٍ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «مَنْ رَأَى فِي الْمَنَامِ فَقَدْ رَأَى، فَإِنَّ الشَّيْطَانَ لَا يَخْتَلِي بِي». وَقَالَ: «وَرُؤْيَا الْمُؤْمِنِ جُزْءٌ مِنْ سِتَّةٍ وَأَرْبَعِينَ جُزْءًا مِنَ النَّبُوءَةِ».

۴۱۳ - (۹)...انس بن مالک رضی اللہ عنہ گوید: رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم فرمودند:

کسی که مرا در خواب ببیند، به راستی خودم را در خواب دیده

است؛ زیرا شیطان را یارای آن نیست که به صورت من درآید و شبیه من شود.

و پیامبر ﷺ در دنباله‌ی سخنانشان فرمودند: و خواب مؤمن و حقگرا، یک جزء از چهل و شش جزء از نبوت و پیغمبری است.



«رؤیا»: آنچه که شخص در خواب ببیند.

«المؤمن»: گرونده به ایمان، حقگرا، خلاف کافر.

«جزء»: بخش و پاره‌ای از چیزی، قسمتی از یک چیز.

«النبوة»: خبر دادن از غیب یا از آینده به الهام خداوند؛ پیغمبری.

به هر حال از حدیث بالا دانسته می‌شود که رؤیای انسان مؤمن هم یک نوع وحی و الهام است که در سطح پایین‌تر از نبوت و پیغمبری برای مؤمنان ادامه دارد.

خواب‌های خوب شخص مؤمن و مسلمان، حق و تعییر آن‌ها نیز راست و مسلم می‌باشد. رسول خدا ﷺ در روایتی می‌فرماید: «خواب‌های خوب، نوید بخش هستند؛ و خواب‌های نویدآور و بشارت دهنده، نصیب بندگان شایسته و بایسته‌ی خدا بوده و پرتوی از فیضان نبوت هستند.»

از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «از نبوت و پیامبری، چیزی جز بشارت‌ها باقی نمانده است». حاضرین سؤال کردند: بشارت‌ها چه هستند؟ فرمودند: «خواب‌های خوب و نوید بخش».

امام مالک درباره‌ی معنی و مفهوم «بشارت‌ها» به نقل از عطاء بن یسار

روایت می‌کند که «بشارت‌ها»: خواب‌هایی هستند که شخص مسلمان آنها را می‌بیند یا به شخص مسلمان ارائه می‌گردد.

«مبشرات»: از بشارت گرفته شده و به معنی خوش خبری و دلیل خوشی و سعادت است؛ اینجا است که به خواب‌های خوب در حدیث «مبشرات» گفته شده است.

صداقت و راستی، یکی از ویژگی‌های نبوت و رسالت است؛ هر حکم پیامبر ﷺ و هر فرمان رسول خدا ﷺ مبتنی بر حق و صداقت و راستی و درستی است. بنابراین هر خوابی که راست باشد از اوصاف نبوت به شمار می‌آید؛ زیرا رسول خدا ﷺ خواب‌های حق و راست را یک جزء از چهل و شش جزء از نبوت پیغمبران قرار داده است.

ابوهریره رضی الله عنه گوید: پیامبر ﷺ فرمودند: وقتی که نزدیک است شب و روز با هم برابر شوند، بعید است که خواب و رؤیای انسان مؤمن دروغ باشد؛ و رؤیای انسان مؤمن یک جزء از چهل و شش جزء از نبوت پیامبران است. [بخاری و مسلم]

یعنی رؤیای انسان مؤمن هم یک نوع وحی و الهام الهی است که در سطح پایین‌تر از نبوت برای مؤمنان ادامه دارد.

۴۱۴- (۱۰) حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ قَالَ: سَمِعْتُ أَبِي يَقُولُ: قَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْمُبَارَكِ: إِذَا ابْتُلِيَ بِالْقَضَاءِ، فَعَلَيْكَ بِالْأَثَرِ.

۴۱۴- (۱۰) ... عبدالله بن مبارک رضی الله عنه گوید: چون به قضاوت و

حکم و داوری کردن میان مردم گرفتار شدی، بر تو لازم و ضروری

است که از احادیث و روایاتی (که از پیامبر ﷺ و بزرگان صحابه نقل شده است) بهره بگیری؛ (تا در حل مشکلات و معضلات و چالش‌ها و دغدغه‌های مادی و معنوی، دنیوی و اخروی، فردی و اجتماعی، سیاسی و نظامی، فرهنگی و اقتصادی، عبادی و خانوادگی و... دچار سهو و اشتباه و خطا و لغزش نشوی.)

«ابْتُلِیت»: مبتلا گردیدی. گرفتار شدی. عبدالله بن مبارک رضی الله عنه به جهت خطر بودن کار قضاوت، از واژه‌ی «ابْتُلِیت» استفاده کرده است.

«القضاء»: قضاوت. حکم کردن. داوری بین دو یا چند تن.

«فعلیک»: بر تو باد، بر تو لازم و ضروری است، تو باید، بایستی، حتماً، بر تو است که ... وظیفه‌ی تو است که ... استفاده کن، به کار گیر.

«الاثر»: مطلبی است که از رسول خدا ﷺ یا اصحاب ایشان و تابعین روایت شده است.

۴۱۵- (۱۱) حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ، حَدَّثَنَا النَّضْرُ بْنُ سُمَيْلٍ، أَتَيْنَا ابْنَ عَوْنٍ، عَنْ ابْنِ سِيرِينَ قَالَ: هَذَا الْحَدِيثُ دِينٌ، فَانْظُرُوا عَمَّنْ تَأْخُذُونَ دِينَكُمْ.

۴۱۵- (۱۱) ... ابن سیرین رضی الله عنه گوید: این روایات و احادیثی که از

رسول خدا ﷺ نقل شده است، دین است؛ و باید بنگرید که از

چه کسی این دین را دریافت می‌دارید.

«هذا الحديث»: این حدیثی که از پیامبر ﷺ روایت شده است.

«دین»: آیین. کیش. ملت. مذهب. اعتقاد به قلب و اقرار به زبان و عمل به

اعضاء و جوارح؛ و اسم است برای تمام آنچه که بدان پرستش خدا کرده شود.

امام ترمذی رحمه الله کتاب «الشئائل المحمدية» را با نقل دو گفتار از بزرگان و طلاب داران عرصه‌ی علم و دانش و حکمت و فرزاندگی و روایت و درایت به پایان رسانده که هر دو گفتار، بیانگر اهمیت دادن به رجال سند حدیث و متن روایت است.

متخصصان علم حدیث از قدیم الایام، قواعد و اصولی را جهت دریافت روایت و درایت صحیح حدیث وضع نموده‌اند و امروز به عنوان یک علم مستقل که حاوی چندین نوع دانش است به نام «علوم الحدیث» قرار گرفته است.

از نخستین قواعد این علوم حدیث نیز این است که بدون «سند صحیح»، هیچ حدیثی پذیرفته نشود، و باز روایت کسی که بگوید: «قال رسول الله» پذیرفته نیست مگر اینکه آن راوی از صحابه‌ی کرام ﷺ باشد که پیامبر ﷺ را دیده و از او حدیث را استماع نموده باشد؛ (چرا که همه‌ی صحابه‌ها، عادل هستند).

و اما روایت حدیث پیامبر ﷺ از غیر صحابی قطعاً باید سلسله سند روایت، به صحابی متصل شود و در سند از راویان عادل از عادل تا به ذکر یکی از اصحاب که راوی نخستین است اقدام نموده باشد. باز لازم است که زنجیره‌ی راویان چنان به هم متصل گردد که هر کدام، روایت را مستقیماً از طبقه‌ی مافوق خود دریافت نموده باشد که هر گاه در زنجیره‌ی سند، در اول، یا در وسط و یا در آخر، حلقه‌ای افتاده باشد (یعنی یک راوی و یا راویانی ساقط شده باشد)، آن روایت پذیرفته نخواهد شد.



علمای اسلام به این زنجیره‌ی راویان که حلقه‌های آن به هم متصل باشند، «اسناد» یا «سند» گویند. و در همان عصر نخست و به طور قطع از اوایل قرن فتنه، یعنی دوره‌ی خلافت عثمان بن عفان رضی الله عنه و بعد از آن که اهواء و حزب‌گرایی، امت اسلامی را در بر گرفت، تشدید و سخت‌گیری در روایت حدیث اعمال گردید.

محمد بن سیرین رضی الله عنه می‌گوید: «امت در ابتدا درباره‌ی سند حدیث سؤال نمی‌کردند، ولی هنگامی که فتنه در میان امت روی داد، از آن تاریخ مردم به راویان حدیث می‌گفتند: رجال سند خود را بیان کنید تا ببینند اگر رجال سند از اهل سنت و جماعت باشند آن را بگیرند و اگر از مبتدعین باشد، از روایت آن اجتناب ورزند.» [مسلم و ترمذی]

و عبدالله بن مبارک رضی الله عنه می‌گوید: «اسناد [درخواست سلسله سند پیوسته تا منبع حدیث] از دین است و اگر اسناد نمی‌بود هر کس هر چه را می‌خواست می‌گفت.» [الجرح و التعديل، ابن ابی حاتم رازی ۱۶/۱]

و بر محققان و پژوهشگران تاریخ ادیان و ملت‌ها نیز پوشیده نیست که شرط گرفتن «سند صحیح متصل» تا به منبع اولی در نقل «علم دین» و «علم نبوت» همان گونه که بزرگان ما گفته‌اند، از خصوصیات این امت اسلامی است نه سایر ادیان.

نباید خواننده‌ای که از فرهنگ و تمدن اسلامی دور است، گمان کند که امت اسلامی هر گونه سند و اسناد در حدیث را پذیرفته‌اند و هر کسی می‌توانسته است برای دیگران، سلسله‌ای از نام‌های راویان به ظاهر مؤثق را تا صحابی و تا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ردیف کند، بلکه باید دانست که از نظر امت اسلامی - و به ویژه

علمای متخصص - اسنادی در روایت حدیث پذیرفته است که دارای شرایط زیر باشد:

۱. هر کدام از راویان سلسله سند، باید مشخص و معلوم الحال باشند. به عبارت دیگر، از لحاظ شخصیت و سیرت، معلوم و معروف باشند؛ و هیچ سندی که در آن گفته شود: «فلانی از یک نفر و یا از شیخ فلان قبیله و یا از فرد مؤثقی بر ما روایت کرده» بدون ذکر نام، پذیرفته نخواهد شد. همچنین راوی سندی که ندانیم کیست؛ اهل کدام دیار است؛ استادان او چه کسانی هستند؛ شاگردان او چه کسانی هستند؛ کجا زیسته و تا چه مدت زنده بوده است؛ کجا و چه وقت وفات یافته است و به اصطلاح علوم حدیث، «مجهول العین» باشد، روایت او پذیرفته نخواهد شد.

همچنین راوی‌ای که ذات و شخصیت او شناخته شود، ولی از احوال و صفات او از لحاظ خیر یا شرّ و مثبت یا منفی بودن اطلاعی نداشته باشیم، که در اصطلاح علم الحدیث چنین شخصی را «مجهول الحال» و یا «مستور الحال» می‌نامند، باز روایت او پذیرفته نیست.

۲. راوی باید متصف به عدالت باشد. معنی عدالت مربوط به دین، اخلاق و امانت‌داری راوی در آنچه روایت و نقل می‌کند می‌باشد. به طوری که گفتار و رفتار راوی، گویای خوف و خشیت او از خداوند متعال باشد و از حساب و مجازات روز قیامت بیم داشته باشد و از دورغ و مبالغه گویی و تحریف جداً پرهیز نماید.

امت اسلامی - به ویژه محدثین - احتیاط بسیار شدیدی را در سلسله‌ی راویان

اعمال نموده‌اند. آنان احادیث را به خاطر کم‌ترین شبهه‌ای در سیرت و شخصیت راوی، ردّ نموده‌اند و هرگاه دریافته باشند که گاهی دروغی از آن روایِ ناقل سرزده است، حدیث او را «موضوع» و یا «مکذوب» نام می‌نهند.

و متخصصان علوم حدیث، «عدالت راوی» را به سلامت و مصونیت از فسق و عواملی که باعث ضعف و نقص مروّت او گردند، تفسیر کرده‌اند.

از جمله علائم چنین عدالتی این است که راوی مرتکب گناه کبیره نشده و بر گناه صغیره اصرار نداشته باشد. علاوه بر این، باز متخصصانِ علم حدیث برای راوی به شرط گرفته که با وجود صفت تقوا در او باید متصف به مروّت و شخصیت باشد و مروّت را اینگونه تفسیر کرده‌اند که: اجتناب از اعمالِ پست و آنچه نزد مردم باعث کم شخصیتی او تلقی گردد، مانند: غذا خوردن در معابر عمومی و...

علماء و صاحب نظران اسلامی، در شرط راوی به اجتناب از منکرات شرعی اکتفا ننموده‌اند، بلکه اجتناب از مستقبحات عرفی را هم بدان افزوده‌اند. به این معنی شخص راوی در نزد خدا و مردم مقبول باشد.

۳. راوی حدیث به محض اتصاف به عدالت و تقوا، مؤثق و پذیرفتنی نیست، بلکه باید ضبط و دقت ورزیدن، ضمیمه‌ی عدالت و امانت او گردد؛ چه بسا یک راوی از پرهیزگارترین بندگان و برترین آن‌ها از لحاظ ورع و صلاح باشد، ولی دارای ضبط و دقت در روایت نباشد و از این طریق به اشتباه و غلط خواهد افتاد و گاهی فراموشی به او دست می‌دهد و حدیثی را با حدیث دیگری خلط می‌کند.

بنابراین برای شخص راوی، «ضبط و دقت در قوه‌ی حافظه و یا صحت

نوشته‌ها و شنیده‌ها» شرط اساسی است. علمای اسلام، حدیث صحیح را مشروط بر این کرده‌اند که راوی آن باید از برترین درجات ضبط و اتقان برخوردار باشد تا اینکه به محفوظات و دقت وی اطمینان حاصل گردد؛ و این گونه ضبط و اتقان را می‌توان با مقایسه‌ی برخی روایت یک راوی، با یکدیگر و یا با روایاتِ راویان دیگر که حافظ و مؤثق باشند، به دست آورد.

چه بسا یک راوی ضابط، حافظ و متقن باشد، ولی در اثر کھولت و پیری، حافظه‌اش ضعیف شده باشد و محفوظاتش را به هم خلط نماید؛ محدثان روایت چنین راوی‌ای را هم ضعیف می‌شمارند و درباره‌ی او می‌گویند: «اختلط باخره»؛ یعنی در آخر عمر، دچار آشفتگی و پریشانی شده است. تا جایی که روایات این گونه راوی را به دلایل و شواهد مختلفی از هم متمایز نموده و گفته شود: این روایت، مربوط به قبل از اختلاط و آشفتگی ایام پایان عمر او است و پذیرفتنی می‌باشد، و این روایت، مربوط به بعد از اختلاط و پریشانی پایان عمر او است؛ و یا اگر ندانیم که روایت، مربوط به چه دوره‌ای از عمر او است، آن روایت مردود و متروک خواهد شد.

۴. باید سلسله‌ی راویان سند از ابتدا تا پایان، همگی با هم متصل و پیوسته باشند. بنابراین هرگاه حلقه‌ای از حلقه‌های سلسله‌ی سند از اول، یا وسط و یا آخر افتاده باشد، بقیه‌ی رجال حدیث هر اندازه از عدالت و ضبط برخوردار باشند، باز هم حدیث ضعیف و چه بسا مردود تلقی گردد تا آنجا که بعضی از پیشوایان تابعی مانند: حسن بصری، عطاء، زهری و... آن چنان با ورع و متقی بودند که مردم آنان را برای استسقاء، مورد شفاعت

قرار می‌دادند و روزها و ماه‌ها به خاطر دریافت علم از آنان به مسافرت‌های طولانی پرداخته می‌شد؛ با این وجود اگر چنین مرد تابعی بگوید: «پیامبر ﷺ فرموده است» - بدون ذکر صحابی که حدیث را از پیامبر ﷺ شنیده باشد - حدیث او پذیرفته نخواهد بود؛ زیرا احتمال دارد که حدیث را از تابعی دیگر و آن تابعی هم از تابعی دیگر شنیده باشد؛ و باز هرگاه واسطه‌ای در روایت حدیث مجهول باشد، آن حدیث پذیرفته نمی‌شود و چنین احادیثی را «مرسل» می‌نامند. اگر چه بعضی از فقها، احادیث مرسل را با شرایط خاصی پذیرفته‌اند.

این بدان معناست که هر کدام از راویان، ناگزیر باید مستقیماً و بدون واسطه، حدیث را از ما فوق خود دریافت نموده باشد و برای راوی حدیث جایز نیست که واسطه‌ای را مبنی بر اینکه نزد او مؤثق است، حذف کند؛ چرا که ممکن است شخصی که نزد او مؤثق است، از نظر دیگری مجروح باشد. خلاصه صرف حذف واسطه، موجب تشکیک و تردید آن حدیث می‌گردد.

علاوه بر این، هرگاه یکی از روایان عادل و مقبول، در بعضی از سلسله‌ی روایان حذف گردد و لفظ محتملی را بیان کند، مانند این که بگوید: «عن فلان»؛ یعنی به «نقل از فلانی»؛ چنین روایتی را «مدلس» می‌گویند و حدیث او پذیرفته نخواهد شد، مگر این که بگوید: «حدثنی فلان او اخبرنی فلان او سمعت ....» و امثال آن؛ ولی اگر بگوید: «عن فلان»؛ چنین حدیثی ضعیف است؛ زیرا «عن» احتمال دریافت حدیث از طریق واسطه و یا مستقیم را دارد و محض احتمال حدیث را ضعیف می‌گرداند.

۵. پنجمین شرط این است که نباید حدیث، «شاذ» باشد. حدیث شاذ: به حدیثی گفته می‌شود که راویِ مورد وثوق آن در نقل با دیگر راویان مؤثقت‌تر و معتبرتر مخالفت کند. مانند این که یکی از راویان مؤثق، حدیثی را با عبارت و یا اضافات معینی بر خلاف روایت راویان مؤثقت‌تر روایت کند؛ در این صورت روایت راویِ مؤثقت‌تر پذیرفته می‌شود و حدیث او را در اصطلاح «مَحْضُوظ» می‌گویند و حدیث مخالف آن روایت را هر چند راوی آن از نگاه محدثان، مؤثق و مقبول باشد، «شاذ» می‌گویند.

۶. اینکه حدیث شامل علت معیوبی در سند و متن آن نباشد. این شرط را پیشوایان و متخصصان این فن (کسانی که با احادیث زیسته‌اند و از لحاظ اسناد و متون از خبرگی و مهارت خاصی برخوردارند) می‌شناسند. و این بدان معنی است که حدیث در ظاهر امر، مقبول و پذیرفته به نظر می‌آید و اشکالی در آن دیده نمی‌شود، ولی همین که صرافان و ناقدان حدیث آن را نقد و بررسی نمایند، به سرعت خللی که موجب سستی و بی‌پایگی آن حدیث باشد، در آن می‌یابند؛ و به همین دلیل است که در علوم حدیث، علمی به نام «العلل» تأسیس گردید.<sup>۱</sup>

به هر حال، مسلمان باید در رابطه با امور دینی اهتمام و توجه شایان مبذول دارد؛ زیرا گوهر وجود و روح هستی، همانا دین است و مسأله‌ی دین، مسأله‌ی

نخستین انسان و واقعیت زندگی هر دو سرای اوست؛ از این رو باید بنگرد که از چه کسی این دین را دریافت می‌دارد.

علمای متخصص حدیث، حدیث را به صورتی جامع و مانع، چنین تعریف کرده‌اند: «حدیث» به روایتی گفته می‌شود که اسناد آن از ابتدا تا انتها به نقلِ عادلِ ضابط بوده و از شدوذ و علّت سالم ماند.

نخستین چیزی که مورد توجه یک عالم حدیث قرار می‌گیرد، سند حدیث است. و منظور از «سند»، سلسله‌ی راویان حدیث است تا آخرین راوی. یعنی صحابه‌ای که حدیث را از پیامبر اکرم ﷺ روایت کرده است. و از نظر اهل سنت و جمهور مسلمانان، تمام اصحاب پیامبر ﷺ عادل هستند و خداوند متعال عدالت آنان را در آیات متعدد قرآن، و پیامبر ﷺ نیز در احادیث صحیح و مشهور خود به ثبوت رسانده‌اند.

هنگامی که صحبت و همنشینی یک راوی با رسول خدا ﷺ و صحابی بودن او به اثبات برسد، دیگر به بحث و تفحص در باره‌ی او نمی‌پردازیم؛ بلکه بحث و گفتگو در راوی غیر صحابی است که باید با شخصیت، ذات، زندگی و سیره‌ی او و هم چنین با استادان، شاگردان، تولد، و وفات او آشنایی کامل داشته باشیم. به همین خاطر «علم رجال» و یا «علم جرح و تعدیل» تأسیس گردید و درباره‌ی تعدیل و توثیق و تضعیف راویان، کتاب‌های زیادی تألیف شد.

ضعف یک حلقه از سلسله‌ی سند، تمام حدیث را مردود می‌سازد؛ خواه این ضعف از جهت عدالت راوی و یا امانت‌داری او باشد و یا از جهت حفظ و ضبط ایشان؛ و برای این که حدیث در مرتبه‌ی «صحیح» قرار گیرد، باید حفظ و به

خاطر سپردن راوی به تعبیر امروزی در درجه‌ی «عالی» یا «خیلی خوب» باشد. لذا وقتی به درجه‌ی «خوب» یا «مقبول»، تنزل نماید، حدیث فقط در مرتبه‌ی «حسن» قرار می‌گیرد که آن هم نزد علمای اسلام، قابل اعتبار است ولی در مرتبه‌ی پایین‌تر از حدیث صحیح می‌باشد و در تعارض، هر کدام اهمیت و خصوصیت خاص خود را دارند.

علاوه بر این، سند حدیث، باید از ابتدا تا انتها، متصل باشد که اگر در ابتدای سلسله‌ی سند، یا در وسط و یا در آخر آن، حلقه‌ای مفقود و یا منقطع گردد، حدیث به مرتبه‌ی «ضعیف» تنزل خواهد نمود؛ و اگر بیشتر از یک حلقه از سلسله‌ی سند مفقود شده باشد، ضعف آن شدت می‌یابد.

از اینجا در می‌یابیم که هیچ گونه زمینه‌ای برای ناآگاهان به این علم که گمان برده‌اند امکان دارد بعضی از جاعلان و حدیث پردازان، می‌توانند سند بسیار صحیحی را اختراع نمایند و احادیثی که حاوی حلال و حرام شرعی باشد بر آن بنا نهند و یا به دل خواه خود چیزی را واجب و یا ساقط نمایند و آن را خوراک فقیهان و محدثان سازند، چنین زمینه‌ای قطعاً وجود ندارد.



## کتابنامه‌ی مترجم

۱. ابن ابی حاتم، عبدالرحمن بن محمد، ۲۴۰-۳۲۷ ق. «الجرح و التعديل» بتحقيق مصطفى عبدالقادر عطاء، بيروت، دار الكتب العلمية، ۱۴۲۲ ق.
۲. ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، ۷۳۳-۸۵۲ ق.، «تهذيب التهذيب فی رجال الحديث» بتحقيق عادل احمد عبدالموجود و علی بن معوض، بيروت، دار الكتب العلمية، ۱۴۲۵ ق.
۳. ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، ۷۳۳-۸۵۲ ق.، «فتح الباری بشرح صحيح البخاری» بيروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۸ ق.
۴. ابن حنبل، احمد بن محمد، «المسند»، قاهره، دار الحديث، ۱۴۲۶ هـ. ق.
۵. ابن قیم جوزیه، محمد بن ابی بکر، ۶۹۱-۷۵۱ ق.، «زاد المعاد فی هدی خیر العباد» بتحقيق شعيب ارنؤوط و عبدالقادر ارنؤوط، بيروت، الرساله، ۱۴۱۴ ق.
۶. ابن كثير، اسماعيل بن عمر؛ «تفسير القرآن العظيم»؛ بيروت؛ المكتبة العصرية؛ ۱۴۲۲ هـ. ق.
۷. ابن منظور، ابوالفضل جمال الدين محمد بن مكرم، «لسان العرب»، بيروت، مكتبة الهلال، [بی تا].
۸. ابن هشام، «السيرة النبوية»، تحقيق: مصطفى السقا، ابراهيم ابيارى و عبدالحفيظ شلبی، بيروت، دار احیاء التراث العربی، [بی تا]
۹. ابوزهره، محمد؛ «خاتم پیامبران»؛ ترجمه: حسین صابری؛ مشهد؛ بنیاد پژوهشهای اسلامی؛ ۱۳۸۰ ش.
۱۰. احمدیان، عبدالله؛ «سیر تحلیلی کلام اهل سنت»؛ تهران؛ احسان؛ ۱۳۸۶ ش.
۱۱. احمدیان، عبدالله؛ «قرآن شناسی»؛ تهران؛ احسان؛ ۱۳۷۸ هـ. ش.
۱۲. اصبهانی، ابونعیم، «دلائل النبوة»، تحقيق: محمد رؤاس قلعه جی و عبدالبر عباس، بيروت، دار النفائس، ۱۴۱۹ هـ. ق.، ۱۹۹۹ م.

۱۳. آلوسی، محمود بن عبدالله؛ «روح المعانی»؛ بیروت؛ دارالکتب العلمیة، ۱۴۲۲ھ. ق.
۱۴. امین، مصطفیٰ؛ جارم، علی، «النحو الواضح»؛ تہران، آواندا دانش، [بی تا].
۱۵. انصاری، جمال الدین عبدالله بن ہشام، «شرح شذور الذهب»؛ تحقیق: محمد یاسر شرف؛ تہران، احسان، ۱۳۸۸ھ. ش.
۱۶. انصاری، جمال الدین عبدالله بن ہشام، «شرح قطر الندی و بل الصدی»؛ تحقیق: برکات یوسف ہتور، بیروت، دارالفکر، ۱۴۲۹ھ. ق.، ۲۰۰۹م.
۱۷. بدر العینی، محمود بن احمد، ۷۶۲-۸۵۵ق.، «عمدة القاری شرح صحیح البخاری» بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۴ق.
۱۸. بعلبکی، منیر، ۱۹۱۸-، «فرہنگ المورد» ترجمہ محمد مقدس، تہران، امیر کبیر، ۱۳۸۵ش.
۱۹. بنوری، محمد یوسف، ۱۳۹۷-، «معارف السنن شرح جامع الترمذی» کراچی، [بی تا].
۲۰. بوٹی، محمد سعید رمضان، «فقہ السیرۃ النبویۃ»؛ دمشق، ۱۴۱۲ھ. ق.، ۱۹۹۱م.
۲۱. بیهقی، ابوبکر احمد بن حسین، «دلائل النبوة»؛ تحقیق: دکتر عبدالمعطی قلعه جی، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۲۳ھ. ق.، ۲۰۰۲م.
۲۲. ترمذی، ابو عیسیٰ محمد بن عیسیٰ، «الشائل المحمدیۃ»؛ تحقیق: محمد عوامہ، دارالمنہاج، جدہ، عربستان سعودی، ۱۴۲۸ھ. ق.، ۲۰۰۷م.
۲۳. جرّ، خلیل «فرہنگ لاروس» ترجمہ: سید حمید طیبیان، تہران، امیر کبیر، ۱۳۸۶ش.
۲۴. جرّ، خلیل، «فرہنگ لاروس - عربی بہ فارسی»؛ ترجمہ: سید حمید طیبیان، چاپ پانزدہم، تہران، امیر کبیر، ۱۳۸۴ھ. ش.
۲۵. جزائری، ابوبکر جابر، «هذا الحبيب محمد ﷺ يا محب»؛ قاہرہ، دارالحدیث، [بی تا].
۲۶. جمل اللیل، سید یوسف بن عبدالله، «الشجرة الزكية في الانساب و سير آل بيت النبوة»؛ ریاض، عربستان سعودی، مکتبۃ النبویۃ، ۱۴۲۳ھ. ق.، ۲۰۰۲م.
۲۷. جوزی، عز الدین ابن اثیر ابوالحسن علی بن محمد؛ «اسد الغابة في معرفة الصحابة»؛

- تحقیق: علی محمد معوض و عادل احمد عبدالموجود؛ بیروت، دارالکتب العلمیة، ۲۰۰۳ م، ۱۴۲۴ هـ. ق.
۲۸. حاجی خلیفه، مصطفی بن عبدالله، ۱۰۱۷-۱۰۶۷ ق، «کشف الظنون عن اسامی الکتب و الفنون» دمشق، دار الفکر، ۱۴۱۴ ق.
۲۹. حاجی، محمد عمر، «فی ظلال السیرة النبویة»؛ دمشق، دارالمکتبی، ۱۴۲۵ هـ. ق؛ ۲۰۰۴ م.
۳۰. حاکم نیشابوری، محمد بن عبدالله، ۳۲۱-۴۰۵ ق، «المستدرک علی الصحیحین» بتحقیق محمد مطرجی، بیروت، دار الفکر، ۱۴۲۲ ق.
۳۱. حبنکه المیدانی، عبدالرحمن حسن؛ «قواعد التدبیر الامثل لکتاب الله عزوجل»؛ دمشق؛ دارالقلم؛ ۱۴۲۵ ق.
۳۲. حبنکه المیدانی، عبدالرحمن حسن؛ «معارج التفکر و دقائق التدبیر»؛ دمشق؛ دار القلم؛ ۱۴۲۰ ق.
۳۳. حسینی، سیدحسن؛ «قصه‌های قرآن»؛ تهران؛ دار الکتب الاسلامیة؛ ۱۳۸۳ ش.
۳۴. حوی، سعید؛ «الاساس فی التفسیر»؛ قاهره؛ دارالاسلام؛ چاپ سوم، ۱۴۱۲ ق.
۳۵. حوی، سعید، «الرسول»؛ قاهره، دارالسلام، ۱۴۲۴ هـ. ق، ۲۰۰۴.
۳۶. خالد، عمرو؛ «داستان پیامبران»؛ ترجمه: زاهد ویسی؛ خوف؛ حافظ ابرو؛ ۱۳۸۷ ش.
۳۷. خالدی، صلاح؛ «القصص القرانی»؛ دمشق؛ دار القلم؛ ۱۴۲۸ ق.
۳۸. خالدی، صلاح عبد الفتاح، «الرسول المبلغ»؛ دمشق، دارالقلم، ۱۴۱۸ هـ. ق، ۱۹۹۷ م.
۳۹. خرم دل، مصطفی؛ «تفسیر نور»؛ تهران؛ احسان؛ ۱۳۸۴ هـ. ش.
۴۰. خزائی، محمد؛ «اعلام قرآن»؛ تهران؛ امیر کبیر؛ ۱۳۸۰ ش.
۴۱. خضری، شیخ محمد «نور الیقین»، بیروت، مؤسسة الکتب الثقافیة، ۱۴۲۶-۱۴۲۷ هـ. ق، ۲۰۰۶.
۴۲. خطاب، محمود شیت؛ «الرسول القائد»؛ بیروت، دارالفکر ۱۴۰۹ هـ. ق، ۱۹۸۹ م.
۴۳. خطیب عمری، محمد بن عبدالله، - ۷۴۱ ق «مشکوٰة المصابیح» بتحقیق جمال عیتانی، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۱۴۲۴ ق.

۴۴. خليل، عماد الدين، «دراسة في السيرة»؛ بيروت، دار النفائس، ۱۴۲۸ هـ. ق، ۲۰۰۷ م.
۴۵. دياب، عبد الحميد و قرقوز، احمد، «طب در قرآن»، ترجمہ: علی چراغی، تہران، انتشارات حفظی، چاپ چہارم، ۱۳۷۷ هـ. ش.
۴۶. ذہبی، محمد بن احمد، ۶۷۳-۷۴۸ ق، «تذکرۃ الحفاظ»؛ بیروت، دار احیاء التراث العربی، [بی تا].
۴۷. ذہبی، محمد بن احمد، ۶۷۳-۷۴۸ ق، «سير اعلام النبلاء» بتحقيق شعيب ارنؤوط، دمشق، دار الفكر، ۱۴۲۴ ق.
۴۸. ذہبی، شمس الدين محمد بن احمد بن عثمان، «سير اعلام النبلاء»؛ تحقيق: محمد ايمن شبراوى، قاہرہ، دار الحديث، ۱۴۲۷ هـ. ق، ۲۰۰۶ م.
۴۹. رضا، محمد رشيد؛ «تفسير المنار»؛ قاہرہ؛ المكتبة التوفيقية؛ [بی تا]
۵۰. زحيلي، وهبه، «التفسير المنير في العقيدة و الشريعة و المنهج»؛ دمشق، دار الفكر، ۱۴۱۸ ق.
۵۱. زحيلي، وهبه، «الوجيز في اصول الفقه»؛ تہران، احسان، ۱۳۸۱ ش.
۵۲. زحيلي، وهبه، «شمائل المصطفى ﷺ»؛ بيروت، دار الفكر، ۱۴۲۷ هـ. ق، ۲۰۰۶ م.
۵۳. زرکلی، خير الدين، ۱۸۹۳ - ۱۹۶۶ «الاعلام»؛ دار العلم للملايين، ۲۰۰۷ م.
۵۴. زمخشری، محمود بن عمر؛ «الکشاف»؛ بیروت، دار احیاء التراث العربی؛ ۱۴۲۴ هـ. ق.
۵۵. سايس، محمد علی؛ «تفسير آیات الاحکام»؛ دمشق؛ دار ابن کثیر؛ ۱۴۲۲ ق.
۵۶. سعدی، عبدالملک عبدالرحمن؛ «شرح عقاید اهل سنت و جماعت»؛ ترجمہی امير صادق تبریزی؛ سنندج؛ کردستان؛ ۱۳۷۹ هـ. ش.
۵۷. سہارنفوری، خليل احمد، - ۱۹۲۷ م، «بذل المجہود في حل سنن ابی داود»؛ بیروت، دار البشائر الاسلامیہ، ۱۴۲۷ ق.
۵۸. سيدقطب؛ «تفسير في ظلال القرآن»؛ ترجمہ: مصطفى خرم دل؛ تہران؛ احسان؛ ۱۳۸۶ ش.
۵۹. سيوطی، جلال الدين، «الدّر المنثور في التفسير بالمأثور»؛ بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۱۸ هـ. ق.

۶۰. سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر؛ «الاتقان فی علوم القرآن»؛ ترجمہ ی مہدی حائری قزوینی، بہ تصحیح محمد ابوالفضل ابراہیم؛ تہران؛ امیر کبیر؛ ۱۳۸۲ھ. ش.
۶۱. سیوطی، جلال الدین عبدالرحمن بن ابوبکر، «الخصائص الكبرى»، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۲۰۰۳ م، ۱۴۲۴ھ. ق.
۶۲. شعراوی، محمد؛ «تفسیر الشعراوی»؛ ادارۃ البحوث و التألیف و الترجمة؛ [بی تا]
۶۳. شلتوت، محمود؛ «اسلام، آیین زندگی»؛ ترجمہ: عبدالعزیز سلیمی؛ تہران؛ احسان؛ ۱۳۸۲ھ. ش.
۶۴. شوکانی، محمد بن علی؛ «فتح القدیر»؛ بیروت؛ دارالکتب العلمیة؛ ۱۴۱۵ھ. ق.
۶۵. صابونی، محمد علی؛ «تفسیر آیات الاحکام»؛ بیروت؛ دار احیاء التراث العربی؛ ۱۴۲۵ھ. ق.
۶۶. صابونی، محمد علی؛ «صفوة التفاسیر»؛ بیروت؛ دار القلم؛ ۱۴۰۶ھ. ق.
۶۷. صافی، محمود؛ «الجدول فی اعراب القرآن»؛ تہران؛ احسان؛ ۱۳۸۳ھ. ش.
۶۸. صالح، بہجت عبدالواحد؛ «الاعراب المفصل لکتاب اللہ المرتل»؛ اردن؛ عمان؛ دارالفکر؛ ۱۹۹۸ م.
۶۹. صدیقی شافعی، محمد بن علان، «دلیل الفالحین لطرق ریاض الصالحین» بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۱ھ. ق.
۷۰. صلابی، علی محمد «السيرة النبوية»؛ بیروت، دارالمعرفة، ۱۴۲۷ھ. ق؛ ۲۰۰۶ م.
۷۱. طبّارہ، عفیف عبدالفتاح؛ «روح الدین الاسلامی»؛ ترجمہ: ابوبکر حسن زادہ؛ سقز؛ محمدی، ۱۳۷۵ھ. ش.
۷۲. طبری، ابن جریر؛ «تفسیر طبری (جامع البیان عن تأویل القرآن)»؛ دمشق؛ دارالقلم؛ و بیروت، الدار الشامیة؛ ۱۴۱۸ھ. ق.
۷۳. طبری، ابوجعفر بن حریر ۲۲۴-۳۱۰ھ. ق «تاریخ الطبری»، بیروت، دار ابن کثیر ۱۴۲۵ھ. ق.
۷۴. طحان، محمود، «درآمدی بر علوم حدیث»، ترجمہ ی: فیض محمد بلوچ، تربت جام، خواجہ عبداللہ انصاری، ۱۳۸۹ھ. ش.
۷۵. طحاوی، ابوجعفر احمد بن محمد بن سلامہ، «شرح معانی الآثار»، ادارۃ تألیفات اشرفیہ، [بی تا].

۷۶. عبدالباقی، محمد فؤاد، «المعجم المفهرس لالفاظ القرآن الکریم» قم، ذوی القربی، ۱۳۸۴ ش.
۷۷. عبدالباقی، محمد فواد، «اللؤلؤ و المرجان» ترجمه: ابوبکر حسن زاده، تهران، احسان، ۱۳۸۴ ش.
۷۸. عثمانی، محمد تقی «تکلمة فتح الملهم» بتحقیق محمود شاکر، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۶ ق.
۷۹. عثمانی، محمد تقی «درس جامع الترمذی» ترجمه: عبدالحمید بزرگزاده، تربت جام، شیخ الاسلام احمد جام، ۱۳۸۳ ش.
۸۰. عثمانی، محمد تقی؛ «علوم القرآن»؛ ترجمه: محمد عمر عیدی دهنه؛ تربت جام؛ شیخ الاسلام احمد جام؛ ۱۳۸۳ ش.
۸۱. عثمانی، محمد شفیع؛ «معارف القرآن»؛ ترجمه: محمد یوسف حسین پور، تربت جام، شیخ الاسلام احمد جام، ۱۳۷۷ ش.
۸۲. عسقلانی، احمد بن علی بن حجر، «الاصابة فی تمییز الصحابة»؛ تحقیق: علی محمد معوض و عادل احمد عبدالموجود، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۲۳ هـ. ق. ۲۰۰۲ م.
۸۳. عظیم آبادی، ابوالطیب محمد شمس الحق، «عون المعبود، شرح سنن ابی داود»، قاهره، دار الحديث، ۱۴۲۲ هـ. ق.
۸۴. عقیلی همدانی مصری، بهاء الدین عبدالله بن عقیل، «شرح ابن عقیل»؛ تحقیق: فاخوری، بیروت، دار الجیل [بی تا].
۸۵. عمید، حسن، «فرهنگ عمید» تهران، امیر کبیر، ۱۳۸۲ ش.
۸۶. غزالی مصری، محمد؛ «فقه السيرة»؛ ترجمه: محمد طاهر حسینی؛ تهران؛ احسان؛ ۱۳۷۸ ش.
۸۷. فخر رازی، محمد بن عمر، ۵۴۴-۶۰۶ ق. «مفاتیح الغیب (تفسیر کبیر)» بیروت، دار الکتب العلمیة، ۱۴۲۵ ق.
۸۸. فشابه، هشام؛ «دلیل الموضوعات فی القرآن الکریم»؛ بیروت؛ مؤسسة الریان؛ ۱۴۲۲ ق.

۸۹. فیروزآبادی شیرازی، مجد الدین محمد بن یعقوب، «فی صحبة الحبيب محمد ﷺ»؛ تحقیق: احمد مصطفی قاسم طهطاوی، قاهره، دارالفضيلة، [بی تا].
۹۰. قاری، علی بن سلطان محمد، - ۱۰۱۴ ق، «مرقاة المفاتیح شرح مشکوة المصابیح» بتحقیق صدقی محمد جمیل العطار، بیروت، دار الفکر، ۱۴۱۴ ق.
۹۱. قرائتی، محسن؛ «تفسیر نور»؛ تهران؛ مرکز فرهنگی درس‌هایی از قرآن؛ ۱۳۷۵ ش.
۹۲. قرضاوی، یوسف؛ «دورنمای جامعه اسلامی»؛ ترجمه: عبدالعزیز سلیمی؛ تهران؛ احسان؛ ۱۳۷۸ ش.
۹۳. قرضاوی، یوسف؛ «دیدگاه‌های فقهی معاصر»؛ ترجمه: احمد نعمتی؛ تهران، احسان؛ ۱۳۸۴ ش.
۹۴. قرطبی، محمد بن احمد، - ۶۷۱ ق. «الجامع لاحکام القرآن» بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۲ ق.
۹۵. کاندهلوی، محمد ادریس، ۱۸۹۹-۱۹۷۴ م، «التعلیق الصبیح علی مشکوة المصابیح» کویت، مکتبه رشیدی، [بی تا].
۹۶. کاندهلوی، محمد زکریا، ۱۸۹۸-۱۹۸۱ م، «اوجز المسالک الی موطاء مالک» بتحقیق ایمن صالح شعبان، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۲۰ ق.
۹۷. کشمیری، محمد انور شاه، ۱۲۹۲-۱۳۵۲ ق، «فیض الباری علی صحیح البخاری» بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۲۶ ق.
۹۸. کنعان، احمد محمد، «الموسوعة الطبیة الفقهیة»، بیروت، دار النفائس، ۱۴۲۷ هـ. ق.
۹۹. گنجی، ایوب، «فاطمه‌ی زهرا، از خود دفاع می‌کند»؛ تهران، ایوب گنجی، ۱۳۸۵ هـ. ش.
۱۰۰. گیلانی، نجیب، «در گستره طب نبوی»؛ ترجمه: صلاح الدین توحیدی، تهران، احسان، ۱۳۸۳ هـ. ش.
۱۰۱. مبارک فوری، صفی الرحمن؛ «خورشید نبوت»؛ ترجمه: محمد علی لسانی فشارکی؛ تهران؛ احسان؛ ۱۳۸۵ ش.
۱۰۲. مبارک‌فوری، صفی الرحمن، «الرحیق المختوم»؛ بیروت، شرکت دار الارقم بن ابی الارقم، ۲۰۰۴ م.
۱۰۳. مبارک‌فوری، محمد عبدالرحمن بن عبدالرحیم، «تحفة الاحوذی»، شرح جامع

- الترمذی، بیت الافکار الدولية، بیروت، لبنان، ۲۰۰۷ م.
۱۰۴. معلوف، لويس، ۱۸۶۷-۱۹۴۶، «المنجد» ترجمہ: مصطفى رحيمى نيا، تهران، صبا، ۱۳۸۰ ش.
۱۰۵. مكارم شیرازی، ناصر، ۱۳۰۵ -، «تفسير نمونه» تهران، دار الكتب الاسلاميه، ۱۳۸۵ ش.
۱۰۶. نادری، محمد اسعد، «نحو اللغة العربية»: بیروت، المكتبة العصرية، ۱۴۲۵ هـ. ق.
- ۲۰۰۵ م.
۱۰۷. ندوی، ابو الحسن؛ «نبی رحمت»: ترجمہ: محمد قاسم قاسمی؛ تربت جام؛ شیخ الاسلام احمد جام؛ ۱۳۸۰ ش.
۱۰۸. ندوی، سيد ابو الحسن على الحسنی، «السيرة النبوية»: تحقيق: سيد عبد الماجد الغوری، بیروت، دار ابن كثير، ۱۴۲۵ هـ. ق، ۲۰۰۴ م.
۱۰۹. نعمانی، شبلی؛ و ندوی، سيد سليمان؛ «فروغ جاويدان»؛ زاهدان؛ فاروق اعظم؛ ۱۳۸۱ ش.
۱۱۰. نووی، يحيى بن شرف، ۶۳۱-۶۷۶ ق، «شرح صحيح المسلم» بیروت، المكتبة العصرية، ۱۴۲۲ ق.
۱۱۱. نووی، سيد ابو الحسن على الحسنی، «مقالات حول السيرة النبوية»، تحقيق: عبد الماجد الغوری؛ بیروت، دار ابن كثير، ۱۴۲۳ هـ. ق، ۲۰۰۲ م.
۱۱۲. نووی، سيد سليمان، «الرسالة المحمدية»: تحقيق: محمد رحمة الله حافظ الندوی؛ دمشق، دار القلم، ۱۴۲۶ هـ. ق، ۲۰۰۵ م.
۱۱۳. واقدی، محمد بن عمر، «مغازی؛ تاريخ جنگهای پیامبر ﷺ»؛ ترجمہ محمد محمود مهدوی دامغانی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۹ هـ. ش.



